

اسرار الآثار - خصوصي - حروف ر (تا)

ق

فاضل مازندراني

نسخه اصل فارسی



جلد چهارم (4) - اسرار الآثار - خصوصي - حروف ر (تا)
ق - تأليف فاضل مازندراني

اسرار الآثار

خصوصي

جلد چهارم

حروف ر (تا) ق

تأليف فاضل مازندراني

مؤسسة ملي مطبوعات امري ۱۲۹ بديع



ORIGINAL

رابعة النهار که رایة النهار گویند به معنی قسمت چهارم شب و روز که مقارن ظهر میشود . در خطابی در زیارت آقا سید احمد افغان است:

" واشرقت الشمس في رابعة النهار "

شراب باده ولسا در آثار برسبیل تشبیه سکرو نشاط روحانی استعمال گردیدازآن جمله در خطابی به بهائیان سنگسر و سمنان و شه میرزاد است قوله :

" وانتعشت ارواحهم من اقداح راح دارت في محفل الاجلال " الخ ودر لوح رئیس است :

" طوبی لک بما اخذت راح البیان (باده) من راحة (کف دست) الرحمن و اخذتک راحة (بو) المحبوب بحيث انقطعت عن راحة (آسایش) نفسک وکنت من المسرعین الی شطر الفردوس " الخ وقوله :

" بایداز شما ظاهر شود آنچه که سبب راحت و آسایش بیچارگان روزگار است " ودر لوح به نصیر قوله :

" وانک لما وجدت منه روائح البغضاء (جمع رائحة به معنی بو) عن جمال السبحان " الخ در لوح خطاب به حاجی محمد کریم خان کرمانی است :

" وای روح ما راح " .

راسیات جمع راسیه اسم فاعل عربی ودر خطابی در دعا و ذکر ملاً عبدالفتاح تا کرمی است :

" بل ثبت ثبوت راسیات الجبال " کوه های محکم و ثابت .

راعی در لوحی است :

راعی غم به نفحات آیات به مقرر دوست پی برد " الخ مراد ابوذر غفاری از اصحاب النبی است که راعی غم و شبان بود .

راق فعل ماضی عربی از مصدر روتق . در خطاب معروف به عمه است :

" وخضلت ونضرت وراقت من فیض بیانک " از فیض بیان تو صاف و پاک و نیکو و خالص شد .

رام لوحی معروف به لوح رام است که در اصل فارسی به معنی خوش و شاد و خرم و غیرها آوردند قوله :

" بسم الله البهی الابهی اتقوا الله یا ملاً لارض ولا تظنوا فیما ذکرناه فی اللوح باسم الرام رام الذی یشربون منه الناس ویذهب به عقولهم بل نرید من هذا الرام رام الذی یزداد به حبّ الله کوثرالله و فیضه و سبیل الله

وتسنيمه و نحرالله وعنايته كما نزل في الفرقان نحر لذة للشاربين اياكم ان تبدلوا نحرالله
بخرانفسكم واتم لا تتقربوا بها لانها حرمت عليكم من لدي الله العلي العظيم" راية عربي
درفش و بيزق و علم بزرگ در میدان جنگ با فرمانده جنگ همراه و مقاتله در پيرامون
آن است. رايات جمع . در کتاب ايقان حديث مروي " اذا ظهرت راية الحق لعنبا اهل
تأشرق والغرب " مسطور ميباشد و در روايات " اذا رفعت" هم نوشتند . و حديث مأثور " رايات
السود" در حق جناب ملا حسين بشرويه و اصحابش بيان فرمودند . در تاريخ ابن خلدون
است : " قال رسول الله صلي الله عليه
وسلم فيقتل عندكم ثلاثة كلهم ابن خليفة ثم لا يصبرالي احد منهم حتي تطلع الرايات السود من قبل المشرق
فيقتلونهم ثم ذكر شيئاً لا اضبط قال فاذا رايتوه فبايعوه ولم حبواً علي الثلج فانه خليفة الله المهدي عن علي
قال النبي يخرج رجل من وراء النهر يقال له الحرث علي مقدمته رجل يقال له منصور يؤطي او يمكّن
لآب محمد كما مكنت قریش لرسول الله و جب علي كهمؤمن اذ قال اجابته " رب
صفت مشبهه عربي به معني آقا و صاحب و سازنده برپا كنده و مرئي . ارباب ,
ربوب جمع . و نام و صفت خدا ميباشد و در مواضع كثيره از قرآن به معاني مذكوره استعمال
گرديد و مقام نقطه البيان طبق مواعيد قرآنيه قوله : " يوم يأتي ربك " وقوله :
" يوم يقيم الناس لرب العالمين " و امثالهما كه در آثار مرويه از ائمه اهل البيت تفسير و تأويل به
ظهور مظهر اتم و لايت كبراي الهي و قائم اهل البيت گرديد با تطبيق عدد نام عليمحمد بين مؤمنين به نام
رب مشهور بودند و در مواضع بسيار از آثار و توقيعات غالباً به طريق استدلال مذكور است از آنجمله
در توقيح خطاب به محمد شاه است قوله :
" لان عدّة اسمي مطابق باسم الرب الذي قد قال الله سبحانه واذ تجلي ربك لجبل" الخ و در آثار و افواه
اهل بهاء رب اعلي خوانده ميشدند . در كتاب اقدس است قوله :
" هل تعفون من اي افق ينادبكم ربكم الابهي " و در لوح خطاب به حاجي محمد اسمعيل ذبيح
است قوله :
" ومنهم من قال انه ادعي الربوبية قل
اي ونفسي وهذا هو الموعد في الصحف والالواح
ربات المجال جمع ربه مؤنث رب و جمع حمله به معني زنان صاحب حمله و حمله نشين و عفيفه
مستوره . در مقاله سياح در شأن جناب قرة العين است :
" اگرچه ار ربّات مجال بود لكن سبقت را از فحول رال ر بوده"
و در خطايي ديگراست : " اين ربه المجال به قوتي ظاهر شد " الخ
ربّوات در لوح خطاب به حاجي محمد اسمعيل ذبيح قوله :

ليستدّف بذلك وراء حبك في ملأ الكرويين بربوات المقدّسين ونعمات المقرّبين " ودر لوح به نصير
 قوله: "واذا شربوا اخذهم جذبات الرّحمن ونفحات السّبحان ونطقوا
 في اعلي الفردوس بربوات الانس " جمع رَبَّوْ؟ به معني صدای بلند تنفس . رَبِّي
 در خطاب معروف به عمّه است:
 " فهطلت الغيوث علي التّلؤل والرّبيّ جمع رَبْوَة به معني تپه يعني بارانها بر تلها وتپه ها فرو ريخت .
 رتاج عربي در بزرگ و بسته در لوح به ناصر الدين شاه است : " سوف تشقّ يداليبيضاء جيّاً لهذه
 اللّيلة الدّماء ويفتح الله لمدينته باباً رتاجاً يعني آيد هنگامی که دست توانا این شب تاریک را گریبان
 بگشاید و خدا براي شهر خود دري بزرگ و بسته باز نماید. رتّع در لوح خطاب به سلمان است : "
 قل ان ارتعوا يا قوم في تلك الايام في رياض المكاشفة والشّهود" خروش و خوشي كنيد در این روزان در
 بساتين كشف وشهود . رُجّ أُرَجِّجْ وإِرَجِّجْ جنبيد ولرزید . در کتاب ايقان در نقل از انجيل مّتي
 است : " وقوات الارض ترتجّ "

رَجَاء عربي به معني كاره . أَرَجَاء جمع به معني كاره ها و نواحي و اطراف .
 در خطابی در ضمن طلب مغفرت براي زين المقرّبين در وصف كربلاء است : " وتَعَطَّرَ ارجاءها بنفحات
 رائحة طيبة انتشرت من ثارسيد الشّهداء " ملأ رجبعلي اصفهاني برادر حرم منقطعة باب اعظم ملقب به
 قهیر بابي ازلي. رَجَرَجْ عربي مضطرب و لرزان .
 از غصن اعظم عبدالبهاء در افلاکيه است قوله : " وجعل اجسام هذه الافلاك الروحانية لطيفة لينة
 سيالة مایعة مواجة رَجْرَجَة " که متداولاً رَجْرَج هم استعمال کنند یا از اشباع فتحة راء ثاني الف
 پدید آید تا توازن دو کلمه حاصل شود . رَجَعَتْ به معني بازگشت نفوس بشریه به این عالم بعد
 از موت . از عقاید شهیره امامیه و مآثور در آثار مرویه از ائمه خاندان پیبر و خصوصاً در کتاب بیان و آثار این
 امر به تفصیل میباشد . در لوح خطاب به نصیر است : " نقطه اولي روح من في الملک فداه به محمد
 حسن نجفي که از علمای بزرگ و مشایخ کبیر محسوب بود مرقوم فرموده اند که مضمون آن این است
 که به لسان پارسی ملیح مذکور میشود که ما مبعوث فرمودیم علی را از مرقد او و او را به الواح مبین به
 سوي تو فرستادیم و اگر تو عارف به او میشدی و ساجد بین یدی او میگشتی هرآینه بهتر بود از عبادت
 هفتاد سنه که عبادت نموده ای و از حرف اول تو محمد رسول الله را مبعوث میفرمودیم و از حرف
 ثاني تو حرف ثالث را که امام حسن باشد و لکن تو از این شأن محتجب ماندي و عنایت فرمودیم به
 آنکه سزاوار بود انتهي. حال ملاحظه بزرگی امر را نمائید که چه مقدار عظیم و بزرگ است و
 آن علی که فرستاده اند نزد شیخ مذکور ملّا علی بسطامي بوده " رَجَم در لوح رئیس است قوله :
 " وکان القوم ان يرجعوه في المراصد والاسواق در تقدیر " وکان القوم یکادون " یا " یودون " یا

"بقر" یعنی مردم نزدیک به آن بودند و خوش داشتند که وی را در کمینگاه ها و بازارها سنگسار کنند. رَحْبَة عربی زمین گشاده و میدانگاهی. در مناجاتی از غصن اعظم عبدالبهاء است: " وَأَمْرٌ جَبِينِي بِتَرَابِ رَحْبَةِ فِرْدَانِيَتِكَ " پیشانیم را به خاک میدان درگاه تنهائی و یگانگت میسایم و میمالم. رَحِي (رحا) عربی آسیا. باب الرَّحِي مرکزی برای بلیان و بهائیان از عصر اول در اردستان ضمن آن نام ذکر است. رَحِيقُ عربی شراب ناب اعلی. در قرآن در وصف خوشی اهل بهشت است:

مهر کرده عنبرین نوشانده میشوند و در آثار این امر به سبیل تشبیه به کثرت استعمال یافت از آن جمله در کتاب اقدس است:

" فَتَحْنَا خَتْمَ الرَّحِيقِ الْمُخْتَمِ بِأَصَابِعِ الْقُدْرَةِ وَالْإِقْتِدَارِ " و در لوح نصیر قوله: " ای نصیر ای عبد من تالله الحقّ غلام روحی با رحیق ابهی در فوق کلّ رؤوس الیوم ناظر و واقف " و در لوحی دیگر قوله: " جمیع علماء و فقهاء و رجال ارض ذکر رحیق را شنیده اند و همچنین ذکر کوثر و سلسبیل را و لکن در این ایام که مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و فرات رحمت و سلسبیل بیان و کوثر عرفان از زمین و یسار جاری و رحیق علم از قلم رحمن ساری اهل ارض از آن ممنوع و بی نصیب الا من شاء الله " رحیم صفت از رحمت به معنی راحم و از اسماء الله شد و اشخاص کثیره

از مسلمان بدین نام و به نام عبد الرحیم مسمی بودند و از مؤمنین این امر بسیاری که در تاریخ طح ق نام برده گشتند در آثار طرف خطاب و نام برده گردیدند چنانچه در آثار و توقیعات ضمن لغت حیات و خلیل ذکر آقا سید ابراهیم خلیل تبریزی به نام رحیم ثبت میباشد و در لوحی است قوله: " وهو العزيز العظیم الاعلیٰ بجزاک الله یا رحیم منّا جزاءً حسنًا..... و بعد آنچه از بأساء و ضراء و فرح و رضا که در سبیل الهی به آن عبد در این امر " الخ و نیز آقا سید عبد الرحیم اصفهانی که شرح احوالش در ظهور الحقّ به تفصیل

مسطور گردید در الواح بسیار مذکور منها قوله: " هو العلی الارفع الامنع الاعلیٰ ان یا رحیم مرّ علی العباد کنسائم الروح لیجدد بک هیاکل العباد بطراز الله المهیمن العزیز القدیرواذا وردت ارض الالف (اردستان) فاحضر بین یدی اسمنا الذی سمیناه بفتح الاعظم... ذکر بین یدی ما ورد علی نفسی المظلوم و کن من الذاکرین ایاک ان لاتزد ولا تنقص و تکلم بالصدق الخالص لعلّ یؤثر قولک فی صدور المقربین و یخلصهم عن حجات الوهم " الخ و در ضمن فتح نیز ذکر است. رخاء عربی گشایش و سهولت در زندگانی. در لوح حکما است: " ان بعد کلّ شدة رخاء "

رحیم عربی صفت به معنی نرم و خوش و گوارا. در خطابی در مناجاتی است: " ربّ اجعل یومهم هذا سعید الآناء.... رَحِیْمَةُ الصّبا " رَزِیة. رَزِیة. رَزَاء. مَرِیة عربی منقصت و مصیبت

بزرگ آرزاء رزایاء جمع در لوح اتحاد است : " مقصود از حمل این رزایای
متواتره " انخ ودر شعر مشهور متنی است:

رمانی الدهر بالآرزاء حتی فؤاد فی غشاء من نبال تکسرت النصال علی النصال
فصرت اذا اصابتني سهام

که مرکز عهد و میثاق به آن تمثّل میکردند. رذاد نم باران . در لوح خطاب به میرزا بدیع الله
است قوله: " للارض الطيبة رذاذاً " رذيلة صفت پست و ناپسند . رذائل جمع . در لوح حکما
است : " قل يا قوم دعوا الرذائل و خذوا الفضائل " رسالة (رسالة) عربی پیام و نامه و صحیفه . در
خطاب شفاهی غصن اعظم عبدالبهاء برای جمعی در توصیف نامه های ابهی است : " رسالات النبی
للهلوك توجد في الاحاديث البخاري كلّ واحدة لا تزيد عن اربعة اسطر " رسول و مرسل عربی به
معنی فرستاده از خدا . در لوح رئیس است : " هذا يوم لوأدر که محمد رسول الله لقال قد عرفناک
یا مقصود المرسلین " ودر لوح به عبدالوهاب است : " انبیاء و مسلمین محض هدایت خلق به صراط
مستقیم حق آمده اند " ودر لوحی است : " و همچنین در ظهور رسول روحی فداه " انخ که مقصود
حضرت رسول عربی است . ودر مناجاتی در ایام صیام : " الی ان انتهت الکتب الی البیان و الرسول
بالذی سمّيته بعلي (حضرت نقطه) " واز مشاهیر مؤمنین به این امر رسول و عبدالرسول نامانی را در تاریخ
ظهور الحق شرح احوال داده شده ودر ضمن نام بهنمیر نیز ذکر آقا رسول است و لوح فارسی معروف :
انا الذی قد کنت مخزوناً فی قباب الدنیا ان یا رسول اگر از سماء شمس معنی پرسی در کسوف حسد
مکسوف " انخ خطاب به آقا عبدالرسول (شهید) شهیر قمی است . رش مصدر عربی به معنی
پاشاندن آب و ماندن آن . در کتاب اقدس است :
پاشان . رش دمة اولاً . ترشیح مصدر عربی به معنی نم آب زدن و پاشیدن . در لوح رئیس است :
" قد رشنا منه علي القبور وهم قیام ینظرون " ودر سورة الذبح است : " ان یا جمال الاولي رش علی
الممکات من طمطام فیض فضلک " رشت شهر معروف و کرسی حکومت ولایت گیلان در ایام
ابهی مرکزی از مراکز این امر در ایران شد و در الواح و آثار بسیار ذکر یافت از آن جمله از مرکز عهد ابهی
است قوله: " بدایت این فتنه از جهلای امت و علماء در ایران در ولایت رشت در ماه مارس 1903
که مطابق محرم 1331 واقع برپا گشت " انخ راجع به فتنه اصفهان ویزد است که تفصیل آن
واقعه و کیفیت آغاز رشت در تاریخ ظهور الحق ثبت میباشد . رشک فارسی غیرت بر نعمت و
صفت خوب دیگری . در لوح معروف به مانکچی است : " بگو ای مردمان تاریکی آز و رشک
روشنائی جان را پوشاند چنانکه ابر روشنائی آفتاب را " رصاص (رصاص) در لوح خطاب به نصیر

است : " تا آنکه بالاخره جسد منیر مرا در هوا آویختند و به رصاص غل و بغضاء مجروح ساختند " رصاص رصاصه البندقیه به معنی گلوله تفنگ متداول میباشد . رَصَد در مثنوی ابهی است : پاک کن این قلبهای پر حسد نقد کن این قلبهای بی رَصَد به معنی دیدبان گنج و قلب به معنی سیم وزر مغشوش یعنی سیم وزرهای ناسره بی گنجینه و دیدبان . رَضَا در لوح رئیس است : " نسأل الله ان یوفقک علی حبّه و رضائه ارض بما جری من مبرم القضاء و کن من الصّابرين " و در مناجاتی است : " وانت تعلم یا محبوب البهء و مقصود البهء انه ما اراد الا حبک و رضائک (شاید اصل نسخه ها رَضاه رَضاک بود) " و مقام رضا مقامی روحانی و اخلاقی است و در آثار این امر رتبه بس ارجمند دارد حتی در لوح رساله جواهر الاسرار بعد از مقام فناء از ما سویی و بقاء بالله ذکر شد . و از الواح شهره است : " هذا مدینه الرضا فادخلوها یا ملاء الرّاضین فاعلموا انّ للرّضا مراتب ما لا نهاية له وانا نعلّمکم بما یجری من قلبی وهذا یکفیکم من ملل الاولین و الاخرین و من یرید ان یسألک سبیل الرضا ینبغی له ان یرضی عن الله بارئه فیما قدره و عمّا جری من قلم علی بالحق و بکلّ ما ورد من عنده علی الواح قدس حفیظ و ان یرضی عن نفسه و هذا لم یکن لاحد الا بعد انقطاعه عن کلّ من فی السموات ان کنتم من العارفين لانّ الانسان لو ترتکب فی نفسه اقلّ من ذرّ من الفحشاء لن یرضی عن نفسه و هذا ما اشهدناکم بالحق لتکوننّ من الرّاضین و بان یرتقی الی مقام یرضی عن الله و الله عنده سواء .. لانّ رضاء العبد عن بارئه لن یثبت الا برضائه من احبّاء الله " الخ و مشاهیر عظامی به القاب و اسماء اعلام از این ریشه در این امر شهرت یافتند و سید محمد رضا نام والد اعلی ضمن علو ذکر است : و حاجی میرزا رضا قلی برادر پدری ابهی که ضمن نام داهیه ذکر می شود از او است و او به سال 1305 هج. ق. به عزم معالجه چشمش به اروپا وارد شد و بعد از معالجه به طهران برگشت و حدیث کساء معروف نزد شیعیان را به نظم آورد که آن رساله به سال 1315 به اقدام ابراهیم خان معین نظام بن محمود به طبع رسید و حاجی در طهران به سال 1311 در گذشت و در نجف مدفون گشت . خطاب به او در لوحی است قوله : " هو الله تعالی اگر چه دفتر عاشقان به بیان طی نشود و نامه مشتاقان به قلم امکان نپذیرد " الخ دیگر : رضا قلی تفرشی راجع به او و همراهانش در لوحی است قوله : " این ارض (عکا) بسیار مضطرب است و این مظلومین مابین حزین مبتلی (مسلمین و بابین) این معلوم است که با هفتاد نفس در سجن اعظم چه وارد شده و میشود تفکر نما در نفوسی که مع نقطه در ساعات محبوس بوده اند و همچنین که در طبریه مع حبیب جمع شدند (مجتمعین در قلعه طبرسی با حضرت قدّوس) اذا اشتدّ الامر اشتدوا و ارتکبوا ما ارتکبوا کذلک قضی و یقضی ان ربک لهوالقائم المقتدر الذی لا یمنعه شیئی عما ارادانه لهوالعلیم الحکیم قد ظهر ما نزل فی الالواح الّتی نزلت فی العراق و فی ارض السّر و فی اول ورودنا فی السّجن الاعظم (ظهور ناعقین و دعوات و انقلابات داخله

وبلايا) ان ربك لهو الخبير ثم اعلم ان الرضا قبل قتي قد بغي علي الله المقتدر العزيز" ودر خطابي شفاهي براي جمعي از دوستان است: رضا قتي ازلي از جمال مبارک چيزي خواست و چون قبول نشد جميع احباً را تحريك و افساد كرد به درجه اي كه خواستند با غداره هجوم كنند و جمال مبارک را العياذ بالله با مكر گرفته از بالاي خانه به زيراندازند و من آگاه از مكر آنها بودم ولي سكوت و صبر كردم و چون به غايت در جهه جسارت رسيدند خدا آنها را با شش تن به قتل آورد" ودر بياني ديگر است: رضا قتي ازلي سبب در قتل هفت نفر شد كه خود از آنجمله است آيا سم پاشي در اجسام بي تأثير ميشود" الخ و تفصيل احوال حاجي ميرزا رضا قتي و ميرزا رضا قتي تفرشي م همراهانش در ظهورالحق شرح و بسط يافت. و ميرزا محمد رضا منشادي ملقب به رضي الروح در لوح به آقا سيد عبدالرحيم اصفهاني در حق او است: "وان توجهت الي ديار اخري ورأيت زين المقرين ثم رضي الروح ذكراً بذكر الله ثم انشر هذا اللوح لهما ليطلعاً بما ورد علينا من عبادنا الذين غرتهم الاسماء (بابها كه فريخته نام ازل شدند)" واز الواح خطاب به او است: "هو العلي الاعلي ذكر الله في شجرة الفردوس لملاً العالمين ومنطق الحق في جبروت الامر بعد الناس الي مناخج الحق لسالكين" الخ و استاد غلام رضا شيشه گراف معروف كه مرابطه اش با بعضي از اجله مؤمنين و مساعدتهايش با اين طائفه در تاريخ ثبت است به سال 1301 در گذشت و: آقا سيد محمد رضا شهميزادي از مؤمنين ايام بيان كه سرو كار با اصحاب قلعه داشت و به تعلق مخصوص قدوسي ممتاز بود در دوره ابهي از مبلغين و بزرگان روحاني اين امر شد و لوح عدل به نام و خطاب به او صدور يافت و افتخاراً به مقام و نام بقيه السيف قلعه طبرسي رسيد و در حق او است قوله الجليل: "ان يا قلم الاعلي فابتعث عند الذي سمى بالرضا بعد نبيل من مظاهر العدل في ملكوت الانشاء وان عدله ايمانه بالله ولا يعادله عدل السموات والارضين" و مللاً رضاي زدي در لوحي راجع به او است قوله الجميل: "اگر چه يك نفر از دوستان قدري خارج از حكمت تكلم نمود ولكن عفا الله عنه فضلاً من عنده" الخ كه بيان حبشش در سجن طهران به سال 1300 هـ.ق. و تكلم مذكورش با شهزادگان در ظهورالحق ثبت است. و در سفرنامه به غرب خطابي از مركز ميثاق در خصوص آقارضا قناد شيرازي چنين مسطور است: "ذكر صعود حضرت آقارضا قناد مهاجر روجي لترتبه الفداء وعلو مقام ايشان مي فرمودند اينكه من بايد خود به ارض مقدسه برسم به دست خود قبر نوراني او را تعمير نمايم و زيارت بخوانم" الخ و خطاب به: آقا محمد رضا بيرجندي عن قريب ذكر است و ديگر نام: حاجي محمد رضا شهيد در عشق آباد ضمن نام عشق آباد زيارت است. رضام عربي جمع رضم تخته سنگ بزرگ. در لوح سلطان به ناصر الدين شاه است: "لو ينظر احد في الذين ناموا تحت الرضام (كه مراد تخته سنگهاي موضوعه بر قبور است) و جاوورا الرغام (به فتح راء به معني خاك و مراد خاك قبر ميباشد) هل يقدران يميز رمم"

(به کسر راء و شاید هم به ضمّ راء جمع رُمة به کسر یا ضمّ راء و شدّ میم به معنی یک قطعه کهنه پوسیده) جماجم الملوک عن براجم (بندهای انگشتان دست و پا) الملوک " یعنی هرگاه کسی به آنان که زیر لوحه سنگهای بزرگ غنوده و به جوار خاک آسوده اند بنگرد آیا تواند تکه پوسیده های کله ها ایشان را از استخوانهای بند انگشتان دست و پای بندگان تمیز دهد؟ رضراض عربی سنگ . در لوح به شیخ سلیمان است : " در رضراض ساقیه ابن العرب مشی نمودند " الخ ساقیه به معنی نهر کوچک و ابن العرب شیخ محیی الدین شهیر . مراد از این که بر سنگ نهرچه ابن العرب مشی نمودند این است که به ذوق و عرفان و طریق او گرویدند و در ترجمه به هاشم نسخه خطیه قدیمه از لوح مذکور ساقیه نزدیک مشاهده شد . رضوان اصلاً مصدر به معنی خوشنودی و پسند و قبول و در عرف اسلامی به معنی جنت متداول و شایع گردید . در کتاب اقدس است قوله : " انه اراد ان یراکم علی آداب اهل الرضوان فی ملکوته الممتنع المنیع " و در کتاب ایقان قوله : " هرگز به رضوان معرفت ربّ العزه داخل نشود " و در کلمات مکنونه است : " ای بندگان من شما اشجار رضوان منید " و در سورة القمیص است قوله : " و علی باب هذا الرضوان ملائکه الامر لموقنون " و در لوحی به حرف البقاء که در نام حور ثبت است قوله : " واخذت کؤوب الحمراء بیدها الیمنی لتسقی من رضی بهذا الرضوان فی جنة الرضوی فسبحان من خالق فسوی " و مراد رضوان امر اہبی است . و نام رضوان در اصطلاح این امر برای باغ معروف خارج بغداد علم بود که جمال اہبی با عائله در آنجا نقل مکان داشتند و بر آن عید دوازده روز نیز نام گردید و در خصوص آن ایام در لوح حجّ بغداد چنین مذکور است : " یربّ هذا بیتک الّتی فیہ هبت نسّمات جودک و عنایتک و فیها تجلّیت فی سرّ السربکلّ مظاهر اسمائک و مطالع صفاتک و ما اطّلع بذلک احد الاّ نفسک العلیم ... یربّ هذا مقام الّذی کان فیہ امرک فی سرّ السرّ و ما تحرّک فیہ شفتاک علی ما اردت و سرّت فیہ وجهک المنیروکنت فیہ فی غیب الغیب و سرّ السربحیث ما عرف نفسک احد من العالمین ای ربّ هذه بیتک الّتی عرّوها بعدک عبادک " الخ و در یکی از آثار به امضاء خ ا د م 66 چنین مسطور است : " حبیب روحانی آقا محمد رضا ابن من فاز و هاجر علیهما بهاء الله ملاحظه فرماید بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی حمد مقدّس از بحر موج زد و عنایت حق جلّ جلاله به کمال اوج ظاهر مخصوص هریک از اولیاء مذکور بحر بیان ظاهر و کتاب مبین نازل از حق تعالی شأنه میطییم به قرائتش مؤید شوند و بر خدمت امر موفقّ انه هو القادر المهیمن المختار در یوم اول که جمال قدم بر عرش اعظم در بستانی که به رضوان نامیده شد مستوی لسان عظمت به سه آیه مبارکه که نطق فرمود یکی آن که سیف در این ظهور مرتفع است و آخر نفسی قبل از الف سنه ادعائید باطل است و سنه سنه کامل است تفسیر تأویل در این فقره حرام است و ثالث حق جلّ جلاله در آن حین بر کلّ

اشیاء به کلّ اسماء تجلّی فرمود و این فقره از بعد نازل و لکن فرمودند این فقره هم با آن سه در یک مقام است و آن اینکه آنچه از اسمی تلقاء وجه ذکر شود کلّ حیاً میتاً به ذکر مالک قدم فائز میشوند طوبی للفائزین " و الواحی که در سنین متمادیه بعد در شأن آن دوازده روز صدور یافت بسیار و کثیری متداول است که در آن روزها تلاوت کرده میشود از آن جمله خطاب به سید حسن در تفریش قوله: " هو العلی العالی القیوم قد ارتفع نداء الله عن یمین الرضوان نداء الذي یسمعه حقائق کلّ الاشیاء بین الاض و السماء بآئی انا الله لا اله الا انا الواحد الوتر؟ الاحد انتم یا ملأ الارض لا تمنعوا آذانکم عن اصغاء کلمة الله فی هذه الايام و توجهوا الی شطر القدس بقلب طاهر ممرّد ان اخرجوا من مدینة الوهم و التقلید ثمّ دخلوا رضوان التوحید و انّ هذا ما امرتم به فی کلّ الالواح من لیدی الله العالم الفرد الصمد قدسوا انفسکم عن حجاب الهوی لتسمعوا نداء الله عن الشجرة المرتفعة لیدی الباب بانّ هذا بجمال السبحان و سرّ الرحمن قد ظهر علی هیکل الانسان وینطق بما کنز فی البیان من لدن عزیز معتمد ان اشهدوا یا قوم بانّه لا اله الا هو و انه هو المختار فی کلّ ما یشاء و لا یمنعه شیء عمّا خلق بین الارض و السماء و ینزل الرّحمة علی من یشاء من عباده من غیر حدّ و لا عدّ قل اتت السماء بدخان الافتتان و غشت الناس حجاب الامتحان و بقي الملك یومئذ لله الذي یدیه ملکوت کلّ الاشیاء و ما اتخذ لنفسه شریکاً و لا ولد قل اصل العرفان فی تلك الايام هو عرفان الله و مظهر نفسه و من فاز بهما فقد فاز بكلّ الخیر و من اعرض عنهما انه لن یدکر عند الله و لن یعدّ و هذا عرفان الذي لن یتغیر بدوام الله و من ذلك یتغیر بمشیة الله و امره كذلك نطق الوراق ثمّ اغرّد " الخ و مقداری در ذکر عید رضوان ضمن نام عید ذکر است و نیز نام رضوان در الواح و آثار این امر لقب شهر نیشابور میباشد و برقریه ای نیز در فرب خونیک بیرجند متعلّق به بهائیان اطلاق گردید . و لقب ورقة الرضوان در الواح بسیار به خواهر دوّم جناب ملّا حسین بشرویه و نیز به شاهزاده خانم شاعره مسمّاة به شمس جهان و متخلّص به فتنه اطلاق شد و لوح " هذه ورقة الرضوان " خطاب به ملّا یحیی د شهمیرزاد میباشد و نیز باغ رضوان واقع در دو کیلومتری شرقی عکا مرتبط به این امر معروف است که در ضمن نام رئیس در لوحی نام برده شده . رعدة رعدة عربی به معنی اضطراب و لرزش . در لوح رئیس است : " اربّ قد اخذتنا رعدة الظماء " و در صورت زیارت حاجی ذبیح کاشانی : " و شربت رحیق الاستقامة فی یوم فیهِ ارتعدت (لرزد) فرائص الاسماء (یا لهای؟ نامها) " مراد آنکه نامداران بیانی مانند میرزا یحیی ازل و غیره در جنبش شک و اعراض افتادند. و در مناجاتی در خطابی است : " ترانی یا الهی خاضعاً خاشعاً... مرّعداً (لرزان) من سخطک " رعن عربی. در سورة الاستقلال است قوله: " ان ارتقبوا یوم الذي فیهِ یأتی الله علی غمام العزّ كما اتی بالحقّ و تقرّیه عیون المخلصین و تتغیرو وجوه المشرکین و تنفطر فیهِ السماء و تندک الرعن " رعن = کوه کشیده ممتدّ و دماغه کوه است و محض تطبیق با اسجاع جمل به فتح عین

فرمودند . رَغَاب جمع رَغِيبة عربي به معنی بخششهای فراوان . در خطابی در وصف شهداء خراسان است قوله : " ولم يعاشروا يا محبوبي الشعوب والقبائل الا بكلّ عطاء و رغاب " . رَغَام عربي خاک و رمل . در لوح سلطان است : " لو ينظر احدٌ في الذين ناموا تحت الرضام وجاوروا الرغام " الخ که در رضام شرح است . رَغَد عربي گشایش و فراخی و فراوانی . در خطابی و مناجاتی است : " وترکوا رَغَدَ العيش والرّخاء " هر گشایش و آسایش را وا گذاشتند . رَغْمًا لَانْفِه در لوح رئیس در شأن فرعون است : " انا اظهرنا الکلم من بيته رَغْمًا لَانْفِه (به خوار کردن بینیش و اذلالش) انا کما قادرين " رُفَات عربي شکسته خورده و مندرس و جثّه میت . در لوحی است : " لا تنظر الي الارض و من عليها الا کُرُفَات اخذتها الارياح من کلّ الجهات " رَفْرَف محذّة بالش, مسند . در قرآن در وصف اهل جنت است : " مُتَكئين علي رفرف خُضر و عبقری حسان " ولي در اصطلاح شيخ احسائي " رفرف اخضر " نام و مقام طبقه اي از طبقات و مقامات جنان میباشد و در شرح ها است قوله : " يري السّالک في ارض الرّفرف کلاً مقامه و يشاهد نَعَم الآخرة " و در صحيفه العدل در حق شيخ احسائي اين عبارت است قوله : " بل آن مستقرّ کسي وحدت در جنت رفرف بين يدي الله " الخ در کتاب ايقان است قوله : " علم انقطاع بر رفرف امتناع بر افراشته اند " وقوله : " زیرا که آن حضرت همیشه حي است به حیات الهي و در رفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع وصل ساکن " وقوله : " بر رفرف غناء طائرند " و در کلمات مکنونه است قوله : " اي پسر حبّ از تو تا رفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمي فاصله " الخ و در لوحی است : " جميع اهل ملاء جنت اعلي و سگان رفارف بقماتحیر گشتند " و در خطابی است قوله : " فوريّ انّ طير الرّوح يرفرف في هواء التّقدیس " يعني مرغ روح در هواء تقدیس پر میزند . رفسنجان شهری معروف و مرکز قدیم بهائی در قسمت کرمان در دوره ابهي تأسيس يافت و اوضاع و رجال و واقعاتش در ظهور الحق ثبت است . و آنانی که در آثار غصن اعظم عبدالبهاء طرف خطاب واقع شدند قوله : " رفسنجان جناب آقا احمد و آقا محمد علي آقا ابوالقاسم حسن آبادي جناب آقا علي اکبر جناب آقا محمد صالح آقا طاهر حسنخان حاجي ميرزا محمد خان کربلائي يوسف آقا ميرزا محمد طيب آقا سيد کاظم محمد ابراهيم آقا عبدالرحيم " و قوله : " رفسنجان جناب آقا محمد حسن بن ميرعلينقي و آقا حسن اخوي آقا محمد علي و ابراهيم بن آقا محمد حسن " و نیز : " رفسنجان جناب آقا ميرزا عبدالله قنّاد " . قوله : " رفسنجان جناب آقا محمد نوقي بايد در هر دم صدهزار شکرانه نماید که مانند حضرت مسيح اورا بارخي صبيح و مليح در سبيل جانان بر آن حيوان سوار نمودند و در کوچه و بازار گردانند " الخ . رفع رَفَع مصدر عربي به معنی از جاي برداشتن . در کتب اقدس است قوله : " و رفعنا عنه حکم الحدّ في الکتاب " و قوله : " قد رُفِع

حکم الجماعة " و قوله: " كذلك رفع الله حكم دون الطهارة عن كل الاشياء " ودربرخی از آثار ذکر "رفع القلم" در بعضی ایام مهمه شد چنانچه همین کلمه "رفع القلم" در آثار اسلامی در موارد دیگر استعمال گردید مانند: "رفع القلم عن ثلاثة عن الصبي حتى يبلغ وائام حتى يستيقظ والمجنون حتى يفيق" و نیز: رفع به معنی بالا بردن . در لوح رئیس است: "وقد اظهرنا الامر في البلاد و رفعنا ذكره بين الموحدين" و در کتاب اقدس: "لعلّ بذلك امر الله ترفعون" و قوله: "قد صرح نقطة البيان في هذه الآية بارتفاع امري قبل امره" و قوله: "سوف يرتفع النعاق من اكثر لبلدان" و قوله: "واهل هذا المقام الذي باسم الله مرفوعا" و نام مرفوع که در اصطلاح بیان بر متوقی اطلاق میشود اسم مفعول از همین معنی است یعنی مقامش بلند گردیده است . رفاعي طائفه و طریقی از تصوف منسوب به احمد بن ابی الحسن علی رفاعي از اولیاء قرن ششم اسلامی . در لوحی است قوله: "و همچنین جمعی هستند به رفاعي معروفند آن نفوس به قول خود در آتش میروند و در احیان جذب به سیف بر یکدیگر میزنند به شأني که ناظر چنین گمان میکند که اعضاء خود را قطع نموده اند کذلک حیل و مکر و خدع من عند انفسهم الا انهم من الخاسرين" و در ضمن نام اردستان ذکر رفیعانام است . و در ضمن نام امریکا ذکر رفیعا کلیمی مصری مترجم حاجی عبدالکریم طهرانی میباشد و در نام صعود هم ذکر کربی است . رفوس عربی به معنی لگد زن . در ذیل نام کرمان ذکر است . رفیق عربی به معنی مصاحب و همنشین همراه و مهربان و انباز و در قرآن اطلاق بر جماعت انبیاء و صلحاء و مقربین درگاه الهی گردید . قوله: "و من يطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله من النبيين والصدّيقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا" و آورده اند که پیمبر در حال احتضار نگاه کنان به آسمان "الرفیق الاعلی" "الرفیق الاعلی" به تکرار میفرمود و در ضمن دعا های اسلامی است: "الحقني بالرفیق الاعلی" یعنی مرا به برترین همنشین پیوند که به جماعت انبیاء تفسیر شده . و در لوح خطاب به عبدالوهاب است قوله: "تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند تا آنکه روحم به رفیق اعلی راجع شد" و در لوح خطاب به رئیس قوله: "دو نفر از این عباد در اول ایام ورود به رفیق اعلی شتافتند" و در کلمات مکنونه است قوله: "به ابریقی از امواج بحر رفیق اعلی گذشتند" الخ چنانکه در آیه مذکوره قرآن دو رفیق مفهوم است رفیق ادنی برای اهل نار و رفیق اعلی برای اهل جنت و مراد آنکه صراحی از می زائل ناموافق طبع به دست گرفته از امواج رفیق اعلی و انهار من نحر لذة للشاربين گذشته از کف دادند . و در زیارت مریم قوله: "فلما ارتفعت الي الرفیق الاعلی کشف الله الحجاب" و بالجمله در آثار این امر چنان است که گویا کلمه رفیق اعلی به معنی بهشت برین و جهان جاوید معانی اطلاق میشود چنانکه در یکی از آثار غصن اعظم عبدالبهاء در وفات متوقی چنین مسطور است قوله: "واضیق خاکدان نجات یافت وبه رفیق اعلی

شتافت " رِقّ - رِقِّت رِقّ رَقِّق عربي = بنده رِقِّت = بندگی در اثری از رَقِّق - اَرَقّ غصن اعظم عبدالبهاء است : " انّی انا عبد البهاء وابن البهاء ورفیق البهاء " و قوله : " مقام این عبد عبودیت است نه ولایت رِقِّت است نه خلافت " رَقِّق نیز لطیف و نرم و نازک و آبکی . در لوح طَبّ است : " بادر اولاً بالرَّقِّق قبل الغلیظ " که مقابل غلیظ به معنی سخت و درشت میباشد. اَرَقّ رَقِّقتر لطیفتر در لوح رئیس است : " انّها اَرَقّ من نسیم الصّبا " رَقَبه - رِقَاب رَقَبه به معنی گردن . رِقَاب = جمع و استعمال به معنی رَقِیب - مُرْتَقِب بنده و بندگان کثرت و شیوع دارد . در قرآن است : " من قتل مؤمناً فتریره رقبة مؤمنة " و قوله : " والمؤالفة قلوبهم وفي الرّقاب " و در کتاب اقدس است قوله : " من لدن مالک الرّقاب " رَقِیب به معنی مراقب و نگهبان و بازرس و مُرْتَقِب به معنی منتظر و مترصد در لوح رئیس است قوله : " انّ ربک یؤیدک فی کلّ الاحوال انه معک رقیب و بات فیها فی العشی مرتقباً فضل ربّه " رَقْد - رُقَاد رَقْد رُقَاد مصدر به معنی خوابیدن و افتاده عنودن. در لوح رُقَاد اشرف است قوله : " ليقومنّ عن رقدهم " و در لوح به عبدالوهاب : " قوموا هن رقدالهوی مسرعین الی الله العلیم الحکیم " و در خطاب معروف به عمّه است : " یا عمّتی الی متی تستغرفی الرّقاد وتضطجعی فی المهاد " رُقَاد در کتاب اقدس است قوله : " اذ کنتم رقداء " به معنی خوابیده ها و ظاهر رُقَاداً به شدّ قاف بدون مدّ میباشد و شاید رُقَاداً به وزن علماء جمع رُقُود به فتح راء و یا جمع رُقْدَة به ضمّ اول و وفتح دوّم صیغه مبالغه باشد . رَقْشاء عربي مار با خطّ و خال سیاه و سفید . و جمال ابی در الواح و آثار خود میرمحمد حسین امام جمعه اصفهان را به این نام خواندند که باشیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی سبب شهادت میرزا محمد حسن و میرزا محمد حسین سلطان الشهداء و محبوب الشهداء از مشاهیر بهائیان گردید و لذا لقب و شهرت وی نزد بهائیان قرار گرفت . در لوح برهان است قوله : " یا قلم الاعلی دع ذکر الذّنب واذکر الرّقشاء الّتی بظلمها ناحت الاشیاء وارتعدت فرائص الاولیاء ... انصفی یا ایها الرّقشاء بای جرم لدغت ابناء الرّسول " الخ و قوله : " از ظهور یک عمل از اعمال رَقْشاء عبید الله ثانی ظاهر شد و ارتکاب کرد آنچه را که عبیدالله اول از آن اجتناب نمود الا لعنة الله علی القوم الظالمین " الخ مقصود از عبیدالله کرد طاغی و مهاجم بر سرحدّ ایران است که در قتل و غارت و غیرهما فجایعی بیش از عبید الله زیاد معروف در واقعه کربلا به عمل آورد و آن جزاء متولّد از جنایت و قساوت مذکوره امام جمعه اصفهان بود و در ضمن حرف ص نیز شمه ای در وصف آن امام جمعه در الواح ثبت میباشد . رَقْطاء در لوحی در وصف میرزا یحیی ازل است قوله : " مثله کمثل الحیة الرّقْطاء تلدغ وتصیی " لدغ به معنی گزیدن و صیئی صدائی مانند جیک جیک مرغ با جوجه هایش و رَقْطاء در مؤنث به معنی زمینه سفید و دارای نقاط سیاه یا بالعکس یعنی چون مار با نقش

است میگرد و صوت میدهد . و در مصیبت سلطان الشهداء و ظلم امام جمعه اصفهان است قوله :
فَاه آه اَنَّ الرِّقْطَاءَ لَدَغَ الحَبِيبِ " انخ
رقم مصدر عربي نوشتن . راقم = نویسنده مرقوم مرقومه رقیمه نوشته در ادبیات فارسی و آثار
مرکز میثاق ابی بسیار است . رُکام عربي چیز انبوه شده و برا بر اطلاق میشود که در قرآن است
: " اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ یَزِجِی سَخَابًا ثُمَّ یُوَلِّفُ بینه ثُمَّ یَجْعَلُهُ رُکَامًا " و در لوحی است قوله : " هو الَّذِی خَلَقَ
السَّمَوَاتِ بامرہ و الارضین بساطانہ و سَخَّرَ الرُّکَامَ و اخرج الثَّمَارَ مِنَ الِاکَامِ " انخ اکام جمع کَم به
کسر اول و شد ثانی به معنی غلاف شکوفه و ثمر است . رِکز عربي آواز ضعیف به گوش نرسیدنی .
در لوح سلطان است قوله : " لا یسمع الیوم منهم ذکرٌ ولا رِکزٌ " رکض در لوحی است : " کم من
احبائک یا الهی یرکضون فی برّ الشّام شوقاً للقائک " در بیان شام به شوق دیدارت میدوند . رِکعة
مصدر به معنی یک بار خم شدن و در اصطلاح اسلامی هر قسمتی از صلوة که یک خم شدن دارد .
رِکعات = جمع . در کتاب اقدس است : " کُتِبَ عَلَیْکُم الصَّلَوةُ تِسْعَ رِکْعَاتٍ " انخ . رُکن عربي
مایه و پایه استقرار و نیز جزء اصلی و زاویه و امر عظیم و عزّ و امتناع . اَرکان = جمع در لوح رئیس
است : " اَسّس اَرکان البیت من زبرالبیان " (ستونها و پایه ها) و ایضاً : " لو تقطعون اَرکاننا لن ینخرج
حبّ اللّٰه من قلوبنا (اعضاء مهمّة بدن) . و رکن رابع در اصطلاح شیخیه کارفرمای عالم انسانی و هستی
عصر . در مقاله سیاح است : " رکن رابع و مرکز سنوح حقایق دین مبین شمرند " رِماح جمع رُح =
نیزه ها . در لوح به نصیر است : " اِذَا یَنْطِقُ الرَّأْسُ عَلِی الرَّمَاحِ بَانَ یَا مَلَأُ الاَشْبَاحِ فَاسْتَحِیوْا
عن جمالی " انخ رَمَد- رَمَاد رَمَاد عربي = خاکستر . در کلمات مکنونه است : " ای پسر رماد
به راحت یومی قانع مشو " رَمَد بهم خوردگی و درد چشم . در لوح به نصیر است : " طهّروا رَمَد
عیونکم ثم افتحوا بجبّی " . رَمز عربي پوشیده و نهان و اشاره و کنایه و صفت . رمز مخزون در آثار این
امر غالباً بر مقام الهی اطلاق گردید که ضمن نام سر ذکر است . رَمس عربي قبر مساوی با کف زمین
و نیز خاک آن . در صورت زیارتی است : " سبحانک اللهم یا الهی اسألک بامرک المبرم و اسمک
الاعظم و بهذا الرمس الاطهران تقدّر لی " انخ رَمْشَة در خطابی در حقّ زین المقربین است قوله :
" فلم یفتّر یا الهی رَمْشَة عین فی خدمتک " به معنی بهم گذاشتن چشم . رَمیم- رِمَم رَمیم عربي
کهنه پوسیده . در لوحی است : " یا زیح قد اقبل الیک مقصود العالم و یدکرک بما حی به کلّ عظم
رَمیم " و رِمَم در لوح سلطان : " هل یقدر احدٌ ان یمیز رِمَمَ جماجم الممالک عن براجم المملوک "
در ضمن رضام ثبت است . رُواق (رِواق) مسقف مقدّم بر ورود به حجرات خانه و مدخل بیت .
در لوح حجّ بیت شیراز است : " فاحضّر فی رُواق الاوّل تلقاء باب الحرم "
انخ .

روح عبارات شيخ احسائي در ملحقات شرح الزيارة چنین است : " الروح التي هي النفس و يقبضها ملك الموت وهو الانسان مركبة من ستة اشياء مثال و هيولا وطبعة و نفس و روح و عقل و اذا اخذها ملك الموت ارسلها في ذلك العالم و تبقي ساهرة الاتمام الي ان ينفخ في الصور فاذا نفخ في الصور نفخة الصعق جذب بنفخته الارواح كل روح الي ثقبها الذي خرجت منه من الصور حين نفخ الحياة في الدنيا في ذلك الثقب ستة بيوت يدخل في الاول المثال و في الثاني جوهر الهباء الذي هو المادة و الهبوي و في الثالث الطبعة و في الرابع النفس و في الخامس الروح و في السادس العقل فتبطل الارواح فاذا نفخ اسرافيل في الصور نفخة البعث رفعت النفخة العقل حتي دخل في الروح و رفعتهما حتي دخلا في النفس و رفعت الجميع حتي دخلت في المثال فقامت سوية و طالت حتي دخلت الروح في الجسد و مجموع هذه السة ثلاثة منها هي جسم مجرد و هو مجموع النفس و الطبيعة و المادة و المثال صورته و العقل و روحه و هذا الجسم اللطيف يلحقه بعض التصفية في جهة الطبيعة و المادة فيلقي منها عند النفخة الثانية الجسم الثاني بالتصفية لانها بشرية برزخية لا تلحق بذات المكلف لانها من احكام الرتبة كما ان الجسد العنصري من احكام الدنيا و لوازمها فان الجسد جسدان جسد بشري عنصري مركبة من العناصر الاربعة التي تحت فلک القمر و هذا يفني و يلحق كل شئني الي اصله و يعود اليه عود ممازجة و استهلاك فيعود مائه الي الماء و هوائه الي الهوا و ناره الي النار و ترابه الي التراب و لارجع لانه كالثوب يلقي من الشخص و الثاني جسد اصلي من عناصر هورقليا و هو كما من في هذا المحسوس و هو مركب الروح و هو الباقي في قبره مترتب الوضع كتربيه في الشخص حال حياته مثلاً اجزاء الرقبة بين اجزاء الرأس و اجزاء الصدر و اجزاء الصدر بين اجزاء الرقبة و اجزاء البطن و اجزاء البطن بين اجزاء الصدر و اجزاء الرجلين وهكذا الاجزاء في انفسها مرتبة فاذا كان يوم القيمة الف اجزاء هذا الجسد الذي بدئه اول مرة حتي يكون بصورته في الدنيا ثم تتعلق به الروح فيقوم للحساب و هذا الجسد هو الذي يتألم و يتنعم و هو الباقي و به يدخل الجنة او النار و ان كان له تصفية ثانية للآخرة لانه ظاهراً من جنس البرزخ و هو جسدك هذا و قشره كثافة و هو الجسد العنصري الفاني و اما الروح البرزخي بين النفس و العقل قد اختلف العلماء في معرفة حقيقتها اختلافاً كثيراً ربما عددها بعضهم الي اربعة عشر قولاً و اكثر و الحق انه جسم لطيف مركب من مادة و هو النور الاصف و صورة شكلها المعنوي قائم الزاوية و هو في غيبي الانسان كالصفة في الوجود الجسماني شكلاً و رتبةً و لا يفني بالجسم الا المركب من مادة و صورة فانه تلزمه الابعاد الثلاثة في كل شئني بحسبه و ايضاً لها حيز من نوعها و ارض الورق الاخضر و لها وقت من نوعها و هو الدهر في وقتها و مكانها كفلک الثوابت المعبر عنه بالكرسي في زمانه و مكانه و الروح ليست مفارقة كالعقل بل متعلقة بالعقل و لها نظراً الي الاجسام لفعالها و هي مجردة عن المادة العنصرية و المادة الزمانية لا عن مطلق المادة و مطلق الصورة كما قال علي علي ما رواه الشيخ عبد الواحد بن محمد ب و در کتاب ايقان به مواضعي

ذکر نفس و روح و عقل و صدر و قلب و فؤاد شده. قوله: " قلب را از ظنون متعلقه به سبحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره " وقوله: " پس باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شد پاک نمود و قلب را از همه تعلقات مقدس فرمود " الخ و توان بدین طریق توضیح داد که تمامت تعبیرات و اصطلاحات مذکوره راجع به مراکز قوای نفس انسانی میباشد و او حقیقت واحده جامعه و هویت انسانی است و روح مرتبه تجرد آن و عقل مرتبه درک و کشف حقایق و صدر مقام وسعت و گشایش ادراک و قلب مرکز عواطف و محبت و درک عالم روحانی و فؤاد مرتبه عالیة عواطف و ادراکات عالیه است و تفصیلی از هریک جدا جدا ضمن نامایشان مذکور میباشد روحانی در نسبت به روح است. در سفرنامه امریکا از غصن اعظم عبدالبهاء این بیان مسطور میباشد: "عالم مادی ظاهری دارد و باطن زیرا موجودات مانند سلسله بهم مرتبط است تا به روحانیات میرسد و آخر منتهی به حقائق مجرده میشود امیدواریم این روابط روحانی روزبه روز محکمتر گردد و آن مخبره قلبی که آن را به الهام تعبیر نمایند مستمر ماند " الخ و در آثار این امر عده ای مسمی ویا ملقب به روحانی امثال: شاعره بشرویه ای و غیرها مذکورند و نیز: محافل شور بهائی به عنوان روحانی موسوم گردیدند و نیز: عیسی مسیح در عالم اسلام نظر به جهت نوع تولد معروف و مذکور در قرآن: قوله: " فنفخنا فیها من روحنا " و نظریه محوظت؟ حیات و تعلیماتش به نام روح الله مشهور است. و در آثار این امر بسا به کلمه حضرت روح تعبیر گردید چنانچه در لوح برهان است قوله: " استدلّ به الیهود و افتوا به علی الروح " و در کتاب اقدس است قوله: " والروح ینادی من الملکوت هلّوا و تعالوا یا ابناء الغرور " و در لوح به شیخ نجفی است قوله: " حضرت خاتم روح ما سواه فداه و من قبله حضرت الروح الی البدیع الاول " الخ و در خطابی مندرج در نام مریم قوله: " بعد از صعود روح وجود به مقام محمود " الخ و از مسمیان شهریه این نام: روح الله شهید پسر و رقاء شهید است. و در لوحی خطاباً له قوله: " روح الله علیه بهائی و رحمتی و عنایتی هو السّميع البصیر طوبی لک انت الذی فی صغرک اعترفت بکبریاء الله و عظمته طوبی لامّ رضیتک و قامت علی ما ینبغی نسأل الله بان یکتب لک من قلبه الاعلی ما ینبغی لجوده و کرمه و فضله انه جواد کریم و الحمد لله ربّ العالمین " و به اصطلاح شیعیان ایران به اظهار شدت تعلق و ایمان هنگام ذکر نام امام حسین یا ذکر نام صاحب الزمان موعود به کلمه: " یا لیتنا کما معک فننور فوزاً عظیماً " با جمله: " بابی و امّی " ویا جمله " ارواحنا فداه " تکلم میکردند و متدرجاً نسبت به سادات و علماء دین خصوصاً در اول مکاتیب " فداک روحی " ویا " جعلنا الله فداک " میگفتند و در آثار این امر اولاً در آثار بیان مانند شرح سوره بقره نسبت به حجت غائب " روحی و من فی ملکوت الامر و الخلق فدا " است. و در توفیق به محمد شاه قوله: " حجة الله روحی و من هو فی علم الله فداه حجت خداوند صاحب الزمان روحی و ما هو فی علم ربّی فدا تربت محضر

قدسه " ودر توقیع به حاجی میرزا آقاسی در حق حضرت پیمبر "روحي و من في ملكوت الامر واخلق فداه" است ودر لوحی راجع به مقام نقطه است قوله: " آنچه نقطه اولی روح ما سواه فداه به آن امر فرمودند " انخ متدرجاً نسبت به مقامات مقدسه بزرگواران ودر آغاز مکاتیب برای اظهار ادب نسبت به یکدیگر به مبالغه و تأکید معمول شد و ملاحظه نظائر بیانات منقوله ضمن نام بدیع و اثر خادم ضمن نام آقا در این قسمت از آداب کافی است. ودر قرآن است: " تنزل الروح " و " الروح فیها باذن ربهم " و تفسیری از آثار نقطه برای آن در ضمن نام قدر ثبت می باشد. ودر توقیعی در اثناء سفر مکه خطاباً لوالده است قوله: " تنزل الروح فی کلّ حین علی قلبی لیتلوا کتاب ربّک فی ما یشاء بلسان عربی فصیح " که ظاهر در روح القدس و فرشته و الهام می باشد. و نیز کتاب الروح از آثار باب اعظم در اثناء سفر مذکور صادر شده در توقیعی در شأن آن است قوله: " واعمل کتاب الروح فانه اعظم الكتب ثمّ بلغ الی کلّ العلماء ان فرغت ولا تغفل من هذا الامر " و نیز قوله: " کتاب العدل سبعاً سورة ثمّ شاهد نور الله فی آیاتها " و از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به نصیر است قوله: " فیما روحاً لمن یتوجه الیه بقلبه ویستظلّ فی ظلّه " و در لوح رئیس است قوله: " الروح لک ولن آنس بک " انخ و نیز قوله: " یا روحاً لمن شرب حُمیا المعانی " انخ و نیز در لوح بشارات است قوله: " بشارت دوّم اذن داده شد احزاب عالم با یکدیگر به روح و ریحان معاشرت نمایند عاشروا یا قوم مع الادیان کلّها بالروح و الریحان کذلک اشرق نیرالاذن و الارادة من افق سماء امر ربّ العالمین " یعنی با همه ملل و ادیان و طوائف با حیات روحانی و گشایش و شادمانی به صفت اهل جنت معاشرت کنند و مراد از معاشرت با ادیان مانند " فاسأل القرية " مذکور در قرآن معاشرت با متدینین است و کلمه مع زائد و اشاره به این می باشد که از کلمه ادیان اهل آنها اراده شد و یا آنکه مفعول عاشروا مقدر و معلوم یعنی عاشروا الاقوام و الملل مع تدینهم بالا دیان المختلفة " روزنامه فارسی و متداولاً همان جریده معروف در عرف عربی است و فیما بین بهائیان شرق و غرب روزنامه های بسیار دائر گشت و از مرکز میثاق در خطابی راجع به اصل آن چنین مسطور است: " اگر چنانچه ممکن باشد که نسبت هر روزنامه از امر منقطع گردد که مردم بدانند ما را ابداً با روزنامه تعلقی نه و در تقاریر تعلقی به افکار ما ندارند بسیار خوب بود کار به جائی رسیده که من اسم روزنامه نمیخواهم بشنوم از بس که به مشکلات افتاده ام و حال آنکه ابداً تعلقی به این امور ندارم احباء در هندوستان خواستند روزنامه تأسیس نمایند منع نمودم در قفقاز خواستند تأسیس نمایند منع نمودم ولی در طهران متحیرم زیرا اگر منع نمایم شاید نپذیرند و الاً حکماً منع مینمودم وظیفه ما ترویج نور مبین است یعنی آنچه سبب حصول کمالات و فضائل عالم انسانی و راحت و آسایش عالم وجود است به آن تشبث کنیم نه به افکار و اذکاری که به هیچ وجه در مشرق ثمری ندارد علی الخصوص که ما تعلقی به آن نداریم ما را روش مسلکی دیگر حال اگر نفسی از

احبّاء بخوهد در امور سیاسیه در منزل خویش یا محفل دیگران مذاکره بکنند اول بهتر است نسبت خود را از این امر قطع نماید و جمیع بدانند که تعلق به این امر ندارد خود میدانند والا عاقبت سبب مضرت عمومی گردد یعنی مسلک روحانی ما را بهم زند و احبّاء را مشغول به اقوالی نماید که سبب تدنی و محرومی آنان گردد " روس نام ملت و دولت و کشور معروف که روابط آن با امر بدیع در ایام حضرت بهاء الله و بعد نیز روابط نمایند گانشان در ایران در الواح و آثار و به تفصیل در ظهور الحق ثبت است . در لوح خطاب به امپراطور است قوله : " یا ملک الروس قد نصرني احد سفرائک از کنت في سجن الطاء تحت السلاسل والاغلال " الخ اشاره به واقعه 1268 در طهران است که مفصلاً در تاریخ ذکر میباشد . روشنکوه دامنه کوه به قرب ساری مازندران تقریباً 24 خانوار بهائی در آنجا ساکن اند که اصلاً در شبه مغاره کوه کلکار بودند و اهالی آنها را بیرون نمودند . اعرف و اسبقشان شیخ حسن معروف کلکاری فارغ التحصیل در عراق عرب و از علماء بیان بود و آثار و الواح بسیار از دوره بیان و دوره ابهی در ترکیه اش باقی بود در حدود سال 1300 هج. ق. به عراق عرب رفته آنجا در گذشت . دیگر از معارف بهائیان کلکار آقا شیخ آقا بود . روضه عربی باغ و بستان و چمن و مرغزار و در قرآن بر بهشت اطلاق شد و " روضه مقدسه " در عرف مسلمانان قبرالنبی است . و روضه در عرف اهل بهاء نام محل استقرار هیکل حضرت بهاء الله که غصن اعظم عبدالهء برقرار کرده و به این نام خواندند و ذکر ازان ذیل نام قصر میباشد روع عربی قلب و عقل و ذهن . در لوحی در شأن بدیع شهید است : " قد نفخنا في روع احد من عبادنا روح القوة والقدرة وارسلنا اليه " روم خطاب کتاب اقدس قوله : " يا معشر الروم انا نسمع فيكم صوت البوم " به عثمانیان است و به اعتبار مرکبیت در اسلام که قبلاً بدین نام شهرت داشتند و در ضمن بیان حرف الف و نیز نام رئیس ذکر ازان ثبت است و در قرآن است قوله : " الم غلبت الروم في ادني الارض وهم من بعد غلبهم سيغلبون " که راجع به محاربات جاریه فیما بین دولت روم شرقی با دولت ایران میباشد . و در لوحی است قوله : " دیگر از آیه مبارکه الم غلبت الروم سؤال نموده بودید در این مقام ذکر ازان از سلطان مذکور از قبل نازل تفحص لتجد وتكون من العارفين ولكن به غصن اعظم امر فرمودیم مجدداً این آیه مبارکه را تفسیر نماید و ارسال دارد " الخ رؤیاء در ضمن نام بقره رؤیائی از باب اعظم ثبت است . و لوح رؤیا از الواح شهیره ابهی است قوله : " بسم الله الذي ينزل الآيات بالحق وكل كان عنه محروماً ونستعين برّبنا العلي الاعلي فسبحانك اللهم يا الهي اذ كرک حين الذي استشرق شمس الوهيتك وطلعت حورية التي في ازل الآزال في سرادق القدس فاعبروا لي ان كنتم لرؤيا الروح تعبرون " و در لوحی دیگر قوله : " بسمه المغرّد علي الافنان ان يا اسمي ان استمع ندائي من حول عرشي انا كما مستويّاً علي العرش دخلت ورقة النوراء اللابسة ثياباً ربيعاً بيضاء تعالي الله

موجودها لم تر عين بمثلها " الخ وتفصيل مقام رؤيا در اديان و فلسفه هاي روحاني و امر جديد در کتاب امر و خلق ثبت است . فردوسي گفته : نگر خواب را سرسري نشمري يکي پايه دانش ز پيغمبري رؤية در توقيح شرح هاء در بيان رؤية الله تعالي است قوله : " كما اشار الصادق : وحين قال الست برّبکم في قوله نفسه عزّ ذکره وحين سئل عن رؤية الله في دارا لآخرة قال بل يروه المؤمنون قبل يوم القيمة قال فكيف ذلك قال ؟ حين قال الست برّبکم ثمّ كشف الغطاء قال او لست تراه في وقتک هذه ... كما ادب محمد کلّ الناس بقوله اللهمّ ارني حقايق الاشياء كما هي " الخ ودر ضمن نام بغداد ذکر کري از رؤيت است . رهبة - رهايين رهبة جمع راهب دير نشين زاهد مسيحي . در لوح بشارات است : " بشارت هفتم اعمال حضرات رهبه و خوربه هاي ملت حضرت روح " الخ رهايين جمع رهبان به معني راهب است . در مفالة سياح است : " اقتدار رؤساء دين ورهايين در جميع اقطاع مکمل بود " رياسة - رئيس در آثار و الواح ابهي ناصر الدين شاه به عنوان رئيس يا رئيس العجم مذکور است از آن جمله در لوحی قوله الاعلي : " اي طيب قبل از ارسال بديع حجت الهي براهل آن ديار کامل و بالغ نشد چه که رئيس از تفصيل به تمامه مطلع نبوده " که مراد از آن ديار ايران و رئيس ناصر الدين شاه است که لوح معروف را باميرزاد بزرگ بديع برایش ارسال داشتند . ودر لوح مشهر رئيس قوله الاعلي : " واتحدت مع رئيس العجم " نیز مراد او است ودر لوحی قوله الاعلي : " قل يا ملأ الارض تفكروا فيما نزلنا في اللوح لرئيسکم بان يجمعنا وعلماء العصر " الخ که ضمن نام سحاب ثبت ميباشد . و نیز در لوحی ديگر قوله الاعلي " هذا کتاب من لدنا الي الذي فاز بانوار الايمان من شرب هذا الرحيق لا يخوفه ظلم الذين ظلموا ولا شوكة رئيس المشركين يراه احقر من النقطة ان ربك هو القوي ذو القوة المتين " هم او مراد ميباشد ودر ضمن نام سجن و سلطان هم ذکر است . و نیز در برخي از آثار و الواح سلطان عبد العزيز پادشاه عثماني به عنوان رئيس ذکر گرديد از آن جمله مخاطب در لوح : " يارئيس اسمع نداء الله الملك المهيمن القيوم " الخ که ورود حاجي محمد اسمعيل ذبيح کاشاني با همرهانش به ادرنه در حال مقدمات نفي آن حضرت و اصحاب مشروح است و قوله الاعلي : " ذکر علیاً " اشاره به حاجي ميرزا علي اکبر نراقي است و اين لوح بعد از خروج از ادرنه و نزول به شاطي گالي بولي صادر شد او ميباشد . ودر آن ضمن است قوله الاعرّ : " واتحدت مع رئيس العجم (ناصر الدين شاه) في ضري " و خطاب " يا رئيس قد تجلينا عليك مرّة في جبل التيناء و اخري في الزيتاء وفي هذه البقعة المباركة " اشاره به تجلي روح ولايتي سبحاني از مقام ابهي سابقاً و نیز لاحقاً در هينجا است چنانکه در لوح مشهوره شيخ محمد باقر مجتهد اصفهاني ذکر فرمودند قوله الاعلي : " اغررتک الرياسة ان اقرء ما انزله الله للرئيس الاعظم ملك الروم الذي حبسني في هذا الحصن المتين لتطلع ما عند المظلوم من لدي الله الواحد الفرد الخبير " ودر لوحی ديگر قوله الاعلي : " ان

الرئيس اراد ذلتي وضري وسجني ولكن الله اخذه بسطان من عنده انه لهوالمقتدر القدير قد ظهر ما نزل في لوح الرئيس ان ربك يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد" انا خرجنا من السجن بقدره من عندنا رغماً لانفه ثم رجعنا اليه ان ربك لهوالمعلم الخبير اي كريم جمال قدم به سجن انس گرفته گاهي قصر و گاهي رضوان موطني قدم حضرت رحمن واقع شد ولكن در هر حال رجوع به سجن را اختيار فرمود" الخ ودر لوجي خطاب به ذبيح مذکور است : " ان اذكر ان انزل الرحمن لك ما سمي بلوح الرئيس وانزل فيه ما كان مكنوناً في علمه المهيمن علي الآفاق لامرالله قد ظهر كل ما نزل من قلبي الاعلي ان اقرء وقل لك الحمد يا منزل الآيات " ونيز در اثري به عنوان خ ا د م 66 است قوله :

" بنام دوست بي نام و نشان نفحات محبوب نزد محبين محبوب لذا ارسلنا ها بهذه الكلمات العاليات و فوحات حب قاصدين لدي العرش مطلوب هذا ما شهد به منزل الآيات الحمد لله كه ابواب ظاهره هم مفتوح است و نفحات از شطرش در هبوب و مرور نسأل الله بان يعذب الذين حالوا بيننا وبينكم كما عذب الذين كانوا من قبل انه لهوالمقتدر القدير مكتوبي كه احبائي ارض الف ارسال داشتند لدي الوجه حاضر و از اخبار جديده استفسار نموده بوديد اين ايام چنين مذکور شد كه رئيس مدينة كبريه استماع نمود كه نعلي از حضرت رسول روح ما سواه فداه در ديار بكر نزد شخصي از اشراف موجود است لذا صدرالحكم من الدولة باحضاره و شخص مذکور مع نعل رسول به شاطئ بحر اسود واصل و بعد مخصوصاً از مدينة كبريه سفائن متعدده به استقبال فرستادند كه امانت را حمل نمايند و عند تقرب به مدينة كبريه زوارق متعدده اخري فرستادند و شخص حامل را مع امانت در زورق منزل داده توجه به مدينة نمودند و حين وصول به شاطئ بحر صدر اعظم و جميع و كلاء و وزراء به استقبال آمده و منتظر بودند بعد از ورود صدر اعظم تقرب جستند و امانت را اخذ نمود و در كالسكه بسيار ممتاز گذارد و حامل امانت خلف كالسكه براسب بسيار ممتاز را كب و خلف او جميع وزراء و و كلاء توجه به محل مخصوصي كه معين شده بود نمودند و از يمين ويسار كالسكه جمعي از علماء مع قماقم بخورش مينمودند و به تهليل و تكبير ناطق تا آنكه به مقام معلوم وارد شدند و بعد از ورود رئيس و سائر ناس تا سه يوم فوجاً فوجاً به زيارت فائز حال جاي تفكر و تنبه است مشاهده نمائيد كه به فرع چگونه متشبث و از اصل غافل لم يزل چنين بوده و چنين خواهد بود چنانچه در اين ايام احدي اعتناء آن اسراء الله نداشته و ندارد ولكن عن قريب به ذكر جزئيات ما ورد عليكم ناطق خواهند شد زياده از اين تفصيل در اين مقام جائز نه دوستان را تكبير برسائيد و الحمد لله اولاً و آخراً " ودر لوح به شيخ نجفي اصفهاني است قوله الاعلي : " چنانچه در كتاب اقدس والواح حضرات ملوك و لوح رئيس و لوح فؤاد از قلم اعلي اكثر اموري كه در ارض واقع از قبل جاري گشته "

و در لوح ديگر است قوله الاعلي : " در رئيس دوم از قبل و طائفان حولش تفكر نما قد اخذهم الله

اخذ عزیزمقتدر چه که من غیر جهت آل الله را به سجن اعظم فرستاد" و اما لوح معروف قوله الاعلی: " هو المالك بالاستحقاق قلم اعلي میفرماید ای نفسی که خود را اعلی الخلق دیده ای" الخ خطاب به صدر اعظم عثمانی عالی پاشا است و در سجن اعظم عکا صدور یافت که ذکروفات دونفر معین متوفی در سجن نمودند وتفصیلی از آن در ضمن نام علو و فؤاد ثبت میباشد. و از غصن اعظم عبدالبهاء خطاب به میرزا فضل الله خان بنان شیرازی است. قوله العزیز: " سؤال از رئیس که در آیه مبارکه مذکور است نموده بودید این رئیس عالی پاشا است که سبب نقل از عراق به حدود ایفلاق و از آنجا به سجن عکا شد" و رئیس در کتاب اقدس قوله: " قد ظهر سر التکیس لرمز رئیس" که ضمن نام نکس و تنکیس به تفصیل ذکر میباشد. مراد رئیس الطائفه و عقیده الشیعه مظهر سلسله الولاية صاحب الامر منتظر موعود میباشد. و نیز در لوحی خطاب به نصیر است قوله الاعلی: " باری به هیچ رئیسی تمسک مجوبه هیچ عمّامه و عصائی از فیوضات سبح ابهی ممنوع مشو" و به فارسی رأس به معنی راه و جاده ریاضة عربی. در لوح طب است: " نعم الریاضة علی الملاء" ورزش در حال خلأ معده نیک است و در کتاب اقدس: " کم من عبد اعتزل فی جزائر الهند و منع عن نفسه ما احلّه الله وحمل الریاضات والمشقّات ولم يذكر عند الله منزل الآيات" منظور نبی از عزلت و تحمل اعمال شاقّه و ریاضات مشهوره مرتاضین هندوان و امثال آنان است. ربان عربی در مذکر ریا در مؤنث به معنی سیرآب و پر شیره و پر عصاره. در خطاب معروف حضرت عبدالبهاء به عمّه

" واجعلها ریانة بمیاه الجود" ظاهر در جمله استعمال ریا است ولی طبق مستعمل در عرف فرمودند. و در خطاب و صیای عهد است: " اول غصن مبارک خصل نصر ربان" به معنی شاداب. رین نام نهري واقع در منتهای شمال شرقی فرانسه که در خاک آلمان و بلژیک میگذرد. در کتاب اقدس خطاب به آن حدود است: " یا شواطئ نهر الرین قدرأیناک مغطاة بالدماء" راجع به محاربه سال 1870 میلادی بین فرانسه و آلمان و اخبار از وقوع محاربه دیگر که منجر به شکست آلمان شود مینماید و در ضمن نام ناپلیون ذکر است.

حرف "ز"

ز ز وارض الزاء در آثار این امر اشاره و شهرت شهر زنجان است که منفرداً مذکور میباشد. در لوحی است: " طوبی یا ارض الزاء بما استشهد فیک اولیاء الله واصفیا ته الذین بهم ظهر حکم الوفاء" الخ و نیز: زاء زوزوا رمز از زواره اصفهان است که ضمن آن نام درج میباشد. و نیز: اسم الله زاء زین المقربین است که در نام زین مذکور میباشد. قوله: " فی جواب ما سأله اسم الله زاء فی

حکم الرباء هو الابهی اینکه سؤال از منافع ربح ذهب وفضه شده بود چند سنه قبل مخصوص اسم الله زين المقربين عليه بهاء الله الابهی این بیان از ملکوت رحمن ظاهر " الخ زاد عربي خوراک آذوقه و توشه سفر . در خطابی است : " جناب اسم الله آنچه مرقوم نموده بودند ملاحظه گردید زاد اخروي و توشه راه ملکوات الهي طلب گردیده در نزد آن جناب واضح است که اليوم زاد و توشه ثبوت ورسوخ دادن نفوس ضعیفه است برعهد و میثاق و نشر نفعات الله و صون حصن امرالله و حفظ معالم دين الله " زاكُون متداول الاستعمال درعرف عربي و فارسي به معني قانون . در رساله سياسيه است : " زاكون ممالک اروپ في الحقيقة نتایج افکار چند هزار سال علمي نظام و قانون است " زاوه قریه اي تقريباً درسه فرسنگي شرق تربت حیدریه که درسین ابهی مرکزی در امر بهائی ورجالی داشت که در الواح و آثار مذکورند . زائر عربي اسم فاعل زور زیارة وآنکه به قصد دیداروزیارت اشخاص و اماکن مقدسه روان است واطلاق نام زائر درحق آنانکه به عکا و حیفا وغیرهما برای زیارت میرفتند شایع بود . در لوح رئیس است قوله : " لک الحمد علي ما اريتني جمالك وجعلتني من الزائرین " الخ زائر اسم فاعل زار به معني غریدن . درخطابی و مناجاتی درحق بهائیان است : " اللهم اجعلهم طيوراً صادحةً في الرياض واسوداً زائرةً في الغياض " زائف عربي پول قلب اسم فاعل از زيف . زبانية عربي شرطه ها پلیسها مأمورین انتظامی مفردش زبانية . درکتاب اقدس است : " الي ان اخذته زبانية العذاب " ودر لوح به شیخ سلمان است : " فسوف يأخذهم زبانية القهر " زبرجد مستعمل درعربي و فارسي نام سنگ با ارزش معروف که اشهر انواعش سبزرنگ میباشد ودرآثار این امر بسبیل تشبیه تکرار ذکر یافت از آن جمله درلوحی به حرف البقا است قوله : " ثم بعد ذلك اخرجت عن خلف شعرها لوحاً من الزبرجد الخضراء " الخ ودرلوحی دیگر قوله : " درالواح زبرجدیه از قلم سلطان احدیه نصرت امر به حکمت و بیان مرقوم شده به آن ناظر باشید " ودر کلمات مکنونه است : " قسم به جمالم که درالواح زبرجدي ازقلم اعلي جميع اعمال شما ثبت گشته " الخ ودر لوح حکماء در حق سقراط ضمن وصف حال بلینوس حکیم است : " ثم اذکر ما تکلم به بلینوس الذي عرف ما ذکره ابو الحکمة من اسرار الخليفة في الواحد الزبرجدیه " ومقصود از آنهمه آثار مخصوصه بدین نام یا منقوش بر زبرجد نیست بلکه مراد تجلیل وتشبیه آنها در درخشندگی و جلب توجه به زبرجد میباشد . زبل عربي سرگین درلوح به سلمان است : " شکر به طوطي دادند و زبل به جعل " زبور- زبر عربي ودر قرآن , کتاب حکیم و کتب و صحائف محکمة . در کتاب اقدس است : " هذه حدود الله التي رقت من القلم الاعلي في الزبر والالواح " ودر لوح رئیس است : " أسرار اركان البيت من زبرالبيان " رجاجة (زِر) عربي شیشه . در قرآن است : " المصباح في رجاجة

الزَّجَاجَةُ كَانَهَا كَوْكَبٌ دَرِّيٌّ" در لوح به محمد کریم خان است: " و کذلک نشهد انّ کلّ حرف منها لزجاجة فيها اضاء سراج العلم والحكمة ولكن ما استضاء منه احد" ودر لوح به سلمان است: " در شمس ملاحظه نما که به یک تجلی در مرایا وزجاجات تجلی مینماید و لکن درهر زجاجی به لون او در او جلوه مینماید. زَحَفَ در لوح رئیس است: " زحف الناس حول البيت وبكى علينا الاسلام والتّصاري " مردم اطراف خانه هجوم کردند. زُحُفٌ - مزخرف زخرف عربي زر زخارف = جمع. در کتاب عهدي است: " اگر افاق اعلي از زخرف دنيا خالي است " الخ ودر لوح سلمان: " براي جلب زخارف از ناس " الخ. مزخرف زر کشیده زرق و برق داده ظاهر فریب. در لوح به صدر دولت عثمانی است " وبه اشیاء مرخفة دنيای دنیه از حق ممنوع نگردند " زرابي عربي جمع زربي به معنی پشتی و مسند. در کتاب اقدس است: " و طُويت زرابي الافراح " مسندهای شادمانی درهم پیچیده و برداشته شد. کتایه از حلول اجل و مرگ میباشد. زردشتیان زردشتیان ایران متدرجاً به عدّه کثیر در پروان این امر منسلک گردیدند و هوشیدرو بهرام دین آور را شناختند و از بهائیان اولیه شان در یزد شاهپور، استاد جوانمرد پورشیر مرد، کینخسرو خداداد، دینیار کلانتر و مهربان کاووس بودند. و از اهل قریه مریم آباد ملا بهرام بهمن، رستم خرسند، نوشیروان خرسند، مهربان رستم، مهربان بهمان، رشید ماهیار، سروش خرسند، کیومرث بهمن، خداداد رستم، و ذکری از زردشت و ملا بهرام ضمن نام بهرام و رستم است. زرقاء عربي مؤنث أَرْقٌ به معنی کبود. زرقاء الیمامه زنی مشهور به تیز چشمی و دوربینی در یمامه بود. در لوح به حاجی محمد کریم خان است قوله: " كما يضربُ بزرقاء الیمامه في حدة البصر " و نیز: زرقاء نام و شهرت شراب گردید. در لوح مذکور است: " کم من بیت ارتفع في العشي فيه القهقهة وشدو الزرقاء وفي الاشرار نجيب البكاء " الخ شدو مصدر به معنی میگساری است یعنی چه بسا خانه ها که شبانگاهان در آنها آواز خنده و میگساری بلند بود و صبحگاهان فغان گریه در آن بر خاست. زعفران در لوح حکماء است: " علي ارض الزعفران " مراد محض اعتبار لون صفراء و رنگ زرد است که در رموز مصطلحه شیخ احساسی هریک از الوان سبعة متعلق به عالمی از عوالم هفتگانه وجود میباشد چنانچه بیضاء عالم مشیت صفراء عالم اراده حمراء عالم قضاء الخ و نیز تلویح به قائن ارض الزعفران وطن آقا محمد قائینی نبیل اکبر فاضل شهیر مخاطب این لوح دارد. و در کتاب شرح زیارة شیخ مذکور وصف جنت و اهل جنت است: " فقيل اول مقام لهم مقام الرفرف الاخضر ثم ينتقلون منه الي مقام الكثیر الاحمر وارض الزعفران " الخ که ضمن نام رضوان ثبت میباشد. زفرة عربي تنفس ممتد رقیق. زفّرات = جمع در لوحی است: " انّ اصحاب الشمال في زفرة و شهيق " ودر اذکار صلوة است: " ترانی عبراتی و زفّراتی " و شهیق صدای مزوج با گریه است. زقوم عربي گیاهی دریابان عربستان

با شكوفه مانند ياسمين . در قرآن: " ان شجرة الزقوم طعام الاثيم " ودر خطابي است : " حنظل و زقوم
 به تعليم و تربيت شجرة مبارکه نگردد " . زلال عربي آب صاف خوشگوار خوشگوار . در کتاب
 اقدس است : " اياکم ان تمنعکم سبحات الجلال عن زلال هذا السلسال " و در کلمات مکنونه است :
 " يا بن الانسان اصعد الي سمائي لكي تري وصالي لتشرب من زلال خمر لا مثال " ودر سورة رئيس :
 " وعلل من زلال هذا الخمر " زلال زلال زلال مصدر عربي به معني لرز و اضطراب و زمين لرزه ودر
 ترس و هراس و محنت استعمال ميشود. در لوح رئيس است: " ويظهر الزلال " زليخا نام زن عزيز
 مصر در آثار مسلمين و قصه مشهور يوسف معروف ميباشد در لوح به حاجي محمد كريم خان است : " و
 همچنين در حکايت زليخا که ميفرمايد " واستغفري لذنبک انک کنت من الخاطئين " اعتراض نمودند
 " زماجير عربي جمع زجره به معني فریاد و فغان گروه انبوه . در لوحی است : " اياکم ان يحجبکم
 زماجير اهل النعاق " و نیز: " طوبی از برای نفوسى که زماجير قوم ایشان را از حق منع نموده " زمان
 نام قبه الزمان در کتب و آثار تکرار ذکر یافت و در کتاب شرح القصيدة حاجي سيد
 کاظم رشتي در شرح و حلّ رمز آن چنین مسطور است : " ثم ان هنا قبة اخري وهي قبة بلعيا بن جور و
 تسمي ايضا بقبة الزمان وهذه القبة لها ظاهر ولها باطن واما ظاهرها فاني اروي عن مولاي وسيدي
 وشيخي و استادي و سنادي و عمادي اعلي الله مقامه و رفع في الدارين اعلامه ان بلعيا بن جور كان
 حكيماً من الحكماء الكاملين ذوباع طويل في العلم و رسوخ في اليقين فكان في عهد نبي الله صلي الله
 عليه نوح فلما سمع بالطوفان وان نوحاً دعا علي قومه و وعده الله بان يهلكهم بالطوفان فقال السلطان
 ما الحيلة فقال اني ابن قبة بالارصاد والعزائم واحكمها بالاسماء وبالروحانيات وامزج بين العلويات
 والسفليات وارتب تلك القبة المحيطة بالبلدة ترتيباً طبيعياً لا يدخل فيها الطوفان وتسلم البلدة من
 الغرق ما منع الله سبحانه بلعيا بن جور عن ضرب تلك القبة علي المدينة لتسلم من الغرق لانه
 تعالي كما اراد ان يري الخلق قهره بالطوفان اراد ان يريهم حكمه بما اودع حقايق الاشياء فحفظت
 تلك البلدة بتلك القبة عن الغرق و عم الطوفان وشمل البلاد والعباد ولم يسلم الا اهل السفينة والبيت
 المعظم والحرم الامن مكة ولذا سماه الله بالبيت العتيق . فلما نجت تلك البلدة اخفاها الله سبحانه عن
 عين الخلق كما فعل بجنة عاد لحكم و مصالح لا نضيق بذكرها المقال وسميت تلك القبة بقبة الزمان لبقائها
 واستمرارها مع الزمان فهي لم تزل معمورة مخفية كالبلاد الاخر المخفية مثل جابلسا وجابلقا والبلاد التي
 وراء جبل القاف من القباب المذكورة و هكذا الي ظهور المهدي عجل الله فرجه في آخر الزمان فيظهر
 تلك القبة والبلدة و جنة عاد والجنّتان المدهامتان عند ظهوره فتعمر البلاد والعباد " الخ ودر شرح
 كوثر از باب اعظم است :

ظهر نوره علي جبل فاران بربوات القدس و علي جبل حوريب بجنود ملائكة العرش والسّموات والارضين

وعلي قبة الزمان بنبأ الاولين والآخرين وعلي الطور بشجرة المباركة ان يا موسي بما صاح ديك
 البهاء علي قبة الزمان " ودر دعاء روز يكشنبه :
 " واسئلك اللهم بحقه ان تسلم علي القائم بامرہ في مقامه في الاداء في عوالم الانشاء والمطاع في افلاك
 الصفات والاسماء الذي قدتفرد في مقام طاعته عن ابناء الجنس وتعلي في مقام رضائه عن ابناء المثل
 اشبه نور طلعتك في جبل فاران و ظهور مهيتك علي قبة الزمان " ودر مناجاتي است :
 " اللهم اني اسئلك ان تصلي علي محمد وآل محمد في جبل حوريب ثم في قبة الزمان " وقوله :
 " ثم علي كاظم من شجرة الطور علي قبة الزمان من طلعة الاحدية " واز مقام ابهي در لوح حروفات
 مقطعات است : " وهذا ما قضي علي موسي بن عمران
 في قبة الزمان ان اتم تعلمون كذلك شهد فاران الحب هند فوران النار في حوريب القدس وسيناء القرب
 " ودر لوحي ديگر :
 " ان يا محسن كلها اضرنا عليك النار انك لا تشتعل اذا بعثنا نار الخلد علي هيكل اللوح وارسلناها اليك
 لعل تشتعل في نفسك وتشتعل بك الموجودات ليظهر عن كل شئي ما ظهر لموسي بن عمران علي سيناء
 القدس وقبة الزمان ان اتم تعلمون نفس السبحان لتكون من القائمين " ودر كلمات مكنونه است :
 " ياد آوريدان عهدي را كه در جبل فاران كه در بقعة زمان واقع است با من نموديد " انخ ودر
 ضمن شرح نام قبه وكلمة كن شرحي ثبت است .
 زمزمه به فارسي اوستا خواندن زردشتيان در نيابش آتش و هنگام غسل و تناول
 اكل و شرب . در مكالمات و ادبيات فارسي به معني ترتم به آهستيگي وزير لبي كثير الاستعمال و متداول
 بود . در لوحي است : " تا از اين زمزمه ايزدي افسردگان را برافروزي " ونيز :
 " تا زمه سروش ايزدي بشنوي " ونيز
 آوازي خوش جانان آوريدم .
 زنجان واقعات زنجان واحوال آحاد
 مشاهير مؤمنين آن قسمت در بخشهاي
 تاريخ ظهور الحق تفصيل داده شد و سورة
 زيارت در حق جناب ملا محمد علي حجت شهيد و ديگر شهداي آنجا است قوله :
 " رحمة التي ظهرت ولاحت من افق فضل مالک الایجاد عليك يا هادي الانام و هادم الاصنام " انخ
 زنوز از معمورات شهير آذربايجان كه واقعات اين امر در آنجا در ظهور الحق
 ثبت مي باشد .
 زعيم عربي لثيم و دني ويگانه بيسود خود را در گروه بجا کرده .
 " عتلي بعد ذلك زعيم " ودر خطاب معروف به عمه است :
 " واقفتني كل غافل
 زعيم " ودر صورت زيارت عمه طلان خانم قوله " وسلطة الزمان "

مذکور

قصبه اي در حوالي کاشان واصفهان مرکز قدیم مؤمنین این امر

در تاریخ و آثار است والواح بسیار راجع به آنجا میباشد منها قوله : " يا احبباء الرحمن في الزاء والراء ان استمعوا نداء المظلوم ان انظروا ثم الذكروا اذا قصد الذبيح مقرّ الفداء الخ که مراد آقا سید اسمعیل ذبیح سابق الذکر است . و قوله : " زاء هو المهيمن علي ما يشاء " الخ " جناب آقا محمد رضا زواره اي " الخ زوا جناب آقا سید یوسف " الخ " زو جناب ملا رضا " الخ " زوا جناب آقا سید ابراهیم الخ من استشهد في سبيل الله بسمه العزيز الكريم ان يا ابراهيم ان استمع نداء ربك الكريم انظر ثم الذکر از توجه من سمیناه بجموب الشهداء الي مشهد الفداء لذلك اختصناه فضلاً من عندنا و آثرناه علي اكثر الخلق " الخ زؤان زؤانة , زؤان , عربي تلخدانه . در لوح حکماء است : " اياکم ان تشرعوا زؤان الخصومة بين البرية " . زوبعة عربي گردباد , زوابع جمع . در خطاب مشهور به بهائیان خراسان است قوله : " وزوابع الشدائد احاطت " و در خطاب معروف به عمه است : " واشتدت عليها الزوابع من سائر الانحاء " زهر- زهراء در لوح به ناصرالدین شاه است : " ويرزق العباد من روض عنايته زهراً ومن افق الطافه زهراً " اول به فتح و سکون جمع زهرة به معني شکوفه و دوّم به ضمّ و سکون جمع زهراء که مراد ستارگان است . زهراء مؤنث ازهر سفید درخشان نورانی. در صورت زیارت ملا علی بابای صغیر " البقعة المقدسة الزهراء " زوج زوجة = زن , ازواج زوجات جمع . ازواج اعلي و ابهي و مولي الوري در بخشهای ظهور الخلق و در کتاب راههای بزرگ تفصیل داده شد. و در خطابی از بیان شفاهی مرکز میثاق برای جمعی از دوستان راجع به کیفیت ازدواج عرب است قوله : " عرس العرب في البادية بسيط جداً العرس يقف علي حجر والعروس تقف علي حجر امامه و هو يقول انا علي حجر وانت علي حجر والله هو الشاهد الاكبر بانك الانثي لي وانا الذکر لك و تقول وانا علي حجر وانت علي حجر والله هو الشاهد الاكبر بانك لي الذکر وانا لك الانثي " زوراء صفت مؤنث عربي به معني کژو منحرف و نام و شهرت بغداد قرار گرفت و باني آن منصور خليفه عباسي بر قسمتي که در محلّ غربي آن بنا نهاد و منحرف از مستقيم جنوب بود اطلاق نمود. در لوح به ناصرالدین شاه است : " اين من حکم في الزوراء " که مراد بغداد و حکام و خلفاي عباسي در آنجا میباشد . و در ايقان است : " چنانچه در روضه کافي در بيان زوراء ميفرمايد عن معاوية بن وهب عن ابي عبدالله قال ا تعرف الزوراء قال جعلت فداک يقولون انها

بغداد قال لا ثم قال دخلت الرّي قلت نعم قال ائمت سوق الدّواب قلت نعم قال رايت جبل الاسود عن يمين الطريق تلك الزوراء يقتل فيها ثمانون رجلاً من ولد فلان كلّهم يصلح للخلافة قلت من يقتلهم قال يقتلهم اولاد العجم حال ملاحظه فرمائيد كه زوراء موافق اين روايت ارض ري است واين اصحاب را در آن مكان به بدترت عذاب به قتل رساندند و جميع اين وجودات قدسي را عجم شهيد نمودند چنانكه در حديث مذکور است و شنیده اند وبرههء عالم واضح ومبرهن است " انتهى ودر الواح وآثار بغداد به نام زوراء كثرت ذكرايات از آن جمله درلوحى نازل لجناب طيب : " ان يا طيب كبر من قبلي غلي اهل الزوراء الذين ركبوا فلك الحمراء باذن الله مالك الاسماء طوي لهم بما هاجروا في سبيل الله فاطر الارضين والسّموات في خروجهم من الزوراء لايات لاولي النهي وفي رجوعهم لبيئات للذين غفلوا عن ذكر ربهم " انخ
زيادة حروف زيادة وكلمة مجرد ومزيد فيه درعلم صرف معروف است.
ودرآثارنقطة البيان چنین مينمايد كه باب استعملل برابواب افعال مزيد فيه اضافه شده چنانچه در شرح كوثر و غيرها است د " تلاء لآت و استلأ لآت... تلجلجت واستلجلجت وتبلبلت واستبلبلت " واما قوله: " باكت و استباكت " به قلب ونقل لام الفعل به جاي عين الفعل ميباشد .
زيارت مصدرعربي به معني دیدار ونزد شيعيان شهرت درديدار مقابر متبرّ كه اولياء وتلاوت اذكار وادعيه درحقشان يافت وصور زيارت فيماينشان براي قبور متبرّ كه نبويه و ائمه و اخلافشان تقرر حاصل نمود و در اين امرنيز صور زيارت بسيار كه خطاب به مقامات روحانية اسلاميه ويا اين امر است از مقام اعلي و ابهي و مولي الوري صادر گرديد از آن جمله زيارت جامعه از مقام اعلي است قوله:
" بسم الله الرحمن الرحيم
بسمه المكنون الربّ الرحيم الحمد لله ربّ العالمين ... وبعد فاذا اردت زيارة حبيب الله او احداً من ائمّ الدين طهر اولاً جسمك من كلّ ما يكرهه ثم اغتسل بسبعة ماء كفّ علي الرأس ثم علي اليدين باربعة كفّ ثم علي اليسار بستّ كفّ فاذا فرغت البس احسن ثيابك واستعمل العطر ثم اجلس تلقاء الكعبة واستغفر الله ربك اثنين و مأتين مرّة ثم امش بالوقار والسكينة و كبر الله في سبيلك الي ان تصل الي باب الحرم هنالك ذكر الله ربك اثنين و مأتين مرّة ثم ادخل بلا ان تقرء حرفاً وامش بالسكون الي ان تصل بسبعة اقدام تحت الرجل هنالك قف و قل اشهد الله في مقامي هذا عرش الربّ بما شهد الله لنفسه من دون ان يقدر دونه انه لا اله الا هو العزيز الحكيم ثم التفت الي المستوي علي عرشه والمستقرّ علي كرسيه و قل اول جوهر طرز و اشرق ثم طلع وعلا من ساحت قرب الازل عليكم يا محالّ الوحي " انخ .
ديگر زيارت علي اميرالمؤمنين قوله :
" بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي قد تجلّي بنفسه علي

اهل العماء .. فاذا وردت ارض النجف جفف نفسك بنا تلك الارض المقدسة كالقصبه المريية
 بشمس السماء فاذا خفتت عن كل الاشارات فاغتسل بماء الطهور نفسك وماء البحر جسدك ثم البس
 نفسك قمص الباب علي سر التراب والبس علي ظاهر ك من لبس ما لا تجدونه اطهر نقياً ثم استعمل
 من العطر الخالص وخذ الخاتم نفسك ثم امش علي التراب مستكاً علي غير النعلين فاذا
 وصلت باب البلد قف واشهد لنفسك وللخلق بالعبودية في ذلك الباب وقل اللهم انت السلام ومنك
 السلام و اليك السلام حتي اتصلت الي الباب ثم كبر الله اربعة عشر مرة واذا طلبت
 الدخول بعد الاذن قل بسم الله ثم قف لدي الرجل ثم قل السلام من الله علي محمد و علي و
 فاطمه والحجة المنتظر هنالك لدي القبر كهيتك في الصلوة واستقر بانك قائم بين يدي
 الله علي العرش السلام من العبد الذليل عليك يا مولي الجليل " انخ
 ديگر زیارت فاطمة بنت النبي قوله : " بسم الله الرحمن

الرحيم فاذا قمت بين يدي الله عند مرقد فاطمة سلام الله عليها صل في مقام الذي صلي رسول الله في
 بيت فاطمه وان الآن معروف في المسجد ذلك المحل الاكبر فاذا فرغت قم ثم قل اشهد ان لا اله الا
 الله ثم قل السلام عليك يا ايها الشجرة الالهياتي تجلي الله لك بك فوعزتك ما اخترت
 ارض السجن في وسط الجبال الا لفناء حضرتك " انخ ومراد از ارض السجن في وسط الجبال قلعة
 ماكو است ونيز در زیارت و ذكر امام حسين متعدد میباشد ودر ضمن نام باب ذكری است . قوله :
 " وسلم علي الحسين في يوم عاشوراء وسمه بهذه الآيات لتكون من اهل الحضور لمسطور بسم الله الرحمن
 الرحيم شهد الله لعبد وبشهادة نفسه انه لا اله الا هو الحجي القيوم اللهم انت السلام ومنك السلام واليك
 السلام وحدك لا شريك لك واشهد ان اليوم هذا يومك والمقام هذا مقامك والشهيد في حجتك
 وابن حجتك ... السلام عليك يا ابا عبدالله ورحمة الله وبركاته اشهد يا مولاي لذيك بانك وان قتلت
 لن تمت وبحياتك حي افئدة الخلق " انخ
 ايضاً خطبة قد انشاها

علي البحر في ذكر الحسين قوله : " الحمد لله الذي قد شهد لذاتيته بالاحدية
 القديمة لما علم بان الحسين يشهد لنفسه بنفسه الا اله الا هو الا يا ايها الملاء لو لا يقتل الحسين في
 مشهد الاول بشهادة نفسه لرب لم يستقر الابداع في ابداعها ولا الانشاء في انشاءها ولا الاختراع في
 اختراعها ان اعلموا فضل البكاء فان ذلك حكم ما يختر علي قلب بشر من قبل ولا ينزل لاحد من
 بعد فاه آه لواجتمع كل الخلق علي ان يعرفوا عطش علي بن الحسين في يوم الحرب لن يقدرؤا "
 انخ ديگر زیارة الحروف است قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم هو العلي المتكبر الرفيع بسمه المكنون الرب العظيم جوهر مجرد طرز كافر اطر اظهر
 انور الذي طلع و اشرق ثم قلع و ابرق " انخ. و صورت زیارت صادرة از مقام ابی در حق امام

حسين و بعضي نيز از آثار اعلي در آن باب ضمن نام حسن ذکر است و از مقام اعلي زيارت متعدد در حق قدوس و شهداء قلعه و غيرهم نيز صدور يافت كه بعضي از آنها در ظهور الحق ثبت گرديد و لوحی كه شامل و مبين صورت زيارت ابهي متداول بين اهل بهاء و معلق و منصوب در روضه مباركه و مقام اعلي ميباشد چنين است :

" هذه زيارت لربنا البهي الابهي بسم الله العلي الاعلي سبحان الذي نزل الآيات بالحق و يجذب بها قلوب من يشاء و انه كان علي ما يشاء قديرا سبح له ما في السموات و ما في الارض و كلّ عنده في اللوح المذكوراً ان يا عبد ان احرم في قلبك الكعبة الحرام و ثمّ زرها بخضوع مينا فلها سدّ السبيل الي ربك قدر للزائرين بان يتوجهوا بقلوبهم الي مقرّ عرش عظيم لانّ الناس قطعوا السبيل و منعوا العباد عن الورود علي شاطئ عترّ منيعا لذا قبل الله عنهم توجههم الي شطر البيت بقلب طاهر منيرا و اذا اردت الزيارة توضأ كما امرت في الكتاب ثمّ ولّ وجهك الي شطر العرش و قل الثناء الذي ظهر من نفسك الاعلي و انك كنت علي كلّ شيئي مهبطا كذلك امرناك يا ايها العبد قم ثمّ اعمل بما امرت و انه يفيك عن كلّ من علي الارض جميعا " الخ و لوحی ديگر شامل ذكر زيارت در حق ملا حسين بشرويه باب الباب است قوله : " هذه سورة الزيارة قد نزلت من جبروت الفضل لاسم الله الاول ليزور به قانتة الكبرى و الذين هم آمنوا بالله و آياته و كانوا من الفائزين انك انت يا ورقة الفردوس زوريه من قبلي ثمّ قولي اول روح ظهر من ممكن الكبرياء و اول رحمة نزلت من سماء القدس عن يمين العرش مقر ربنا العلي الاعلي عليك يا سرّ القضاء و هيكل الامضاء و كلمة الاتمّ في جبروت البقاء و اسم الاعظم في ملكوت الانشاء اشهد بذاتي و نفسي و لساني بانك انت الذي بك استوي جمال سبحان علي عرش اسمه الرحمن و بك ظهرت مشية الاولية لاهل الاكوان و اشهد انك كنت اول نور ظهر عن جمال الاحدية و اول شمس اشرق من افق الالهية لو لاک ما ظهر جمال الهوية و ما برز اسرار الصمدية " الخ و لوحی ديگر زيارت آقا سيد يحيي و حيد دارابي و شهداء نيريز است قوله : " هذا ما نزل لحضرة الوحيد الذي فاز بلقاء الله الحميد و للذين استشهدوا في سبيله اول موج علا من بحر رحمة ربك " الخ ديگر زيارت جناخت 66 خواهرشان كه در ظهور الحق تفصيل داده شد قوله : " اول ذكر خرج من لسان العظمة و الكبرياء عليك يا ايها الورقة المباركة العليا و المشرقة من افق الامر في ايام الله مالك الاسماء اشهد انك اقبلت الي الافق الاعلي و فزت بما لا فاز به اكثر الوري و اشهد انك حملت الشدائد و البلايا في سبيل الله فاطر السماء و كنت في الامر علي شأن ما اخذتك في الله لومة اللائمات و الاعراض المشركات طوي لك و لمن حضر مقامك و زار بما ظهر من قلم الله العلي الابهي الذي حبسه الظالمون في حصن عكاء اشهد انك اسلمت الروح في الفراق بعد ما كنت مشغلة بنار الاشتياق في ايام الله مالك يوم الطلاق سحّ ؟ القوم ما عرفوا

شأنك و ما شربوا ذكركِ و نعيماً لمن يذكركِ بما ذا؟ به الله في الكتب والالواح " ونيز زيارت عبدالعظيم حاجي ميرزا مسيح عليهما بهاء الله : " هوذا ذكر العظيم

النور المشرق من افق سماء العطاء.....يا مسيح عليك ذكري وثنائي وبهائي انت سكنت في ارض ري " الخ ونيز زيارت حرم نقطه قوله :

" البهاء المشرق من افق عزتي الغراء والنور الظاهر اللائح من سماء اسمي الابهي ليك يا ثمرة سدره المنتهي والورقة المباركة النوراء..... نشهد ان فيك اجتمعت الآيتان قد احيتك آية الوصال في الاولي وماتت آية الفراق في الاخري " الخ . وديكر زيارت مريم است قوله :

" هذا زيارة التي سميت بمريم انها اشتعلت بنار حب ربها قبل ان يمسه وانا سترنا شأنها في حياتها فلما ارتفعت الي الرفيق الاعلي كشف الله الحجاب وعرفها عباده ومن اراد ان يزور الطاء التي استشهدت (قرّة العين) فليزر بهذه الزيارة.... اول رحمة نزلت من سحاب مشية ربك العلي الاعلي و اول ضياء اشرق من افق البقاء واول سلام ظهر من لسان العظمة في ملكوت الامضاء عليك يا آية الكبرى والكلمة العلياء " الخ

الشهداء و محبوب الشهداء و ملا كاظم شهيد : " اول نور اشرق من افق ظهور وجه

ربكم فاطر السماء عليكم يا مظاهر الوفاء و مطالع الاسماء في ملكوت الانشاء اشهدان بكم ظهرت رايات النصره وارتفعت اعلام الهداية و انارت افق الاستقامة " الخ ايضاً :

هذا لوح الزيارة قد نزل من ملكوت القيوم لاسم الله الذي سمى بالحسن اول بهاء ظهر و اشرق من مشرق البقاء " الخ ايضاً قوله :

" عليك البهاء يا مشرق الوفاء من لدي الله مالك الاسماء و فاطر السماء اشهد بك تزينت مدينة العبودية " الخ وديكر زيارت حاجي عبدالمجيد شهيد نيشابوري ابا

بديع و پسر شهيدش آقا بزرگ بديع قوله :

" اذا قصدت ارض الخاء و تقربت اليها و وجدت نفحاتها قم تلقاء رأس المجيد و زر بما ذكره العزيز الحميد و قل جوهر عرف توضع من قميص رحمة ربنا العلي الاعلي عليك يا ايها المقبل..... طوبي لك يا ابا

بديع و لابنك الذي به تنزلت اركان الجبت؟ وانكسر ظهر الاصنام الذين يمشون باثواب العلماء بين ملائ النشاء..... نعيماً لك و لابنك طوبي لكما بما فزتما بشهادة الله في هذا اللوح " و قوله: " عليك يا

نخري الشهداء ذكرا لله و ثنائه و ثناء اهل الجبروت و ثناء اهل الملكوت و ثناء كل الاشياء في كل الاحيان..... قد كتب الله علي كل نفس ان يتوجه بوجهه الي شطر الطاء ويقول ما تكلم لسان

الكبرياء " الخ ونيز زيارت فتح اعظم : " البهاء عليك يا من اقبلت الي الوجه في يوم فيه ارتعدت اكثر العباد " الخ و زيارت ملا عليجان شهيد

مازندراني : " هذه ما نزل للعلي الاعلي الذي استشهد في

ارض الطاء عليك يا سرّ الاسماء ومستسرّ الامر في ملكوت الاسماء " الخ ايضاً قوله :

" من اراد ان يزور عليا في ارض الميم الذي انفق ما له وما عنده في سبيل الله مولي الوري فليزر بما نزل من سماء مشية الله العلي العظيم هو المعزي من افقه الاعلي اول نور ظهر واشرق ولاح ورق من فجر المعاني عليك يا حفيف سدره المنتهي في ملكوت الاسماء " الخ
وزيارة حضرت النصير عليه بهاء الله ونوره :

من افق الكتاب واول نوراً لاح بنور الحق وتوجه في المآب عليك يا ايها المقبل الي الله " الخ

وزيارة آقا محمد حسن : " اول سلام نطق لسان العظمة قبل خلق الارض والسماء "

الخ
وزيارة ام الاولياء :

الذكر اللّاح من افق الملكوت والنور الساطع من افق سماء الجبروت عليك يا امتي وورقي والناطقة

بذكري والمقلّة الي افقي والطائرة في هوائي والتمسك بجبلي " الخ

ولوحي ديگر در ذكر وزياره غصن اطهر :

ج اني الاقدس الابهي هذا حين فيه يغتسلون الابن امام الوجه بعد الذي فديناه في السجن الاعظم

بذلك ارتفع نحيب البكاء من اهل سرادق الابهي ونوح الذين حبسوا مع الغلام في سبيل مالك يوم

المعاد في مثل هذه الحالة ما منع القلم عن ذكر ربه مالك الامم يدعوا الناس الي الله العزيز الوهاب

هذا يوم فيه استشهد من خلق من نور البهاء اذ كان مسجوناً بايدي الاعداء عليك يا غصن الله ذكر الله

وثنائه يا اهل الارض لا تجزعوا بما يرد عليكم من القضاء بل تذكروا كذلك امرتم من لدن

ربكم العزيز العلام " الخ
وزيارت آقا ميرزا موسي كلیم :

" هوذا اكر العليم يا قلبي قد اتت المصيبة الكبرى والرزية العظمي ذكر من صعد الي الاعلي والافق

الابهي قل يا اول بهاء ظهر واشرق طوي لك يا اخي نعيماً لك يا كلیم بما فزت بانوار

القديم "
وزيارت والده غصن اعظم :

" اول ذكر خرج من لسان العظمة والكبرياء عليك يا ايتها الورقة العلياء " الخ
وزيارت پير

روحاني در درخشش : " اول نور سطع ولاح من افق سماء المعاني

عليك يا پير روحاني اشهد انك اقبلت الي الله " الخ

ودر لوح ذكر زيارت حاج محمد رضا اصفهاني شهيد : " يا قلم دع

الاذكار متوكلاً علي الله المهيمن القيوم ثم اذكر من صعد الي الرفيق الاعلي بالوجهة الحمراء واشتعل بنار

العشق في مدينة العشق وقل اول نفحة فاحت من مسك المعاني والبيان عليك يا من انفقت روحك في

سبيل الرحمن " الخ .
ودر زيارت حاجي محمد اسمعيل ذبيح كاشاني :

"یا ذبیح یدکرک مولاک بما ورد علیک فی هذا السبیل اشهد انک آمنت بالله" انخ زیارت میرزا غلامعلی بن حاجی محمد اسمعیل ذبیح :

"اول نفعه تضرعت من الوحي واول نور سطع من افق الوجه علیک یا من فزت بايام المظلوم وما نزل فیها من سماء مشیة الله رب العالمین یاغلام نشهد انک اجبت مولي الوری اذا ارتفع النداء بین الارض والسماء واعترفت بظهوره وسلطانه واستوائه علی العرش ونشهد انک ترکت الوطن قاصداً وطن الله وقطعت البر والبحر شوقاً للقائه "

وامثال این صور زیارات صادره ابھی یا به دستور واجازه شان بسیار است از آن جمله لوحی شامل زیارت جامعه کبیره برای کلیه شهداء فی سبیل الله میباشد قوله: "یا اسمی یا ایها الناطق بذکری فاعلم من اراد ان ایستنیر بنور البقاء ویتشرّف بزیارة احد من اهل البهاء المستقرین علی الفلک الحمراء والمتوجّهین الی الارض الاعلی ینبغی له ان یطهر قلبه یقول بجوهر الخضوع ومنتهی الخشوع .یا الهی قد قصدت الذین سفکت دمائهم فی سبیلک " انخ وازمر کز عهد و میثاق در زیارتنامه ملا نصرالله شهید شه میرزادی مورخه 12 رجب 1338 است :

"فهجم علیه ضواری الفلا فی لیلۃ لیلاء ورموه برصاص خارق للقلوب والاحشاء ربّ انه کان آیه من آیاتک وکلمه ناطقه من کلماتک " انخ وقوله: " زیارة من استشهد فی سبیل الله جناب آقا سید مهدی یزدی علیه بهاء الله الابھی التّحیة الّتی فاحت نفحات قدسها " انخ ودر زیارت آقا میرزا موسی حرف بقا الذی صعد الی الله علیه بهاء الله الابھی :

"هو الله النور الساطع من ملکوت الابھی تحف روضتک الغناء " انخ وقوله: " باید احبّای الهی در روز بیست و هشتم شعبان که یوم شهادت حضرت اعلی روحی له الفداء است در نهایت روح وریحان وتضرّع وابتهاج قصد زیارت مرقد آن نورین نیرین (ورقاء و روح الله) نمایند واز قبل عبدالبهاء زیارت مرقومه ای که از پیش ارسال گشته تلاوت کنند " وقوله:

" باید انجمن شور روحانی در طهران نفوسی را تعیین نمایند که بالنیابه از عبدالبهاء به کمال روح وریحان در پنجم جمادی الاولی یا در بیست و هشتم شعبان یوم مقدّس بروند وآن مرقد معبر را (قبر آقا علی حیدر شیروانی) زیارت کنند و زیارتنامه بخوانند و همچنین به جهت بیست و هشتم شعبان نه نفر انتخاب کنند که از طهران به نهایت خضوع و خشوع عزم مدینه قم کنند وحضرت امیر جلیل معتمد الدوله منوچهر خان مرحوم را از قبل من زیارت کنند " انخ وصور زیارات متعدّد از مرکز عهد ابھی در حقّ طلان خانم عمّه ایشان که ضمن نام طلان ذکر است ونیز در حقّ امثال شهداء یزد و خراسان و آذربایجان و ملایر و اراک و آقا محمد نبیل اکبر فاضل قائینی و حاجی میرزا محمد تقی افغان و میرزا باقر افغان و حاجی محمد اسمعیل ذبیح و آقا محمد کریم عطار و آقا محمد رضا محمد آبادی و حاجی میرزا

عبدالله سقط فروش و حاجي صدر همداني که فرمودند روز مخصوص درمرقدش جمعي بخوانند وميرزا يعقوب متحده شهيدغيرهم بسيار است زيار کلا نام قريه اي به قُرب شاهي مازندران که الحال عدّه اي از بهائيان از احفاد ملا آقاجان ولوجائي در آنجا سکونت دارند.

زيتاء نام کوهي در اراضي مقدسه فلسطين قُرب بيت المقدس در لوح رئيس است : " ومرة في الزيتا " ودر ضمن نام تين

ثبت ميباشد . زيرک فارسي به معاني معروف و نام قريه تابعه بشرويه خراسان ملقب در آثار اين امر به نام "خير القري" سکنه اش بهائي و نيز قريه اي از

توابع بيرجند معروف زيرک خونیک و درلوحی خطاب به اهالي آنجا است قوله : " هوالمستقر علي عرش البيان انا تذکر العباد بالذکر الاعظم الذي جعله مبدء ذکر العالمين انه هو الذي دعا الناس الي الله وهداهم الي الصراط المستقيم ان الذين اتبعوا اوامر الله و سننه اولئك اهل هذا المنظر الاكبر يشهد بذلك مالک القدم ولكن اليوم اكثرهم من الغافلين " . زبغ عربي به معني انحراف و شك و اعراض از حق .

در لوح حکماء : " اجعلوا اقوالكم مقدسة عن الزبغ والهوي

" زين المقربين زين المقربين لقب و شهرت ملا زين العابدين از اهله

قصبة نجف آباد اصفهان که به اين نام درالواح و آثار و خطابهائي کثيرة ابهي و مرکز عهد و ميثاق و در تاريخ اين امر مذکور و شرح حالش در ظهور الحق به تفصيل مسطور ميباشد . درلوحی است: " بسم الله الامنع الرفع الاقدس الابهي شهد الله

انه لا اله الا هو وانّ علياً قبل نبيل (علي محمد حضرت نقطه) عبده و بهائه وانك آمنت يا زين البقاء لا تحزن عن هؤلاء اي زين المقربين حق جل ذكره هيچ ملأئي مثل ملأ بيان ظاهر نفرمود" الخ ودر لوحی ديگر : " طوي ليك يا

زين بما ارسلت الي آثاري (الواح را به خط نسخ زيباي خود نوشته فرستاد) قبلناه و وهبناه الي الغصن فضلاً من لدنا عليك ان اكتب في ايام ربك آثار ربك لينشر بك ذكره في الديار " الخ ولذا او در تمام ايام حياتش الواح و آثار به خط و ورق زيبا نوشته به مؤمنين ميداد . ودر لوحی ديگر :

" الاعظم الاقدم كتبت به منظر اكبر وارد و آنچه از آيات الهيه سؤال نموده بوديد (الواح و آثار خواست که كتبت نمايد) بعد حاضر لدي الوجه ارسال ميدارد ان يا زين تعويق جواب ما سألته في الآيات حفظ تغيير بوده چه که در او ايل ابدأ در حين نزول ملاحظه قواعد قوم نميشد و اين ايام نظر به حکمت ملاحظه ميشود لذا اگر لوحی از قبل تلقاء وجه قرائت شود ينزل في بعض المقام بغير ما نزل من قبل اين نظر به ظاهر عبارت است و في الحقيقة آنچه نازل همان صحيح بوده و خواهد بود در ارض

سرّ اراده چنان بود که قواعدی در علم الهیه نازل شود تا کلّ مطلع باشند نظر به احزان وارده و اشغال متواتره و ابتلاهای متتابعه تأخیر افتاد دیگر سبب اعظم آنکه هر مجهولی کلمات مجعوله ترکیب نماید و ناس نظر به آن قواعد صحیح دانند مع آنکه اگر از خوداوسؤال شود عالم به حرفی نبوده چنانکه در یحیی و اتباعش مشاهده مینمایند العلم فی قبضته یقلّب کیف یشاء مثلاً در بعضی مقام آیه برحسب قواعد ظاهر باید مرفوع و یا مجرور باشد منصوب نازل شده در این مقام یا کان مقدّر است و یا امثال آن از حروف ناصبه و مواضع آن و اگر مقامی مجرور نازل شده و برحسب ظاهر بین قوم دون آن مقرر است در این مقام حرف جرّ و یا مضاف که علّت جرّ است و حذف و این قاعده را در کلّ جاری نمائید و همچنین در بعضی مواقع به طراز آیات است لا نحبّ ان نذکر القافیه فی هذا المقام و همچنین نزد ائمّه نحو فعل لازم در سه مقام به طراز متعدّی ظاهر بالتکریر و الباء و الهمزه و این در نزد قوم معتبر است و لکن در علم الهی به قرینه مقام فعل لازم متعدّی و فعل متعدّی لازم میشود طوبی للعارفین و طوبی لمن کان موقناً بانّ العلوم کلّها فی قبضة قدرة ربّه العلیم الخبیر و همچنین فعل متعدّی رفّع ارفع نازل امثال آن در کتب سماویه از قبل هم بوده و این در مقام تأکید است لا بأس باری ای زین المقرّبین جمال مبین بین حزین مبتلا اگر آفرینش مطلع شوند که صریر قلم اعلی در چه حالی مرتفع است و لسان عظمت در چه بلائی ناطق کلّ لباس هستی را خلع نمایند و طراً نیستی طلب کنند هزار سنه و ازید مابین علمای اسلام نزاع و جدال بود که واضع الفاظ حقّ است یا غیر او حال مع ظهور حقّ در ما نزل من عنده اعتراض نموده و مینمایند چنانچه کریم کرمانی و همچنین علمای عصر اعتراضات لا تحیی در کلمات الهی نموده اند و شنیده اید اگرچه از قبل این مطالب مذکوره نازل و لکن المسک کلّها یتکرّر یتضوّع و اکثری از الواح در ایامی نازل که مجال رجوع به آن نشده آنچه از قلم عبد حاضر تلقاء وجه جاری شده همان به اطراف منتشر شده لذا احتمال آنکه در بعضی مواضع سهو شده باشد و یا زیاده و کم میرود چه که احادی قادر نیست در حین تنزیل آنچه نازل میشود به تمامه تحریر نماید آنچه در این مقامات سؤال شود محبوب بوده و خواهد بود اگرچه در نزد مسجون تنزیل احبّ است از رجوع بما نزل من قبل و التوجّه الیه اولی و مالک العلل" و نیز قوله : " یا زین مظلوم خود را انفاق نموده و بلا یای ارض را قبول فرموده شاید آفاق به نور انفاق منور گردد و به طراز اتحاد مزین تا حین رائحه اتفاق و اتحاد مابین اولیاء متضوّع نه تا چه رسد به غیر لازال ظهورات نالایقه و امورات غیر مرضیه مشاهده شده و میشود " و نیز قوله : " هوالمبین القائم القیوم ان یا زین المقرّبین فاعلم کلّ ما سمعت من هذا الامر قد ظهر باسمی العزیز المقتدر القیوم و بذلک ابتلیت تحت سیوف الحسد و البغضاء و لا یعلم ذلک الاّ الله العلیم الخبیر " و نیز قوله : " بسم الله الاقدس الارفع قد ظهر عبد الحاضر لدي الوجه ؟

ان يا زين نحمد الله بان قدسك من شين المشركين قد قبل الله عملك في منامك " وقوله :
" هو الله تعالي شأنه العظمة والاقْتدار ... يا زين عليك بهائي وعنايتي مكتوب شما واسم كريم عليه
بهائي " الخ
ونيز از آثار خادم است قوله :

" واما درباره کُتاب و اختلاف نسخ مرقوم فرموده بودند هذا ما اشرق من افق البيان في الجواب يا زين
آيات الله به شأني نازل که احدي قادر بر ثبت آن در حين نزول نبوده و آنچه در عراق وادرنه نازل ابدأً
مراجعه نشده بسا شده که عبد حاضر لدي العرش به قدر قوه مراعات نموده ولكن معذک در بعض
مواقع سهو شده و آنچه کُتاب استنساخ نموده اند بسيار مخالف بوده حال عند الناس معلوم نيست که
کدام از ساحت اقدس مغاير قوم نازل و کدام از عدم توجه کُتاب معلوم است که آنچه از نزديق
نازل شده حق لا ريب فيه ولكن چون جناب ناظر عليه بهاء الله اراده نمودند بعضي از کتب را طبع
نمايند لذا به غصن اکبر و عبد حاضر امر نموديم که مطابقه نمايند و آنچه مغاير قوم باشد معروض دارند
چه که ناس اکثري عارف نبوده و نيستند و بر کيفيت تنزيل مطلع نه اين مراعات به واسطه آن شده
که سبب هلاکت نفوس نگردد اگرچه لا يزيد الظالمين الا خسارا و سورة هيکل در ارض سر نازل و بعد
در اين ارض تجديد شد هذا ما رقم من قبل انه لهو المجدد العليم الخبير " و نيز در سؤال و جواب است :
" سؤال: آيات منزله بعضي با هم فرق دارد جواب: بسياري از الواح نازل شد و همان صورت اوليه
من دون مطابقه و مقابله به اطراف رفته لذا حسب الامر به ملاحظه آنکه معرضين را مجال اعتراض
نماند مکرر در ساحت اقدس قرائت شد و قواعد قوم در آن اجراء گشت و حکمت ديگر چون در قاعده
جديده به حسب بيان حضرت مبشر روح ما سواه فداه قواعد بسيار وسيع ملاحظه شد لذا به
جهت سهولت و اختصار نازل آنچه با اکثر مطابق است " انهي
و ذکري از زين

مخصوصاً ضمن نام اقدس ثبت مي باشد .
واز جمله مسميان به نام زين العابدین
مذکور در آثار :

ميرزا زين العابدین کاشي شاعر شباهنگ تخلص که
در سجن طهران به فتنه سال 1300 هج. ق. مسطور در ظهور الحق از بيم جان تبری کرد ولي حسب حکم
شاهي فراشان وي را بسيار زدند ورها و تبعيد به عراق کردند و در بغداد و بعداً در موصل بماند
و بعد از صعود ابهي و مخالفت آقا جمال بروجردي با غصن اعظم عبدالبهاء که در ضمن نام جمال بيان است
اونيز ثبوتی نداشته فيما بين ثابتين در عهد و ميثاق بي احترام بود و در واقعه فتنه مذکوره شيخ طهراني نيز
که به علت اقامتش در کربلا شيخ عرب ميگفتند و به مطالعه الواح کيميا ايمان بهائي يافت تبری
نموده سخنان ناشايسته گفت .

حرف (ژ)

ژاپان کشور ژاپن در اواخر ایام میثاق مؤمن به ایمان بهائی پیدا گردو در آثار ایشان
مذکور آمدند و نام: مستر توکو جیرای ترای رایکوموشزدکی ذکر
یافت.

حرف (س)

س در آثار باب اعظم س و حرف سین غالباً رمز از جناب ملاحسین بشرویه میباشد .
در بیان است قوله : "و همچنین مبدء ظهور بیان را
مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن به باء (باب) احدی نبود و کم کم هیاکل حروف
بسمله (19 نفوس اولیه) قص ایمان را پوشیده تا آنکه واحد اول تمام شد و بعد مشاهده میکنی تا
امروز که چقدر مکرر شده این واحد " انخ و در ضمن بیانی دیگر است : " وان
اول ما اظهرني الله علي حرف السين ما اجبت ان اعرف نفسي نفساً بل اخذت عهداً من حرف الحی
ان لا يعلموا الناس بذکر اسمي لئلا اجد في سبيل الله من حزن و يبلغ آيات الله الي كل نفس من یکن في
طينة العليين لا بد ان يهتدي بهدي الله و ليكونن من المهتدين و من لم یکن من طينة العليين بمثل ما قد
شهدت بعد ما غاب آخر شهداء الله (امام دوازدهم) كيف قد اظهروا حبه و نسبوا انفسهم اليه
وارادوا ان يتقربوا بهم بارتفاع قبورهم و امتناع ذکرهم و علو قدرهم و لو ان من يوم محمد الي ما غاب
الآخر قد قضي من عند هؤلاء ما قد قضي ذلك امر الله انا كما بککشي عالمين وان ذا يومئذ
كل يفتخرون باسم الحق ولو يظهر الحق بنفسه لم یکنه من احد بمثل ما قد وجدتم کما قالوا و يقولون
باننا ب محمد المهدي المؤمنون ولكن اذا اظهره الله بالآيات البينات التي ثبت بها بينهم من قبل فاذا
تري ما هم یکسون فلما علمنا حد ذلك الحق ما اجبنا ان يعرفنا من احد لان لا یظلم علينا او علي احد
ینسب الينا قدر خردل حتي قضي ما قضي و ظهر اسم الله بما ظهر فاذا كل مبتلون وان بعد ما قد ظهر قد
دبرت بان اصبرن فيما نزل علي لان کان لا یحزن في سبيلي حتي قد رضيت علي ذلك الجبل (کوه
ماکو) الذي لم یکن فيه یغلق باب حصنه و کلاب یحرسون عند الباب حتي لم یؤذ احد في سبيلي و کان
الکل في ایام الله ساکنون " و نیز در ضمن نام صحیفه از صحیفه العدل منقول است . و در آثار
ابهی حرف س رمز از شیخ سلیمان پیک معروف آن حضرت میباشد از آنجمله در لوحی است قوله
الاعلی :
مشرک بالله نموده و جوابی به خط خود نوشته نزد حرف سین است " انخ مراد جوابی است که
میرزا یحیی ازل در تبیین شعر شیخ سعیدی نموده نزد شیخ سلمان به عینه موجود میباشد و نیز در
خطابی به فتح اعظم است :

اليك بيدالسين كتاباً كريماً " که در ضمن " فتح " ثبت میباشد و نیز در عده کثیر از الواح و آثار حرف س
 رمز سمنان و قصبه سنگسر و نیز " س " و " س ي " رمز سیسان قرار گرفت که شرح اوضاع و احوال
 همه به تفصیل در ظهور الحق ثبت گردید .
 ساذج در عرف عربي معرب ساده فارسي به معني خالص و بسيط و سليم النية .
 و سذاجة به معني بساطة استعمال کنند و در آثار و الواح بسیار مذکورند . در کلمات مکتونه :
 " اي ساذج هوي " و در لوجي است : " از کدورات عوامل
 ملكيه ساذج و منير گردانيد " و در ضمن نام اسم خطاب به منير کاشي مسطور است :
 " يا ساذج الروح " و در ضمن نام آسيه ذکر ساذجيه است . ساري نام شهر
 معروف مرکز حکومت مازندران که در تاريخ ظهور الحق مفصلاً ثبت گردید و از بهائيان
 نامي آنجا آقا شيخ هادي که به واسطه ملا عليجان ماهفروزي (شهيد) ايمان آورد از طبقه علماء و
 عرفاء و متنفذين بود و در روز شهادت شهيد مذکور به خانه وي نیز تاختند و برخي از ملاها تکفيرش
 کردند و فاش به سال 1316 هج. ق. در همان شهر واقع گردید دیگر : ميرزا عنایت علي آبادي
 شهیر ساکن آن بلد که در تاريخ آورده شد . دیگر : غلامحسين خان شاپور مقتدر السلطان کرمانی که به
 واسطه او هدایت گردید . دیگر : درويشي به نام کربلائي يوسف کرمانی الاصل با شهرت حق مطلق ، که
 در همان شهر وفات یافت دیگر طبيبي به نام شاهزاده حکيم طيب بسیار معروف بلد بود و جسدش
 در باغش مدفون گشت و چون باغ را اخلاش فروختند زني که خریده بود جسد را از زیر خاک
 بيرون آورده افشاء نمود . و شرح احوال : ميرزا علي اکبر حافظ الصحه واسکسي علي آبادي
 که به واسطه دکتر محمد خان تفریثي در ساري بهائي شده نزدش تحصیل طب نمود و خواهرش را
 ازدواج کرد خانواده دوستدار از او باقي ماند و تقريباً در سال 1313 در ساري وفات یافت دیگر ميرزا
 محمد حمزه معروف به پيشنماز و ميرزا فضل الله سنگ و ميرزا فتح الله حمزه و آقا سيد حسين حاجي
 مقدسي و آقا سيد مرتضي حافظ الصحه و سردار جليل کلبادي و مجد الاطباء وغيرهم در تاريخ ثبت است
 و از حافظ الصحه آقا سيد آقا بزرگ و خاندان حافظي و از آقا سيد حسين خواهر زاد گانش و از مجد
 پسرش باقي ماند . ساعه در عرف عربي و عرف فارسي آلتی که به آن اوقات شناخته میگردد .
 ساعات ساعتها = جمع در کتاب اقدس است : " بالساعات والمشايخ التي
 منها تحدت الاوقات " ساعير در خطابي از مرکز عهد و پیمان است
 قوله : " در خصوص ساعير مرقوم نموده بودید ساعير محلي است در
 جهت ناصرة در جليل واقع " سام ساخنان
 ارمني سرتیپ فوج مسیحي مأمور هدف کردن هیکل نقطه در تبریز شد که به تصریح ناسخ

التَّوَارِيخُ كَلْوَلُهُ هَا بِه هَدَفٌ نَحْرُودٌ وَوَاوٌ دَرْمَشَهْدٌ تَصَادِفٌ مَلَاقَاتٌ بَايَانٌ يَافِتٌ
سَامِرِيٌّ دَاسْتَانٌ سَامِرِيٌّ دَرَسُورَةٌ طَهْ اَزْقَرَانَ بِه عَنَوَانٌ مُؤَسَّسٌ فِتْنَةٌ مَبْتَدَعَةٌ
گوساله پُرسْتِي بِنِي اِسْرَائِيلِ دَرَايَامٌ مُوسِيٌّ بِه نَوْعِيٌّ عَجِيْبٌ الظَّاهِرُ مَذْكُورٌ مَشْهُورٌ اِسْتِ
قَوْلُهُ : " وَاضْلَهُمُ السَّامِرِيَّ وَلَكَّا حُمَلْنَا اَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدْ فَنَاهَا فَكَذَلِكَ الْقِي السَّامِرِيَّ فَاخْرَجَ لَهُمْ
عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خَوَّارٌ فَقَالُوا هَذَا اِلَهُكُمْ وَاللهُ مُوسِيٌّ قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيٌّ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ
تَبْصُرُوا بِه فَقَبِضْتُ قَبْضَةً مِنْ اِثْرِ الرَّسُولِ فَبَدَّتْهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي قَالَ فَاذْهَبْ فَاِنَّ لَكَ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا اَتَقَوْلُ لَا مِسَاسَ وَانَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تَخْلَفَهُ " وَجَنَاحُهُ مَعْلُومٌ اِسْتِ اَنْ فِتْنَهُ كَهْ اَصْلًا
دَرْتُورَاتٌ مَسْطُورٌ وَدَائِرٌ فِيمَا بَيْنَ هَارُونَ وَبِنِي اِسْرَائِيلِ مَذْكُورٌ مِيْبَاشِدٌ دَرْقَرَانَ بِه شَخْصِيٌّ بِاَعْنَوَانِ سَامِرِيٍّ
نَسَبْتٌ يَافِتٌ وَتَفْصِيْلِيٌّ دَرِاسَرَارِ الْاَثَارِ عَمُومِيٌّ مَذْكُورٌ اِسْتِ . وَدَرَاثَارٌ اَعْلِيٌّ وَابِهِي سَامِرِيٍّ بِرَسِيْبِلِ تَشْبِيْهِهِ وَ
اِسْاَرُهُ بِه وَاقِعَةٌ مَذْكُورَةٌ بِرَكْسَانِيٍّ چِنْدَازِ مَدَّعِيَانِ مَهْمٌ مَخَالِفٌ اِطْلَاقٌ شَدَّ اَزَانَ جَمْلُهُ دَرِبَيَانَاتِ شَكْوَائِيَّةٌ
بَابٌ اَعْظَمُ اِسْتِ : " وَاتَّبِعُوا مَا الْقِي السَّامِرِيَّ بَيْنَهُمْ وَسَجَدُوا الْعِجْلَ " اِنْخِ وَقَوْلُهُ :
" اَللّٰهُمَّ عَذِّبِ الْعِجْلَ وَجَسَدَهُ وَخَوَّارَهُ " كَهْ مَرَادٌ اَزْ سَامِرِيٍّ وَعَجَلٌ وَخَوَّارٌ مِيْرَزَا جَوَادُوْلِيَّانِيٍّ بِرَغَانِيٍّ
وَمِيْرَزَا عَبْدِ الْعَلِيِّ وَمِيْرَزَا اِبْرَاهِيْمِ مَشْرُوحٌ الْوَصْفُ دَرْظَهْوَرِ الْحَقِّ اَنْدُ وَشَمَّةٌ اِيٍّ دَرْضَمْنِ نَامَهَائِيٍّ جَوَادٌ وَخَوَّارٌ
ثَبَّتٌ مِيْبَاشِدٌ . وَازِ مَقَامٌ اِبِهِيٍّ دَرْلُوحِيٍّ بِه شَيْخٌ سَلْمَانَ اِسْتِ :
" دَرْحِيْنَ خُرُوجِ اَزْ عِرَاقِ لِسَانِ اللهِ جَمِيْعٌ رَا اِخْبَارٌ فَرَمُوْدٌ كَهْ سَامِرِيٍّ ظَاهَرٌ خَوَّارٌ شَدَّ وَعَجَلٌ بِه نَدَاءٌ اَيْدِ
وَطِيُوْرٌ لَيْلٌ بَعْدَ اَزْغِيْبِتِ شَمْسِ الْبَتَّةِ بِه حَرَكَةٌ اَيْدِ اَنْ دُو كَهْ ظَاهَرٌ شَدْدَنْدٌ " وَدَرْ سُورَةِ الصَّبْرِ اِسْتِ :
" ثُمَّ اَعْلَمُوْا يَا مَلَأْ لَاصْفِيَاءُ بَاَنَّ الشَّمْسَ اِذَا غَابَتْ تَتَحَرَّكُ طِيُوْرَاللَّيْلِ فِي الظُّلْمَةِ اِذَا اَنْتُمْ لَا تَلْتَفِتُوْنَ اِلَيْهِمْ
وَتَوَجَّهُوْا اِلَى جِهَةِ قُدْسٍ مَحْبُوْبًا اِيَّاكُمْ لَا تَتَّبِعُوا السَّامِرِيَّ فِي اَنْفُسِكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا الْعِجْلَ حِيْنَ الَّذِي
يَنْتَعِرُ بَيْنَكُمْ وَتَسْمَعُوْنَ نَدَاءَ السَّامِرِيَّ مِنْ بَعْدِي وَيَدْعُوْكُمْ الشَّيْطَانَ " اِنْخِ كَهْ مَرَادٌ اَزْ سَامِرِيٍّ
سَيِّدِ مُحَمَّدِ اَصْفَهَانِيٍّ وَمَرَادِ اَزْ عَجَلٍ وَشَيْطَانِ مِيْرَزَا يَحْيِيٍّ اَزَلِ وَازْطِيُوْرِ لَيْلِ مَعَارِضِيْنَ دِيْگَرَنْدُوْدَرِ ضَمْنِ نَامِ اِبْلِيسَ
ذَكْرِيٍّ اِسْتِ . وَدَرْ كِتَابِ اِيْقَانِ اِسْتِ قَوْلُهُ : " وَازِ مُوسِيٍّ عِلْمٌ وَعَدْلٌ
اِعْرَاضٌ نَمُوْدَةٌ بِه سَامِرِيٍّ جَهْلٌ تَمَسَّكٌ جَسْتَهْ اَنْدُ " . سَامَسُوْنَ بِه صَامَسُوْنَ مَرَاجَعُهُ شُوْدُ .
سَانَ تَرِكِيٍّ بِه مَعْنِيٌّ شَمَارُوْدَرِ فَاَرْسِيٍّ عَرْفِيٍّ دُوْرَةٌ قَاچَاْرِيَهْ مَتَدَاوِلٌ بُوْدُ كَهْ مِيْگَفْتَنْدُ
لَشَكْرٌ رَا سَانَ دِيْدٌ يَعْنِيٌّ شَمَارَهُ كَرْدُ . وَدَرِ لُوحِ بِه رَيْسٌ وَصُدْرٌ دَوْلَتِ عُثْمَانِيٍّ اِسْتِ :
" سَانَ عَسْكَرٌ دِيْدَةٌ " يَعْنِيٌّ شَمَارَهُ كَرْدُ . سَاهِرَةٌ دَرْقَرَانَ اَزْ
الْقَابِ رُوْزِ قِيَامَتِ مِيْبَاشِدٌ . قَوْلُهُ : " فَاِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ " وَدَرِ
لُوحِيٍّ اِسْتِ : " قَدْ جَاءَتِ السَّاهِرَةُ " وَدَرِ
سَائِغٌ عَرَبِيٍّ گُوَارَا . دَرْ كِتَابِ اِقْدَسِ اِسْتِ : "

قد انفجرت من الاجار الانهار العذبة السائغة " . سبأ سبا نام ناحیه ای از یمن
مرکزش مَآرَب واقع در جنوب شرقی صنعا پایتخت سلطنت بلقیس ملکه آن کشور
که قصه مشهور راجع به سلیمان وهد هد وبلقیس در قرآن مسطور میباشد . در سوره سبا قوله :
" لقد كان لسبأ في مسكنهم آية جنتان عن يمين و شمال كلوا من رزق ربكم واشكروا الله بلدة طيبة "
و در سوره نمل قوله : "وتفقد الطير فقال ما لي لا اري الهدهد ام كان
من الغائين لأعدبته عذاباً شديداً اولاً ذبحنه اولياً تينى بسطان مبین فكث غير بعيد فقال احاطت بما لم
تخط به و جئتک من سبأ بنياً يقين اتي وجدت امرأة تملكهم واوتيت من كلشيئ ولها عرش عظيم "
ویر سبیل تشبیه و تلویح به آن قصه از آن جمله در کلمات مکنونه است : "واي هد هد
سلیمان عشق جزدر سبای جانان وطن مگیر " و در اسرار الآثار عمومی تفصیلی ذکر است .
سَبَب عربي به معنی علت و باعث و اصل . اسباب = جمع در لوح طب
است : " قد قدرنا لكل شيئي سبباً "
وقوله : " قابل الامراض بالاسباب " .
سَبْت مشهور به معنی روز شنبه . در ایقان است : " حکم
طلاق و سبت را که از حکمهای اعظم موسی است نسخ نموده " .
سَبَح در رساله افلاکیه است قوله :
بجیث تسبح تلك الدراري الدرية في دائرة محيطها وتسبح في فضاء " الخ اول به معنی شناوری و
دوم به معنی تسبیح گفتن است . سبحان مصدر عربي به معنی تسبیح و تنزیه و پیاکی از نقیصه
ستودن . و در خطب و ادعیه و مکالمه به عنوان تنزیه و تقدیر خدا کثرت استعمال
دارد و نظائر این عبارت در در مناجات : " سبحانک اللهم یا الهی
تشهد و تری کیف ابتليت بین عبادک " الخ و نیز ذکر کلمه " سبحان الله " به معنی تنزیه و تقدیس
و تقدیس خدا از وقوع چنین مفتری و عمل در ضمن مفاوضات بسیار است و تدرجاً کلمه سبحان از اسماء
الله شده و در اثار این امر به لقب تجلی بر خدا متداول گردید و مانند این عبارات و جمل در فارسی
یا عربي قوله :
بیان سبحان " وقوله : " انک لما وجدت منه روائح
البغضاء عن جمال السبحان " کثرت استعمال یافت .
سُبْحَة عربي جلال و دورباش . سُبْحَات = جمع سُبْحَات
سبحات وجه الله = انوار روی خدا . سبحات الله = جلالات و انوار
خداوندي . در حدیث مشهور از حضرت علی امیر المؤمنین است :

" قال كميل بن زياد يا امير المؤمنين ما الحقيقة قال اميرالمؤمنين مالک والحقیقة قال کميل بن زياد اولست صاحب سرک قال امير المؤمنين بلي ولكن يترشح عليك ما يطفح مني قال كميل بن زياد او مثلک يخيب سائلاً قال امير المؤمنين الحقيقة كشف سبحات الجلال من غير اشارة قال كميل بن زياد يا علي زدني بياناً قال اميرالمؤمنين محو الموهوم وصحو المعلوم قال كميل بن زياد يا علي زدني بياناً قال امير المؤمنين هتک السّتر عند غلبة السّر قال كميل يا علي زدني بياناً قال اميرالمؤمنين جذب الاحدية بصفة التوحيد مع غلبة السّر قال كميل يا علي زدني بياناً قال امير المؤمنين نور اشرق من صبح الازل فيلوح علي هياكل التوحيد آثاره قال كميل يا علي زدني بياناً قال امير المؤمنين اطف السراج فقد طلع الصّبح " ودر کتاب ايقان است قوله : " تا جميع اسرار حکمت روحانيه بي سبحات جلال ازخلف سرادق فضل و افضال ظاهر و هویدا شود " ودر کتاب اقدس است قوله : " اياکم ان تمنعکم سبحات الجلال عن زلال هذا السّلسال ". در لوح ناصر الدين شاه است قوله :

" سبحات البشر " و نیز قوله : " هل حملت الارض بالذی لا تمنعه سبحات الجلال " الخ و این استفهام در ضمن انکار آرزورا هم دربر دارد يعني کاش بر روي زمین کسی بود که سبحات جلال مانعش نمیگشت يا اینکه اکنون وجود ندارد . ودر لوحی دیگر است :

ایشانند (ملاها) حجابهاي بزرگ و سبحات مجلّه که سبب منع ابصار خلق بوده وهستند " و بر این طریق شروع از آثار باب اعظم اصطلاحی در سبحات به معنی شوون جلال و عظمت ملّائی برقرار شده س برملاهاي متنفّذ و مرجع انام و بر بدع و اوهام اطلاق گردید چنانچه در اول کتاب ايقان است :

" يعني گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنون متعلّقه به سبحات جلال " الخ ودر لوحی است :

" درین ایام روانی باید کلّ به طراز بدع رحمانی فائز شوند مقدّساً عن کلّ ما في ايدي التّاس وعن کلّ ما سمعوا تا چه رسد به خلافت مجعوله که از ناحیه کذب ظاهر شده امثال این اذکار سبحات مجلّه بوده که اکثر بریه از خرق آن عاجزند و لکن از برای حقّ عبادي است که به قدرت الهیه کلّ را خرق نموده اند " و نیز در کتاب ايقان است :

التّبیین و امثال آن از سبحات مجلّه است که کشف آن از اعظم امورات نزد این همج رعاع و جمیع به این حجات محدوده و سبحات عظیمه مجلّه محتجب مانده اند " الخ ودر لوحی به میرزا ابوالفضل گلپایگانی است :

" به نام یگا خداوند بیهمتا حمد و ثناتمغسین بحر تجرید را لایق و سزا که در ظلمت ایام و اعتساف انام و احزان وارده وهموم و غموم نازله از

توجه به بحراحدیه و شمس ابدیه محروم نماندند سبحات اسماء ایشان را از مالک اسماء منع نمود اسماء را گذاردند و به بحرمعانی توجه نمودند انهم عباد شریواباسمی القیوم ریحیق المختوم ما سوی الله در نظرشان به مثابه کفی تراب و قبضه رماد بوده وهست به اسم از مالک آن محروم نشدند به استقامتی درامر قیام نمودند که فرائص معرضین بیان از آن مضطرب " الخ و مراد از سبحات اسماء اسم ازل و غیره میباشد .

و نیره . اسباط = جمع و دوازده قوم بنی اسرائیل که از دوازده فرزند یعقوب به عمل آمدند به نام اسباط و سبطی خوانده میشوند . درایقان است :

" هرگز قبطی ظلم از شراب سبطی عدل نصیب ندارد " سبع - سبعین عربی
شمار هفت و هفتاد است و نقطه اولی خود را در کتاب ر رمزاً ذات حروف السبع خواند چه نام علیمحمد شامل هفت حرف است . قوله : " منوط است به معرفه نقطه بیان

الذی قد جعل الله ذات حروف السبع فيه " و جمال ابی را نیز نام حسینعلی چنین میباشد قوله : " یا ملأ البیان فاقبسوا من هذه النار التي اشتعلت في هذه العراء و ظهرت علي هیکل التریع هیأه التثلیث " و نیز رساله درسیرو سلوک به نام هفت وادی از جمال ابی معروف میباشد . و درلوحی ذکر هفتاد نفس همسجنان ابی است و در ضمن نامهای حب رضا سجن و سماء ذکر می است و نیز در ذیل نام الف بیان موارد استعمال اعداد بافاده صرف کثرت نه مرتبه عددی میباشد .

دلائل رساله دلائل السبع از نقطه بیان در سجن ما کو صادر گردید و در نسخ موجوده به خطوط مختلف در بعضی خطبه مفصل عربی : " بسم الله الفرد الفرد " الی آخرها ثبت است و بعضی از اشتقاقات و هیئات تعمد به ابتکار و ابتداع یا وجدیات عرفارا به نظرمیآورد و نسخه اصلیه و یا معتمد بدست نیست قوله : " و بعد لوح مسطوره را مشاهده نموده هر گاه خواسته شود به تفصیل ذکر ادله در اثبات ظهور گردد الواح اکوانیه و امکانیه تحمل نتواند نمود " الخ و اینکه ملا محمد تقی هروی معروف و مؤمن به امر بابت وی بعد از ملاحظه امر قائمیت و استقلال از اصفهان عریضه نگار شده دلیل و حجت خواست و با دریافت ادله سبع ایقان نیافت در متن رساله مذکور تصریح و ذکر می از آن نیست . قوله :

" نظر کن در امت داود پانصد سال در زبور تربیت شدند تا آنکه به کمال رسیدند بعد که موسی ظاهر شد قلیلی که از اهل بصیرت و حکمت زبور بودند ایمان آوردند و مابقی ماندند و کل مابین خود و خدا خود را محق میدانستند این بود که میخواستند مکابره با حق کنند " الخ . و نظیر و قریب آنچه برای داود از رسالت و کتاب مستقل و امت بیان نمودند در قرآن هست و مسلمانان هم چنین گفتند ولی مخالف تاریخ مقدس عهد قدیم و منافی ضرورت عقیده یهود میباشد و ما فوق آن

در قرآن برای یوسف رسالت عظیمه و آئین منفرد و ملت ممتازه بیان مینماید قوله :
 " ولقد جائكم يوسف من قبل بالبينات فما زلتم؟ في شك مما جائكم به حتى انه هلك قاتم لن بيعث الله
 من بعده رسولاً و شاید با عقاید سبط بنیامین و بنی یوسف معاصر با آن حضرت در مدینه و حوالی ونیز
 با مسطورات بعضی کتب روا یتیه انطباق مینموده ولی با تاریخ عهد قدیم متداول در دست موافقت
 ندارد . و اما مقدم گرفتن داود بر موسی را هم توان گفت که مانند اسلوب مذکور قرآن طبق عرفی
 است که در آن ایام به اثر استنباط از قرآن و غیره وجود داشت چه همانطوری که گروهی از امثال آیه
 قرآن :

وآینا داود زورا " عقیده مذکوره سابقه را در حق داود گرفتند شاید از امثال آیه " وهبنا اسحق
 ويعقوب كلاً هدينا و ونوحاً هدينا من قبل و من ذريته داود " با اینکه در این آیه نظر به ترتیب تاریخ
 نبود عقیده تقدم داود بر موسی را پذیرفتند . و از مرکز عهد و پیمان و حجت و بیان بیانی در توضیح آن دقیق
 و مستدل است قوله :

" در الواح حضرت اعلي ذکر
 داودي است که پیش از حضرت موسی بود بعضی را گمان چنانکه مقصود داود بن یسا است و حال
 آنکه حضرت داود بن یسا بعد از حضرت موسی بود لهذا مغلبن و معرضین که در کمین اند این بهانه
 را نمودند و بر سر منابر استغفرالله ذکر جهل و نادانی کردند اما حقیقت حال این است که دو داود
 است یکی پیش از حضرت موسی دیگری بعد از حضرت موسی چنانکه دو اسمعیل یکی اسمعیل بن
 ابراهیم و اسمعیل دیگر از انبیای بنی اسرائیل است اما در این عبارت که مرقوم نمودید مقصود داود بن
 یسا است و تقریباً دو هزار و چند عصر و قرن پیش از حضرت اعلي بود ظهور خامس که میفرماید
 یکی خود حضرت داود است دیگر حضرت مسیح دیگری حضرت رسول دیگری حضرت اعلي
 و خامس جمال مبارک زیرا در ایام حضرت اعلي روحی له الفداء مشهور آفاق گشتند . و در
 خطابی از آن حضرت به میرزا غلامحسین طیب بابی است قوله :

" حکایت حضرت داود را جوابی مفصل به شخص دیگر مرقوم گردید صورت آن جواب در ضمن این
 مکتوب است و اما پانصد سال که بین حضرت موسی و حضرت مسیح در الواح حضرت اعلي
 منصوص است از غلط کاتب است اصل هزار و پانصد بوده ولی از قلم کاتب افتاده چنانچه در سایر
 الواح هزار و پانصد منصوص باری همیشه اینگونه مغرضین بوده اند بل اشد از این چنانچه در زمان
 حضرت رسول علیه السلام از جمله عاص بن وائل وقتی شنید که این آیه مبارکه نازل " انتم وما تعبدون
 حطب جهنم " گفت والله ان محمد اسقط بقوله زیرا به صراحت در قرآن میفرماید که حضرت
 مسیح پیغمبر عظیم بود و به صراحت میفرماید که مسیحیان عبادت مسیح میکنند و معتقد به الوهیت او
 هستند و در این آیه منصوص است که عابد و معبود هر دو در نارند پس حضرت مسیح نعوذ بالله حطب

جهنم است و حال اینکه مقصود آیه مبارکه معبودهای حیوانی و نباتی و حجری بود نه معبود انسانی و از ذوی العقول . باری در جای دیگر در حضور حضرت رسول حاضر شد عرض کرد که اگر حیوانی از کوهی بیفتد و بمیرد کی او را کشته فرمودند خدا عرض کرد گوشت او آیا حلال و پاک است فرمودند حرام و نجس است عرض کرد این گوسفندی را که تو سر میبری و میکشی لحم او چگونه است فرمودند پاک و حلال است فریاد برآورد که ای مردمان ملاحظه کنید و انصاف دهید گوسفندی را که خدا بکشد نجس است و حرام است و گوسفندی را که او بکشد پاک است و حلال است این چه بی انصافی و بی عقلی است باری این قبیل اعتراضات بسیار اما فرمایش مبارک فی الفرقان قال انی انا الحی الذی لا اموت کلمة فرقان بر جمیع کتب الهی وارد چنانکه بر تورات نیز اطلاق شده هر کلمه ای که فارق بین حق و باطل است بر آن فرقان اطلاق میشود باری ای حبیب روحانی اسم واحد بر انبیای متعدد واقع گشته حتی در قرآن اسمعیل دو اسمعیل است یکی ابن ابراهیم علیهما السلام و اسمعیل دیگر از انبیای بنی اسرائیل است و هر دو در قرآن مذکور مراجعت کنید خواهید یافت چه بسیار انبیاء که در انجیل و تورات مذکور نبودند ولی در قرآن مذکور شدند مثل نبی الله صالح صاحب ناقه مثل نبی الله هود و همچنین انبیای کثیری در تورات مذکور ولی در قرآن غیر موجود و همچنین انبیائی به اشاره مذکور من دون تصریح اسم چنانچه اصحاب رس میفرماید انبیائی بودند که در کنار رود ارس مبعوث شدند و اسمایشان نه در تورات و نه در انجیل و نه در فرقان مذکور " انخ و ایضاً از بیانات نقطه در دلائل سبعة است قوله : " خداوند عزّ و جلّ از حکمت بالغه خود در ظهور محمد رسول الله حجت را قرآن قرار داده و این موهبت بوده که در حق هیچ امتی قبل از امت رسول الله نشده که آیه ای از کتاب الله حجت باشد بر کلّ ما علی الارض و از یوم نزول فرقان تا یوم ظهور نقطه بیان هزار و دوست و هفتاد سال طول کشید ... و کلّ را منتظر فرموده از برای ظهور قائم آل محمد و خداوند این حضرت را ظاهر فرموده به حجتی که رسول الله را به آن ظاهر فرموده نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا اینکه آنها را نجات بدهد مقامی که اول خلق است و مظهر ظهور انبی انان الله چگونه خود را به اسم بایت قائم آل محمد ظاهر فرموده و به احکام قرآن در کتاب اول (تفسیر سوره یوسف) حکم فرموده تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و ببینید این مشابه است با خود ایشان لعلّ محتجب نشوند و بدان که در این مقام آن جسد جوهری (محمد بن الحسن در غیبت و عالم مثال) به عینه این جسد است و هرگاه خداوند خواهد هزار سال متجاوز عمر (1260) به سنّ سی یا چهل (در این هنگام سنّ آن حضرت سی تمام نبود و از تحوّل شاید بیش از آن به نظر میآید) ظاهر فرماید غیر از این اسباب از برای اظهار آن در امکان ممکن

نبوده.....واگر ذکر خضر نمائی آن هم به همین قسم بوده عندالله لم یزل از برای او عرش حیات
 بده وهمچنین در ذکر شیطان شنیده ای که ظلّ نفي درمقابل ظلّ اثبات باشد " وايضاً: " سيد محمد
 اخلاطي استخراج نموده :

ليحي الدين بعد الرء وغين
 بائي ما كتبت السر عيني
 فهذا اسم قطب العالمين

يجي رباً لكم في النشأتين
 وان زيدت عليه الهاء فاعلم
 فاضرب عدوه في عد نفسه

وايضاً در ديوان مسطور است : بُني اذا ما جاشت الترك فانتظر ولاتة مهدي يقوم و يعدل
 وذلل ملوك الارض من آل هاشم و بويع منهم من يلذ و يهزل صبي من الصبيان لا
 رأي عنده ولا عنده جد ولا هو يعقل فثم يقوم القائم الحق منكم
 وبالحق يعطيكم وبالحق يعمل سمي نبي الله نفسي فدائه فلا تخذ لوه يا نبئي وعجلوا
 س ازباب اعظم در بيان هيكل ودوائر سبع است. قوله: وهيكل " اذا نزل
 بك حاجة او اراد ان يحشر احد من اهل الحقيقة فاصنع علي لوح قرطاس بيض
 سبعة دوائر التي كان عرض كل خطين بحد سواء بماء الاصغر سواء كان ذهباً او زعفراناً واجعله علي
 تسعة عشر قسمة الذي لا ينقص قسمة عن قسمة قدر شعر بذلك الماء المنير ثم اكتب باحسن خط نسخ في
 الدائرة الاولى المحيطه تسعة عشر كلمة العلية من اول الله لاله الا هو الحي القيوم الي وهو العلي العظيم ثم
 في الدائرة الثانية اسماء النورانية احرف البسملة وهي هذه بر سلام ملك الله لطيف لطيف هبة الله ثم
 الله ثم لطيف ثم رحمن ثم حامد ثم محمود ثم نور ثم الله ثم لطيف ثم رحيم ثم حليم ثم يدالله ثم مقصود
 وزد علي اوائل تلك الاسماء عدة سرها الذي هو ماء في الدائرة الثالثة شكل اسم الاعظم تسعة
 عشر عدة ثم في الدائرة الرابعة حروف الكونية و سندر كرها انشاء الله في هيكلها ثم في الخامس
 احرف بسمله ؟ بشكل المعروف ثم في السادسة حروف اسماء الستة التي عدتها تسعة عشر وهي اسم
 الله الفرد الحي القيوم الحكيم العدل القدوس ثم في الدائرة السابعة اخري كل آية قرآن تشابه معناها
 لما انت اردت و لقد اخترت لمن اراد ان يبتغي الي ذي العرش سبيلا وهي ان اردت ظهور ما انعم
 الله عليك فاكتب الحمد لله رب العالمين ثم للخلاص من كل ضيق اياك نعبد واياك نستعين ثم
 لطلب الهداية اهدنا الصراط المستقيم ثم للعزة يعز من يشاء و يذل من يشاء ثم للتقرب الي من تشاء
 عنت ؟ الوجوه للحي القيوم ثم لطلب الاحسان ممن تحب احسن كما احسن الله اليك ثم للشدة
 سيجعل الله بعد عسر يسراً ثم لهلاك العدو مع شرط رضاء الله وحكمه ويأتيه الموت من كل مكان

ثم لشدة بلية مستهم البأساء والضراء ثم للافتراق بين اهل الظلم والعدوان قال هذا فراق بيني وبينك ثم لعلو المقام فتعالي لله الملك الحق المبين ثم لطلب الرحمة وان الله كان غفوراً رحيماً ثم لطلب الحكمة وان الله كان عزيزاً حكيماً ثم لرفع الحزن لا يحزنهم الفزع الاكبر ثم لبسط الرزق فرحين بما آتيهم الله من فضله ثم للفتح انا فتحنا لك فتحاً مبيناً ثم للنصرة علي الاعداء وينصرك الله نصراً عزيزاً ثم للغلبة علي الخصماء وان جندنا لهم الغالبون ثم لطلب العلم والبلاغ الي مركز الحلم ويعلمكم الكتاب والحكمة ثم لكل بركات الدنيا و درجات الآخرة صغيرها وكبيرها سرها و علانيتها وطلب الولد و لسوف يعطيك ربك فترضي تلك آيات تسعة عشر طبقاً لحديث بسم الله لكل ما اراد الله اسماء لوجه الله وينبغي للمؤمن ان يقرء كل ذلك في عمره ليلبغه الله الي ذروة الدين والدنيا لفضله انه هوالمقتدرالمتكبر الجواد الوهاب و شرطه اذا اردت العمل به ان تبتدء من يوم الحادي عشر من كل شهر وتجعل دائرة المشيرة بما تحفظها في جيدك وتقرء بعد كل صلوة المفروضة اسماء الستة بقولك بسم الله الرحمن الرحيم فرد حي قيوم حكم عدل قدوس ثم الآية التي كتبتها في الدائرة السابعة ما يناسب مرادك ان اردت ظهور النعم مثل قول الذي اشرت الحمد لله رب العالمين تسعة عشر مرة لا يزيد ولا ينقص ثم اذا فرغت قل رب صل علي محمد و آل محمد وشيعة محمد ثم ابسط كفيك و تنظر الي وسط السماء اي سماء الفضل وتقول بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اني استلك بفاء الفردانية وراء الربوبية ودال دوام الديمومة وحاء الحياة السرمدية وياء ينايع الحكمة وقاف القدرة وياء اليقين و واوالوجود وميم الملك وعين العناية ودال الدلالة ولام اللطف وقاف القيوم ودال الديان و واوالولاية وسين السكينة ان تصلي علي محمد و آل محمد وشيعة محمد ان تقضي حاجتي ثم قل اقسمت عليكم ايها الارواح الروحانية النورانية خدام هذه الحروف والآيات العظام والاسماء المشرفات الكرام الا ما اجبتم دعوتي وبررتم قسمتي واملتم؟ في قضاء حاجتي ثم اذ كرحاجتك وقل بحق نور وجه الله العظيم الاعظم وكبريائه وعظمته عليكم اذ لا يصف الوا- صفون كنهه فيحقه عليكم وبحرمته و قدرته لديكم بارك الله فيكم وعليكم وقالوا سمعنا واطعنا غفرانك ربنا واليك المصير حسبنا ونعم الوكيل نعم المولي ونعم النصير ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلي الله علي محمد و آله وشيعتهم الطيبين فما من احد يعمل هذا الا ويبلغ مراده ويوصل بمقصوده ولا يرد عنه دعائه وان ذلك حكم ؟ ؟ ضامن به وان كل من ملكه فهو خير له من ان يملك شرق الارض وغربها وما ذلك علي الله بعزير ان الذين يتبعون ذلك النور الساطع حق مني عليهم باعظم حق بان يصنعوا؟ ويعملوا ما امرت به ولا يتركوا يوماً و لا ليلة فان في ذلك انوار القدس مكنونة وانوار الانس مخزونة وظهورات حضرة القدس مكشوفة..... وحق ان يكتب في وسط الدائرة السابعة ذلك الشكل المربع ويملاً بطونه بتلك الرقوم المسطورة هكذا 1114 في كل بيت صورة من ذلك مع النقاط المحتاجة به في الرقوم الهندسية فان ذلك سر

ودوائر السبعة تمام نور ليلة القدر لأن هندسة شكل القدر هي هكذا 304 وانهما اذا اجتماعا يظهر عدّة السبع ما سطرهنالك هو ما قدر هيننا تلك ابواب الخير لأن احرف السبع قد نزل في كلمات الاربع واذا اقترنته تظهر عدّة حرف هو لأن ذلك ذكر ختم النقطة من أول سرّها في الحروف البسمة الي آخر نزولها علي مركزها الذي هو النقطة واني ما أعد رجلاً من شعبي الا وكان في جيده بمثل ما امرت به لأن التارك هو تارك الخير كلّه والعامل هو عام الخير كلّه وانه اعزّ لدي من كبريت الاحمر والنور الاصفر بلغ الي الاطراف من اخوانك واحبتك حتي لا يترك صغيراً وكبيراً من ذكرواني ويدخل في تحت تلك الرحمة ان ذلك حرز من امرنا لشيعتنا عن كل سوءٍ وشروبلوغ الي؟ كل خيرورة فمن اخذه اخذ حظاً وافراً و نصيباً اكبر وان ذلك هو الفوز الكبير .

سبع مراتب و عرفاء وحكامي الهي دائرة وجود را باصطلاحات و انواع عوالم سبه وجود مختلف برمراتب سبعة صعودية و نزوليه توضيح و تفصيل دادند واسلوب شيخ احسائي

دراثر اش و آثار خليفه اش حاجي سيد كاظم رشتي مذكور و مسطور مياشد و دراثر اباب اعظم نيز برنهب آثار شيخ بسيار است منها قوله :

فاول ما ذكر بدع الاول بنفسه لنفسه لا من شئي بنفسه وسماء المشية وخلق بها كل ما شاء وجعل بظهورها في نزولها محالّ محدودة و ايام سته معدودة و الارادة اذ اعينت المشية ثم القدر اذا حدت الارادة ثم القضاء لظهور الامضاء و الاتقان بحكم البداء في كل ما قدر و قضي قبل ان يمضي ثم الاذن و الاجل و الكتاب تلك القصابات جوّدت من جوهر شجرة الاولي و اذا كررت وجدت مبادئ اسماء الاربعة يدالله ثم وجهه ثم اسم الجواد ثم الوهاب كل واحد من تلك الاجزاء الاربعة كلمة تامة قد جعلها الله علة مستقلة بقدرته لظهور الابداع تلك قصابات مثلث اربعة واثنين بعد حروف لا اله الا الله في ظاهر ظاهر تلك الكلمة و في باطن الباطن سر تلك الكلمة و اذا كررت السبعة في عالم الغيب و الشهادة لمن اراد ان يطّلع بمبادي الامر و شهد بمكامن الغيب " مراتب سبعة وقوله :

كلية الاولي رتبة الجماد فاذا استعرج رتبة الحدودية عن مقام المعدنية هنالك يتصل الي مقام النبات و اذا استعرج الموت من رتبة النباتية يتصل الي رتبة الحيوانية و اذا اتصل الي مقام النفس و الروح و العقل هنالك بحسب رتبته له موت لا بد ان يفني كل الجهات العدميه حتي اتصل الامر الي رتبة الفؤاد لجة البقاء و حياة الصّرف عند مالک الانشاء هنالك لم يزل كان العبد ناظراً الي الله " وقوله :

ثناء شجرة البهاء حيث يعرف اهل القضاء بحكم البداء في ركن الجبراء؟ انه هو سر الانشاء لانه عنصر النار في عالم الابداع ... وان اسماء تلك الثلاثة في بدء الفصل هي المشية و الارادة و القدر الذي يعبر اهل البيان

عند التّبيان بالانشاء والابداع والاختراع دون الامكان لا يمكن الا بزوجين اثنين ولما ثبت ذكر الاثنية يتسهّل ذكر الشّئون الي ما لانهاية بما لا نهاية لها و انّ عنصر التّراب الّذي عبر في رتبة المشية هو كان من جنس علمها الّذي هو كان نفس قبول نار الابداع بعد هواء الانوجاد وماء المداد انظر الي ارادة الّتي هي هواء آدم الاولي و عرش الّتي عليها استوت المشية بشأن الرّحمن كيف قد خلق الله باركان اربعة ركن منها رتبة القضاء وهو عنصر النّار وظهور علّة الاولي وانّ لونها البيضاء و ركن منها رتبة الاذن وهو عنصر الهواء وظهور علّة المادّية وانّ لونها الصفراء وانّ حامل هذا الرّكن هو العلي و ركن منها رتبة الاجل وهو عنصر الماء وظهور علّة الصّورية وانّ لونه الاخضر و ركن منها رتبة الكتاب وهو عنصر التّراب وظهور علّة الغائية في عالم الاسماء والصفّات وانّ لونه الاحمر ومنه احمرّت الحمرة في كلّ شيئي وذوت الهندسة في كلّ شيئي وعينت في كلّ شيئي وانّ به يحيي الارض بعد موتها ويشرق الارض بنور ربّها وانّ يومئذ تحدث النّاس اخبارها بانّ ربّك اوحى لها وانّ به يحيي الله في مشهد ذرّ الرّابع افئدة المستنيرة والقلوب المتينة والنّفوس الطّيبة والاجساد الطّاهرة وانّ اليوم اراد الله ذلك الامر للنّاس لانّ الرّكن الفانية الّتي هي ثمرة الابداع وسرّ الاختراع وظهور علل الثلاثة في الانشاء قد ظهر مثل بعض الشّؤون اركان الثلاثة بالحجج العليّة الكبرى " اطلع ودرضمن لغات سفينة حمراء وعرش وعلم و كتيب نيز بياني مفصّل از آن حضرت ثبت ميباشد . سَبَقُ سُبُقَة عربي آنچه كه مسابقه كاران برآن گرو بندند . درخطابي :

" در دبستان الهي درس و سبق داد كه بعد از صعود جمال منيرش برروش و سلوك اهل وفاق قيام نمائيم " و در رساله سياسيّه است :

سبق خوانند " سُبُق در نسخه مناجات و طلب مغفرت براي صحيح فروش در خطابي

" وسبق رحمتك بين العالمين "

تخلص شعري و شهرت ميرزا تقى خان لسان الملك كاشي صاحب ناسخ التواريخ بوده . آنچه او در جلد قاجاريه از آن تاريخ در ذمّ امر جديد نوشت كه البته تطيب خاطر شاه را در نظر داشت نسبت به اغراق گوئيهايش در مدح شاه و سعي در تبديل و ارائه مساوي اعمالش به مناقب و حسن خصال و نشان دادن شكستها و ايران بازيش به فتح و جهانگيري عجيب نيست ولذا در حقّ وي در آثار اين امر است قوله :

" و همچنين سپهر صاحب تاريخ نوشته آنچه كه قلم از شرش به حق پناه ميبرد " ستر عربي پرده و آنچه با آن ستر شود . در لوح حكماست :

" و هتك ستر العقل " و در لوح به عبدالوهاب است :

" اين مظلوم از اول يوم الي حين من غير ستر و حجاب كلّ را بما اراده الله دعوت نموده "

ستین عربی شمار شصت و محض آنکه اظهار امر باب اعظم برای ملا حسین بشرویه در شیراز به سال 1260 هج. ق. شد اصطلاح در آن سنه گشت و به این معنی در مواضع بسیاری از آثار مذکور می باشد از آن جمله در توفیق به محمد شاه است قوله : " در سنه ستین قلب مرا مملو " الخ حدیث معروف مفصل را در توفیق مذکور و مقام بهاء الله در کتاب ایقان برای استدلال و حجت آوردند ولی در توفیق جمله " فی شبهة لیستین امره و یعلو ذکره " و در ایقان " فی سنة الستین یظهر امره و یعلو ذکره " نقل فرمودند و در نسخ حدیث مذکور ه ردو نوع دیده شد. سجّاده عرفی عربی قالیچه و مانند آن که بر آن نماز هم میخواندند و در لوح به صدر دولت عثمانی است :

بالاخره سجّاده برده در بازار حراج نموده و وجه آن را تسلیم نمودند " سجن عربی محبس و زندان . مسجون سجن زندانی و بندی . سجن زندان شدید و عظیم و دائم و در قرآن اطلاق بر دارالعداب و دفتر اعمال معذبین گردید و نام سجن در آثار این امر درباره محبس ماکو و چهریق و آمل و طهران و ادرنه و عکا به کرات ذکر یافت و شمه ای در ضمن حرف ت و نام عکا ثبت می باشد و جمال ابی خود را به عنوان مسجون در بسیاری از الواح نام بردند . در لوح به ناصرالدین شاه است :

كنت في السجن مع انفس معدودات " مراد زندان ناصرالدین شاهی طهران است که در سال 1268 هج. ق. با گروهی از بایان محبوس بودند و مدت چهارماه امتداد سجن شد و در این جمله من باب التفات خطاب به نفس خود فرمودند . و در لوح دنیا است : " حمد وثنا سلطان مبین را لایق و سزا است که سجن متین را به حضور علی قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود " که در ضمن نام علی ثبت می باشد و در لوحی دیگر است : " قل ان یا احبائی ثم یا اصفیائی اسمعوا نداء هذا الحبيب المسجون في هذا السجن الکبری ان وجدتم من احدٍ اقل من ان یحصی روائح الاعراض فاعرضوا عنه ثم اجتنبوه هذا ما وصینا کم به فی کلّ اللواح و یشهد بذلك کلّ الاشیاء من الغیب والشهود ومن ورائهم جمال عزّبدیع لانهم مظاهر الشیطان الیوم لم یجرا سم الله علی السنهم الا بان ینصرف به عباد الرحمن عن شاطئی عزّمنیر ایاکم یا ا حباء الله لا تتقربوا الی هؤلاء ولا تجتمعوا معهم علی مقرّ و کونوا من المعتصمین بحبل الله المقتر العزیز العلیم قدسوا انفسکم عن حبّ غیر الله ثم انقطعوا عن الذین هم لا یسلکون الا سبل المتوهّمین " مراد از سجن کبری ادرنه و مقصود منع بهائیان از معاشرت با ازلیان است . و نیز قوله : " بسم الله الہی الابهی هذا کتاب من لدنا الی الذی اخذته نفحات آیات ربّه الرحمن وفاز بانوار الہدی فی هذا الفجر المنیر ان استمع ندائی عن شطر الایمن من العرش فی هذا السجن المبین انه لا اله الا

هو العليم الحكيم اتكون صامتاً وقد جاء يوم النداء قم بامرني علي ذكري بين عبادي ولا تكن من الراقدين قد قدر لكل نفس تبليغ هذا الامر من القلم الاعلي ان اتبع ما امرت به من لدن مقتدر قدير لا يحزنك ما ورد علينا من الذين كفروا بالله ان الغلام قد قبل البلايا كلها لحياة العالمين لا يحزني اعراض الذين ظلموا ولا يسرنني اقبال من علي الارض ندعوا الناس الي الله مالك يوم التناد ولا يمنعني البلايا عما امرنا به من لدن ربك العلي العظيم لا تنظري العباد واعراضهم كن ناظراً الي منظر الامر بما امرت به كذلك يذكرك لسان العظمة في هذا السجن البعيد " . و نيز قوله :

الاقدم الاعلي هذا ذكر من لدي المسجون الي الذي آمن بالله المهيمن القيوم ان لا تعبدوا الا اياه هذا كتاب كريم انه يناديك في السجن حين الذي منع عن الدخول والخروج فسوف يفتح باب السجن كذلك امرك لسان الوحي من هذا السجن البعيد " وهمچنين در لوح به حاجي محمد كريم خان است قوله :

" الي ان سجن في هذا السجن البعيد " كه مراد از سجن بعيد ادرنه ميباشد و در لوح ديگر : " انا وردنا السجن الاعظم في المدينة كان اهلها اشر العباد يشهد بذلك مالك اليجاد في كتاب مبین " و در لوح ديگر :

الملوك رسالات الله العزيز الجميل ليعلموا انه كان مقتدراً علي ما اراد ولم يمنعه من في السموات والارضين " و در لوح ديگر :

يكنا اي كنيز خدا جمال قدم در سجن اعظم مستقر و عشرين نفس از اماء الهي حبا لله با مظهر نفس رحماني در اين حبس وارد وهمچنين جمعي از رجال " و در لوح ديگر :

" فاعلم باننا وردنا مع سبعين انفس في حصن العكاء " و در مناجاتي است : " قد حبستني مع سبعين نفس من عبادك " مراد از سجن اعظم و حبس مذکور در اين الواح سربازخانه عكا است و مفاد آنكه هم حبسان آن حضرت در سجن عكاهفتاد نفر بودند و در بعضي از بيانات غصن اعظم عبدالبهاء شمار كل محبوسين با اشاره به خودشان هفتاد و دونفر است و در ضمن نام حب و رضا نيز ذكري ميباشد . و در اثري ديگر است :

" انا اذا وردنا السجن اردنا ان نبلغ الكل رسالات ربهم ليعلموا ان البلاء ما منع البهاء عما اراد الله مالك الرقاب كل شئون درآن لوح امنع نازل از نصائح محكمه و مواعظ متينه وآيات و مناجات و شئون امريه لعمر ك انه يكفي العالمين لو يكونن من المنصفين طوي لمن تفكر في تلويحاته و تصريحاته و عرف قدرة الله و حكمته التي احاطت العالمين في الحقيقة تا حال تبليغ كامل نشد و حجت الهيه به تمام ظهور و بروز ظاهر و لائح نه چنانچه رؤساء هيچكدام از تفصيل امر مطلع نبودند حضرت اعلي روي

فداه دو لوح به رئیس قبل ارسال فرمودند و لکن در آن دو لوح ذکر شهادت و مظلومیت بود این بود که درست ملتفت نشدند که فی الحقیقة بیان حق چیست و مقصود چه (شاید مراد آنکه توفیق دعوتی قائمی و استقلالی نقطه اولی به محمد شاه دو عدد بود) لذا در سبجین اعظم مخصوص هر یک از رؤسای ارض لوحی بدیع نازل و من غیر ستر و کتمان امر رحمن در آن الواح مذکور بعضی ارسال شده و بعضی هم انشاء الله میشود حامل یکی از آنها بدیع بوده چنانچه مشاهده نمودید این است که از مشرق امر نازل انا انزلنا اللوح وجعلناه الصیحة بین السموات والارضین (مراد لوح سلطان مشهور است) و لکن الواح سائرین محکتر نازل شده یا لیت رأیت حضرتک و تشرفت و قرأت و قلت لک الحمد یا من فی قبضتک زمام العالمین ابدأً به هیچیک مدهانه نفرموده امر الله در هر یک از آن الواح نازل حتی احکام بدیعه را ذکر فرمودند در این صورت معلوم است که چه شده و میشود بعد از لوح بسیار بر این عباد سخت شده از هر جهتی شدت نمودند و لکن ربک لا تمنعه الشدائد عما اراد دیگر چه عرض کنم که بر جناب رسول علیه بهاء الله چه وارد شده و از ظلم ظالمین چه واقع گشته نفسی لاحتراقه الفداء " الخ و در ضمن نام سحاب نیز ذکر می است . و در لوحی دیگر است :

" فاعلم انا سمینا هذا السجین
بالسجین الاعظم یا طوبی للمتفرسین و فی الطاء کما تحت اسلاسل و الاغلال و ما سمیناه بالا عظم تفکر فی
ما جری من لسان القدم ان ربک لهو الناطق علی ما یرید "

و در لوحی دیگر :
و رودنا هذا المقام سمیناه بالسجین الاعظم و من قبل کما فی ارض اخری تحت السلاسل و الاغلال و ما سمی
بذلک " و در کتاب اقدس است :

" یا ملاً الانشاء اسمعوا نداء مالک الاسماء انه ینادیکم من شطر سجنه الاعظم انه لا اله الا انا " و در
نام امانت و بقعه نیز ذکر سبجین اعظم است و در نام یحیی از غصن اعظم عبدالبهاء خطابی مفصل در
ابلاغ و انشاء امر در سبجین اعظم و تحت سلاسل و اغلال منع و ستم میباشد . و نیز در کتاب اقدس
است : " کان مطلع نور الاحدیة فی سبجین عکا اذ قصدت مسجد الاقصی مررت و ما
سألت عنه " آن ایام در عکا بخانه معروف عبود اقامت داشتند . و در لوح خطاب به مانکچی پارسی
هندي است :

روزگار رسید و یاد روزگار پیشین را زنده نمود سپاس دارای جهان را که دیدار را در خاک تازی
روزی نمود دیدیم و گفتیم و شنیدیم " الخ مانکچی جمال ابهی را در راه آمدنش از هند به ایران
در بغداد ملاقات کرد و نامه اش از طهران در عکا رسید . و در نامه های رئیس و رضوان و غیرهما نیز
بنده ای ذکر سبجین است و با جمله مراد از سبجین اعظم مذکور در آثار همان سبجین سربازخانه عکا است ولی

دنباله اش در طول مدّت توقیف در شهر عکا کشیده تا آنکه خروج از سجن اعظم به تاریخ 1294 واقع شد که در اثری از خ ا د م 66 در همین تاریخ 1294 چنین مسطور است :

دیگر از اخبار این ارض بخواید جمال قدم از سجن اعظم خارج و مقرر عرش بستان واقع شد و بعد از آن قصر معروف "

" ومن جهلني ورائه السّجّين " و در لوح صورت زیارت ذبیح کاشانی است : " انت الّذي اخذت الكتاب بقوة ربك وتركت كتاب السّجّين في اسفل الحجيم " که اشاره به کتاب میرزا یحیی ازل میباشد . سَجِيَّةٌ عربي خوي و سرشت انساني . سجایا = جمع . در لوح اتّحاد

است : " کلّ سجایاي حق را به چشم خود دیده اید . سَحَابٌ سَحَابَةٌ عربي ابر . سَحْبٌ سَائِبٌ = جمع و سحاب در

آثار این امر به نوع استعمال در معانی تشبیهی و استعاره کثرت و وفور دارد . فی المثل در لوح دنیا است :

رحماني امطار حکمت و بیان نازل " و در لوحی دیگر :

" و سحاب تیره مظاهر ظنون و اوها مندی یعنی علمای عصر " و لوح سَحَابٌ از الواح معروف ابهی میباشد ابتدا بقوله الاعترّ :

" هذا کتاب من لدي الرحمن " الخ و صدور الواح ملوک در سجن سرباز خانه عکا و مخصوصاً عظمت لوح مشهور سلطان در آن بیان گردید از آن جمله قوله :

نزلنا فيه من كلّ شأن بياناً شافياً طوي لمن يقرؤه ويتفكر في اشاراته لعمرى انه يكفي العالمين قل يا ملاء الارض تفكروا انا نزلنا في اللوح لرئيسكم بان يجمعنا و علماء العصر ليظهر امر الله و حجته لكم انه ارتكب ما ناح به سگان الملكوت انتم بعد ذلك باي امر تتمسكون و ابي من تذهبون ان انصفوا ولا تكونن من الظالمين و كذلك اردنا في العراق ان نجتمع مع علماء العصر لما سمعوا فرّوا وقالوا ان هو الا سحر مبین "

الوائلي خطيب بليغ ضرب المثل معروف است . در لوح خطاب به حاجي محمد كريم خان قوله :

" وفي الخطبة بسحبان بن وائل " . سحر عربي آخر شب نزدیک به صبح . استخار = جمع در لوح خطاب به سلمان است :

قلوب شما مرور نمود و شمارا به دون خود مشغول يافت " و در لوحی است :

" ظلم مستبدین به مقامي رسیده که ناس را از قرائت دعای سحر منع کرده اند " انتهى مراد از دعای سحر دعای مخصوص وارد از ائمه اهل بیت پيبر است که شیعیان در استخار ماه رمضان میخواندند و

اولش " اللهم اني اسئلك من بهائك به ابهاء " بود و شيخ نجفي اصفهاني منع از آن نمود که با توجه به جمله اولي به این امر توجه ننمایند . و از حاجي محمد کریم خان کرمانی رساله ای در شرح آن دعا است که به سال 1274 هج ق. تألیف نمود.

سحر به معنی فریب و نیرنگ و دلربایی و افسون و جادوگری . سُحُور اَسْحَار = جمع سُحْر سَحَر سَحَّر به معنی ریه . سُحُور اَسْحَار = جمع در لوح خطاب به ناصر الدین شاه است :

" اَيْنَ سُحُورِهِمُ الْمُفْتَرَةُ وَتُغُورُهُمُ الْمُبْتَسِمَةُ " سُحُور جمع سِحْر مُفْتَرَةُ اسم فاعل از باب افعال به معنی مُسَكِر . تُغُور جمع تُغِر به معنی دهان و دندان . یعنی چه شد سخنان عقل ربای سُكْر آور و دهانهای خندانشان . و ممکن است سُحُور جمع سَحَر به معنی ریه و یا به معنی نُحْر و گودی بالای سینه و زیر حلقوم و مُفْتَرَةُ به همان صیغه و یا اصلاً مُفْتَرَةُ باشد یعنی چه شد ریه ها و نُحُور پرباد و مغرورشان که از کثرت و شدت ضحک و سرور سست شده بودند . سُدّه عربي در خانه و آنچه برای نشستن بر آن است مانند منبر و تخت و آنچه در جلود کان بنا میکنند . و در جمل ادبیه فارسیه " سُدّه سنیّه ملوکانه " مراد تخت پادشاهی است که در مقاله سیاح است قوله :

" آنچه سزاوار سُدّه ملوکانی و پرازنده دیهم جهانبانی آن است که جمیع رعایا از هر فرقه و آئین " الخ سِدْرَةُ الْمُنتَهِي سِدْر سِدْرَة عربي و نُكَّار به فارسی در قرآن و آثار اسلامی به عنوان درخت بهشتی و مخصوصاً سِدْرَة الْمُنتَهِي با تجلیل بسیار مذکور است . و در سوره و النَّجْم در توصیف بسیار بلیغ و جلیل رؤیت فرشته وحی است . قوله :

" ولقد رآه اخري عند سدره المنتهي عندها جنة المأوي اذ يغشي السدرة ما يغشي " مفاد آنکه پیبر باری دیگر نیز نزد آخرین سدر که باغ مأوی و مسکن آنجا است و آن درخت را فرا گرفتني ها فرا گرفته بودند فرشته را دید . و این در نظر تفسیر و تأویل معنوی و رمزی مستقر بر بناء تشبیه مظاهر مقدسه الهیه با اشجار میباشد چنانکه در اصطلاح رمزی تشبیهی شعرا و عرفای ایران تعبیر به سرو میگردد و بالجمله اصطلاح سِدْرَة و سِدْرَة الْمُنتَهِي در آثار جدیده به کثرت و وفور استعمال رسید از آن جمله در لوح رئیس در وصف نفس است قوله : " وانها لهي النار المشتعلة الملتهبة في سدره الانسان " و در لوح به شیخ نجفي اصفهاني است قوله : " وحضرت علي بن ابيطالب در جواب اعرابی که سؤال از نفس نموده : ثالثها اللاهوية الملكوتية وهي قوة لاهوتية وجوهرة بسيطة حية بالذات.... الي ان قال عليه السلام شجرة طوبى وسدره المنتهي و جنة المأوي " و در زیارت امام حسین سید الشهداء است :

" و به نادت سدره البيان في ملكوت العرفان " و در کتاب اقدس است : " اسمعوا ما تتلو السدرة عليكم " و در لوح حکما است :

" يا محمد اسمع النداء من شطر الكبرياء من السدرة المرتفعة علي

ارض الزعفران انه لا اله الا انا العليم الحكيم " ودر لوحی دیگر است : " ان
 اقصدا مقر الاقصي انه لسدره المنتهي لو اتم من الموقنين " وقوله: " در ظل سدره امرساكن
 گردد..... ودر سایه سدره فضل ساكن شود" وقوله: " ونفوسي كه به سدره منتسبند " الخ كه
 مراد منتسبين ابهي میباشد . ودر لوحی دیگر :
 " قد ارتفع النداء عن يمين البقعة المباركة النوراء من السدره الابهي بندااء تسمعه حقايق الاشياء انه لا اله
 الا هو العزيز الحكيم " ودر خطاب وصایای عهد است :

" اول غصن مبارك خضيل نضير ريان من السدره المقدسة الرحمانية و افنان سدره الحق " الخ
 ودر ضمن اسماء آدم, آية, شجر, غصن, ذكری است سدس عربي يك ششم آسداس = جمع .
 در لوح طب است : " قل بما بيناه لا يتجاوز الا خلاط عن الاعتدال ولا مقاديرها من
 الاحوال يبقي الاصل علي صفاته والسدس والسدس وسدس السدس علي حاله ويسلم الفاعلان والمنفعلان" غذا
 دردهان با اختلاط با بزاق ومضغ هضم مختصر مییابد ودرمري تا ورود به معده هضمی دیگر ودر
 معده هضم کامل حاصل میشود و خارج میگردد و حاصل اصل غذا است که به صفایش میرسد
 وسدس از آن خون وباقي بلغم وسوداء و صفرا میگردد و خون درورید و شریان هضمی دیگر نیز
 حاصل کرده از آن سدس سدس حاصل میشود واعتدال اخلاط اربعة مذکوره به کتیت معینه
 وحسب نسبت میباشد ومقادیرشان صفات واحوال مخصوصه از حیث لون وهضم وغیرهما دارند و تجاوز
 از آن نشان بیماری است. و مراد از فاعلان حرارت وبرودت و منفعلان رطوبت و بیوست است. (1)
 (1) بر طبق مصطلحات طب قدیم بیان شده است

(ناشر) سدیر کاخ

معروف ساخت نعمان پادشاه عرب حیره در آنجا برای بهرام گور. در لوح به حاجی محمد
 کریم خان است :

" این من بنی الخورنق والسدیر واین من اراد آن یرتقی
 الی الاثیر " ودر لوح به ناصرالدین شاه است :

" وای سریر ما کسر وای سدیر ما قفر " وقفر یا افتقار به معنی خلو مکان از سکنه میباشد وترجمه
 چنین میشود : کدام تخت شکسته نشد و کدام کاخ سدیری خالی از سکنه نگشت . ودر نام

خورتق هم ذکر می است . سر - آساریر - سرعربی راز وچیز نهانی ونهان داشتنی .

آسرار = جمع سریره - سریر در لوح رئیس است قوله ج و ع :

" فی اللوح الذي فيه رقت اسرار ما كان " و سر در اصطلاح ائمة اهل البيت پیبر وشیعیان که به عنوان
 سرآل محمد معروف گردید مقام عظیم الهی ومعارف مکتونه مکتوه ایشان که موافق عقاید اکثریه
 نبود . و سر در اصطلاح عرفا لطیفه ای است در قلب مانند روح در بدن که محل کشف وشهود

میباشد .
 است و در آثار این امر و عرف بهائیان متداول الاستعمال گردید . در کتاب اقدس خطاب به کرمان
 است : " ونجد ما یمرّ منک فی سرّ السرّ " اگر جارّ و مجرور فی سرّ
 السرّ متعلّق به نجدُ باشد تقریباً به همان معنی عرفانی مذکور است . و اگر متعلّق به یمرّ باشد مراد
 نهایت اختفاء و پوشندگی آن امر جاری نامرزی است که اقدامات بایان بود و به بروز حاجی میرزا
 احمد ناطق و مانند آن مکشوف گردید . و در بیان حقیقت سرّ در شرح هاء است :
 " انّ السرّ لم یزل لم یکشف وان کشف لم یکن سرّاً " و نیز رساله ای از نقطه البیان در تفسیر بسم
 الله الرحمن الرحیم و شرح مراتب چهار گانه اسرار است قوله :
 " بسم الله الذی جعل طراز مشیته جلال ازلیته انّ الله قد جعل لظهوره خلقة بخلقه اربع
 مقامات المشارلیها والمرموز عنها فی کلمات آل الله سلام الله علیهم بالاسرار السرّ والسرّ المسترّ والسرّ
 المقنع بالسرّ " الخ و در لوح تجلیات است :
 " شهد الله انه لا اله الا هو والذی اتی انه هو السرّ المکنون " الخ و چنانچه ضمن لغات ادرنه و استانبول
 و خضراء ثبت است در الواح و آثار این امر نام ارض السرّ برادر نه شد و فیما بین بهائیان مصطلح گردید
 و از آن جمله در لوح رئیس سابق الثبت است :
 " سوف تبدل ارض السرّ و ما دونها الی ان دخلتم ارض السرّ فی یوم فیهِ اشتعلت " الخ
 و نیز در دوره بعد از صعود ابهی خصوصاً در سنین اولیّه آن مرکز عهد و پیمان ابهی را جمع ثابتین بر عهد و
 میثاق به لقب سرّ الله تعظیم و تشهیر کردند .
 اساریر که جمع اسرار و آن جمع سرّ و سرّ و سرار است به معنی خطوط کفّین و جبهه و نیز به معنی
 زیبائیهای روی آدمی میباشد . در لوحی است :
 " لو ینظرنی احد یجد من
 اساریر جبهتی فرح الله و من وجنتی نور الله المقدر العظیم " .
 سریره به معنی سرّ و مکنون در خاطر و نیت . سرائر = جمع به معنی نوایا و ضمائر و بواطن .
 در قرآن است :
 " یوم تُبلی السرائر " .
 سریر تخت جلوس و تخت خواب . سرور اسیره = جمع در قرآن است : " إخوانا علی سریر
 متقابلین " و در کتاب اقدس است :
 " قد احبّ الله جلوسکم علی
 السرور الکراسی " و در حقّ قاری آثار جدیده برای جمع است :
 " فلیقع علی الكرسي الموضوع علی السریر " و به عنوان نقل از بیان است : " لین علیکم باستوائه علی
 سرائرکم " و توان گفت جمع سرائر برای این آوردند تا مفهوم گردد که استقرار حقّ باید بر قلوب و ضمائر
 باشد . سراب اصل کلمه فارسی است و بر کویر هم اطلاق میگردد و عربی شده

در قرآن هم ثبت شده مذکور است : " کَسْرَابِ " بقیعةً یحسبه الظَّمان ماءً وقوله : " وسُیرت الجبال فکانت سراباً " . " ودر لوح خطاب به نصیر است : " ای عباد از سراب وهم کدرة به منبع معین یقین رب العالمین بشتابید " . سُرَادِقُ شاید معرب و مغیر سرپرده فارسی است و پرده نخي که بالایی حیاط خانه افرازند و هر خیمه و اطاق از بافته پنبه ای را گویند . در قرآن است : " انا اعتدنا للظالمین ناراً " احاط بهم سراقدها " ودر آثار این امر به نوع تشبیه و استعاره مانند " سراق عظمت " " سراق جلال " و امثالهما به کثرت استعمال گردید . در اول کتاب ایقان است : " وتدخلن فی سراق جعله الله فی سماء البیان مرفوعاً " ودر کلمات مکنونه است : " یابن الوجود استشهد فی سبیلی راضياً عنی و شاکراً لقضائی لتستریح معی فی قباب العظمة خلف سراق العزة " ودر لوحی است : " ونادیناک فی کلّ حین فی سراقات القرب خلف قاف الهویة " . سِرَاجِ عربی چراغ . در لوح به شیخ سلمان است : " در کلّ حین شیاطین بر اطفاء سراج الله وانحاد نار او مشغولند " الخ . ودر بعضی آثار و صور زیارت خصوصاً سراج الشهداء مذکور است که در بخشهای ظهور الحق مسطور گردید . و سراج لقب ملا علیمحمد اصفهانی برادر حرم منقطعه باب اعظم بود و او مخالفت با مقام ابی داشت و لوحی مشهور خطاب به او و نیز تفصیل احوالش در تاریخ ثبت میباشد . سرایان قریه ای از توابع بیرجند . در لوحی است : " انا زیدان نذکر اولیائی فی سرایان الذین آمنوا بالرحمن اذ اتی من سماء المشیة برایات الآیات... یا محمد طاهر قد حضرا سمک لیدی المظلوم... یا محمد علی هل تعرف من یدکرک یدکرک مولی العالم فی السجین الا عظم " الخ سرچاه معموره ای در خراسان که درسین اولیه این امر موطن جمعی از بهائیان بود از آن جمله ملا ابوالحسن که در آنجا درگذشت پسرانش ملا محمد حسن ملا نجفعلی ملا محمود ملا احد آقا علی اکبر حاجی محمد حسین عبدالله حبیب و دختری هم داشت . و از جمله میرزا محمدعلی نبیل از اهل قائن دیگر ملا محمد مقدّس و غیرهم که در الواح مذکورند . قوله الاعزّ : " جناب ملا آقا بابا علیک بهاء الله... یا علی قبل اصغر... یا محمد قبل حسن... اذ کر من سَمی بمحمد قبل حسین " ایضاً : " جناب ملا محمد حسن علیه بهاء الله هو الناطق من الافق الاعلی " ایضاً : " یا احبائی فی سرچاه یدکرکم مولی العالم فی سجنه الاعظم و یدشرکم بما نزل لکم فی کتاب الله ربّ الارباب " ایضاً : " سرچاه جناب ملا احمد بسمه المتعالی عن ذکر ما کان وما یکون " ایضاً : " سرچاه جناب ملا علی اصغر

عليه بهاء الله هوالمقتدر العليم الحكيم " ايضاً: " جناب ملا محمد حسين هوالمشرق من افق سماء الجبروت " ايضاً: " سرچاه همشیره جناب نبيل قبل علي عليه بهاء الله الاقدس الابهي ايضاً: " اخت من فازوظاف " ايضاً "

محمود باسم ربنا الاقدس الاعظم العلي الابهي " ايضاً: " قد اراد مالک الوجود ان يذكره عبده المحمود " ايضاً: " يا قلم القدم ومبشرالعالم ولّ وجهک شطر احبائك في

سرچاه يا اوليائي قد فتح باب الكرم علي وجه العالم ونذكر في هذا المقام من اقبل الي افقي وفاز بايامي نسئل الله تعالي ان ينزل علي رسمه امطار رحمته " . واز آنان ملا علي

اکبر آقا محمد رضا آقا علي ملا جعفر ملا محمد حسين جرم مالي داده مشقات بسيار از مخالفين تحمل کردند . ودر ضمن نام نبيل نیز شمه اي است .

سرگون ترکی به معني اخراج ونفي و تبعيد . درخطاب وصايای عهداست: "

عاقبت سرگون به مدینه کبیره گشت چهارمرته از شهري به شهري سرگون گردید .

سروستان در معجم است " بلد من فارس بين شيراز و فسا " محلّ جمعي

سکنه بهائي مذکور در تاريخ . سرياني کشور وزبان وقوم باستاني به نام

سوريه . در لوحی است : " وبعد لسان سرياني مابين ناس نشر کرده وکتب

الهي از قبل به آن لسان نازل . سَطَع

برآمد هویداشد درخشید وزید . در لوح زیارت امام حسين است :

" اسألک بهذا النور الذي سطع من افق سماء الاتقطاع " ودر لوحی دیگر است :

" شاید نفحات قیص رحمانیه را که الیوم ساطع است بیاید " سَطَوَة قهر وغلبه

و بطش به شدت . سَطَوَات = جمع در مناجاتی است: " علي شأن لا یمنعني

اعراض المعرضين عن اداء حقک ولا سطوة الظالمين عن تبليغ امرک " ودر لوحی به

عبدالوهاب است: " وما منعهم سطوة الامراء عن التوجه اليک " .

سَعَسَع از کبرسن لرزان وفانی شد . درخطابی درحق آقا سید احمد تَسَعَسَع افنان

است : " وتسعسع اجزائه "

سَعِيد در بیانات شفاهیة مرکزعهد ابهي عبدالبهاء قصه سعید نام ندیم سلطان

محمود است که چون سلطان درحین غضب نفوسی را به قتل میآورد وزراء به او متوسل میشدند که

سلطان را بخنداند وبه آرامش آرد و نوبتی سلطان چنان به غضب شد که سعید توانست اورا تغییر

حال دهد و ناچار اسباب فراهم آورد که با سلطان به بیرون شهر رفت بازهم به مقصود نرسید و

بالاخره به قبرستان رفتند وشيخ کوري در حُفرة قبري دیدند وسعيد کوروار خودرا به وي کشاند وبه

شیخ اصدام کرد و عذر کوری خود آورد و بحثها کرد و بعد از لمح ای کیسه زر از جیب درآورده مشغول به امتحان و رسیدگی با دست شد و به شیخ اظهار کرد و خواست مگر اورسیدگی کند و به دست او همه را داد و او پس از امتحانی کم کم خود را واکشید و دررفت و به حُفْره قبری جا کرد و سوسید هر چند صدازد جوابی از شیخ نیامد پس سنگی برداشته با توّسل به خدا بردستش انداخت و سنگی دیگر بر سرش و سنگی بر سینه اش به سختی زد و عاقبت کور فریاد برآورد که واللّٰه تو بینائی و اوزرها از شیخ بستاند و سلطان از شدت خنده به رو افتاد و تغییر حال حاصل کرد. سَغَب عربی گرسنگی . در لوح به ناصرالدین شاه است :
 " لو ینهکنی اللّٰغِب و ینهکنی السّغَب " ینهک مزارع مجرد به فتح هاء از نهک به معنی خسته و ناتوان کردن و لاغر و بیمار کردن . لَغَب از حال افتادن به علت شدت خستگی و فرسودگی . ینهک مزارع باب افعال از هلاکت یعنی گرچه مرا رنج و کوفتگی ناتوان و گرسنگی بی روان سازد . سَفْح الجبل کوهپایه و دامنه کوه . سفینه حمراء سفینه عربی و کشتی فارسی در اصطلاح عرفاء به اقتباس از قصه نوح مفصل در تورات و قرآن نام و لقب طریقه هدایت و آئین گردید و در ادبیات عربی و فارسی به تشبیه و استعاره با تلویح به قصه مذکوره همی اطلاق براموری مانند آن شد و روایت مأثوره نبویه " مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من ترکها غرق " به منزله ضرب المثل گشت و بدین طریق ذکر سفینه و خصوصاً سفینه حمراء به دلالت بر محلّ توجه و درخشندگی بودن و طریق انقطاع و فداکاری پیودن در آثار این امر به غایت کثرت گردید از آن جمله در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی است :
 " قد احاطت اریاح البغضاء سفینه البطحاء " و در صورت زیارت برای امام حسین است :

اهل سرادق الابهی واصحاب السفینه الحمراء الّتی قدرها لاهل البهاء و انہا تمر علی البرّو البحر من دخل فیها نجی و من اعرض هلک " و قوله :
 " هر قائلی را از اهل سفینه حمراء نشمرند " و در لوجی دیگر که ذیل زیارت ثبت است قوله :
 " اهل البهاء المستقرین علی الفلک الحمراء " و در لوجی دیگر :
 " من تشبّث بذیلی انّه من اهل السفینه الّتی نزل ذکرها فی لوح المحفوظ " و در ذیل نام کثیر نیز شمه ای ذکر است . سقراط حکیم بزرگ شهیر قدیم یونان . در لوح حکما است :
 " وبعده سقراط انّه کان حکیمافاضلاً زاهداً اشتغل بالرياضة و نهي النفس عن الهوي و اعرض عن ملاذ الدنیا و اعتزل الی الجبل و اقام فی غار و منع الناس عن عبادة الاوثان و علمهم سبیل الرحمن الی ان ثارت علیه الجهال و اخذوه و قتلوه فی السّجن کذلک یقصّ علیک هذا القلم السّریع ما احدّ بصر هذا الرّجل فی الفلسفة انّه ؟ الفلاسفه کلّها قد کان علی جانب عظیم من الحکمة نشهد انّه من فرارس مضمارها

واخصّ القائمين لخدمتها وله يدٌ طولي في العلوم المشهورة بين القوم وما هو المستور عنهم كأنه فاز بجرعة اذ فاض البحر الاكظم بهذا الكوثر المنير هو الذي اطلع علي الطبيعة المخصوصة المعتدلة الموصوفة بالغلبة وانها ؟ الاشياء بالروح الانساني قد اخرجها من الجسد الجواني وله بيان مخصوص في هذا البيان ا لمخصوص لو تسأل اليوم حكاء العصر عما ذكرهم لتري عجزهم عن ادراكه ان ربك يقول الحق ولكن الناس اكثرهم لا يفقهون " ودر بيانات شفاهية مركز ميثاق عبدالبهاء براي جمعي است :

. " سقراط كان من جملة الذين حضروا في الارض المقدسة وساحوا بارضها وسمائها ورجع ناشراً بوحدانية الله وفردانيتها ومقراً ببقاء الروح بعد الموت " سُقْلَابُ صُقْلَابُ وَسُقْلَبُ وَسُقْلَيْي وَسُقْلَابِهِ در نسبت و جمع همان قوم صرب و صربستان شعبه اي از اسلاو ميباشد .

در خطاب معروف به عمه است قوله العزيز :

" باري بعد از مدينة كبريه به بلغار و صقلاب جمال قدم را ارسال نمودند تا اين نداء بكلي منقطع گردد :

و در ضمن خطابي معروف اين مصرع است : " نور به بلغارده روح به سقلاب بخش " سَكَّرَ در قرآن است :

ابصارنا بل نحن قوم مسحورون " ودر لوح حكاء است : " اولئك ما بلغوا الذروة العليا والغاية القصوي لذا سكرت ابصارهم " چشمان شان خيره وي ديد گشت .

سُلَالَه عربي فرزند و نسل و عائله و جوهر و شيره شيئي و "سلاله طيبه " و " سلاله سلطنتي " مشهور است و ذكر سلاله فلان در آثار اين امر بسيار و در نام سيليل هم ذكر است .

سَلْسَال عربي مشروب زلال خنك گواراي مرغوب . در كتاب اقدس است " اياكم ان يمنعكم سبحات الجلال عن زلال هذا السلسال " ودر لوح حكاء است :

من الناس من فاز بزلال سلسال بياناتهم " سَلْسِيل عربي به معني مشروب پاكيزه و نرم و گواراي در حلق و در قرآن در وصف آشاميدنيهاي اهل جنت است :

" ويسقون فيها كأساً كان مزاجها زنجبيلا عينا فيها تسمى سلسبيلا " و اين كلمه مزكوره در قرآن با تلميح به رمز معني اش در آثار عرفانيه و اشعار معنويه بزرگان علم و ادب در معانيي مانند چشمه لبان الهام خيز شكر ريز معشوق كامل وغيره مصطلح و متداول گشت . حافظ گفته :

سلسبيل سلسبيلت كرده جان و دل سبيل سبز پوشان خطت بر گرد لب همچو موراند گرد سلسبيل و به كثرت در آثار اين امر بر معاني عديده معنويه به سيليل تشبيه و تلميح اطلاق گرديد . ازان جمله در لوح رئيس است :

" جري من معين قلبك سلسبيل الحكمة والبيان " ودر كلمات مكنونه است :

ای فرزند کنیز من از لسان رحمن سلسبیل معانی بنوش " ودر لوح به نصیر است :
 " یا قوم فاعرفوا قدر تلک الايام لانّ فيها جري السلسبيل والتسنيم ثمّ هذا الكوثر المقدس الاطهر "
 ودرایقان است : " چنانچه همه انبیاء به اذن واجازة علمای عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند "
 ودرنامهای رحیق وبقعه هم ذکر است .
 سلطان لوح شهیر خطاب به سلطان ناصرالدین شاه شاه ایران که شمه ای
 و وصف آن ذیل نامهای سبج سحاب صیحه و غیرها ثبت است در حدود اواخر سال
 1283 و اوایل سال 1284 هج. ق. درادرنه صدور یافت چنانکه در موضعی از آن پساز ذکر دوازده
 سنه اقامت در بغداد که مراد با ضمیمه دوسال اقامت آن حضرت در کردستان میباشد این عبارت
 مسطور است :

" قریب پا نزده سنه میشود که کلّ ناظرّاً الی الله وکتمکلاًّ علیہ ساکن اند " و قوله :
 " فسوف یخرجنا اولوالحکم والغناء من هذه الارض الّتی سمیت بادرنه الی مدینة عکاء و گویا عزم
 و خبر خروج به عکا در سال مذکور واقع شد و عبارت : " این طایفه بیست سنه متجاوز است "
 مراد از سال 1264 میباشد که آغاز شروع تضییق و مقاتله با بایان بود . و شرح حال حامل آن لوح
 معروف به میرزا بزرگ بن حاجی عبدالمجید نیشابوری و کیفیت ارسال و ایصال به واسطه او در ایام
 سبج اعظم عکا و شهادتش در سال 1284 که نبذه ای در ذیل نامهای آقا و بدیع و سبج و غیرها ا
 شاره شد و در تاریخ ظهورالحق مفصلاًّ مسطور است ودر لوحی پس از تفصیل حکمت صدور لوح
 مذکور و بیان حال بدیع چنین مسطور میباشد : " ولو انّا ما وجدنا منه (ناصرالدین شاه) رائحة
 الاقبال ولكن بلّغناه لاعلاء کلمة ربّک بین السموات والارض و لیعلم بانّا لو اردنا ما کان الامر کما
 کان قد نفخنا فی روح احد روح القدرة والقوة و ارسلناه الیه ان ربّک لهوالعزیز الحکیم ومن قبل ما
 تمّت حجة الله علیه وما بلّغه احد حقّ التبلیغ فلما جاء الوعد وتمّ المیقات نزّلنا له آیات بینات و اتمنا علیه
 حجة ربّک " ودر لوحی دیگر :

" هذا کتاب من لدنا الی الّذی استقام علی امر ربّه انفقنا احداً من عبادنا بعد الّذی بعثناه
 بقدرة من لدنا و ارسلناه الی فم الثعبان لیوقنّ کلّ بان ربّک الرحمن لهو المهیمن علی الاکوان انه
 لهوالمقتدر القدير ومعه کتاب وفيه اظهرنا الامر و اتمنا الحجة علی من فی الارض اجمعین نزعنا عنه
 ثوب الخوف والاضطراب و زیناه بطراز القوة والاطمینان و اوقدناه بکلمة من لدنا و ارسلناه ککرة
 النار فی حبّ ربّک المختار لیبلّغ کتاب ربّه فسوف یبلّغه بسطان من لدنا ان ربّک لهوالعلم الخبیر " ودر
 لوحی دیگر :

کتاب من لدنا الی الذین لا یهجعون ثمّ اعلم بانّا حرکنا ارض الجرزة بقدرة من لدنا ان ربّک

لهوالمقتدرالقدير وبعثنا احداً بسطان القدرة والقوة وارسلناه الي مسجود المشركين " و قوله " اذ ذكر البديع اذ خلقناه بدعاً وارسلناه الي رئيس الظالمين " ودر ضمن نامهاي نصر و علم و حرف هاء نیز شمه اي راجع به ناصرالدين شاه ثبت است . ودر لوح رئيس است قوله الاعتر : " هل الفرعون استطاع ان يمنع الله من سلطانه اذ بغي في الارض وكان من الطاغين ا " واز جمله مذکورين

در آثار و الواح به نام سلطان :
 شيخ سلطان كربلائي مشهور در امر اعلي واهبي و موصوف در تاريخ است ودر لوحی خطاب به او میباشد :
 ا " ان يا ايها المسافر الي رفر البين والمتصاعد الي ملكوت الايقان والسّاكن في فردوس الرضوان والموسوم باسم السّطان و معذلك قد مضي اياماً وما سمعنا من احدٍ من الاحبّاء العروج الي عرش البقاء ثم اعلم بانّا نأمرهم حينئذ بان يتبعوك في قولك من امر البيان وغيرها ولا يخالفونك في شيئي ثم ارفع الاختلاف بينهم " و نیز در مقام تجليل آقا سيد اسمعيل ذبيح زواره اي و آقاميرزا محمد حسن اصفهاني شهيد مشهور لقب سلطان الشهداء در الواح ذكر گردید چنانچه ذيل نام اسمعيل و حيدر و غيرهما مسطور میباشد . و نیز :
 سلطان آباد

عراق ايران که رضاشاه پهلوي به مناسبت قرب جوارقريه اراک به آن نام مسمي و مشهور کرد ودر تاريخ بناء اين شهر گفتند که در حدود سال 1223 هج. ق. به واسطه يوسف خان گرجي سپهدار تأسيس یافته به نام سلطان آباد خوانده شد و مصراع : نمود يوسف ثاني بناي مصر جديد" را اهالي ماده تاريخ ميدانند و شايد در آن تاريخ 1231 به کمال و تمام رسيد و در آن شهر و توابعش از سنين اوليه اين امر جمعي از مؤمنين برخاستند و شرح اوضاع و احوال مشاهير پيروان اين امر و شهداء در بخشهاي ظهور الحق ثبت و اکنون در اراک و قريه شاه آباد واقع در تقريب هفت فرسنگي آن ودر خليج آباد عده اي از بهائيان موجودند و نیز در مشهد زلف آباد و حسين آباد و وورقاه و آمره و ده فول و گلپايگان و چند قريه ديگر معدودي بودند که شايد همه را توان متجاوز از چهارصد نفر گفت .

سُلم عربي نردبان . در لوحی است قوله :
 " ثم اعلم بانّ نصب بيننا وبين العباد سُلم وله ثلاث درجات الاولى تذكر الدنيا وزخرفها والثانية تذكر بالآخرة وما قدر فيها الثلاثة تذكر بالاسماء و ملكوتها ومن جاز عن هذه يصل الي ملك الاسماء والصفات اقرب من حين اياكم يا اهل البهائم لا تعطلوا انفسكم علي هذه المواقف ثم مروا عنها كمر السحاب كذلك ينبغي لعبادنا المقربين " .
 سلمان

شيخ سلمان از اصحاب ابي که در ظهور الحق تفصيل حياتش ثبت . گردید و در آثار بسيار مذکور میباشد منها لوحی مصدر : "بسمي الخزون از شهرجان" الخ صادر در

ادرنه وخطاب به شیخ مذکور است و بنا بر عبارت :
 . " بیست سنه شریه آبی به راحت نوشید " که در آن به وفق لوح سلطان مسطور است در سال
 1284 صدور یافت و تفصیل عقیدت وحدت وجود و افکار و آثار عرفا و نیز فساد احوال و اعمال
 و حکایت قیام میرزا یحیی ازل بر قتل ابھی و عرض حال دادنش به حکومت عثمانی که قسمت وی را
 از شریه مقرر نمودند در آن مسطور که شیخ را اطمینان و عرفان بخشید "
 دیگر قوله: :

"هو الاقدس الاطهر الابهي هذا کتاب نزل بالحق من سماء الّتي كانت علي العالمين محيطا ان يا
 سلمان تالله الحق قد ظهر جمال السبحان ثم استوي علي عرش اسمه الرحمن وانك بشر اهل الاكوان بما
 اشرفت شمس جمال ربك المنان" و نیز قوله :

: " هو الله تعالی شأنه الكبرياء اي سلمان در هر امر اقتداء به حق کن " انخ و لوجي دیگر خطاب
 به وي ضمن نام حدباء ثبت است و در بدایع الآثار سفرنامه اروپا بیاناتی از غصن اعظم عبدالبهاء در
 وصف او و وطنش هندو جان میباشد و در ذیل نام محمد نیز ذکر می از سلمان است .
 : سلوة عربي تسلي و آرامش خاطر . در خطابی و مناجاتی است در حق ورثه حاجی میرزا عبدالله
 صحیح فروش :

المصاب العظيم " . : سلوک از آثار اولیه باب اعظم قبل از

وفات حاجی سید کاظم رشتی و شاید . اولین آثار موجوده آن حضرت است قوله

تعالی : " في السلوك الي الله استقم يا سائل التقي في مقام التوحيد
 وان الدين ستقوم باركان اربعة التوحيد والنبوّة والولاية والشّيعه وما لمحبة الله غاية ولا نهاية و
 ذلك قطب السلوك وانّ الشريعة كلّها سبيل السلوك العبد لمولاه وذلك المقام للمبتدئين
 مشروط بنهي النفس عما تهوي وحملها علي ما تكره ولا تغفل عن الاجتهاد ولا تحرم نصيبك
 عن الدنيا واحسن كما احسن الله اليك ولا تخف لومة لائم وفرّ كلّ الفرار عما يشغلك
 عن الله فانه سمّ قاتل يحرّمك و لا تشعر ولا تقف في سيرك في مقام لانّ كلب اليهود خير من
 اهل السوق واهل السوق اهل الوقوف واصل المانع الغفلة عن الله فانّ الدنيا والآخرة حالتان ان كان
 توجهك بالله فانت في الجنة وان كان نظرتك الي نفسك فانت في النار و افهم الاشارات واقطع
 عن نفسك العادات والشّهوات واحتمل جفاء الخلق وملامة القرين وشماتة العدو ومن اهل الولد فاذا
 سلكت هذا المسلك قد فتحت علي نفسك باب الله ورجوت ان تدخل علي ملك الكريم وعلي
 التّفصیل قد كتبها سيدي ومعتدي ومعلّي الحاج سید کاظم الرّشّتي اطال الله بقائه " وقوله :
 . " هو العلي الاعلي وانّ اول السلوك في سبيل المحبوب ان لا تحزن بشيئي ولا تفرح عن شيئي و

كن لكل شئي كما كان الله ربك ستاراً عن كل شئي فان العبد لم يكل في مراتب الايمان الا وان يتصف بصفات الرحمن اوصل الي من قطعك واحسن لكل من اسائك واستعزل عن كل ما لا يقوم بحق الله في ثنائك وكن في جميع اوقاتك ذا كراً لله في سرّك دون الجهر بالقول فان ذكر الله يعول سبعين مرّة كما نطق به اهل العصمة صلوات الله عليهم . وايضاً :

" الباب الخامس في الآية الخامسة واما ما قد سألت من لذي؟ نفسك من سبل السلوك والدعوات المدعوة في ايام الصعود الي ربك علي الصراط الموحدين واقراء بعد الصلوة هذا الدعاء لتكون من المفلحين بسم الله الرحمن الرحيم يا من حكم علي الصباح بنور الضياء وراقب الزوال في قربها لئلا تحتجب بنفسك في بعدها فان كل ذلك الحين قد كان خطياً مكتوباً واقراء بعد فراقك من صلوة الظهر كلمة التوحيد اربعة عشر مرّة وراقب حالاتك في كل المقام " الخ وشمه اي ضمن نام حسن ذكر است .

سليلة عربي پسر ودختر وسليل دوده وخاندان است واستعمال كلمه . سلاله وسليل به عبارت "سلاله يا سليل فلان" در آثار اين امر بسيار است ودر نام سلاله هم ذكر ميباشد . . سليم ذكر سلطان سليم عثمانی در آثار والواح ابي بسيار است از آن جمله . در لوح به صدر دولت عثمانی :

سليم است " ودر لوحی راجع به مباله درادرنه است : . " انا نذهب الي بيت الله بناه احد من الملوك وسمي بالسليم واتي وحده قد جئتكم " . الخ وجمله اتي وحده از باب التفات از تكلم به غيبه است ويا آنكه ضمير غائب راجع به ذات غيب ميباشد وتقدير چنین است : اتي مصاحباً متكلماً معه وحده . سليمان حاجي سليمان خان افشارصان قلعه اي در توقيعي در حق وي است : . " بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب قد سطرت من يد الذكر هذا علي حكيم " الخ ديگر :

سليمان خان تبريزي شهيد ودر تاريخ فاضل قائيني چنین مسطور است : " حاجي ميرزا جاني نوشته است كه حاجي سليمان خان فرموده بودند مأذون نيستي پاكت را باز كني زماني كه بر تو مصيبي وارد شود كه مافوق آن متصور نباشد آنوقت باز نموده آنچه نوشته است عمل نما تا اينكه از چهريق سفر ثاني به تبريز تشریف آوردند شريفاب شدم فرمودند تو برو به خانه ابداً بيرون ميا آمدم تا روزي شنيدم صدای شليك زيادي سه مرتبه بلند شدم وبه طور حكمت از حال حضرت آگاهي داشتم يقين نمودم كه كار گذشته هم وغم بر من مستولي شد كه مافوق نداشت آنوقت مضمون توقيح به نظرم رسيد با خود گفتم وقتي از حالا بدتر نيست پاكت را باز نموده ديدم مرقوم فرموده اند از تاريخ حال تا شش ماه ديگر مرا شهيد مينمايند بايد شكيبائي نمائيد وبا احدي مجادله نمائي ميروي جسد

مرا با جسد آقا محمد علی میخری وشش ماه در قور خانه نگه میداری پس از آن روی مرا با روی آقا محمد علی گذارده و در جوف صندوق محکمه گذاشته عریضه به حضور مبارک حضرت بهاء جل کبریائه معروض نموده با صندوق ارسال دار دیگر بر تو نیست همین لباس من خلعت تو است چون ملاحظه تاریخ کاغذ را نمودم دیدم همان روز شش ماه است " و در خطابی است قوله العزیز : " مرقد جناب سلیمان خان بعد کشف خواهد شد " الخ و شرح احوال هر دو سلیمان خان صائن قلعه و تبریزی در تاریخ ظهور الحق ثبت است . و سلیمان خان جمال افندی که در آثار و الواح بسیار مذکور است در نام جمال مذکور میباشد . و سلیمانیه ایالتی از کردستان و مرکز آن محل هجرت ابی ازبغداد . شرح آن هجرت و اوضاع و احوال در تاریخ ظهور الحق ذکر است و راجع به آن مهاجرت در لوحی و مناجاتی در ایام صیام چنین مسطور : . " واخذه (میرزا یحیی ازل) حبّ الریاسته الی مقام منعک دم الذی اختصته (دیان که ذیل نامش ثبت میباشد) وانک عصمتی بقدرتک و حفظتی بجنود غیبک الی ان خرجت عن بینهم بمشیتک و قضائک " و در بیانات شفاهی مرکز عهد و پیمان است : . " کلّمَا نزلت فی السّلیمانیه کانت بالخطّ المبارک " و نیز در بیانات و قصص شفاهی مرکز میثاق ابی قصه سلیمان مردی ساده و صادق است که شخصی در حال بیم و خوف به او پناه آورد و او وی را در زنبیلی بزرگ جای داده و بر سر خود نهاد تصادفاً دشمنان آن مرد رسیده خبرو نشان او پرسیدند سلیمان گفت همین است که در زنبیل و بر سر من میباشد و آن دشمن استهزاء پنداشت و گذشت پس سلیمان به آن مرد خبر داد که دشمن رفت و از زنبیل پائین آورده به او گفت که مدت العمر سخن دروغ نگفتم و النّجاة فی الصّدق و اگر نه راست گفته بودم تو و مرا هم میکشت و شاید از اشتباه و انحراف این قصه است که در خصوص سلمان فارسی و پیبر به غلط و نادانی نقل میکنند . سمّ الابرة عربی سوراخ سوزن که در قرآن به لفظ سمّ الخیاط ذکر است . سمّ سمّ در کتاب اقدس است : . " علی قدر سمّ الابرة " و در لوحی است : . " لعمر من ینطق بالحق فی السّجن الاعظم اگر اقلّ از سمّ ابرة از مقامات تقدیس و تنزیه براهل عالم تجلّی نماید کلّ از جمیع ما عندهم فارغ و آزاد گردند و بما عند الله و ما حکم به متمسک و عامل شوند " . . سماء در آثار این امر کلمه سماء به مناسبت جهت علو به تشبیه و استعاره بر . معانی رمزیه نامعدودی اطلاق گردید و در لوحی است : . " انا ما اردنا من السّماء الّا جهة العلوّ و السّموّ و منتهی مقام الاشیاء ان اتم من العارفين انا نذکر لکلّ شیئی سماءً نعنی ؟ به جهة علوه و سموه و منتهی مقامه ان اتم من البالغین " و در کتاب ایقان است :

. "وتدخلن في سرادق جعله الله في سماء البيان مرفوعا" که مراد امر و آئین و آثار حضرت
 نقطه میباشد . و در کتاب اقدس است : . " قل يا اهل الارض اذا
 غربت شمس جمالي و سترت سماء هيكلي لا تضطربوا " وقوله :
 . " ينزل من سماء الوحي " وقوله :
 الانصاف الي من اتى من سماء المشية والاقتدار" ودرلوحى . " سماء القدس " خطاب به منیر
 کاشی گردید که ضمن اسم ثبت میباشد . سماء جمع سَمَة به معنی نشانه و علامت . و دعاء السَّمات
 معروف نزد شیعیان که بعضی فقرات در آثاره نوع استشهاد ذکر شد . تفصیلی
 . در اسرار الآثار العمومیة ذیل لغت و س م ذکر است . سَمَور .
 متداول و مستعمل در فارسی که برای جوش آوردن آب و طبخ . چای از لغت
 روسی واطریشی آمده . درلوحی مسطور ذیل نام . جمال است قوله :
 "ودرصف نعال سَمَور واسباب حاضر " .
 سَمَحاء عربی به معنی سَمَحَة = سهل و روان . در وصایای مولی الوری . عبدالبهاء
 است : . " و حَمِي حَمِي شریعتہ السَّمحاء " الخ
 . سَمَر از غصن اعظم عبدالبهاء در صورت زیارت آقا زمان شهید ابرقو
 . است قوله العزیز :
 " طوبی لک بما سَمَروا جبهتک الباهرة" پیشانی درخشان را میخکوب کردند سَمَراء اَسَمَر سَمَراء
 عربی به معنی تیره رنگ در مذکر و مؤنث در . لوح به ناصرالدین شاه :
 . " این صاحب الکتیبة السَّمراء والرأیة الصّفراء " مراد از سپاه با شعار سیه فام و گندم
 گون بنی العباس و از لشکریا شعار زرد و سرخ بنی امیه است . سَمَرَقند شهر شهیر در ماوراء النهر
 در اواخر ابهی به طریق مهاجرت و . تجارت محلّ محفل و اجتماع بهائیان گردید . و در آثار
 غصن اعظم عبدالبهاء ذکر آنجا و خطاب به بهائیان آنجا متعدد است منها قوله العزیز :
 " سَمَرَقند هو ای احبّای الهی ظهور جمال قدم و اسم اعظم روحی لاجبائه الفدا" الخ وقوله :
 . " سَمَرَقند عطاء الله خان علیه بهاء الله الابهی هو الله الحمد لله الَّذی اشرفت ارض بنوره و اضاء
 افق الوجود بظهوره" الخ سمنان شهر معروف ایران واقع در 148
 کیلومتری شرقی طهران بیشتر . ذکرش در تاریخ به واسطه
 واقعات مربوط به قصبه سنگسر و شه میرزاد از توابع آن میباشد و شرح واقعات آنجا و حاجی ملا علی
 مجتهد متنقذ در ظهور الحق ثبت است سمندر
 مرغ و جانور افسانه آتشی مرموز . در لوحی است : " سمندر ناری

شنیده شد که آتش علت و سبب ظهور او گشته من لدن حکیم خبیر " الخ و شیخ کاظم قزوینی
شهریهائی را به آن لقب خواندند که با تمامت اعضاء خاندانش به این نام معروف گشتند
و در الواح و آثار بسیار مذکور و در تاریخ به تفصیل مذکور است :

سَمُورُ به فتح اوّل و ضمّ و تخفیف دوّم فارسی و با شدّ دوّم عربی جانورکی .
غالباً در ترکستان شرقی که از پوستش بالا پوشی با ارزش میکنند در کتاب اقدس است :

• "البسوا السّمور کما تلبسون الخزّ و السّنجاب" سَمُوم در لوحی
است :

• "ایاک ان تجلس مع
الذّین تجد آثار غلّهم کأثر الحرات فی الصّیف او اثر البرودة فی السّموم و انک فرّعنهم" ظاهر این است
که به فتح سین و مراد باد بسیار سرد زمستانی باشد و بر سبیل تشبیه در تأثیر بدی به باد گرم سَمّی اطلاق
گردید چنان که در متعارف نیز به همین گونه استعمال کنند. سَمُوئل
شخصی در عرب معروف و مشهور به وفاء در خطاب به حاجی . محمد کریم
خان است : "والفاء بالسّمُوئیل" سَمِیر عربی همسخن و همگفتار در شب .
• از حضرت عبدالبهاء است : "انت نصیری
و مجیری و مغیثی و سمیری فاحفظی یا الهی بعین عنایتک "سِنان - اِسْتَنان سِنان عربی پیکان تیز نوک
نیزه اَسِنَّة = جمع .
• "وانّ هذا لحسین ثمّ قطعوا رأسه بسیف البغضاء و رفعوه علی السّنان
بین الارض و السّماء" . استنان مصدر عربی جَوْلان و ذهاب و ایاب به شتاب . در کتاب اقدس
است : "هل یقدر احدٌ ان یستنّ معی
فی میدان المکاشفة و العرفان" که میتواند با من در میدان مکاشفه و عرفان جولان نماید ؟
سنائی شاعر شهیر ایرانی . در لوح به رئیس است :
حکیم سنائی علیه الرّحمه گفته :
• پند گیرید ای سفیدیتان دمیده بر عذار "سُنْبَلَة" خوشه سنبلات = جمع . در کلمات
مکنونه است : "تا سنبلات حکمت الهی از دل برآید نه از گل" .
• سِنَجاب فارسی . سُنْجَاب و سِنْجَاب نیز عربی . جانورکی مانند موش و از آن
بزرگتر و با موی بسیار نرم که غالباً از بیم بر درختان برآید و از پوستش بالا پوش برای سرما کنند .
در کتاب اقدس است : "البسوا السّمور کما تلبسون الخزّ و السّنجاب
" . سُنْدُس مذکور در قرآن و مستعمل در عربی بافته ابریشمین لطیف
و ظریف . در سورة القلم است :

زينوا انفسكم من حرير الايقان ثم اجسادكم من سندس الرحمن " . سَنَگَلَاخ فارسي سنگستان .
درخطابي است :

هموار کرد " سواد المدينة ضواحي ونواحي شهر . در لوح
حجّ شيراز : " واذا هاجرت عن نفسك وعن الدنيا واهلها

وسافرت الي الله ربك وبلغت مقاماً رأيت سواد المدينة فانزل " سؤال

مصدر عربي پرسش و طلب وخواست وچيزخواست . در لوح رئيس است
: " نسأل الله ان يشرح من ندائك صدورعباده "

الخ . ورسالة سؤال وجواب فراهم شده از پرسشهاي زين المقرين راجع به فروع

احكام وجوابهاي صادر خادم از مقام ابهي كه حاوي احكام تغيير داده ظواهر آيات كتاب اقدس نيز
هست . شايد اولين نسخه منتشره آن به خط ملا ميرزا محمد خوانساري خوانسالار شايد در حدود سال

1317 هـ. ق. در طهران است درظهر نسخه: . "هو الله العلي الابهي قل هو نبأ عظيم اتم عنه

معرضون اين موجز نفحه اي از نفحات حيات ربّ البينات است كه از آيات واحكامات قسطاس

اعظم كتاب اقدس مليك قدم سؤال نموده از مقرّ امر جواب نازل " ودرآغاز رساله

است : "هو الله العلي الابهي سؤالاتي كه در احكام الهيه نموده بودند از مطلع عنایت اين اجوبه

مشرق ولائح قوله جلّ كبريائه : جناب زين المقرين انشاء الله به عنایة الهيه در كلّ عوالم فائز باشيد

سؤالات شما لدي العرش مقبول چه كه منفعت كلّ خلق دراواست وبخصوص امر نموديم ترا كه

دراحكام وآيات الهيه سؤال نمائي انا جعلناك مطلع الخير للعباد بايد در كلّ احيان ناس را به احكام

الهيه امر نمائيد كه شايد بما امر به الله وبما ينتفع به انفسهم فائز شوند اگرچه نفوسي كه تابع اوامر الهيه

باشند كم مشاهده ميشوند چنانچه حال جمعي در بلدان به نورايمان فائزند ولكن به عمل ما نزل من عنده

هنوز فائز نگشته اند مگر قليلي واز قبل به آن جناب نوشتيم كه اگر حقوق الله را ادا مينمودند عباد

آن ارض آسوده بودند قبل از حكم نفسي مكلف نبوده وقلم اعلي در سنين معدودة در انزال احكام

واوامر توقّف نموده واين نظر به فضل الهيه بوده واگر اهل امكان به ثمرات ما انزله الرحمن عارف شوند

كلّ به امرش قيام نمايند وبه آنچه فرموده عامل شوند ولكن نظر به حكمتي كه درالواح الله نازل شده

بعض احكام كه اليوم سبب ضوضاء ناس وعلت احتجاب خلق است اگر ترك شود لا بأس واما

اعمالي كه سبب اعراض و اشتها نيست مثل اذكار واداي حقوق وامثال آن البته كلّ بايد به آن عامل

شوند ودر باره زكوة هم امر نموديم كما نزل في الفرقان عمل نمايند انشاء الله در اين ايام بعضي از آيات

كتاب اقدس به لسان پارسي بيان ميشود ودر ضمن بعضي از احكام كه نازل نشده ذكر خواهد شد ان

ربك في كلّ الاحوال اراد خيرا حباؤه ويعلمهم سبيله الحق الواضع المستقيم " الخ ودر قرب آخر نسخه

مذکورۀ رساله وهم در اواخر آن قسمتهائی از الواح ابی وهم از آثار مولی الوری عبدالبهاء را منظم کردند . و در خاتمه است : "نمّقه الذرّالمقصر فی عبودیه الابرار المفتخر بخطاب خوانسالار مائده السّماوی للاخيار ميرزا محمد خوانساري" و خط با جوهر و ژلاتین نوشته گردید . سورة الله در ضمن نام بیت ذکر است . سورمق دهی از توابع آباده که در دورۀ ابی و مرکز میثاق مشتمل بر جمعی . از بهائیان و مذکور در آثار بود و اصل سورمق معرب سرمه فارسی میباشد . سوسن بهائیه شهیره سوسن باجی اهل شه میرزاد مقیم طهران که با برادرانش در عصر ابی در جمع بهائیان معروف بودند و از وی قوت ایمان و شهادت و خدمتی مخصوص بروز کرد و از آن جمله اقدام به در بردن جسد مطروح ملا علیجان شهید مازندرانی که در میدان مشهدش تحت مراقبت سربازان و حمله دشمنان بود بنمود و با اینکه مورد حمله فرّاشان و سربازان و انبوه اراذل معاندان قرار گرفت با شجاعت کار از پیش برد و کفن و دفن به عمل آورد . در یکی از الواحش به طهران است :

در این حین از افق اعلی به تو توجه نموده ترا ذکر مینماید لله الحمد فائز شدی به آنچه شبهه و مثل نداشته و ندارد قلبت به نور عرفان الهی منور و به حبش مشتعل " .

سوف عربی حرف استقبال است و اختصاص به ورود بلا فصل بر فعل . مضارع دارد و تخصیص به استقبال دور میدهد . در لوح رئیس است : "فسوف یحیط ؟ الارض ومن علیها . . . فسوف یغلب ما اراد الله" سول در دعاء معروف یدعوه محیی الانام فی الایام در حق بایان است : "فوعزّتک کلّمَا دعوت عبادک زادت شقوتهم و کلّمَا تلوت علیهم آیاتک الکبری اعترضوا وقالوا اقتربت علی الله کذلک سولت لهم انفسهم" آنان را نفوسشان چنین اغوا کرد و در انظارشان خوب جلوه داد . سویی در لوح خطاب به هاجی محمد کریمخان است " خف عن الله الذی خلقک و سواک " خدا که تو را آفرید و درست و مرتب کرد

سهم

عربی جمع سهم به معنی تیره دروصایای مولی الوری عبدالبهاء است . "حمدا لمن صان هیکل امره به درع الميثاق عن سهام الشبهات" که برسبیل تشبیه اطلاق گردید سهل مُتَمَتِع به اصطلاح ادبی بر نوعی از گفتار اطلاق میشود که روان و آسان باشد و هرکس گمان برد که مثل آن را تواند آورد اما غیر مقدور و ناممکن باشد . و از بیانات شفاهیۀ مولی الوری عبدالبهاء پس از استماع یکی از مناجاتهای جمال ابی است :

" چقدر ساده و لطیف است که انسان گمان میکند مانند آن را تواند نوشت هیات هیات که

کلمه ای از آن را بتواند این اسلوب همان است که سهل ممتنع گفته میشود ابن قریه ملک الشعرا بود و نوبتی با تمام شعراء نزد خلیفه حاضر شد و هر یک قصیده مدحیه خود خواندند و خلیفه تحسین میگفت و لکن ابن قریه پشت سر همه بود و به کلمه ای تفوه نکرد پس خلیفه پرسید که قصیده ات چه شد جواب داد که قصیده ای به نظم نیاورد و خلیفه گفت عیبی نیست همین الآن بالبدیهه ولو دوبیت باشد به نظم آر و او مرتجلاً این دوبیت خواند :

الخلافه منقادة تجرد ورائها انها لها . فلم تک تصلح الا لک
و با همه حسدی که شعراء به او میبردند همه ولم تک تصلح الا لها

نسبت به آن دوبیت اظهار خضوع کردند با آنکه به غایت بساطت و سادگی میباشد و همین طور است نامه مأمون به حاکم مصر: قد کثر شا کوک و قلّ شا کوک فلتعدل ام فلتعزل و قول صاحب بن عباد :

رقّ الزجاج ورقّت الخمر فتشاکلا و تشابه الامر . فکا ثماً نحر ولا
قدح و کائماً قدح ولا نحر

و همه اینها سهل ممتنع خوانده میشوند .

آثار این امر و هم در تاریخ آن معدودی از معاریف به نام سیاح مذکورند . در لوحی است :

" سیاحی امر عظیم است عظیم لا یمنعه جنود السموات و الارضین " الخ که خطاب به میرزا علی معروف مراغه ای از اصحاب اعلی و ابهی میباشد . و مقاله شخصی سیاح مطبوع اولاً در بمبائی که در پایان است : " به تاریخ جمعه 26 شهر ربیع الثانی 1308 " و در همه نسخ مختلف الطبع و نیز در نسخ خطی آن در ظهر کتاب به همین عنوان " مقاله شخصی سیاح " ثبت است و مطابق این عبارت که در موضعی از آن میباشد :

" چنانچه در اصفهان ده دوازده سال پیش واقع شد که دو برادر از سادات طباطبائی سید

حسن و سید حسین از اهالی اصفهان فتوی برقتل دادند " الخ باید تاریخ تألیف کتاب همان سال 1308 هج. ق. باشد . در خطابی از مرکز میثاق ابهی به آقا میرزا لطف الله حکیم در لندن است :

" اما در خصوص تاریخ امر رساله سیاح ترجمه شده در شیکاگو طبع میشود و ارسال میگردد آن را انتشار دهید زیرا مختصر است و مفید " و در ابلاغیه از مقام ولی امر الله چنین مسطور است :

" سؤال از کتاب مقاله سیاح نموده بودید که از قلم اعلائی جمال مبارک نازل ویا از حضرت عبدالبهاء است فرمودند بنویس از قلم حضرت عبدالبهاء صادر " و دیگر حاج سیاح محلاتی که در آثار و

تاریخ مخصوصاً در قضیه رفتنش از جانب ظلّ السلطان به عکا و یأسش مذکور است و او میرزا محمد علی بن ملا محمد رضای محلاتی معروف به حاجی سیاح میباشد که در حدود سال 1252 هج. ق. در

محلّات متولّد شد و در سال 1344 در طهران وفات یافت او در سنّ 22 سالگی از ایران به سیرو سیاحت رفت زبان ترکی و ارمنی و روسی و فرانسه بیاموخت و در اروپا و امریکا و چین و ژاپون و هند و ترکستان روسیه و افغانستان و در مصر و مکه سفر کرد و با سید جمال الدین افغانی در اسلامبول ملاقات کرده پیرو او شد و به سال 1295 به ایران برگشت و باز بعد از سه سالی دیگر به هندوچین و امریک سفر کرد و به ایران بازآمده ازدواج نمود و چون ناصرالدین شاه از معاشرت وی با سید جمال الدین سوء ظنّ حاصل کرد وی را به خراسان تبعید نمود و مدّت چهارده ماه در آنجا تبعید بود پس به اجازه شاه به طهران آمد و در آن اوقات نوشته های میرزا ملکم خان به ضدّ دولت و خصوصاً به ضدّ میرزا علی اصغر خان صدر اعظم به توسط او منتشر میشد و سید جمال الدین هم در آن ایام مجدداً به ایران مراجعت کرده بود و باز موجب سوء ظنّ ناصرالدین شاه شد که او را به عراق تبعید کرد و نیز مدّت 22 ماه در قزوین حبس نمود که با میرزا رضا کرمانی معروف همزندان گشت و چون مطالبی از میرزا رضا در زندان شنید و محرمانه به اتابک راپورت داد لذا در واقعه قتل شاه بیگانهی او ثابت گشت. سیارة عربی غافله را گویند . در قرآن در قصه ورود غافله ای از مصر و بیرون کشیدن یوسف از چاه است :

دلی دلوة " و از اینجا اصطلاح عرفانی رمزی خصوصاً در روش شیخیه گرفته شده . در لوح خطاب به حاجی محمد کریم خان است :

" نشهد ان کلّ کلمة من هذه الکلمات الدّریات لبئر معطّلة فیها ماء الحیوان و ستر فیها غلام المعانی و البیان و ما ورد علیها سیارة الطّلب لیدلوا دلوهم و یخرجوا فیها غلام العلم " تلویح به همین آیه از قرآن میباشد .

سیاط عربی جمع سوط تازیانه ها . در کتاب اقدس است :

" انا ربیناکم بسیاط الاحکام " .

سید که در اصل عربی به معنی آقا و بزرگ میباشد . در السن شیعیان . در افراد خاندان پیبر اصطلاح شد و در عرف بایان حاجی سید کاظم رشتی و حضرت نقطه را به عنوان مطلق سید متداول میداشتند و در آثار حضرت بهاء الله امام حسین به لقب سید الشهداء مذکور است و از آن جمله در ضمن وصف زین المقرّین مسطور میباشد :

" فاضطرّ الی الهجرة و الجلاء الی ارض الطّف ارض احمرّت بدماء المطهّرة من الاصفیاء و تعطرّ ارجائها بنفحات رائحة الطیبة انتشرت من ثار سید الشهداء امام حسین و در ضمن نام حسین هم ذکر می از سید الشهداء امام حسین میباشد . و در لوح حکماء سقراط را سید الفلاسفه نام بردند و در اثری به امضاء خادم در جواب آقا میرزا ا بوالفضل گلپایگانی است :

" واینکه در باره سیادت مرقوم فرمودید این بسی معلوم واضح است نفوسی که از کوثر ایقان

نوشیده اند قسم به بحراعظم آن نفوس سید قوم بوده وهستند اگر در فضل الهی ورحمت نامتناهی این مقام درباره شخصی محقق شود از نسبتش به حق جلّ جلاله است " انخ ودرذیل نام استمساک ذکر است . سیدسان ازقراء تابعه تبریز و از معمورات پر جمعیت بهائی که در ایام ابهی چنین شد ودر الواح وآثار بسیار مذکور میباشد ودر تاریخ ظهورالحق به تفصیل بیان است . سیاسی در آثار و الواح این امر مخصوصاً درمقام منع ونهی از مداخله در سیاسیات تکرار ذکر یافت ومراد این است که عامه انام و توده مردم مداخله در امورسلطنتی ودولتی نکنند وزبان به اعتراض ونقادی اراداره حکمرانی نگشایند . ورساله سیاسیه صادر از غصن اعظم عبدالبهاء است ودرحق آن خود چنین فرمودند :

" طهران جناب ناظم الحکماء آقا سید محمد افنان باری رساله سیاسیه که بیست سال پیش تألیف شده در بدایت سلطنت مظفرالدین شاه به خط مشکین قلم در بمبئی طبع ونشر گشته البتّه آن رساله را مطالعه فرمائید " انتهی واین خطاب را بعد از مراجعت از سفر غرب صادر فرمودند . ودرخطابی دیگر است : " رساله سیاسیه که چهارده سال قبل تألیف شد وبه خط جناب مشکین قلم مرقوم گردید ودر هندوستان طبع شد وانتشار داده گشت آن رساله البتّه درطهران هست ویک نسخه ارسال میشود به عموم ناس بنمائید 11 ج اسنه 1325 " قوله : " در سنه 1311 به خط جناب مشکین قلم در بمبئی طبع ونشر شد قوله :

" حتّی در زمان مظفرالدین شاه مرحوم رساله سیاسیه مرقوم شد وبه خط مشکین قلم در هندوستان طبع گشت خلاصه ان این است که مداخله علماء در امور سیاسیه منتج مضرات عظیمه میگردد " وقوله :

" رساله سیاسی که در سنه 1310 در بدایت انقلاب مرقوم گردید ویک سال بعد یعنی در سنه یازده به خط مشکین قلم وتاریخ آن سال در بمبئی طبع وتمثیل شده درآفاق منتشر گشت .

سیناء که سیناء وسینا نیز خوانند نام شبه جزیره در منتهای شمالی بحر احمر مرتبط به سوریه وفلسطین ومصر که درقسم جنوبیش کوه طور سیناء واقع وصحراء تیه معروف درشمالی آن وکوه مذکوربه ارتفاع 2602 متر میباشد وأنجاها به نام سیناء وطور سینا وطور سنین وکوه سیناء نام برده شد ودر ذیل نام طور نیز شرحی ثبت میباشد . درقرآن است قوله تعالی :

" وشجرة تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن وصبغ اللاکلین " وقوله : " والتین والزیتون وطور سنین وهذا البلد الانیت " وبه مناسبت وتشبیهات شبه جزیره وکوه سیناء که محلّ نزول وحی برموسی بود درآثار این امر مکرراً ذکر یافت . درلوحی است :

" تلک آیات الکتاب نزلت بالحق من جبروت الله العلی العظیم واصلدق ما عندکم من سنن الله

وشراره ؟ وقد جئتكم عن سيناء بنداء الله العلي الغالب القدير" و در مناجات طلب مغفرت در حق حاجي ذبيح كاشاني است قوله العزيز :

• "واشتعل بنارالحب المودّة في سدرة سيناء" وسينا نیز تخلّص شعري مبلّغ و شاعر معروف بهائى كه خود و خانواده اش در آثار و افواه بدین نام شهرت دارد . سینکه كه سیخ نیز میخوانند نام قومی معروف در هند مؤمنین به گرونانك هندی مشهور كه در کتاب رهروان و رهبران بزرگ به تفصیل ثبت است و بعضی از آحاد این طائفه خصوصاً بریتیم سینکه در آثار مرکز ابهی و در تاریخ مذکورند .

حرف ش -

ش در الواح و آثار این امر رمز شیراز است از آن جمله در لوحی است كه در ضمن حمد ثبت میباشد قوله الابهي :

• "به شرافت آن دونفس (شيخ احمد احسائي وسيد كاظم رشتي) نفوسى مقبلة به شطر شين توجه نمودند" الخ مراد آنكه كسانی از پیروان آن دو به شیراز رفتند و به لقاء باب اعظم رسیدند و در صورت زیارت صادر از غصن اعظم عبدالبهاء در حق آقا سید احمد افغان است قوله العزيز :

• "مُرّ؟ علي اقليم الشّين من ايران" و رمز از شاهرود در الواح "ش ه" و یا "شاه ر" بود و نیز در مقام رمز از قصبه شهمیرزاد در بسیاری از الواح "ش" بود و در بعضی دیگر از الواح "ش ه" و در برخی "شهمر" و در معدودی "شهمیر" است . و نیز در لوحی به شاه محمد امین البیان مسطور ضمن امین و شاه است: • "ان يا حرف الشّين اسمع ما تغنّ به حمامة الروح ويلهمك من اسرار عرّ منيع" و در بعضی از آثار رمز از شمیرن ذي الجوشن قاتل امام حسین در صحرای کربلا "ش" مذکور است .

شاخن قریه ای از توابع بیرجند كه در اوائل این امر برخی از مؤمنین سکونت داشتند و از آن جمله ملا علی بن اللهدار بود و در الواح نام برده شدند .

شارع عربي وبه معني خيابان. شوارع = جمع در لوح به ناصرالدین شاه: • "نحن الشّوارع" ما جاده هاي الهیه ایم . شاطئ عربي ساحل . در کتاب اقدس است : " ان العباد لن يصلوا الي شاطئ بحرالعرفان الا بالانقطاع الصّرف" و در لوح به رئیس است :

• " اشكرالله بما وردت في شاطئ البحر الاعظم و ارادوا ان يفرقوا بيننا في شاطئ البحر الاحمر".

شام در سنين اقامت ابهي در عكا آن بلد جزء قهرو حكومت بيروت بود و فلسطین را از شام و سوریه میخواندند و در لوحی است قوله الاعرّ :

• " هذا لوح قد نزل من لدن عزيز حكيم

..... قد تشرف بر الشّام بقدم ربکم العزیز العلام هذه عرش فيها ارتفع نداء النّبیین والمرسلین انا
خاطبناها طوی لک بمافزت بقاء ربک هل الذین سکونوا فیک یقبلون الی الله مالک الاسماء او ینکرونه
کما انکروه اول مرّة اذا نادت و قالت انک انت العلیم الخبیر " و قوله : " یا بر الشّام قد
تشرفت بقدم الرب هل وجدت عرف الوصل او تكون من الغافلین قد تحرکت بیت لحم من نسمة
الله یا بیت لحم قد ظهر هذا النور من المشرق وسار الی المغرب الی ان اتاک فی آخر ایامه
فاخبرنی هل الا نبا یعرفون الاب " ودر لوح معروف " قد احترق المخلصون " است :
. " وتري المظلوم فی حجاب الظلام بین اهل الشّام این اشراق انوار صباحک یا مصباح العالمین "
و درالواح ابھی ضعف توجّهات دینیّه و فقدان قوّه ملکوتیه و محاسن اخلاقیّه آن مردم تکرار ذکر یافت
چنانچه شمه ای ضمن نام نبیل ثبت است . شأن عربی حال و کار و مایحتاج و منزلت
واهمیت . شئون = جمع درلوح . به حاجی ذبیح قوله الاعترّ :
. " ایاک ان تحجبک شئونات الامکان عن البیان " الخ که به همین معانی است . و عبارت شئون
الامکانیه در آثار بسیار است و در لوح رئیس است : " و یتغیر الحکم و یشتدّ الامر علی
شأن ینوح الکثیر فی الهفاب؟ و یبکی ا لاشجار فی الجبال " و در لوح به نصیر است :
. " ان استقم علی حبّ مولاک علی شأن لن یزلک من شیئی عن سراطه " و قوله :
. " هیچ شأنی از شئون او بدون او مشتبه نگرده . و در لوحی است : " جناب علی علیه
بهائی و عنایتی را تکبیر میرسانم فانّ له شأناً عند ربک ان اعرف و کن من الشاکرات فی لوح مبین "
و ذکر شئون خمسّه در نام خمس میباشد شاه شاه محمّد منشادی ضمن نام امین ذکر است . شاه خلیل
در لوحی مذکور . و ضمن نام خلیل ثبت میباشد . شاه میرزا کاشی از ستمدیدگان خاندان
بابی کاشان که به مقاومت با ناصرالدین شاه مدّتی قیام داشت احوالش در ظهور الحق ثبت است
و در لوحی به حاجی محمّد اسمعیل ذبیح کاشانی میباشد قوله الاعترّ :
. " ای ذبیح از شاه میرزا نوشته بودی این فقره نزد آن جناب معلوم است که از شطر قدم حکم محکم
مرّة اخری نازل جمیع امم را از نزاع و جدال و سفک دماء و امورات منبیه و ما یکرهه عقوله نهی
فرمودیم به شأنی که در اکثری از الواح تصریحاً نازل معذک عباد غافل متنبّه نشده در کلّ احیان
متعرضسدره رحمانیه و اغصان و افنان و اوراق و اثمار او بوده و هستند در این صورت نفس اعمال این
قوم سبب ظهور شاه میرزای کوچک و شاه میرزای بسیار بزرگ و امثال این عباد بوده و خواهد بود
تا فی الجمله مرهمی شود بر جراحت قلوب مظلومین " شهر شاهرود در سنین اواخر دوره ابھی
مرکزی شده جمعی از بهائیان در آنجا گردآمدند و در سنین دوره مرکز عهد ابھی فتنه و هیجان و
تعرض بر بهائیان رخ داد و بالجمله در تاریخ و آثار تکرار ذکر یافت و در ضمن نام شرف بیانی درخور توجه

است . درلوحی میباید قوله الاعزّ : . " یا قلم مالک

قدم اراد ان یذکر اولیائه فی الشّین والها لیجذبهم الذّکر الی اعلی المقام " وقوله : . " شاه ر جناب میرزا نصرالله علیه بهاء الله هو الناظر العلیم یا اولیائی الرّحمن فی البلدان یذکر کم القلم الاعلی فی المقام الاعلی " وقوله : . . " شاه ر جناب عبدالکریم " ونیز " جناب غلامرضا حاجی محمد باقر آقا محمد ملاً حسین حاجی محمد رضا ویکی از خطابهائی مرکز عهدومیمان به میرزا عبدالله ساروی در آنجا است و در این سنین اخیر جمعی از بهائیان مهاجر و ساکن در آنجا اجتماع روحانی کرده به تبلیغ پرداختند و هیجان تعرّض قاسمی عمومی برخاست نخست در چهارم مرداد ماه 1322 هج. ش. در حظیره القدس را آتش زدند و به دکان ولی سبحانی حمله برده به قصد کشتن ضرب وارد آوردند و او گریخته به شهربانی پناهنده گشت و شکایت نمود و رئیس شهربانی به وی چنین گفت من منتظر بودم نعشت را بیاورند و نیز خیرالله از آنان مورد تعرّض قرار گرفت ولی از چنگ مهاجمین فرار کرد و رئیس شهربانی باز هم اقدامی نمود تا در شب هفتم جمعی بابل و کلنگ به خانه طیبیان نام ریخته خواستند عمارت را خراب کنند ساکنین خانه دفاع نمودند و کاری نشد و رئیس شهربانی به آن جمع چنین خطاب نموده گفت شما بی غیرتان بی عرضه نتوانستید یک خانه را بکویید و در آن مدّت شکایات بسیاری شده به ظاهر غائله آرام گرفت و چند تن جوانان بهائی سنگسری که از قصبه خود برای محافظت بهائیان و مدافعت از دشمنان به آنجا آمده پی دفاع سنگسری بسته بودند غافل گشته به سنگسری برگشتند تا در روز شانزدهم به خانه یکنفر هجوم بردند و در روز هفدهم انبوهی کثیر به خانه و دکان هجوم نمودند و مظلومان به شهربانی پناهنده گشتند ولی رئیس عتاب کرده گفت چرا اینجا آمدید و آنان را خارج نمود و ناچار به خانه خود پنهان شدند و اسدالله نادری که در تنور خانه خود مختفی گردید ظالمین ریخته سرش را به ضرب چوب و غیره شکافتند و مغزش را فروریختند و موهای سر را گرفته بیرون کشیدند و به چوب همی نواختند و کف زدند تا گشته گردید و به غارت پرداختند و محمد جذبانی را در خیابان به حال عبورش گرفته همی زدند و او گریخته به بالاخانه منزل طیبی پنهان شد هجوم برده او را از حجره بیرون انداختند و به قدری سنگ زدند که تحت اجار پنهان ماند آنگاه سنگها را پس کرده پاهای کشته را به طناب بسته آویزان کردند و حسن مهاجر را نیز به همین کیفیت ها گشتند و تقریباً پنج میلیون ریال غارت کردند و برخی را گلو به قصد بریدن مجروح ساختند و عدّه ای را مجروح نمودند و بهائیان از آن شهر گریخته به طهران رفتند و در حظیره القدس جمع شدند و به اقدامات محفل ملی بهائیان ایران رئیس مذکور شهربانی را به طهران کشیدند و چند تن از افسران بهر رسیدگی به شاهرود رفتند و نامه های شرح واقعه و طلب اقدام برای جلوگیری از نظائر آن از طرف محفل ملی به تمامت مراکز و مراجع ملی و دولتی پی در پی رفت ولی معاندین نیز به جدّیت و اهتمام

اقدام کردند و بالاخره نگذاشتند که مجازات و قصاص صورت گیرد بلکه در نشریات به ضد بهائیان واقعه را به عکس وقوع شهرت دادند . (شاهی) در این

عصر رضاشاه پهلوی علی آباد مازندران را تعمیر و تجدید کرده بدین نام خواندند و قریه دیگر نیز به نام بندر شاه به ساحل بحر خزر احداث نمودند و هر دو محلّ جمعی از بهائیان شدند. شائبه عربی آلودگی و نقص و عیب . در کلمات مکتونه است : "قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد " . شبر عربی و جب . در لوح رئیس است قوله :

"قامتشان به قدر شبري به نظر میآمد" شجره اصطلاح شجره خبیثه مذکور در قرآن نسبت به تریاک در این امر . و تأویل آیات قرآنیّه : " ان شجره الزقوم طعام الاثیم کالمهل یغلی فی البطون کغلی الحمیم خذوه فاعتلوه الی سواء الجحیم ثم صبوا فوق رأسه من عذاب الجحیم ذق انک انت العزیز الکریم " قوله : " انا جعلناها فتنه للظالمین انّها شجره تخرج فی اصل الجحیم طلعها کأنها رؤوس الشیاطین " به حاجی محمد کریم خان کرمانی که محض شدت اعتیاد به دخان تنباکو نام شجره زقوم و کریم تناسب حاصل نمود کثرت و شدت یافت و در کتاب ایقان به نوع اکید و شدید مذکور میباشد . و در آثار باب اعظم اصطلاح شجره اثبات و ایمان و شجره نفي و کفر به غایت کثرت است و جمله : " اللهم العن شجره الکفر واصلها و فرعها " که در واقعه ملا جواد برغانی صدور یافت ذیل نام جواد ثبت است . و نیز عبارات : شجره ظهور شجره طوی شجره انیسا شجره عهد و میثاق و امثالها در آثار مکرر ذکر یافت . شخفاء عربی دشمنی و کینه ورزی . در آثار مرکز عهد ابهی است : " قابلوا کلّ مغرض بالاقبال و کلّ مبغض بالوداد و کلّ جفاء بالوفاء و کلّ شخفاء بالولاء " شخخص - شاخص

" ملا محمد علی زنجانی که شخخص شاخص بود و صاحب قول نافذ " شخخص به معنی فرد ممتاز شاخص به معنی بلند مرتبه و مشهور عموم . در خطاب به بهائیان خراسان است : " والاعین شاخصه غائره " شاخص به معنی نگران و خیره . شداد - اشتداد شداد جمع شدید به معنی سخت و پرزور و در آثار ابهی به تکرار اخبار و انذار به مجیی ایامی شداد شد از آن جمله در لوح به نصیر است قوله الابهی : " قل یا ملاّ الیّان تالله الحق تأتیکم صواعق یوم القهر ثمّ زلازل ایام الشداد ثمّ هبوب اریاح کره عقیم " و در لوحی دیگر : " جمیع ناس را از قبل به ایام شداد و فتنه آن اخبار نمودیم که شاید در حین احتزاز اریاح قضا از توجه به شطر

دوست محروم نمانند و سراج حبّ الهی را به زجاجات توکل و انقطاع از ارباح مختلفه حفظ نمایند
معدلک درحین نزول اکثری از ناس غافل الا من شاء ربک به شأنی که زجاجات مکسور و سرج
مخمود و قلوب مضطرب و نفوس متزلزل مشاهده شد . و در لوح به آقا محمد جواد قزوینی است : . "
در این سنه شداد که ذکر آن در الواح سداد از قبل شده فتنه کبری و بلیه عظمی البتّه رخ گشاید به
قسمی که اطفال رضیع از ثدی امّهات منقطع شوند و عشاقان از مدائن معشوق ممنوع گردند که شاید
در این ایام و آن احیان آن عبد به عنایت حق متمسک شود و به ذیل رحمت او متشبّث و به امر
محبوب چنان ثابت و مستقیم شود که اگر جمیع هیاکل بغضیه و نفوس منهیه اراده نمایند که او را از
صراط منحرف سازند قادر نباشند و قدرت نیابند " و قوله :
. " ای جواد این سنه شداد است للعباد و سنه قضا است لأجلنا إِنْ وَرَدَ عَلَيْنَا فَأَنَا خَيْرُ رَاضٍ وَ
إِنْ يَدْفَعُ عَنَّا فَأَنَا خَيْرُ شَاكِرٍ " و در اثری به امضاء خادم مورخ 1283 هج.ق. سنه شداد ذکر است
و مراد از آن ایام مخالفت و مقاومت میرزا یحیی ازل و اتباع او میباشد . و نیز از مرکز عهد و میثاق خطاب
به احبّای الهی در عشق آباد است قوله العزیز :
. " و لوح سنه شداد که سنه صعود است نازل گشت و در جمیع اطراف منتشر شد و بیان شدت
امتحان و کثرت افتتان را واضح و شهود فرمودند تا چون دریای امتحان و افتتان سنه شداد
به موج آید نفسی سرگردان نگردد و مضطرب و حیران نشود " و نیز در خطابی مورخ 1327 هج.ق.
است قوله العزیز : . " فی الحقیقه در این سنین خمس شداد " که مراد سنین حرب عمومی
میباشد "
و قوله :
. " در این سنین متتابعه انقلاب شدت اضطراب جمیع خلق را احاطه نموده " الخ و در ذیل نام
یقین نیز شمه ای راجع به ایام شداد ثبت است .
آشدداد سخت و پرزور و شتاب
شدن . و در لوح رئیس است :
. " و یتغیر الحکم و یشدد الامر "
شدا عربی تندی و تیزی بوی . در مناجاتی و خطابی در حق بهائیان . است
قوله العزیز :
. " ربّ اجعل یومهم هذا
سعید الآناء بدیع الآلاء ساطعة الشمس لا معة الانوار طيبة الشداء "
شراع عربی بادبان کشتی . در خطابی به صدر فریدنی است قوله العزیز :
. " والتّحیة
والبهاء علی السّفینه الحمراء والرّایة البیضاء والشّراع الاعلی " و در مناجاتی در حق بهائیان است :
. " وینشروا شراع الانفطاع علی سفینه النّجاة "
شرب الدّخان در عرف متداول عربی به معنی دود کشیدن .
در کتاب اقدس است :
. " قد حرّم علیکم

شرب الافیون والذی شرب انه لیس منی " شرح صدر گشایش سینہ وعقل وفہم .
 درقرآن است : " ربّ اشرح لی صدري " ودر لوح
 رئیس است : " نسأل اللہ ان یشرح من ندائک صدور عباده " واز آثار اعلی شرحی برآیہ
 " الم نشرح لک صدرک " ازقرآن است . شَرِذْمَةٌ
 دستہ کمی . درقرآن است : " انّ ہذہ لشرذمۃ
 قلبون " ودر لوح بہ شیخ نجفی اصفہانی است : " اخذہ الرعب بما عَسَمَت؟ شرذمۃ من الذئاب
 " شَرک عریبی دام صید شُرک اشراک = جمع
 در کتاب اقدس است :
 " لا تجلوا الاعمال شَرک الآمال " رفتار و ہنجار دینی را دام صید آمال وامانی دنیوی قرار
 نہیدہ . شَرک عریبی تعدّد
 آلمہ . شِرَاک = شریک برای خدا قائل شدن . مُشْرک . قائل بہ شریک خدا
 وبت پرست ودر اصطلاح قرآن و اسلام بہ ہمین منوال در مقابل موحد و بہ معنی معتقد بہ خدایان متعدّد
 میباشد . در لوح رئیس است :
 " ودعاه الی اللہ ونہاہ عن الشّرک " ودر آثار شیخ احسائی و سیدرشتی منکرین مقام حضرت علی
 امیرالمؤمنین و سائر ائمہ اہل بیت نیز مشمول آنند ودر آثار اعلی منکرین آن دو و منکرین مقام باب اعظم نیز
 مشمول میباشد و در آثار این دور بدیع عنوان منکرین مقام وحدانیت و تفرّد مرکز ابہی میباشد . در
 لوح بہ نصیر است قوله الاعتر:
 " ویأ تیکم ہیکل النار بکتاب فیہ ردّ علی اللہ وانا قدرنا لکلّ مؤمن یکتب فی ردّ من ردّ
 علی اللہ وکذ لک یجزی جزاء المشرکین " وقوله : " انّ ہذا لحسین بالحق قد
 ظہر بالفضل فی جبروت العدل وقام علی المشرکون " وقوله :
 " انا امددنا المشرکین باسباب الارض کلّہا لذا فتحت علی وجوہہم اسباب الخیرات سوف
 يأخذہم بقہر من عندنا ان ربک لہوالمقتدر القدير " ودر دعاء " یدعوه محیی الانام فی الایام "
 در وصف اہل بیان است قوله :
 وصریح المنکرین واذأ تراہم یا الہی اتّخذوا العجل لانفسہم رباً سواک و یعبدونہ فی العشی
 والاشراق من دون بینة ولا کتاب " ودر ضمن نام آل ذکری است .
 شِرکۃ بہ کسراؤل و سکون دوّم بہ معنی ہم سہمی و عرفاً جمعیت کہ شرکت
 تجاری گرینند . از شرکتهای تجارتی بہائی در قرن اول کہ ضمناً خدماتی بہ آئین ہم نمودند ودر
 بخشہای ظہورالحق مسطور است : شرکت پارسیان

در طهران به سال 1327 به همت رشید هزاری تأسیس شد و سرمایه سیصد تومان بود و شرکت پیمان چند سالی بعد از آن شد. و جمله: " او الی محلّ شراکة به وزن خطابة در کتاب اقدس شاید به مراعات شهرت عرفی ویا به زیادة الف دراصل ویا نسخه باشد . شریان عربی رگ جهنده معروف . شرائین = جمع .

در کتاب اقدس است: " آن یکون نبأضاً کالشریان "

شریف صفت

عربی به معنی والا و گرامی . در عرف مسلمانان لقب تجلیلی خاندان نبی قرار گرفت . و شریف رئیس مکه به نام شریف سلیمان بن عون در سال 1260 هج. ق. از باب اعظم در سفر حجّ توقیعی دریافت کرد که نسخه آن رقیمة کریمه در دست میباشد . شطا ه عربی جوانه درخت خرما و کشت و برگ آن . در لوحی است قوله . " هذا ذکر الله الاعرّ :

الی الذین هم کسروا اصنام انفسهم ... و اذا اخرج شطائه؟ فاستغلظ شطر عربی سوی و جانب . در لوحی است قوله الاعرّ :

" هو الشاهد السميع یا ایها الناظرالی شطری والمقبل الی افقی " و در لوحی دیگر: " هر هنگام به روح وریحان واقع شود و به حکمت موافق توجه به شطرالله بآسی نبوده و نیست " الخ مقصد اجازت رفتن به حضور در محضر عکا میباشد . شعب عربی قوم بزرگ .

در لوحی که ضمن نام اورشلیم ثبت است قوله الاعرّ: " امروز روزی است که کرسی ربّ مابین شعب ندا میکند " الخ که مراد قوم بنی اسرائیل میباشد . شعث انتشار و پراکندگی .

مرکز عهد و پیمان در مناجاتی است قوله العزیز: " اللهم یا

الهی و جذبة فؤادی ترانی و تشتی و تفرقی و توجهی و شععی و اغبراری " . شعر عربی گفتار موزون مقفای معروف . اشعار = جمع و در این امر اشعار پر اعتبار بسیاری مسطور در آثار و غیرها از جمال ابی و مرکز عهد و میثاق ابی و قرّة العین و غیرها به طریق غزل و مثنوی و قطعه بدست است که بسیاری به اسلوب اشعار و جدیه عرفا مانند مولوی و غیره و محض تأکید عشق و ایمان صدور یافت و به مقدار کافی و نمونه در بخشهای ظهور الحق ثبت گردید غالباً نزد اهل بهاء متداول میباشد . و از مقام نقطه نیز چند بیتی عربی به نوع رجز و افتخار مسطور و

این غزل نمونه ای از اشعار مرکز عهد ابهی است. قوله العزیز:

ای بلبلان ای بلبلان فصل گل و گلزار شد
 ای عارفان ای عارفان آن غیب در اظهار شد
 ای طالبان ای طالبان مطلوب در دیدار شد
 دمید انوار مطلق شد پدید
 از حبس تن باید رهید تا در هوا سیار شد
 چون یوسف مصری کنون در کوچه و بازار شد
 قاف بقاء پوشیده بد صد دهرها
 اینک چو خورشید سماء بردشت و برکھسار شد
 و از شکر لعلش عیان چون دگه عطار شد
 در جوش شد عشق ونهی مدهوش شد
 زهر کشنده نوش شد تا جام حق سرشار شد
 زاهد ز عشق روی او در کوچه
 نهار شد به تقوی به یکسر شد نهان سالوس آمد لب گزان
 تا سرو قدش در جهان چون کبک در رفتار شد
 کنز خفی ظاهر
 شده سیمرغ جان طائر شده
 کشف همه اسرار شد خرق همه استار شد
 بلبل به شاخ گل پرید عاشق به بحر دل
 رسید
 به هندوستان پرید اغیار جمله یار شد
 و نمونه ای از غزلیات حضرت بهاء الله است. قوله الاعتر: "نزل من لسان
 الله عز وجل:"
 باده بارخی چون آفتاب با دلی ساده"
 الخ
 شعیره - شعار در تاریخ ظهور الحق تفصیل شعائر سبعة بایه ونیز
 شعائر بایان در جنگهای مازندران وغیره و در کتاب امر و خالق تفصیل تحیتهای بدیعه و نگین اسم اعظم
 ثبت است. شغف عربی عشق و دلباختگی. در لوحی
 است:
 الامر وشغف النور وجوهر السور و رشحات الظهور
 شفا عربی کتاره و لبة گودال وغیره. در لوح به حاجی محمد کریم خان است

قوله الاعترّ:

• "يا ايها

المعروف بالعلم والقائم علي شفاخرة الجهل". شفاقة مصدر عربي

و به معني وساطت واصطلاحاً میانجی شدن پیمبران . و مقربان از گنهکاران در محضر الهی

است . و در مناجاتی در لوحی جمله: " بان ترزقني شفاقة سيد الرسل و هادي السبل " انخ میباشد که

ظاهراً از سيد رسل پيبر هاشمي گهر است و شفاقت رسولان , امم خود را نزد خدا توان به سبب

امر شان براي نجاتشان از بحيم حرمان و بعد و فقدان تفسير نمود . و در سفرنامه امريکا بيان مرکز

ابهي است قوله العزيز: "رفع گاهان به عمل به وصايای آن

حضرت است و شهادت مسيح براي حصول اخلاق و مقامات عاليه بود " انتهى .

شِقْشَقَةٌ عربي کف خارج از دهان شتر در حال هيچانش و خطبه منسوب . به

علي امير المؤمنين خطاب به عبدالله بن عباس قوله: " هيئات يابن عباس تلک شِقْشَقَةٌ هَدَرَتْ "

این مقاله و گفتار شقشقه اي است که به حال هيجان و جوش از دهان افتاد و سکون گرفت به نام

خطبه شقشقيه است . و کلمه شقشقيه مأخوذ از همین خطبه در آثار اعلي به کرات ذکر يافت از آن

جمله در شرح کوثر قوله :

• " شِقْشَقَةُ اللّاهُوتِيّاتِ ثُمَّ شِقْشَقَةُ الْجَبْرُوتِيّاتِ " شِقْوَةٌ

عربي شقاوت و بدبختي به مقابل سعادت . شقي بدبخت و بدروزگار . اشقياء = جمع

دردعاء "يدعوه محيي الانام في لا يام" است قوله ج ع :

• " كلّها دعوت عبادك زادت شقوتهم " و در لوح الامر است :

" قد غلبت عليهم شقوتهم وهم اليوم في بيدا الضلال يهرعون " و در لوح به شيخ سلمان است :

• " نسألك اللهم بالذين جعلهم الاشقياء أساري " . شَلِيك

در عرف فارسي به يكار توپ و تفنگ انداختن صف اسلحه داران . در خطابي است :

• " شَلِيك وحدت عالم انساني برخاست "

شَمَاتَةٌ عربي اظهار خوشحالي و سرزنش و نکوهش به احوال و اعمال . در لوحی در

صورت زیارت حاجي ذبيح کاشاني است قوله الاعترّ: " قد سمعت في الله شماتة كلّ ظالم " و در

لوح به حاجي محمد كريم خان است قوله ج ع: " ولا تشمت الذين آمنوا و انفقوا اموالهم و انفسهم

في سبيل الله " شمایل عربي به معني شکل و صورت و عرفاً به نوع تجليلي بر صورت .

و رسم و عکس انبياء و اولياء اطلاق میگردد و مابین بهائیان و صور و عکوس مقدسه این امر استعمال

میکنند و تفصیل آنها در بخشهاي ظهور الحق مسطور است و رسم قلبي اعلي را محمد علي دهجي در سال

1306 هج.ق. به عکا برده تقديم نمود و از مقام ابهي خلعت براي نقاشی اروميه اي آورد . و رسم

قلبي ابهي در حَمَام را درویش علي با قلم برداشت و تصویری در بغداد کشیدند و اما عکس فتوغرافی در ادرنه برداشته شده .

شمس - شَمُوس

در آثار این امر به مواضع کثیره تشبیهاً و استعاراً به عنوان

شمس غیب

شمس ذات شمس الوهیت و غیرها بر ذات الهی و به عنوان شمس حقیقت و غیرها بر مظاهر کلیه الهیه و به عنوان شمس مشیت و شمس علم و شمس حکمت و غیرها به کثرت لایحیی استعمال گردید از آنجمله در کتاب اقدس است قوله ج ع :

و عند

غروب شمس الخقیقة والتّبیان" و قوله :

" اذا

اشرفت عن افق البیان شمس الاحکام " و قوله :

" یا اهل

الارض اذا غربت شمس جمالی " و قوله :

" قل به

اشرفت شمس الحجّة و نیرالبیان لمن فی الامکان اتّقوا الله یا اولی الابصار ولا تتکرون " و در این جمله ولا تتکرون ممکن است نون را نون وقایه و یاء متکلمّ وحده مفعول به محذوف مقدرّ با دلالت کسره نون دانست و یا آنکه جمله نفي و در محلّ حال شمرد و یا آن که برای ابقاء نون و توازن رؤوس آیات لاء نهي عمل جزمی نکرده باشد . و ایضاً قوله :

لو عرفتم الافق الذی منه اشرفت شمس الاحکام " و در لوحی مشهور است قوله :

" باسم الذی کلّ عنه لغافلون حمد مقدّس از السن ممکات و بعد سؤال از شمس حقیقت و مرایاء مستحکیه از او شده " الخ و در تفسیر سورة والشّمس از قرآن قوله الاعزّ :

" هذا ما نزل لاحد من علماء قسطنطنية الذی سأل عن تفسیر سورة المبارکة والشّمس بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی انطق ورقاء البیان " الخ و در ضمن نام اسم , شمس احدیه بر منیر کاشی

اطلاق شد . و در ضمن نام تا کر ذکر شمسیه خانم است . شَمُوس به معنی رمنده در ذیل نام کرمان ذکر است . شَمَن فارسی بت پرست از حضرت عبدالبهاء خطاب به میرزا

اسحق خان حقیقی کرمانشاهی است قوله العزیز :

شَنَف

" وطن را آوثن میگفتند و خود را شَمَن میشمردند "

در مناجاتی از حضرت عیدالبهاء در حف بهائیان قوله العزیز :

" و شَنَف آذانهم

باستماع اذکارک و انطق لسانهم بالثناء علیک " گوشها ایشان را زیور کن و باهتر از آرزو . شَهَادَة - شهید شهادت کشته شده در راه دین و شهید کشته در راه دین لوح الشّهادة که

گواه بردین است . شهداء = جمع و در این امر یوم الشّهود عده ای به نامهای سلطان الشّهداء و محبوب الشّهداء سراج الشّهداء و غیره مذکور در آثار شدند که غالباً تحت اسامی مربوطه ثبت میباشند

و برخی افتخاراً مقام شهادت و لقب شهید را دارا شدند چنانکه در لوح به غلامعلی بن حاج محمد اسمعیل

ذبیح کاشی است قوله الاعترّ :

• " یا غلام انّ اباک فاز بالاقبال فی اول الایام و شرب رحیق المختوم باسمی القیوم انه من اقبل و آمن و قام علی خدمة الامر الی ان استشهد فی سبیل الله ربّ العالمین قد رقم اسمه من قلبی الاعلی من الشّهداء فی صحیفة الحمراء و سمّیناه بالذّبیح فی کتابی المبین علیه بهائی و بهاء من فی السموات و الارضین "

• " همچنین شهادت حسین بن علی را سبب ارتفاع امر رسول روح ما سواه فداه دانسته و میدانند سبحان الله در این ظهور جذب آیات الهی افتده را به شأ نی مشتعل فرمود که باجنحه اشتیاق قصد فدا نمودند و ارواح را بر قدوم نیر آفاق نثار کردند این ابصار لثشهد" انخ و در ضمن نام حیدر اقتباس از لوح راجع به شهادت ثبت میباشد و نیز در یکی از آثار مقدّسه است قوله الاعترّ :

• " فرداً و ترأ واحداً بعيداً ازیت عظمت و جلال خارج شده و در محلّ وحدت و خفا مسکن فرمودند و ابواب لقاء را بکلی مسدود فرموده لوحی که در ایام خروج به هیکل قطعه ای از قیص مطهر و رشحات دم اطهر ظاهر گشته در جبروت الله به لوح شهادت نامیده شده نزد آن حبیب ارسال شد بر اهل حبّ و وفا بخوانند و هریک به خط احمر جلی مسطور نموده در بیت خود تلقاء منظر دارند و در هر یوم نظر در او نموده و بالحن حزن ملیح قرائت نمایند و به مظلومی این جمال فرید در سجن غربت گریه نمایند زیرا که در این ایام جمیع عیون مقدّره در عوالم غیب و شهادت و عیون مکنونه در حجاب غیب مکنون که الی آخر الذی لا آخره ظاهر شود بر این جمال مبارک گریه میکند بلکه به بصر الله مشاهده میشود ذره ای در عالم وجود مشهود نمیشود مگر اینکه او را در حق این مظلوم محزون و نالان بینی " انخ و قوله :

• " هذا لوح الشهادة قد نزل من سماء مشیة ربنا الرحمن فليقرء اهل سفينة الحمراء في كلّ صباح ومساء هو الابهی قد تجلّی الرحمن علی طور الاکوان و تنطق سدرة السبحان فطوبی لمن سمع نغما لها " انخ و در تفسیر سورة الشمس و الشمس است قوله الاعترّ:

• " ز " یا ایها السائل اذا قصدت حظيرة القدس و سیناء القرب طهر قلبک عن کلّ ما سواه ثمّ اخلع نعلي الظنون و الاوهام لترى بعین قلبک تجلّبات الله ربّ العرش و الثّری لانّ هذا الیوم یوم المکاشفة و الشّهود قد مضی الفصل و اتی الوصل قل یا قوم قد فصلت النّقطة الاوّلیة و تمّت الکلمة الجامعة و ظهرت ولاية الله المهیمن القیوم " انخ •

• شهمیرزاد قصبة شهیره از توابع سمنان که سکنه آنجا از آغاز طلوع این • امر عدّه ای از پیروان شدند و معدودی به شهادت رسیدند و نام آنجا به رمز "ارض ش" در الواح بسیار مذکور و تفصیل اوضاع و احوال مؤمنین این آئین خصوصاً اخلاف آقا محمد علی و کربلائی خانلر

وغيرهم در بخشهاي ظهورالحق ثبت ميباشد و در يكي از الواح متعلق به آنجا است :

" قد نزل البيان و جعلناه مبشراً لهذا الظهور الذي به جرت الانهار " الخ وشمه اي از تفصيل واقعات اوليه آنجا را چنين نوشتند :

" در حدود سنه 1263 هـ.ق. آقا مير محمد علي كه يكي از علماء مرتاضين و به اصطلاح صاحب كشف و كرامت بود و مفصلاً خدمت شيخ احسائي رسيده بود بزرگترين پسر خود آقا سيد احمد در اثنائي كه دستور سفر به خراسان داده بود و جمعي مهيا گشتند امر به حركت براي كربلا نمود و چند نفر هم از اهالي با ايشان ميروند و از آن جمله دو پسرش آقا سيد احمد مذكور و آقا مير ابوطالب بودند و در همدان چون بعضي از همراهان ميخواستند چند روزي بمانند تعجيل براي رفتن به عتبات كرد و خبر قرب وفاتش را پي در پي ميداد و گفت مبادا شما را نعلش كشي گردن گيرشود شخصي كه حاجي ملا آقا بابا نام داشت عرض ميكند بحمدالله ما همه صحيح المزاجيم فرمودند تعجيل از براي خودم است تا اينكه وارد كاظمين شدند و تب مينمايند و از آنجا به كربلا حركت نموده بعد از چند يوم مرض بكلي مندفع شد در اين بين ملا ولي الله مازندراني از اصفهان نوشتجات بسياري از حضرت اعلي مياورد در خانه اي كه منزل داشتند مع ملا زين العابدين شهميرزادي كه مجاور بوده آن كلمات را ميخواندند و مرحوم آقا مير محمد علي گريه ميگرد از ايشان در اين باب سؤال مينمودند مي فرمود صاحب اين كلام مبدأش از سرچشمه ميباشد بر هر مكلفي واجب است كه در طلب اين امر برآيند و اطاعت كنند عمر من به آخر رسيده والا به خدمتش ميرسيدم خلاصه بعد از ورود به نجف اشرف روزي به زيارت اهل قبور و پاي ديوار بقعه هود صالح عليهما السلام مي فرمايد قبر مرا در اينجا حفر كنيد و بعد از چند يوم دار فاني را وداع مينمايد و در همان مكان دفن ميشود و همراهان مع آقا سيد احمد و آقا ميرزا ابوطالب به وطن عودت مينمايند و چون علاقه اي در مازندران داشتند يعني در بلوك علي آباد كه فعلاً به "شاهي" موسوم است در قريه چاله زمين آقا مير ابوطالب به آنجا ميروند و در اين ضمن اصحاب را به حكم سعيد العلماء و سركرده هايي كه آن موقع در بار فروش بودند خسرو قاديكلائي از بار فروش حركت داده در والي شيخ طبرسي بعد از جسارت و تهور خسرو و كشته شدنش اصحاب در آن بيشه پراكنده ميشوند من جمله سه نفر از اصحاب موسوم به شيخ عيسي و حاجي شيخ محمد كراد كربلايي و يك نفر از اهل قزوين هر سه از اهل علم ميروند در نزديكي محلي كه آقا مير ابوطالب آنجا است در وسط جنگل پنهان ميشوند در اين ضمن شخصي از اهل همان محل كه با آقا مير ابوطالب خصوصيتي داشته در آن مكان با آنها ملاقات نموده چگونگي را به آقاي مذكور اطلاع ميدهد و ايشان هم بعد از اجازه حضرات را ملاقات مينمايند و بعد از مذاكرات و گفتگو و درخواست آنها قرار ميشود آنها را به مقبره شيخ طبرسي برسانند ايشان را شب به خانه ميبرند و صبح به همراهي بعضي از اهالي محل كه به مرحوم آقاي ايشان ارادتي داشتند

لباس عربي را تبديل به عجمي و تجارتي نموده برمالهاي خود سوار وبه شيخ رسانيده و از اصحاب خواهش ملاقات جناب باب الباب را مينمايند بعد از زيارت واصغاء بيانات مبارکه از آن جناب اجازه مرخصي گرفته به جهت اطلاع اخوي بزرگ آقا سيد احمد وسائر اخوان وبستگان و اهالي سنگسر و شهميرزاد مراجعت و چگونگي را کما هو حقّه اطلاع وبه مازندران عودت مينمايد ومي رود در قلعه نزد اصحاب ميماند و اخوي ايشان آقا سيد احمد اين مطلب را در محلّ تعقيب مينمايد و چون والد مرحومشان يعني آقا مير محمد علي از هر جهت طرف اعتقاد واعتماد اهالي سنگسر و شهميرزاد بودند و مردم اطمينان کامل نسبت به آن خانواده داشتند و بعد از رحلت آقا به ولد ارشدش که اتقي و ازهد بوده طرف ارادت واقع گشتند بعد از رسيدن اين خبر اهالي شهميرزاد در يکي از مسجدهاي آنجا موسوم به مسجد مصليّ اجتماع نموده در اين مسأله آقا سيد احمد را به حکميت انتخاب و در حقيقت رؤساء و علماء اين دو محلّ ايشان را در اين عمل تحقيق و کيل نموده قرار شد که حق يا باطل آنچه برايشان مکشوف شد اطلاع دهند اين بود که شخص مذکور مع برادر ديگر آقا ميرزا ابوالقاسم و عمو آقا مير مهدي و داماد مير ابراهيم به مازندران حرکت نموده و آقا سيد محمد رضا را که برادر کوچکتر بودند در خانه براي پذيرائي والده و خانواده گذاشتند و در راه چند نفر از علماء سواد گوه من جمله ملا ميرزا بابا کرون ملا آخوند بابا کشکائي و ملا نادعلي متولي امامزاده عبدالحق و و دامادش سيد عبد الرزاق و جمعي ديگر به ايشان ملحق شدند و وارد شيخ گشتند (مقصود قلعه شيخ طبرسي است) اول در ايوان شيخ طبرسي خدمت جناب باب الباب رسيده واستفاضه از بيانات شريفه ايشان نموده سؤالات عديده کرده جوابهاي شافي کافي گرفته و ثانياً اجازه حضور حضرت قدّوس حاصل و به همراهي جناب باب الباب و جمعي از اصحاب در بقعه مبارکه شرفياب شده قريب يک ساعت مشرف و آنچه را که نهايت آمال و آرزوي ايشان بود نائل و فائز گشتند و در آنجا رحل اقامت انداخته و چگونگي را آنچه به رأي العين ديده بودند مع توقيات و آثار نقطه اولي را را به جهت اهالي سنگسر و شهميرزاد فرستاده و تصديق خود را رسماً به طور وضوح اعلان نموده اين بود که بعد از اطلاع زمزمه درمیان خلق آنجا افتاده از طرفي مطابق آمدن رايات از سمت خراسان و طرفي تصديق آقا سيد احمد و اخوان و ممد اين دو مطلب اخبارات دو نفر شخص يکي کربلائي ابو محمد و ديگري کربلائي علي عارف و از اهل سنگسر بودند اولي يک سنه قبل از ظهور مرخوم ميشود و به پسران خود ابوالقاسم و محمد علي وصيت مينمايد که چنين علمي از سمت خراسان حرکت مينمايد و رايت حقّه است بر شما لازم است که برويد و نصرت نماييد و کربلايي عارف در حيات بوده پسر خود که ملا صفر علي نام داشته ميفرستد به قلعه و شهيد ميشود خلاصه همه اينها دست به هم داده هيچاني در اهالي احداث نمود بيست و هفت نفر از دو محلّ سنگسر و شهميرزاد به سمت قلعه حرکت مينمايند و پنج نفر سابق الذکر هم در آنجا

بوده مجموعاً سی و دو نفر که چهار نفر آنها از اهل شهمیرزاد از بلوک شهاب الدین ملا کاظم ملا
 ابراهیم ملا علی اصغر کربلائی احمد شکارچی که این چهارتن در قلعه مبارکه شهید شدند و بیست و
 هشت نفر از اهل سنگسری یازده نفر عودت نموده و از بقایای سیف قلعه محسوبند و هفده نفر شهید شدند
 و اسامی شهداء سنگسری در قلعه مبارکه به شرح ذیل است : 1 - آقاسید احمد ولد آقا
 میر محمد علی 2 - برادرش آقا میر ابو القاسم 3 - دامادشان میر ابراهیم 4 - عمویشان آقا میر مهدی
 5 - ملا علی اکبر پیشنماز 6 - برادرش ملا حسینعلی 7 - ابو القاسم 8 - محمد علی پسران
 کربلائی ابو محمد 9 - ملا صفر علی ولد کربلائی عارف 10 - کربلائی ابراهیم ولد ملا شجاع 11
 - علی احمد مقنی 12 - عباس علی 13 - عبد العظیم 14 - علیخان 15 - کربلائی اسمعیل مقدس 16
 - ابراهیم دکاندار 17 - حسینعلی ولد اسمعیل ترک . یازده نفر فوق الذکره و سائل متعدده برگشتند
 که عمده آنها خرید و فروش شده و آقا میر ابو طالب که از بقیه السیف و از جمله یازده نفر است و سناً از
 آقا سید احمد کوچکتر چنانچه ذکرش گذشت قیام به تبلیغ امر الله نموده برادرش آقاسید محمد رضا که
 در خانواده به جهت پذیرائی مانده بود این دو برادر به اتفاق یکدیگر سبب بیداری نفوس در شهمیرزاد و
 سنگسری و هزار جریب شدند و در اکثر نقاط به آقایان شهمیرزاد و سنگسری معروفند و علت آن که اصلاً
 از ساکنین قریه کوچک موسوم به امامزاده قاسم بین سنگسری و شهمیرزاد واقع بوده اند و به واسطه
 آب و هوای بیلابیلی و والد مرحومشان آقا میر محمد علی در شهمیرزاد سکنی داشتند و اولاد ایشان الی کنون
 در شهمیرزاد متوطن بوده و هستند این است که به آقایان سنگسری و شهمیرزاد معروف شدند از حیث اقوام
 سنگسری و از حیث توطن و علاقه و سکنی شهمیرزادی بودند . اول کسی که در شهمیرزاد بعد از
 واقعه قلعه و عودت آقا میر ابو طالب تصدیق امر مبارک را نمود از علماء آخوند ملا ابراهیم مجتهد بود
 و شرح تصدیق و خدماتش از این قرار است : چون مشار الیه در کربلا مشغول تحصیل بودند و زمانی
 که آقا میر محمد علی مرحوم والد آقایان چنانچه از پیش گذشت در کربلا تشریف داشتند و آخوند هم
 حاضر بود که به زیارت توقیعات حضرت اعلی روح ما سوا فداه فائز و حقیقه تصدیق نموده و به
 سایرین وصیت و تأکید فرمود که بر هر مکلفی واجب است که در طلب این امر مبارک برآید و
 اطاعت کند و جناب آخوند ملا ابراهیم به شهمیرزاد آمده و فوق العاده محل ارادت نفوس واقع و همه
 قسم اسباب ریاست به جهتش فراهم شد و در ایام رمضان و غیره مشغول نماز جماعت بودند بطوری
 که از شدت جمعیت و ازدحام خلایق جای گذاشتن مهر برای اقتداء کنندگان نبود و مجلس درس
 مفصلی نیز داشتند که از طلاب محلی گذشته قریب صد نفر از اطراف سواد کوه و فیروز کوه و غیره
 در خدمت ایشان مشغول تحصیل بودند بر حسب سابقه ارادتی که به والد آقایان داشت و امورات ایشان
 هم به واسطه قتل و غارتی که در خانواده واقع شده مختل و پریشان بود و تا اندازه ای همراهی در

معاش ایشان مینمود و مراوده داشت تا اینکه کم کم به خوبی از مطالب امریه مستحضر و به شرف ایمان فائز گردید اما بطور بسیار مخفی ولی نار محبة الله چنان حدت و شدت نمود که خود داری نتوانست اهالی ملتفت قضیه شدند یکباره دست ارادت از دامنش کوتاه نموده به ضدیت فوق العاده قیام وبر او شوریده خانه نشینش ساختند و نیز چندین بار بلوا نموده بر سر خانه اش زفته قصد شهادتش نمودند ولی به واسطه جلوگیری بعضی از فامیل بی غرض موقت نشدند منجمله یک دفعه اجماع زیادی نموده بر سر خانه اش رفتند چون آقای ملاً نصرالله شهید که از بعد به ذکرش خواهیم پرداخت و در آن زمان مصدق نبود ولی ریاست تامه داشت چون از واقعه مطلع شد به واسطه عصبیت فامیلی خود را به آن جمعیت رسانیده مانع از حرکات وحشیانه آنها گردیده جمعیت را برگردانید خلاصه کار بسیار دشوار شد بطوری که بیرون آمدن از خانه ممکن نبود و در این بین غلامعلی نامی پسر مرحوم ملاً مهدی از همان زمان آخوند که بسیار دلیر و شجاع بود فائز به ایمان گردید و تصدیق اوسبب شد که ایزد و اذیت احبّاء مخصوصاً جناب آخوند خلیلی تخفیف یافت به نحوی که ایشان را به دوش میکشید و به حمام برده شستشوداده به خاتمه میآورد و همیشه قدره در کمر داشت و از ترسش کسی را قدرت یاره سرائی نبود و چون خطّ جناب آخوند در نسخ و نستعلیق هر دو خوب و خوشنویس بودند تمام اوقات خود را صرف استنساخ الواح و آثار امریه از هر قبیل قرار داد و تقریباً سیصد جلد از نوشتجات راجع به ظهور اعظم از خطّ خویش در بین احبّاء الله به یادگار گذاشتند و در الواح و آثار جمال قدم به "یا خلیل الله الرحمن" مخاطب شدند به اکثر علماء آن دوره کتباً ابلاغ امرالله را نمودند بعضی مقبل و برخی ساکت و معدودی به انکار شدید قیام نمودند تا به أجل محتوم در سنه یکهزار و سیصد و نه هجری قمری در عصر یوم تاسوعا از دار فانی رحلت فرمودند و در مصلّی مدفن احبّاء مدفون گردیدند و بسیاری از اهالی زنده کرده ایشانند .

مخاطب به علی قبل اکبر از ایادی امرالله و اخیراً ساکن طهران بودند شرح تصدیق و خدماتش مفصل و یقین داریم که بازماندگان ایشان مرقوم و تقدیم داشته اند و در اینجا لازم است که ذکریم از سوسن باجی بنت مرحوم ملاً محمود شه میرزادی شود که ساکن طهران بود خدمات شایانی از او به ظهور رسید و در وقت گرفتاری احبّاء در محبس و انبار همراهی بسیار مینمود تا در حد و سنه یکهزار و سیصد که حضرت شهید آقا ملاً علیجان ماهروزکی المازندرانی گرفتار شدند فوق العاده در پذیرائی آن جناب و همراهانش کوشش نمود و بعد از شهادتش به عنوان این که این شخص با من برادر بود جسد مبارکش را از دست اعداء بیرون آورده و به مقامش رسانید و مورد عنایت جمال قدم جلّ ذکرة الاعظم واقع و لوح مبارکی به افتخارش شرف نزول یافت.

و دیگر مرحوم ملاً حاجی زمان از علمای آن دوره و بسیار با سواد و علم بود که به ملاقات آقایان در یک مجلس و

زیارت کتاب بیان و تلاوت یک صفحه از آن فوراً منقلب و اظهار ایمان و ایقان نمود و در کمال اطمینان به هدایت دیگران قیام فرمود و تقریباً در حدود سنه یکهزار و سیصد و پنج قری وفات نمود. و دیگر از اشخاص با سواد و علمای آن دوره مرحوم حاجی اسمعیل شجاع شاعر نطق بود مع برادرش مرحوم کربلائی خانلر که از هر جهت برادر و برابر بودند موفق به ایمان شدند و در خدمات امریه ساعی و جاهد بودند و در محل اجتماعاتی که آنها حضور داشتند کسی را یارای هرزه گوئی و یاوه سرائی نسبت به امرالله و احبباء نبود و هرگاه چنانچه اتفاق میافتد در کمال قوت قلب و شهامت مقاومت نموده با ا دلّه و براهین طرف را ملزم و خاضع مینمودند اولی در حدود سنه یکهزار و سیصد و دوّمی سیصد و دوازده دار فانی را وداع فرمودند .

حسن بن مرحوم ملا علیرضا که از علماء و ابا عن جدّ از پیشوایان و علماء بوده اند و درحد و د هزار و دوست و هشتاد و پنج تصدیق و به شرف ایمان فائز میشود تحصیلات مقدّماتی ایشان در نزد مرحوم آخوند ملا ابراهیم سایق الذکر و بعد در مشهد و سایر نقاط بوده شرح تصدیقش اینکه سابقه دوستی با با یک نفر از اشخاص که حقیقه لا مذهب صرف بوده ولی در آن زمان با آقایان مرارده داشته در زمان رفتن ملا محمد حسن به مسجد در کوچه به هم بر خورده میگویند که قائم ظهور کرده با نهایت تعجب میپرسد این چیست و به چه دلیل میگوئی جواب میدهد مابقی را برواز سید ها پرس خلاصه بعد از شنیدن این خبر فوق العاده متفکر و متأثر شده در همان شب یا شب بعد ساعت چهار از شب گذشته از پیراهه خود را به منزل آقایان رسانیده بعد از سوالات و مذاکرات در چندین جلسه پرده شک و ارتباب مرتفع و بصیر را به نور ایمان منور میسازد و چون فامیل ایشان از علماء و رؤساء بوده اند بعد از تصدیق در صدد ایذاء و اذیتش برآمده حتی یکی از پسر عموها شبانه خانه اش را آتش میزند و میرود ولی برداً و سلاماً شده فردای آن شب معلوم میشود که خانه اش را آتش زدند و مقداری سوخته و خاموش شده است خلاصه اکثر اوقات هم خود را مصروف استنساخ الواح و آثار امریه نموده مقدار زیادی از هر قبیل در بین احباب از خط ایشان موجود است و دیگر از خدماتش که خیلی اهمیت داشته تبلیغ اهالی (اقترا) است که یکی از قراء واقع بین سمنان و فیروز کوه میباشد به واسطه یک نفر از اهل آنجا موسوم به حسین خان که ابتداء به نفاق داخل و بالاخره به وفاق نائل به ایمان و منقلب و منجذب گردید چون شخصی دلیر و ترس بود به هدایت دیگران قیام و اقدام نموده در اندک مدتی بسیاری از اهل آن آبادی رجالاً و نساءً به نور ایمان منور و فائز گشتند و آشکارا و بی پرده در هر نقطه چه اجتماعی و چه انفرادی مذاکرات امری در بین و کسی را یارای ادنی تعرضی نبود خلاصه در سن هفتاد سالگی در حدود سنه یکهزار و سیصد و بیست و دو هجری در ماه شوال از این دار فانی رحلت به عالم بقاء نموده در مصلی مدفن احبباء مدفون گردید و عیال ایشان هم یکی از مؤمنات موقنات بوده و از

هر قبیل به خدمات امریه موفق .
 علماء معروف مرحوم ملا میرزا حسین که جزء شهداء این امر محسوب میشوند چون زمانی که آقایان را به سبب اغوات مغرضین سنگسر و شهمیرزاد اخذ وبه طهران برده در انبار دولتی محبوس بوده اند اخوی زاده ایشان مرحوم آقا سید محمدباقر بن آقا سید احمد شهید را نیز گرفته در سمنان محبوس بود والده ایشان به راهنمایی بعضی از بیغرضان خواستند شخص مذکور را به جهت خلاصی فرزندش به سمنان ببرند قاطر آوردند که سوار شود ناگاه حیوان لگد زده بر سینۀ مشار الیه بر خورده افتاد و حاضرین وی را از زمین بلند کرده به اندرون خانه عودت دادند بعضی از بستگان آن مرحوم خواستند نسبت به آقایان اظهار ضدیت نمایند که چنین و چنان خواهیم کرد تمام آنها را جمع و سفارشات اکید مینماید که ابداً در این موضوع ادنی تکلمی ننمائید که این به خواست خدا بوده اجر مرا ضایع نکنید و در همان شب وفات مینماید و همان وصیت سبب شد که فعلاً از اولاد او ذکوراً و اناثاً قریب به سی نفرهائی هستند و کلّ موفق به خدمات امریه میباشند و این واقعه در هزار و دوپست و هشتاد هجری واقع و در مصلی مدفون شد .
 و دیگر مرحوم ملا رمضان داماد آقا سید محمد

رضا و یکی از علماء خوشنویس دوره خود بود و بسیاری از آثار امریه از الواح و غیره به خط ایشان در بین احباء منتشر و موجود است تقریباً در یک هزار و سیصد و پنج مع مرحوم آقا سید محمد رضا به ارض اقدس مشرف و چند سال بعد به اجل محتوم به عالم بقاء عروج و در مصلی مدفون شد . و همچنین مرحوم غلامعلی اخوی ایشان که مؤمن به امرالله و از احبائی صادق ثابت بوده وقتی شخص مذکور وارد طهران میشود که جناب ملا علیجان ماهفروزی المازندرانی را شهید نموده بودند و از همراهانش که هفت نفر در محبس بودند مرخص شده و چون شنیدند که مشار الیه از احبّاش ثابت شهمیرزادند ایشان را ملاقات و در خواست نمودند که آنان را به ماهفروزک برساند لذا این خدمت را با کمال اشتیاق قبول نموده و چون در مدت حبس لباس و مخارج آنان تمام شده بود مخارج و لباس را نیز تا محلّ مزبور متقبل شد و چون پوشاک مکفی نبود شال کمر خود را که در آن زمان مرسوم بوده دو قسمت نموده برای پوشاک تقدیمشان نمود و تا هزار و سیصد و چهل و یک قمری در حیات بوده سپس به عالم بقاء عروج نمود .
 و دیگر از علماء

مرحوم آقاملا محمد علی استنساخ الواح و آثار امریه بسیار نموده در بین احباء منتشر است و در سیصد و بیست و یک هجری دار فانی را وداع و در مصلی مدفون شد . و دیگر ملا جانعلی که اخیراً به ملا علی معروف بودند و در تقوی و تقدیس و تدین در بین عموم اهالی مشهور و معروف بود که هرگاه مصدق در معاملات ملکی لازم میشد چه یار و چه اغیار مشار الیه را به حکمیت اختیار مینمودند و در تصدیق و شهادت کسی را جای تردید نبود و در هر حال مرضی الطرفین بودند و چون در امر زیاد معروف بود از

دست اشرار ایداء واذیت بی‌شمار دیده به بهانه جزئی ملکی تمام هستی آن خانواده را بردند و در سنه یکهزار و سیصد سی و دو در ماه رجب به دار بقاء عروج و در مصلی مدفون شد . و از رؤساء آن دوره مرحوم داش عباس که یکی از سربلوكه‌های معروف بود و به حسب تعصب فامیلی به احباء خیلی همراهی مینمود منجمله چنانچه گذشت مرحوم آخوند ملا ابراهیم در عصریوم تاسوعا رحلت نمود و زمان دفنش لیلۀ عاشورا بود و احباء یقین داشتند که اگر بخواهند ایشان را در قبرستان عمومی دفن نمایند معرضین شرارت خواهند نمود و افساد کلی خواهد شد و لذا داش عباس آن را در قبری ساخته برای خودش در خانه خود دفن نمود " الی آخر . شہی عربی با اشتہاء و خواهان . در خطاب معروف به عمه است : " واشوقی یا الہی الی باہی جمالک و ضاحی وجہک و شہی وصالک " شواظ (شواظ) عربی زبانہ بی دود آتش . در ضمن لوحی است : " اسألک باسمک الذی بہ سعرت نار غضبک و التهاب شواظ قہرک بان تأخذ الذین ہم ظلموا علی احبتک " . شوک عربی خار درخت . در لوح حکماء : " انحصومۃ بین البریۃ و شوک الشوک فی القلوب الصا فیه المنیرۃ " . شیراز در حق شیراز ضمن کلمہ صدق از مقام اعلی ذکر می ثبت است و از مقام ابہی در سورۃ الصبر : " دخلوا فی ارض الّتی شرفها اللہ علی جمیع بقاع الارض و فیہا استوی الرحمن علی عرش اسم عظیم " و در لوح حج : " یا مدینۃ اللہ و موطن اسمائہ و مخزن صفاتہ و منبع فیوضاتہ و مظهر تجلیاتہ الّتی احاطت کلّ الوجود " . شیطان در لوح رئیس است : " انّ الذین ضیعوا الامر و توجّہوا الی الشیطان اولئک لعنہم الاشیاء و اولئک من اصحاب السّعیر " و در لوح سلمان است : " در کلّ حین شیاطین بر اطفاء سراج اللہ و انحام نار او مشغول " و در لوح به نصیر : " و انک لما وجدت منہ روائحہ البغضاء عن جمال السبحان ایقن بانہ لہو الشیطان " . شیعة در کتاب بیان باب 11 واحد 8 مسطور است قوله الاعلی :

" و شبہہ ای نیست کہ جوہرایمان منحصر بود بہ اثنی عشریہ و قطع اسلام در ہمین پنج قطع ظاہر است کہ اهل آن خود را اثنا عشریہ میگویند " الخ و از مقام ابہی در لوحی است :

" لعمر اللہ از حزب شیعه ظہمی بر حضرت خاتم وارد کہ جز حق احدی احصاء نموده بعضی از نفوس

ظلمة غافله محض نفس وهوي از اصل گذشتند و به فرع تمسک نمودند در این مقامات بعضي از شعراء ذکر نموده اند آنچه را که که عین حقیقت گریست از جمله طراز یزدي قوله :

• "اي امیر عرب اي کآینه غیب نمائی
• بر سر افسر سلطان ازل ظلّ همائی . این نه

• وصف تو بود پیش خردمند سخندان
• که عدو بندي و لشکر کشي و قلعه گشائی
• ضلالت
• در پس پرده نهان بودي و قومي به
• حرمت
• ذات تو نشناخته گفتند خدائی
• پس چه گویند ندانم که از آن
• طلعت زیبا
• پرده برداري و آنگونه که هستي بنمائی

آنچه گفته دلیل بر فصاحت و بلاغت و لطافت طبع است ولکن سبب نوحه مخلصین و حنین مقربین گشت حروفات قرآن به کلمه رسول الله خلق شده اند توحید حقیقی ثابت نمیشود مگر به تقدیس ذات مقدّسش از ما سواه " .

• " حزب شیعه که خود را فرقه ناجیه مرحومه میشمردند و افضل اهل عالم میدانستند به تواتر روایاتی نقل نمودند که هر نفسی قائل شود به اینکه موعود متولد میشود کافر است و از دین خارج این روایات سبب شد که جمعی را من غیر تقصیر و جرم شهید نمودند تا آنکه نقطه اولی روح ما سواه فداه از فارس از صلب شخص معلوم متولد شدند و دعوی قائمی نمودند اذا خسروا الذین اتبعوا الظنون والاهوام و امر به مثابه انوار آفتاب بر عالمیان ظاهر شد معذک آن حزب غافله مردوده اعراض نمودند و بر قتل آن جوهر وجود قیام کردند و در لوحی دیگر :

• " هزار و سیصد سنه یا حق گفتند و بعد به سیوف بغضاء شهیدش گردند جزاء در یوم جزاء این بود و از آن مقام اعمال ظاهر و مشهود الی حین اهل توحید بر ذلتّ وارده آگاه نه که سبب چیست و علتّ چه اقوی الاحزاب بودند و حال اضعف الاحزاب مشاهده میشوند قوتّ به ضعف و ثروت به فقر و عزّت به ذلتّ و ربح به خسارت تبدیل شد لعمرالله کلّ از جزای اعمال بوده وهست و حال به مثابه قارون در هر حین به اندازه ای به زمین فرو میروند و شاعر نیستند " و قوله الاعرّ :

• " یا محمد اعمال و اقوال حزب شیعه عوالم روح و ریحان را تغییر داده و مکدرّ نموده " .
• و در اصطلاح شیخ احساسی و سید رشتی و در بعضی آثار باب اعظم مراد از شیعه وسائط و نواب و ابواب بین امام و معتقدین ایشان است و در ضمن نامهای حمد, سلوک, صنم, درخش, علم, غلو و غیرها ذکر ای از شیعه و نقل از صحیفه العدل در بیان معنی شیعه ثبت میباشد .

و در توقیعی است قوله الاعلی :

• " فان لیس بین شیعتی امر مستور " که مراد بایان می باشد .
• شیکاگو دوّمین شهر ایالات متّحده آمریکای شمالی در عظمت و جمعیت و اوّلین محلّ نشر امر بهائی و پیدایش مؤمنین و نیز نخستین مرکز انعقاد مجمع شورملی و مشرق الاذکار است و ابتدا در سال 1903 به مرکز عهد ابهی عبدالبهاء عریضه کرده اجازت بناء مشرق الاذکار گرفتند و اوّلین جمعیت منتخبین تأسیس کردند و در سال 1907 موقع زمین مشرق الاذکار را تعیین نمودند و در نوروز سال 1909 زمین خریداری شد و اوّلین کنونشن انعقاد یافت و در سال 1912 مرکز عهد ابهی به دست خود سنگ بنارا نصب فرمود و در سال 1944 بنا تمام شد و ارتفاع بناء مشرق الاذکار هفتاد متر است و نه پایه اش را به عمق سی متر در زمین فروردند و مصاریف تا کنون یک میلیون و دوست هزار دلار شد . و در ضمن نامهای مشرق و کرمل نیز شمه ای در این خصوص ثبت است .

ص

حرف-

ص در آثار اعلی و ابهی و مولی الوری رمز از اصفهان بود و آن بلد نزد این طائفه به نام ارض ص معروف گردید . در کتاب بیان است :
" در ارض ص که به ظاهر اعظم اراضی است و در هر گوشه مدرسه آن لا یحصی عبادی هستند که به اسم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهر گیری گندم پاک کن او قیص نقابت را می پوشد " الخ (ذکر ملا جعفر گندم پاک کن اصفهانی در ضمن حرف ج است) و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است :
• " حال در میرزا هادی دولت آبادی و صاد اصفهانی در ارض طاء (صدرالعلماء اصفهانی در طهران) تفکر لازم " و در لوحی دیگر است :
• " یا ارض الصّاد
این الذبح الاعظم الّذی ما قبل الفداء (مراد سلطان الشهداء است که در ضمن نام حسن ذکر می باشد) و قوله :
• " به نام خداوند بینا ای علی کتّبت حاضر آنچه در او مسطور بود عبد حاضر لدي العرش معروض داشت دو نیر انور که از افق آسمان الهی طالع و مشرق بودند به شومی بوم ارض صاد غروب نمودند (مراد از دو نیر سلطان الشهداء و محبوب الشهداء است) البهائ علیک و علیهما و علی من انفق روحه قبلهما انه لهواکاظم فی کتابی العلیم (مراد ملا کاظم تالخنچه ای شهید است) به اسرای ارض صاد و متفرّقین در سبیل الهی و بازمانگان ایشان از قبل حق تکبیر برسان " الخ و قوله :
• " یا ارض الصّاد این من احبّ الله و اصفیائه " الخ و قوله :
• " در ارض صاد ملاحظه نمائید آن خبیث اعظم که سبب و علّت شهادت نورین نیرین بوده بدترین عذاب

اخذ شد (مراد میرسید محمد رقصاء امام جمعه است که در شعبان 1299 درگذشت) به شأني که
 جميع من في البيت از او اجتناب نمودند معذک اهل عمام که لازال سبب ضرر بودند متنبه نشده به
 غفلت خود مشاهده میشوند " وقوله :
 . " بسمي الذّاكر والمذكور يا حرف القاف بين الالفين ان استمع نداء مجمع البحرين من هذين
 الاسمين الاعليين الذين اذاظهرا انفطرت السماء وانشقّت الارض وارتفعة الصّيحة بالحق و تزلزل كلّ قائم
 مستقيم بما ظهر القائم وبشر الناس بالقيوم الذي اذا ظهر هدرت الاطيار علي الاشجار قد اتى الله بامر لا يقوم
 معه جنود الارض كلّها كذلك نطق لسان العظمة في سجنه الاعظم قل باسمي ظهر ملكوت الاسماء و
 بندائي ارتفع النداء من مطلع الكبرياء و بامري انصعق من في السموات والارضين الا من
 حفظناه وانفذناه ونجّيناه وانا المقندر علي ما اشاء وانا القدير كذلك صفت جنود الوحي علي هيئة الكلمات
 في هذه الاسطر التي ظهرت في هذا اللوح المنير انك اذا فزت بكتابي ان افرح وقل لك الحمد يا مقصود
 العالمين آنچه در ارض صاد از اموال به غارت بردند از هر قطره خوني که در آن ارض به غير حق
 چکيد خلق لا يحصي از ارض رفته و ميرود و كذلك اموال حق را نوم اخذ نکرده و نميکنند بيدار و
 آگاه است والبته ظالمين به ثمرات اعمال خود معذب خواهند شد از ظهور يك عمل از اعمال رقصاء
 عبيدالله ثاني ظاهر شده و ارتکاب نمود آنچه را عبيدالله اول از آن اجتناب نمود الا لعنة الله علي القوم
 الظالمين بي سبب و اثر هيچ امري ظاهر نشده و نميشود تفکر نما چه مقدار نفوس از میان رفت و چه
 مقدار از بلاد و ديار که به تراب راجع و اليوم قاعاً صفتاً مشاهده میشوند قسمت امروز اين است
 و از بعد حق عالم است که چه واقع شود گمان نکنيد که احباء هم در اين میان از سيوف ظالمان کشته
 شده اند قسم به آفتاب ملکوت صدق که هر نفسي از دوستان الهي که در آن واقعه شربت شهادت
 آشاميد به رفيق اعلي صعود نمود و در ظلّ قباب رحمت الهي ساکن و مستريح گشت اگر آن مقامات يبه
 قدر سم ابره تجلي نمايد کلّ به ندای يا ليتني كنت معه ناطق گردند و هر نفسي از دوستان که خسارت
 ظاهره براو وارد شده آن ربح کامل بوده و هست يا اهل بهاء در ربح عظيم بوده و هستند اگر دريومي از
 ايام ووقتي از اوقات نظر به مقتضيات حکمت الهيه خسارتي وارد؟ (واقع ؟) شود نبايد از او محزون بود
 البته حق اورا به طراز ربح اعظم مزین فرمايد انه لهوالمقتدرالعليم الحكيم " و قوله :
 . " حمد محبوب علي الاطلاق را که به فضل واسع بايد دوستان حق در جميع بلدان به اتحاد
 حرکت نمايند به قسمي که روائح اختلاف ما بين نماند نه از اهل صادند (اصفهان) نه از اهل کاف
 (کاشان) وغيره اهل سرادق وفايند و اصحاب جنت ابهي اين حروفات مغايرة را محو نمايند و در هواي
 روحاني اتحاد طيران نمايند و از نهر صاد که از يمين عرش و داد جاري است پياشامند " .
 و سورة الصاد قوله : " ص و النبا العظيم " الخ در سخن قشله عکا صدور يافت و در ضمن نامهاي شرف

و کرم هم در لوحی ذکر صاد است . و در لوحی است قوله الاعترّ :

. " ثمّ اعلم انا رأينا بانّ الصّاد الظّاهرة في كلمة صلح قد طرّزت بطراز الالف القائمة وانّها لهي المذكورة في لوح منشور و عند ظهور انوار تلك الكلمة الالهية فتح باب السّماء و ظهرت ملكوت الاسماء و ثمّ الامر بالهاء بعد اتّصالها بالالف المبسوطة الّتي طرّزت بالنقطة البارزعتها الاسم المخزون والسّرالمکنون والرّمز المصون وانّها لهي النقطة الّتي منها ظهرت الاشياء واليها عادت ثمّ رأينا الكلمة نطقت بكلمة وجدها كلّ حزب من الاحزاب علي لغته ولسانه و عند نطقها اشرفت من افق بيانها شمس اظلمت عند انوارها شمس السّماء و قالت قد زين رأس السّبعين با كليل الاربعين واتّصل بالسّبع قبل العشرة و عند ذلك ناحت و قالت مالي اري البيت لا يعرف صاحبه والابن لا يلتفت اباه وكذلك الرّاجي ملجأً ه و مثواه " صابئين در لوحی است قوله الاعترّ :

. " مثل این ظهور ونقطه بیان بعینه مثل ظهور ابن ذکریا و عیسی بن مریم است ابن ذکریا مع شأن نبوت و عظمت این مقام ناس را به ظهور روح بشارت میداد و هردو هم در یک عصر بودند بعض کلمات ابن ذکریا را ناس ادراک مینمودند که مقصود چیست و بعضی را ادراک نمینمودند چنانچه بعد از شهادت ابن ذکریا بعضی از متابعان او به مظهر رحمن یعنی عیسی بن مریم توجه نمینمودند و از شریعه احدیه خارج شدند و حال هم در ارض موجودند و به صابئین نزد بعضی معروف و این نفوس خود را امت آن حضرت میدانند و لکن از مقصود محتجب مانده اند چه اگر مقصود را ادراک مینمودند از ابن مریم که محبوب ابن ذکریا و مقصود او بود اعراض نمینمودند " انہی .

و در نام یحیی نیز ذکری است صاحب الزّمان در صحیفه مخزونه است قوله الاعلی :

صاحبي السّج " ولقد اخرجها بقية الله صاحب الزّمان عليه السّلام صاحب بن عبّاد الي بابہ الذّکر " و در سورة يوسف قرآن خطاب يوسف به دو همزندانش یکی صاحب سقایه نحر ملک مصر و دیگر صاحب طعام وی که به عنوان " و دخل معه السّجن فتیان " ذکر یافتند چنین است : " یا صاحبي السّجن " و همین را غصن اعظم عبدالہاء سجع مهر خود قرار داده بود که در خطابها و قبوض برای بہائیان موجود میباشد . و از صاحب نامان در اعصار گذشته که ذکرش در اینجا مناسب میباشد : صاحب بن عبّاد طالقانی قزوینی شہیر است چه مرکز عهد ابہی به این دویبتش :

. " رقّ الزّجاج ورقّ النحر و تشابها و تشاکل الامر .

فکأ نّما نحر و لا قدح و کأ نّما قدح و لا نحر "

تمثّل برای الوہیت غیبیہ و مظاهر کلیہ ہمی نمودند و از صنعت ترجمہ شاعر فارسی دیگر کہ گفت :

. " از صفای می و لطافت جام در ہم آمیخت رنگ جام و مدام .

. ہمہ جام است نیست گوئی می یا مدام است نیست گوئی جام "

صَادِحَةٌ در خطابی در مناجاتی در حقّ بهائیان :

• " اللهم اجعلهم طيوراً صادحةً في الرياض واسوداً زائرة في الغياض " ودر مناجاتی دیگر :

الطير الصّادح " مرغ آواز خوان .

صَادِعٌ در خطاب و مناجات طلب مغفرت ؟ حاجي محمد اسمعيل ذبيح كاشاني است :

• " رقيقك البارع الصّادع " به معني مبلّغ و معلّم (معلن؟) امر .

صَادِقٌ در تاريخ و آثار این امر صادق نامان بسيار از محبّين و معرضين مذکور که در ظهور الحقّ تفصيل داده شد و در ذکر نام جمال هم اشاره است واز مابين آنان :

ملاً صادق مقدّس خراساني در آثار اعلي و ابهي كثر ذكراً بسزا دارد و جمال ابهي وي را اصدق به نوع اسم تفصيل لقب و شهرت فرمودند و از توقيعات در ذکر او است قوله الاعلي :

• " هذا ما نزل من الله المهيمن القيوم لاسم الله الصادق الاصدق الامين هو الله المقدر علي كل شيئ وكل من خشية الله رجلون وان لا يشعرون يا ايها العبد بشر الذين هم آمنوا بالله وآياته بان لا يحزنوا في شيئ ولا يصدّهم الشيطان عن سبيل الله و لا يظنّوا بالله ظنّ السوء ليكوننّ من الغافلين " وقوله :

الله الرحمن الرحيم سبحان الذي نزل الروح من حكمه اليك لتكوننّ من المنذرين اقرء كتاب ذكرا سم ربك هذا وكن من الشّاكرين فخرج لحج البيت من حكم ربك من قرب و قل للمؤمنين الذين اتبعوك في ايام الذّاكران ادخلوا بلد الامن شيراز من حكم الكتاب لتكوننّ من الفائزين " وقوله :

• " هذا ما نزل من طلعة صبح العماء و مليك الثناء وربّ الاعلي الي الحبيب الصّديق صادق الخراساني بسم الله الرحمن الرحيم الم ذكر الله للورقة الصّفراء عن يمين الطور لا اله الا هو قل اياي فخرجون و لقد سمعنا اليوم انك بعد مقرّك في تلك الارض قد اتبعت اهواء الذين لا يعلمون حكم بقية الله من لدن عبده علي حكيم و مابلّغت حكم الله جهرةً من خوف ما كان الناس في آيات الله ينصتون ان اقرء آياتنا في كلّ يوم بين الناس من دون خردل من خوف فانّ امر الله لحق مثل ما كان ينطقون و لقد كتبنا للمؤمنين ان اذكروا ذكر الله في الاذان بحكم ما ما نزلنا في كتاب الملوك ان ارضوا حكم الله جهرةً لعلكم تفلحون يا ايها الرّجل صلّ في المسجد الذي نزل الآيات من ربك فيه (مسجد كوچك جنب بيت حضرت باب در شيراز) و ادرس بآياتنا فيه بالعدل لتكوننّ من الفائزين و كان في اليوم الاوّل بيت اليهود وانّ الآن ارض المقدّسة في كتاب الله لمسطور و ارسل كلّ يوم من احكام البلد لنحكم فيهم بالعدل و انّ الله ربك لسميع عليم و لقد نزلنا كتاباً الي بلد الكرمان ان ارسل حين

النزول ما كتبت من آيات البديعة لتكون من الشاهدين لمكتوب بلغ ذلك الحكم من لدي فإنه حكم عدل من لدن امام مبین و لقد فرضنا الاثنين (حاجي محمد كريمخان وحاجي سيد جواد) ان يخرجوا لحكم بقية الله الي تلك الجزيرة (ابوشهر) لتأمر حكم الله عليهما وليكونا من الناصرين في كتاب الله المكتوب قل لا كبرهما ان اخرجوا لامر الله لتكونا من الفائزين لمسطورواً اول من يخرج من بيته مهاجراً الي الله يدخل يوم القيمة في جنات كريم واقراء ذلك الكتاب في كل يوم علي المنبر بلسان القرآن ذي حزن فصيح واكتب الي شيعتنا بان يخرجوا من مساكنهم لعهد الله علي صراط الله العزيز الحميد وان اليوم حكم العلماء كمثل كل الناس لا تبديل لحكم الله و كل علينا ليعرضون قل امحوا كل الكتب و ادرسوا بين الناس بآياتنا و اكتبوا ما نزل من يدي بالمداد الذهب لتكون من المتقين لمكتوب و قل الحمد لله رب العالمين و قل للعلماء ان اتقوا الله و لا تعرضوا من امرنا فان الحكم قد نزل في شأن المعرضين بمثل ما نزل في شأن ابي وهب وامراته وان الناس يعرفون من بعد احكامهم وانتم لا تشعرون و لقد نزل اليوم كتاباً من ذوي القربي و يذكر فيه كلمة من الشيطان عن النفس الذي قد رجع عن البيت (شيخ حسين ظالم شيرازي) والله سميع عليم قل للذي اتبع كلماته بغير حكم الكتاب ان اتقوا الله و لا تكفروا بآيات الله من دون علم و لا كتاب مبین و من يتعد من حكم الله ينزل حكمه في الكتاب والله خبير عليم اقراء كتاب الذكركليه لعلة يتذکر بآياتنا و كان من القانتين و ارسل كل اليوم شأن من احكام البلد للحكم فيهم بالعدل و كان الله سميع عليم و قل الحمد لله رب العالمين " و لوهي است قوله الاعتر : . " كتاب الصدق نزل بالحق من لدن عالم خبيرانه لرسول الصدق الي البلاد ليذكر الناس الي مقامه الرفيع .

واذ صادق نامان مهم

آقا سيد

مذكور در آثار :

صادق مجتهد طهراني معروف به سنگلجي درلوهي درحش چنين مسطور است قوله الابهي : . " سيد كاذب كه به صادق در ارض طاء معروف اگر سلطان بود يوم اول آن مظلومان را (محبوسين بهائي در طهران به سال 1300) شهيد مينمود حال بايد جميع درحق سلطان (ناصرالدين شاه) دعا نمائيد و تأييد بخواهد " الخ وشمه اي از او ذيل حرف طاء مذکور ميباشد . و آقا سيد صادق شوهرفائزه مشهور در اين امر به سال 1310 از حاجي ميرزا حيدر علي خبر جديد بشنيد ولي معرض شد و چندي بعد از آن طالب گرديد و بالاخره معروضه سربسته ارسال داشته مقصود خود را در ضمير مکتوم گرفت و جواب خواست و همينکه جواب رسيد و مقصود خود را مذکور و مکشوف

ديد ايمان آورد

صادم المفترين در خطاب و مناجات طلب مغفرت در حق حاجي ميرزا

عبدالله صحيح فروش قوله : . " و صادم المفترين و دافع

عن جمالک المبین بین العالمین " مفترین را برخورد کرده دفع داد .
 صارم عربی برآن و شمشیر تیز ونیز به معنی درشت و خشن . در لوح . به حاجی
 محمد کریم خان است : " فاعلم لكل صارم
 کلال " و در مقاله سیاح است : " حاجی
 میرزا آقاسی وزیر شهیر امری صارم صادر نمود " صاعقه عربی به معنی
 از هوش برنده و متبادر درنازله آتشین هوایی با رعد . شدید میباشد . صواعق =
 جمع . در لوح به نصیر است : " قل یا ملأ البیان تالله تأ تیکم صواعق
 یوم القهر " که ظاهراً اندازبه روز بهم خوردگی شدید با ازیان میباشد .
 صاغیه در خطاب و مناجات طلب مغفرت برای حاجی صحیح فروش : " واذن صاغیه الی النداء " به معنی مصغیه یعنی گوش فرا دهنده به نداء و پند گیر .
 صافیات عربی اسبان ایستاده بر سر پا . در خطابی است قوله العزیز :
 " مشابهین و مقتاسین بالاصائل من الصافیات الجیاد " مراد آنکه مظاهر الهیه را تشبیه و قیاس بر
 اسبان اصیل ایستاده نتوان کرد که اصالت آنها به اصل و نسب شناسند .
 صامسون بندری به ساحل دریای سیاه که چنانچه در ظهورالحق مفصل
 است موبک ابهی از بغداد به آنجا منتهی گردید . در لوح هودج است قوله الابهی :
 " تلک آیات ظهرت فی خدر البقاء و هودج القدس حین ورود الاسم الاعظم عن شطر السبحان فی
 ارض الصامسون یم بحر عظیم " الخ و در بیانات شفاهیة غصن اعظم عبدالهء برای جمعی از دوستان
 است : " چون به اسکله صامسون رسیدیم نزد
 ما پولی باقی نبود و شماره ما یکصد و پنجاه میشد و اختلافی فیما بین شرکتهای کشتیها به میان آمد و بعد از
 مباحثات بسیار شرکت روسیه برای هریک نفر پنج لیره مطالبه میکرد و شرکت اطیشیه چهار و شرکتی
 دیگر سه میخواست و بالاخره شرکت عثمانیه محض مقابلت به ده غروش حاضر شد و من ساعتی را
 فروختم و به قیمت آن اجرت کشتی را دادیم و همینکه به اسلامبول رسیدیم ضابط عثمانی به ما رسید
 و ما را به مسافرخانه برد و سه روز آنجا ماندیم آنگاه جمال مبارک امر فرمودند که خارج شدیم و خانه
 گرفتیم و نوبتی ضابط آمد و به حضور مبارک عرض کرد که نامه به دولتین مرقوم بدارند که
 کدورتشان زائل شود و حسن نظرشان حاصل گردد و جمال مبارک خواهش او را رد فرمودند که ما
 اینجا به طلب آنان آمدیم ما از آنان خواهشی نداریم و این عدم اعتناء جمال مبارک تأثیر عمیقی کرد .
 صان حفظ کرد . در وصایای مرکز عهد ابهی عبدالهء است :
 حداً لمن صان هیکل امره " الخ صبا عربی نام باد

شرق شمالی صبحگاهان معروف و ممدوح در ادبیات .
 در لوحی است :
 "درین حین نسیم صباي قدس از سبای فردوس معنوي بوزید" انخ صباح عربي
 صبح و بامداد . و دعای صبح صادر از باب اعظم مانند . دعای صبح صادر
 از علی امیرالمؤمنین است قوله الاعلی: "بسم الله الرحمن الرحيم يا
 من حکم علي الصّباح بنورالضّیاء" انخ صبّارة البرد . سورت و پر تأثیری .
 در لوح خطاب به میرزا بدیع الله است :
 " و اسأل الله ان یحفظک من حرارت الحقد و صبّارة البرد انه قریب مجیب" صبح ازل
 صبح ازل لقب میرزا یحیی ازل نزد بایان که از بیان مقام . نقطه در شرح جمله
 حدیث کمیل "نور اشراق من صبح ازل" گرفتند .
 صبر از الواح و سور صادره در بغداد سورة الصّبر خطاب به حاجی محمد . تقی ایوب
 نیریزی است قوله ج ع : " بسم الله العلي الاعلي
 ذکرالله في مدينة الصّبر عبده ايوباً " که در نام تقی ذکری میباشد و در کلمات مکنونه است :
 " لكلّ شیء علامة و علامة الحبّ الصّبر في قضائي والاصطبار في بلائي " و در لوح رئیس است :
 " ارض بما جري من مبرم القضاء و کن من الصّابرين " صبغ
 عربي رنگ ریزی . در لوح به شیخ سلمان است قوله الاعزّ:
 "صبغ مؤمن مجاهد صبغ رحمن بوده صبغ معرض منافق صبغ شیطان " که مراد رنگرزی خلقت
 و سرشت و طبیعت است . صبوح عربي شراب صبح در لوحی
 است قوله الاعزّ:
 " اي سرمستان خمر عرفان
 درین صباح روحانی از کأس الطاف رحمانی صبوح حقیقی بیاشامید " صبیح
 عربي جمیل و زیبا در خطابی در حق حاجی ذبیح :
 " الذبیح الفصیح الصّبیح " صحابة در یکی از آثار این امر به امضاء
 خ ا د م 66 است قوله:
 " علمای ظاهره در اصحاب رسول
 اختلاف نمودند که آیا صحابه بر چه نفسی صادق است بعضی گفته اند صحابه نفوسی هستند که
 در یک سنه او اکثر درک خدمت آن حضرت کردند و به جهاد فی سبیل الله قیام نمودند و بعضی
 گفته اند که هر کس اقرار بر کلمه توحید نمود و رسول الله را ملاقات کرد او از صحابه محسوب است
 اگرچه مرّة واحدة بوده و بعضی گفته اند که این اسم در مورد نفوسی صادق است که مخصوص
 حضرت رسول او را به این اسم خطاب فرمودند و بعضی گفته اند نفوسی هستند که عند حضرت
 موثّق بوده اند و در سفر و حضر و لکن اکثری از علماء گفته اند " کلّ من اسلم و رأی النبی و صحبه

ولو اقلّ زمان انه من الصحابة" از این قرارداد حجّة الوداع چهل هزار نفس با حضرت بودند و یوم وفات حضرت در مدینه صدویست و چهار هزار نفر جمع بودند و بر کلّ این نفوس به قول اخیر اسم صحابه صادق معذک معدودی بودند که از زلال نحر ایقان نوشیدند و به مبدء فیوضات رحمانیه وارد شدند .

و سورة الاصحاب نام یکی از سور الواح صادرة درادرنه میباشد .
صحاف جمع صُفحة عربی قاب بزرگ . در کتاب اقدس است :
" ایاکم ان تنغمس ایدیکم فی الصّحاف والصّحان " و صحان جمع صحن به معنی قاب و مراد نهی از عادت متداوله غذا خوردن با چند نفر با دست در یک قلع یا یک مجمعه میباشد .
صحان ضمن صحاف ذکر است . صحّت - صحیح

لقب حافظ الصّحّة که بعضی از اطباء در ایران با اعتباری از دولت داشتند شهرت چند تن از طبیبان بهائی مانند : حاجی میرزا عبد الرحیم همدانی و آقا سید

مرتضی در ساری مازندران و غیرهما بود و بیمارستان صحّت در اول خیابان لاله زار طهران به سال 1327 هج. ق. بواسطه دکتر عطاء الله خان بخشایش و دکتر محمد خان منجم و دکتر ارسطو خان حکیم با شرکت دکتر سوسن مودی امر کائیه تأسیس گشت و میس الیزابت استوارت از بهائیان امریکا به سال 1329 به عزم پرستاری در آن بیمارخانه صحّت بهائیان حرکت کرد .
و نام صحیح فروش را مرکز عهد و میثاق عبدالبهاء به حاجی میرزا عبدالله بهائی ساکن طهران معروف به سقط فروش فرمودند که به این لقب مشهور گردید و خاندان صحیح فروش از او برجا است .
صحیفة عربی کتاب و نوشته از جلد یا کاغذ و ورقه ای از کتاب . صحف

صحائف = جمع . و باب اعظم در همان سال اول ظهور خود صحیفة مخزونه آوردند قوله الاعلی :
" انّ هذه الصّحیفة المخزونة قد انزل الله سبحانه من عنده الی حجّة محمد بن الحسن علیهما السلام و لقد اخرجها بقیة الله صاحب الزّمان الی بابه الذّکر لتکون حجّة الله علی العالمین من لدی الذّکر بلیغة و هو الله کان بکلّ شیء شہیداً و کفی بالله وبالْحجّة لعبدہ علی الحقّ بالحقّ نصیراً " و در شأن آن در صحیفة العدل است قوله الاعلی :

" تفصیل احکام صوم را در در صحیفة فاطمیة و احکام حج را در صحیفة ای که دزد برد اورا در زمین مکه " انخ و صحیفة بین الحرمین در سفر مکه برای میرزا محیط کرمانی مدعی مقام بعد سید رشتی صادر فرمودند قوله الاعلی :

" بسم الله الرحمن الرحیم انّ هذا کتاب قد نزلت علی الارض المقدّسة بین الحرمین من لدن علی حمید ثمّ فصلت عن ید الذّکر اول ساعة من السنّة الجدیة سنة احدي و ستین بعد المأتین والالف فیا ایها السائل المحیط الم اقلّ لک فی المسجد الحرام اقبل دعائی و قم تباهل معی

لدي الركن عند الحجر الاسود وانك لم تشعر بامر الله والله علي ما اقول شهيد " ودر ضمن نامهاي حرم و عدل ذکر و نقل از صحيفه العدل ثبت است .

ونيز صحيفه اعمال السنة و صحيفه شرح دعاء غيبت و ديگر صحيفه العدل قوله: . " و بعد بيان ميکند عبد مفتخر الي الله و معتصم به حبل آل الله که بعد از رجوع از حج که اتمام حجت به اظهار علم بر کل عالم به کتب محکمه و صحائف متقنه شده بود کتب کثيري من کل شطرا زاهل علم و بيان در بحبوحه بحر حزن و وانفراد نازل و در اغلب آيات آنها اظهار عجز از قبل غير اهل علم به عمل آيات عربيه نموده (در ايام خانه نشين بودن آن حضرت در شيراز بعد از انجام امر دعوت در مکه به سختگيري و حکم ملاها نامه ها از مؤمنين در باب عجز از فهم کلمات عربيه جديده رسيد) و از آنجائي که امضاء قضاء جاري با اجابت آنها در بيان اصلي فارسي در دين مابين نشده بود و حکم رجوع به اول عالم بالکتاب الاول شده (چون آيات به فارسي مقدور نبود امر شده که از ملا حسين بشرويه عالم به کتاب شرح سوره يوسف استفسار کنند) تا آنکه طلوع شمس مباحله از افق ظلمت دهماء بر حرف سين و باء في السنة المقدسه 1262 به اذن الله مستتر گشته (ملا حسين بشرويه مأمور به تبليغ و محاجه و مباحله گرديد) و مقارن اين اثناء عظمي و عطيه کبري بوده که نجم مشتري از کتاب اشرف اعيان واحب اهل اکوان از افق غيب طالع و به امطار عجز و آيات قسم و فقر از سحاب لائح لامع فله الحمد والمنة كما هو اهله و مستحقه از آنجائي که اجابت يک نفس حيات بخش روح حيات خاشعين است به اذن الله به لسان اهل بيان اعجمين از سنخ انسان را به اين آيات عجميه حقيقت عربيه از بحر عجز و حزن خود علي ما يطفح مني لاجل حقيقت حيات در کنه معارف اصل و فرع عطا شده تا آنکه جميع اهل عالم از عالم و مضطر به تلجلج صبح ازل از شمس اول نور محمدي صلي الله عليه وآله به واسطه عبد او متلجلج شده و در مقام اعتراف به قدرت صانع فرد احد با يقين گشته و در حکم منشي اين الواح غير حکم عبوديت محضه بر لسان سروجهر جاري نسازند (در سنه 1262 به موجب عريضة التماس و عجز و قسم که در آن ايام شده بود اين صحيفه را در بيان اصول و فروع مرقوم داشتند) و مي بينم به عين اليقين در اين ارض وحدت که نشسته ام کل آلاء (مراد خانه نشيني در شيراز است) و لکن خداوند گواه است که با وجود اين مقامات مشهوده نه اينقدر دهر مرا محزون نمود که بتوان ذکر نمود علماي اين عصر خط ایشان در واقع اقرار به عجز است از عدم فهم کلمات من و معذک واقع شد آنچه که قضا جاري نموده شياطين انسي که از اتيان يک حديث عاجز بوده اند جرأت بر حکم خداوند نموده و عمل نمودند به فعلي که سبقت نگرفته در امکان ایشان را احدي و هر گاه ناظري به سر واقع مشاهده نمايد مي بيند که عدد حروف يد معکوس (جواد واعظ برغاني) حامل شد تمام عدد حروف وجه را در جحد صحيفه اعمال سنه چهارده باب است و کل آيات آن دويست و چهارده آيه مي باشد بر کل علماء عرب و عجم

عرض کن به حق خداوندي که حق است که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند به مثل یک باب آن نمیتوانند آورد " انتهى .

ضمن نام بقره ذکر از آن است . و در رساله شرح هاء قوله :

فيا لله انّ جامع البحار قد ذکر في معجزة آل الله صحيفة السّجادية حيث قال قد ذهب الكلّ بانّها مشابهة لصحف السّماء وزبور آل محمد في الانشاء وكفي لمن اراد ان يؤمن بهم تلك الصّحيفة في الثناء فكيف ثبت حكم الولاية بصحيفة محكمة ولا يثبت حكم عبوديتي لآل الله بصحف معدودة التي ملأت شرق الارض وغربها بل لو شاء الله و ارفع الحجاب لاشاهدنک قدرتي في الانشاء بان تجري من قلبي صحيفة في ساعات معدودة " و در لوح شهیر خطاب به ناصرالدین شاه قوله الاعترّ :

. " چند فقره از فقرات صحیفه مکنونه فاطمیه " الخ که مراد کلمات مکنونه معروفه است و به نام صحیفه فاطمیه نامیدند . و در لوحی است :

. " هذه صحيفة الله المهيمن القيوم هو الله تعالي شأنه الحكمة والبيان الحمد لله الذي تغرّد بالعظمة والقدرة والجمال " الخ که در بیان عصمت و مراتب آن است و صحیفه حمراء در آثار و الواح تکرار

ذکر یافت و گاهی کتاب تدوین و گاهی کتاب تشریح و تکوین و گاهی صحیفه نفس و وحی و علم اراده شد چنانچه در ضمن لوحی ثبت در نام امین است قوله :

. " يا امين انت حرف من صحيفتي الحمراء و ذکر من هذا الكتاب " و در لوحی دیگر است قوله :

. " جناب ذبيح و منتسبين اورا در صحيفه مکنونه مخزونه که در مقامی به صحیفه حمراء مذکور ذکر نمودیم " الخ و گاهی خصوصاً کتاب عهدرا اراده فرمودند .

صدّ مصدر عربي به معني منع کردن و جلو گرفتن . در توقيعي است :
" ولا يصدّهم الشيطان عن سبيل الله " صدّد عربي به معني

قصد . در لوح خطاب به صدر دولت عثمانی است قوله الاعترّ :
 . " در صدد آن باشند که ضري از مظلومان دفع نمایند " .

صدر اعظم نوري ميرزا آقاخان و ميرزا علي اصغر خان صدر اعظم که در آثار و الواح امر مذکورند و حاجي محمد حسينخان صدر اصفهانی که عمارت معروف صدر در اصفهان از جمله آثار باقیه به نام او میباشد و باب اعظم در بیان به نام عمارت صدر؟ و سرپوشیده نام بردند و مفهوم است که سکای

در ایام اخیر؟ در اصفهان به آنجا بود و در نام ماکو ذکر است . و صدر العلماء اصفهانی مذکور در ضمن نام طهران و نامبرده در آثار این امر که در ضمن حرف ص اشاره است و نیز صدر العلماء دیگر و

صدر الاحرار ميرزا محمود صدر فریدنی مذکور در بعضی خطابها و نیز حاجي صدر یا صدر الصدور همدانی مذکور در آنها و صدر ملقبان اردکاني وغيره مذکور در آن آثار برخی در اسرار الآثار العمومیه و کلاً در

صَدَع - صُدَاع صَدَع شکست و شکاف و دونیم کردن در لوح حکماست: . متصدع
 "من قام لخدمة الامر له ان يصدع بالحكمة ويسعي في ازالة الجهل عن بين البرية" الخ . اورا است
 که به دانش حق را از باطل
 بشکافد و جدا کند . و در منا جاتی در خطابی است :
 . " ترانی یا الهی خاضعاً خاشعاً متصدعاً بما امرت من عندک " الخ شکسته شکافته دونیم به فرمان
 تو . و در لوحی است :

است و نخارش را کیفیت دیگر آن از شعور بکاهد و این بر شعور بیفزاید آن نیستی آورد و این هستی
 بخشد آن را صُدَاع (در دسر) از عقب و این را حَبّ مالک ابداع همراه .
 صَدِي عربي بوم . در لوح شهیر سلطان به ناصرالدین شاه است قوله الاعترّ :
 " کأنها دار حكومة الصّدي لا يسمع من اوجاتها إلاّ صوت ترجيعه " گوئی پایتخت فرما نزوائی بوم
 است که از کرانه هایش جز بازگشت آوایش به گوش نیآید. و در لوحی دیگر است :
 . " لو تنظر اليوم في قصر كسري لتراه محلاً للعنكبوت والصّدي " صَدِيد
 عربي چرک . آیه ای در کتاب اقدس است :

" انه يشبه بالصّديد والغسلين " که تلویح به این است که مغتسلین در خزائن و حمامات عمومی و
 در حیاض عمومی که غالباً از متقدّسین و ارباب عمام بودند مصادیق آیات قرآنیه :
 " و خاب کلّ جبار عنيد من ورائه جهنّم ويسقي من ماء صّديد " و قوله :
 " فليس له اليوم هيئنا حميم ولا طعام إلاّ من غسلين " در حق اهل دوزخ و مرزوق به صديد و
 غسلين اند .
 است :

" ثمّ استقمنا في حبك بحيث لا يمنعا عنك ما دونك ولا يصرفنا عن حبك ما سواك " الخ
 مارا با سوايت از دوستيت بر نگرداند . در کتاب اقدس : " ليصرفوها امناء الرحمن " الخ تا
 امينان خدا آن را صرف و خرج کنند . استعمال صرف در این معنی عرفاً متداول و الحاق
 علامت جمع به فعل مسند به جمع ظاهر به نوعی که در کتب ادبیة عربیه به عنوان لغت " اکلوني
 البراغيث " معروف است کثرت استعمال دارد .
 صَرِيخ عربي ناله و استغاثه . در لوحی در وصف اهل بیان است . قوله ج ع
 :
 و صريخ المنكرين " و در صلوة یومیه است : " وتسمع ضجيجي و صريخي " .

صَرِيرَ عَرَبِيَّ آواز برخوردن در و دندان و مانند آن . و در آثار ابی ذکر .
 "صَرِيرُ قَلَمٍ اَعْلَى" بسیار است. و در لوح برهان قوله الاعزّ:
 " فِي اَوَّلِ يَوْمٍ فِيهِ
 ارْتَفَعَ صَرِيرُ الْقَلَمِ الْاَعْلَى " و در زیارت سید الشهداء :
 " بِمَصِيبَتِكَ مَنَعَ الْقَلَمُ
 الْاَعْلَى عَنِ صَرِيرِهِ " .
 خطاب و صایای عهد است :
 " صَرِيحاً لَا حَرَكَ
 لِلْاَعْضَاءِ " .
 صُغْلُوكُ عَرَبِيٌّ فَقِيرٌ وَبِي مَالٍ . در لوحی
 است قوله الاعزّ:
 " مَالِكٌ وَ مَمْلُوكٌ وَسَالِكٌ
 وَصُغْلُوكٌ كُلٌّ بِهٍ شَطْرَ عَنَايَةِ حَقِّ تَوَجُّهٍ كُنْتُمْ
 اَخْلَجُ .
 صُعُودٌ عَرَبِيٌّ كَهْمَا مَصْدَرٌ بِهٍ مَعْنَى بِهٍ اِلَّا بِرَأْمَدِنِ اسْتِ ضَمْنِ نَامِ سُلُوكٍ ذَكَرُ .
 می باشد .
 و در اصطلاح امر بهائی در انقطاع و موت اطلاق میگردد و میت را متصاعد گویند چنانچه به
 اصطلاح اهل بیان مرفوع میگفتند .
 و در مجمع البحرين است :
 " صَاعِدٌ اِلَيْكَ اِرْوَاْحَهُمْ اَي اِرْفَعَهَا اِلَيْكَ اِلَى الْجَنَّةِ " در لوح به عبدالوهاب است قوله الاعزّ :
 " تَا دَرْحِيْنَ صُعُودٌ بِاَكْمَالِ تَقْدِيسٍ وَتَنْزِيهِهِ وَانْقِطَاعِ قَصْدِ رَفِيقٍ اَعْلَى نَمَائِنْدُ " و در لوح به اشرف است :
 " قَمٌّ ثَمَّ اَذْهَبَ بِلُوحِ اللّٰهِ اِلَى عِبَادَةِ الْمُرِيدِيْنَ الَّذِيْنَ اَحْرَقُوا الْحِجَابَ بِنَارِ الْاِنْجِذَابِ وَصَعِدُوا اِلَى اللّٰهِ الْمَلِكِ
 الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ " .
 صَعِيدُ الْاَكْبَرِ صَعِيدٌ بِهٍ عَرَبِيٌّ بِهٍ
 معنی زمین و در زیارت جامعه است
 قوله
 الْاَعْلَى :
 " وَارْجِعُونِي فِيْ اَيَّامِ
 رَجْعَتِكُمْ وَاغْفِرُونِي اِلَى يَوْمِ ظَهْوَرِ سُلْطَنَتِكُمْ عَلَيَّ صَعِيدُ الْاَكْبَرِ " در خبر ایامی بود که محلّ رجعت
 و زمین قیامت ظهر کوفه باشد و مراد از صعيد اکبر یعنی "ارض برین" همان است و اصحاب باب اعظم
 منتظرو میا شدند که پس از عود از مکه به کربلا بیایند و قیام نمایند ولی در آن بداء واقع شد .
 صَفَا - صَفِيٍّ مِيرْزَا مَهْدِيٍّ يَزْدِيٍّ بِاَبْرَادَرَانِشِ وَاقْرَبَائِشِ كِه سَالَهَا مَبْلَغَ اَمْرِ .
 بهائی بود به نام اخوان الصفا شهرت داشت و تفصیل احوالش در ظهورالحق است .
 و صفیعلیشاه عارف و مرشد معروف که به تفصیل در اسرار الآثار العمومیه و در ظهورالحق ثبت است
 رساله ای در ردّ کتاب ایقان مخصوصاً بر توضیحات اواخر حدیث ماثور :
 " اَنَّ فِيْ قَائِمِنَا اَرْبَعَ عَلَامَاتٍ " اَخْلَجُ كِه مَذْكُورٌ دَرَانِ كِتَابِ اسْتِ نُوْشْتِ وَ اَقَا مُحَمَّدٌ رِضَا قَنَادٌ اَز
 بهائیان جوابی نگاشت که اولش چنین است :
 " هُوَ الْعَزِيزُ
 الْمُسْتَعَانُ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي كَشَفَ الْاَسْرَارَ " اَخْلَجُ وَ اَوَّازِ مَلَا حِظَّةً جَوَابِ جَرِيٍّ تَرْكَرْدِيدِ پَسِ مَرْكَزَامِ
 ابی خود خطابی شیوا در تبیین اشتباه وی در حدیث مذکور آمیخته به ملائمت و نصیحت و مطایبت

- صادر فرمود که مشهور میباشد .
- صَفْرَاءُ در لوح مصیبت حروفات عالین است قوله الابهی :
- "واستمسک بالعروة الصّفراء فی البقعة الحمراء" انخ ودر ذیل صادق نیز ذکر صفراء در توقیعی میباشد
- وراجع به رمز لون صفرت و الوان دیگر ضمن اسماء زعفران کثیب و غیرهما ذکر است .
- صَفَقَ در خطابی در زیارت آقا زمان شهید ابرقو است قوله العزیز :
- " ویصَفِقون اهل الشُّرور و یعدّبوک بالضرب و الطّعن و الجرح الموفور و انت تصَفِق معهم " مردم شیر کف میزدند و تورا به ضرب و طعن و جرح موفور عذاب میرساندند و تو هم با آنها کف میزدی .
- صَقْر عربی باز مرغ شکاری صُقور = جمع
- در خطابی و در مناجاتی است :
- الاوهام قاصرة عن الطّیران الی اوج وحدانیتک " .
- صُقع عربی
- جهت و جانب و ناحیه و محله و اقلیم . اصقاع = جمع
- در توقیعی
- از شیراز برای خال است قوله الاعلی :
- " و امروز نزد من حکم افضل و ادنی از ایشان سوی است سلطان با اخس رعیت دریک صُقع است امر حق بخیه بردار نیست هرکس سبقت گرفت فائز شد و هرکس واقف شد مؤخرماند الی یوم القیامة " انخ وجملة بخیه بردار نیست مصطلح و متداول در بین انام بود یعنی چنانچه البسه دریده را بخیه کرده ظاهرسازی مینمایند و فصل را وصل میکنند در امر الهی تدبیر ظاهری و تغییری و تحریف و توریة نتوان کرد . و در ضمن نام بخیه ذکر می است . و نیز در خطاب به صدر فریدنی است قوله العزیز :
- " و اضاء بنور السّبحان فی الصّقع الامکانی " صقلاب
- قوم معروف صرب ویا اصلاً اسلاو که از حوالی خزر به ممالک
- اروپا منتشر شدند . در خطابی است قوله العزیز :
- ظهورش نومدار گردید " .
- صَلَب عربی مهره پشت . اصلاب =
- جمع . در لوح به حاجی محمد کریم .
- خان قوله الاعزّ:
- " فی جواب مَنْ قال القائم فی الاصلاب " .
- صَلوة صلوات مفروضه یومیة بهائی به نوعی که واضح است و در کتاب . امر و خالق تفصیل میباشد به اثر نفس ابهی صادر و در سنه شهودش نزد عامه اهل بهاء ظاهر و شاهر بود اما در قرآن فقط به نوعی از تکلف عدد پنجگانه و اوقات را توان استنباط کرد ولی ارکان و اجزاء صلوة را که فیما بین فرق مختلفه اسلام متداول است علماء هر یک به نوعی مخصوص از روایات و غیرها گرد کردند و توده ها به آنها عامل گشتند . و اما در کتاب بیان فقط ذکر صلوة در هنگام زوال است

و کیفیتش بیان نشد . صلیب عربی دار مجازات .
 در لوح به نصیر است قوله الاعترّ : " روح را بر صلیب غلّ مزیند " و در
 خطابی است : " انّ الصّلب حبیبی فی سبیل البهاء " .
 صمت مصدر عربی به معنی سکوت . در لوحی است :
 " ای ذبیح از برای تبلیغ خلق شأن؟ قعود و صمت جایزه " صامت به معنی ساکت . در لوحی به بدیع
 الله غصن است : " کن فی الجمع صامتاً " .
 صنادید جمع صندید آقا و بزرگ . در لوح حکماء قوله الاعترّ :
 " و هؤلاء من صنادید القوم و کبرائهم " صنایع جمع صنایعة حرفه
 و پیشه دستی . در کتاب اقدس است : " قد وجب علی کلّ واحد منکم
 الاشتغال بامر من الامور من الصّناع والاقتراف " .
 صنعان در خطابی در حق حاجی سید حسن سیرجانی و شیخ صنعان الذی
 . استشهد فی سبیل الله علیهما بهاء الله الابهی :
 . " ای سرگشته دشت و صحراء در سبیل الهی هرنفسی در بادیه ای سرگردان و
 پریشان تفصیل شهادت حضرت شیخ صنعان به سمع این دلسوختگان رسید وقتی که این
 لقب به او عنایت شد معلوم بود که در این سبیل بلا یای عظیم تصادم خواهد نمود " .
 صنم بت اصنام = جمع . در لوحی است قوله ج ع :
 " حزب غافل به اسماء تمسک نموده اند و از موجد و مبعث و مالک آن محروم اسماء از برای بعضی به
 مثابه اصنام بوده و هست و حزب شیعه فی الحقیقه عند الله از عبده اسماء مذکور و در یوم جزاء عمل
 نمودند آنچه را که هیچ ظالمی عمل نموده بر منابر به سبّ و لعن مقصود عالمیان مشغولند دع ذکر هم
 و ما عندهم مقبلاً الی الله ربّ العالمین " صه
 عربی یعنی ساکت شو . در لوح به حاجی محمد کریم خان است :
 صه لسانک عن الاولیاء یا ایها الهائم فی هیماء الجهل والعمی " یعنی زبان از بد گوئی دوستان خدا بازدار .
 صهباء عربی شراب . در کتاب ایقان است :
 " صاحبان هوش که از صهبای حبّ نوشیده اند " وقوله : " حال باید
 قدری از صهبای انقطاع نوشید " صیهون کوه معروف
 مقدّس یهود در فلسطین و قریه داود جنب بیت المقدّس . در لوحی است قوله
 الاعترّ : " قد فاحت النّفحة و مرّت النّسمة و ظهر من صیهون ما
 هو المکنون و یسمع من اورشلیم نداء الله الواحد الفرد العلیم " وقوله :

. " وشریعة الله از صیهون جاری " الخ
 خطابي در زیارت خوانی برای عمه طلان خانم که ذیل آن نام . ثبت است قوله العزیز:
 . " یصوبون الاعداء الی صدرک سهام الملام " دشمنان به سینه ات تیرهای نکوهش و سرزنش
 راست و بنشان؟ میدادند . صور در کتاب اقدس
 راجع به مشرق الاذکار قوله ج ع :
 بما ینبغی لها لا بالصور والامثال " صور = جمع صورة به معنی رسم و عکس است و مراد از امثال
 مجسمه ها میباشد که در قرآن است :
 " ما هذه التماثل التي انتم لها عاكفون " و مقصود نهي از صورتها و مجسمه در مشارق الاذکار است .
 صوفي که در اسرار الآثار العمومیة تفصیل است در آثار شیخ احسائی . و نیز در
 کلمات باب اعظم نسبت به بعضی رؤساء تصوف تنفر موجود میباشد ولی حقایق و دقائق حکمت
 اشراقی را که در کلمات مرویه از نبی و ائمه اهل البیت و پیشوایان اسلام نیز بسیار است در بر دارند
 و از مقام ابهی خصوصاً در مدّت درویشی و عزلت و اقامت در کردستان و بعدها مستقیماً معارف و
 دقائق اشراق در امثال هفت وادی و کلمات مکنونه و قصیده عزّ و رقاء و غیرها متجلی است و بنده
 هائی در ذیل اسامی مذکوره ثبت میباشد و در ذیل نام قدس، لوح لیلۃ القدس به افتخار درویشان ثبت
 است و به نوعی که ضمن نامهای تاج و درویش اشاره است در سفر از بغداد به اسلامبول و در ادرنه و عکا
 خود با اقرباء و مهاجرین همگی به زی مذکور بودند و دیگران بالاخره به تدریج تغییر دادند ولی هیکل ابهی
 و غصنین و بعضی از مشاهیر روحانیین و مبلغین تا آخر بدان حال ماندند و بعضی از قبیل جمال الدین
 سلیمان خان تنکابنی و حاجی نیا؟ کرمانی و حاجی قلندر همدانی و غیرهم مادام الحیات به آن زی باقی
 بودند و در ضمن کرم، ولی، و غیرهما واضحتر ذکر است .
 صومعة عربي عزلتگاه زهاد و دیر راهبان . صوامع = جمع . در لوجی
 است قوله ج ع :
 بقعة التي باركها الله علي بقاع الارض و يعبدون في الصوامع والمساجد " الخ .
 صیت عربي آوازه و شهرت خوب . در خطابی و مناجاتی است : . " پاک یزدانا بینائی و شنوا و
 قندری و توانا صیت نبأ عظیم در جمیع اقالیم منتشر " الخ
 صیحة عربي دادو فریاد و بانگ و به معنی عذاب و غارت استعمال
 . شد در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد نجفی اصفهانی است قوله ج ع :
 . " قد صاح من ظلمک دین الله فی ما سواه و تصیح شریعة الله و صاحة الصخرة " .
 و در لوح نصیر است :

امر وصیحه زن میان عباد" و در زیارت سیدالشهداء است: "وصاح به اهل سرادق الفضل فی الجنة العلیا" وصیحه در اصطلاح الواح نام لوح مشهور به ناصرالدین شاه میباشد که در نام سلطان شرحی است. و در لوحی است:

"یا علی ازیومی که لوح معهود که به صیحه وساعة وصور نامیده شد ارسال گشت منکرین و مشرکین در کمال فکر و تدبیر قیام نمودند اگر چه در ظاهر امری مشهود نه و لکن ان ربک لهو العلیم الخبیر. به کمال جدّ در صدد جمال قدم بوده و هستند" الخ مقصود از لوح معهود لوح شهیر به ناصرالدین شاه است و مراد اینکه در کمال فکر و تدبیر خود قیام نمودند چنانکه در مکتوب حاجی میرزا حسینخان سفیر کبیر ایران در اسلامبول مسطور و در ظهور الحق درج است فوراً به تضییق و تشدید حبس ابهی پرداختند. و در لوحی دیگر به آقا محمد علی نبیل قائن قوله:

"این ایام بعد از ورود به سجن اعظم اراده الهیه به آن تعلق یافته که جمیع بریه را به شاطئ احدیه مجدداً به اعلی النداء ندا فرماید لذا مخصوص هرنفسی از رؤساء ارض لوحی مخصوص از سماء مشیت نازل و هر کدام به اسمی موسوم الاولی بالصیحه والثانی بالقارعة والثالث بالحقاقه والرابع با لساهرة والخامس بالطامة وکذلک بالساعة والآزفة والفرع الاکبر والصور والناقور وامثلها" الخ که ضمن شرح نام سجن به صراحت ذکر است. و در لوحی دیگر قوله:

"چنانچه صیحه رابه هیأت لوحی مبعوث نمودیم و به قطب بلاد ایران فرستادیم وانصعق منه من فی السموات والارض"

قلعه متین نادسترس. صیاصی = جمع. در شرح. ها است قوله الاعلی:

"ولو اجتمع الکلب بصیصیتهم علی بجدی" و در شرح کوثر:

"وهل من صیصیه یقوم معی فی میدان الحرب بسیوف اهل البیان" الخ که به معنی "هل من ذی صیصیه" میباشد.

حرف - ض

ضاریه در خطاب وصایای عهد:

"بین مخالف سبع ضاریه" به معنی درنده.

پاسبانان و پلیسیان.

در لوح به رئیس است.

قوله الاعتر:

"فی هذه اللیلة اجتمع علینا ضباط العسکرية"

و در لوح به صدر اعظم عثمانی است قوله:

"و در ورود ضباط عسکرية کلّ را احاطه نموده..."

خُجرة

- عربی دلتنگی . در لوح به حاجی محمد کریم خان :
- " لا تُضَجِرْ مَنْ يَعْطِيكَ " آن را که به تو بخشش میکند دلتنگ و ناراحت نکن
- ضَجِيجَ عربی ناله و فریاد بیتابی و بیقراری و دچاری و ترس .
- در لوح به شیخ سلمان است :
- " ارْتَفَعَ ضَجِيجُ الاسراءِ مِنْ اَهْلِي وَ اَحْبَتِي " و در وصف اهل بیان :
- " تَسْمَعُ ضَجِيجِي وَ صَرِيحِي " المشركين وَ صَرِيحَ الْمُنْكَرِينَ " و در صلوة یومیه است :
- ضَحْضَاحَ در لوح شهیر به ناصرالدین شاه :
- " قَدْ نَصَبَ ضَحْضَاحَ السَّلَامَةِ وَ اصْفَرَ صَحْصَاحَ الرَّاحَةِ " اول به دو ضاد نقطه دار مفتوح که در جمل عربیه بجای قلیل الغور و به معنی آب به مقدار فرا گرفتن تا پشت پا است و دوم به دو صاد بی نقطه به همان وزن به معنی زمین مسطح و باغ میباشد وَ نَضِبَ فعل ماضی معلوم از نضوب به معنی فرو رفتن آب . یعنی همانا پایاب ایمنی و سلامت فرو شد و بستان آسایش و راحت خزان گشت . ولی در ترجمه های نسخ خطی قدیم این لوح به خطوط مختلف دیده شد که دوم را هم به دو ضاد با نقطه ضبط کردند و "ضحضاح" الروضة نوشتند . ضُحِي - ضَاحِي ضُحِي برآمدن آفتاب و آغاز طلوع . شمس الضُّحِي . ضَوَاحِي اصفهانیه از مؤمنات عصر اول این امر در ظهورالحق . به تفصیل مسطور است . ضَاحِي به معنی ظاهر و بارز در آفتاب و آفتابی شده . در خطاب معروف به عمّه است :
- " وَ اشوقِي يَا اَلِهِي اِلِي بَاهِي جَمَالِكِ وَ ضَاحِي وَجْهِكِ " ضَوَاحِي جمع ضاحیه به معنی نواحي . در مقاله سیاح است :
- " مِيرْزَا يَجِي فِي دَر لِبَاسِ ضِدِّ مُضَادَّةٍ ضِدِّ عَرَبِيٍّ " تبدیل گاهی در نواحي و ضواحي .
- مخالف و طرف مقابل شئی در لوح طب .
- است :
- " اِذَا اجْتَمَعَ الضِدَّانِ عَلِي الْخَوَانِ لَا تَخْتَلِطُهُمَا فَاقْتَنَعَ بَوَاحِدٍ مِنْهُمَا " و مراد دو غذای با دو تأثیر به نقض یکدیگر مانند شیر و ترشی میباشد . مُضَادَّتْ به معنی مخالفت . در رساله سیاسیه قوله :
- " وَ مُضَادَّتْ بِنَفَائِدِهِ " که به فک ادغام مستعمل در عرف میباشد .
- ضُرٌّ - مُضِرٌّ ضُرٌّ عربی به معنی زیان . در لوح خطاب به رئیس عثمانی است
- ضَرِيرٌ " وَ اتَّحَدْتُ مَعَ رَئِيسِ الْعَجَمِ فِي ضَرِيٍّ " و در لوح دیگر :
- " عَمُّومَ اَهْلِ عَالَمٍ بَایْذِ اِرْضُرٍّ دَسْتِ وَ زَبَانِ شِمَا اَسُودِهِ بَاشَنْدِ " مُضِرٌّ زیان آور . در لوح طب است :
- " وَ اَتَرَكَ الْعَادَةَ الْمَضِرَّةَ " ضَرِيرٌ به معنی کور . در لوحی است :

- " کن فی النعمة منفقاً وللضرير بصراً " .
- ضعیفۀ عربی کینه . در لوح دنیا قوله الاعترّ :
- " بل اراد تقدیس نفوس عبادک و نجاتهم عن نار الضعیفۃ والبغضاء الّتی احاطتهم فی کلّ الاحیان "
- ضلع عربی استخوان خمیده نازک پہلو أضلع ضلوع أضلاع = جمع
- در خطاب وصایای عهد است :
- " و اججوا نیران محبّة الله بین الضلوع والاحشاء " و در خطاب معروف به عمّه قوله العزیز :
- " لانّ نیران الحرمان اضطرمت بین اضالعی " الخ که صورت جمع الجمع از آن است و ضلع نیز به مناسبت قصه مذکورۀ در تورات و قرآن که حوا از ضلع آدم خلقت شد کما به از زن گردید و در آثار و افواه بهائیان مصطلح و شایع گشت و برای نمونه در خطابی :
- " هو القیوم اخت وسطای جناب آقا محمد کریم ضلع میرزا غلامعلی علیه بهاء الله الابهی ملاحظه فرمایند " . و در صورتی از وصف شهداء خراسان و بلیاتشان قوله : " اخرجوا ضلعه المظلومة " .
- ضماد عربی پارچه ای که عضو مجروح را با آن بندند . در خطابی در
- مصیبت آقا سید احمد افغان است قوله العزیز :
- " و کن سلوة لقلوبهم و ضماداً لجروحهم " .
- ضمان عربی التزام عین
- یا قیمت چیزی که تلف شود . در لوح و مناجاتی . است :
- " انت الّذی امرتني بالدّهناء و ضمنت الاجابة فاستجب لي ما اردته بجدک و فضلک و احسانک "
- ضوضاء عربی شور و غوغاء و فتنه که در آثار این امر و در عرف
- بهائیان به حدّ کثرت متداول بود و فتنه های حدثه به ظلم بر اهل بهاء فی المثل به نام ضوضاء یزد و یا طهران و یا سال فلان گفته میشد و از حضرت بهاء الله در صورت زیارت امّ الاولیاء است :
- " ما منعتک الضوضاء و ما حجبتک البغضاء نطقت بذکر ربّک الی ان صعد روحک " و در لوحی دیگر :
- " قل لا تمعنی ضوضاء و کم ولا ضوضاء من علی الارض " .
- میرزا اصغراغصان که ابتداء به غصن انور معروف بود که در تاریخ ضیاء الله ظهور الحق شرح و تفصیل ذکر است در 14 جمادی الثانیة سال 1316 در حیفا در گذشت و در عکا به جوار روضه مبارکه مدفون گشت و او نیز با مرکز عهد ابهی صفا و اطاعت خالصه نکرد ولی در حقش فرمودند من از او در گذشتم و راضی هستم
- ضیافه در کتاب اقدس است قوله ج ع :
- " رقم علیکم الضیافه " و مراد مهمانی کردن است .

حرف ط

حرف ط در آثار این امر رمز نام بهاء شد چه عدد ابجدی نام بهاء به شمار یعنی 9 است و نیز رمز طاهره قرّة العین و رمز طهران به اعتبار حرف اول آن نامها قرار گرفت. در کتاب اقدس است قوله الاعترّ: "..... بحرف الطاء المدلّة علی هذا الاسم (بهاء) الممتنع المنیع" و در لوح شهیر به علی محمد سراج اصفهانی است قوله:

باری آیات عزّ احدیه در این اسم و ظهور زیاده از آن است که احصاء توان نمود و معذک این همج رعاع این اسم مبارک را به ازض طاء تفسیر نموده اند چه که حضرت اعلی روح ما سواه فداه اورا ارض بهاء نامیده و آنقدر شعور نداشته که ادراک نمایند که مقصود حضرت آن بوده که اخبار فرمایند از ظهور جمال مبارک در آن ارض ای ارض یمشی علیها البهاء و سکن فیها هذا الاسم المشرق المنیر" . و ایضاً:

و از جمله نقطه جذبیه علیها بهاء الله مدتها با این عبد بوده و آئی لقاء این غلام را به ملک دنیا و آخرت معادله نینمودند و ما ارادت تفارق عنی اقلّ من آن ولكن قضی ما قضی و چه مقدار از آیات و اشعار که در این امر بدیع ذکر فرموده از جمله در وصف طلعت ابهی غزلی گفته که یک فرد آن این است:

گر براندازد بهاء از رخ نقاب صد هزار همچون ازل آید پدید و در نامه ای از آقا میرزا موسی کلیم از ادرنه برای خاتون جان خانم ارض ق (قزوین) است قوله:

" حضرت طاء روح ما سواه فداه اول وصفی که از قلبش جاری شده و در قلبش خطور نمود وصف جمال ابهی بود چنانچه الآن به خط خودشان موجود است: " گر براندازد بها از رخ نقاب

صد هزار همچون ازل آید پدید
و در توقیعی در شأن طاهره است:

" وانّ ما سألت من اختلاف الناس في حقّ الطّاهرة انّ مجمل القول حقّ علی الكلّ ان یسکتوا فی شأنها... وانّها لما ترقت فی معارف آل الله فلا ینبغی للمؤمنین مجدّها ولا اذاها وانّها لم تحکم الا بما فصل فی کتاب

و در توقیعی در جواب معروضه اش: " اسألک اللهم

یا الهی ان تصلّی علی محمد وآل محمد وان ترحم بحقهم تلك الورقة المطهّرة من اشارات الباطلة وکید اهل الباطل والفتنة وانزل اللهم علی ذوی قرابتها کلمة العلوّ والرّحمة..... و ارحم اللهم من اراد حقک فیها وانزل اللهم من اراد سخطک فیها " و در خطابي راجع به مدفن آن مظلومه شهید است قوله: " مرقد جناب طاهره در چاه باغی است آن نیز انشاء الله ظاهر و آشکار خواهد شد " و راجع به طهران در لوحی است قوله:

عرش بودي " الخ که درذیل نام اخت شمه اي ازان ثبت میباشد . ودر کتاب اقدس است قوله ج
ع :

" يا ارض الطاء لا تحزني من شيء قد جعلك الله مطمع فرح العالمين بما ولد فيك مطمع الظهور "
الخ . ودر لوجي ديگر است :
" ايها الناظر الي الوجه اذا رأيت سواد مدينتي قف وقل يا ارض الطاء قد جئتک من شطر السجن بنبا
الله المهيمن القيوم قل يا امّ العالم ومطلع النور بين الامم " الخ مراد طهران است که محلّ ولادت ونشو
ونما ومسکن ابهي بود . ودر لوح دنيا اشاره به همین آیات مذکوره در کتاب اقدس است قوله :
" در کتاب اقدس در ذکر طاء نازل شد آنچه که سبب انتباه عالميان است " ودر لوجي است : " ومنهم
من فدي نفسه في الطاء " مراد آقا نجفعلی زنجاني است که در طهران سر بریدند . ونیز در
لوجي است : " در ارض طاء نظر نمائید خبیث کاذب که به صادق معروف بود (مراد سید صادق
مجتهد معروف سنگلجي است که در نام صادق ذکر ميیباشد) وسبب وعلت ضوضاء جهلاء مهلت
نیافت وهمچنین نفس ديگر (حسام السلطنة بن عباس میرزا) از بعد او به موقع اخذ شد وسوف تسمع
امر الثالث (معتمد الدولة فرهاد میرزا بن عباس میرزا) معذک ناس در ضلال قدیم بوده وهستند
در این ظهور اعظم حقّ جلّ جلاله مهلت نداده معذک احدي متنبّه نشد الا من شاء الله " ونیز
قوله جلّ جلاله : " به قدرت خود کاذب را يعني صادق ارض طاء را اخذ نموده واحدي متنبّه نشد
وثاني را اخذ نمود (مراد حاجي ملا علي مجتهد کني است) و کذلک من قبلهما الذئب والرقشاء "
الخ ودر اثري ديگر قوله جلّ کبريائه : " چنانچه مشاهده نموده ومينمائید که براولياء حقّ واصفيائش
در ارض طاء چه وارد آوردند اسم الله را (سید مهدي دهجي) من غير جرم وگناه به فتواي آن نفوس
شريره غافله حبس نمودند وهمچنین جناب علي قبل اکبر عليه بهائي که لازال ناس جاهل را به بحر
علم دعوت مينمودند وهمچنین جناب ابو الفضائل عليه بهائي وجناب رضا عليه بهاء الله مالک اسماء را
..... نفسي که اول اخذ شد ملتفت نشدند بعد ثاني بغتة اخذ شد متنبّه نگشتند ثالث درالواح نازل
که ميفرمايند وحشرنا هما بثالث گمان نميرود که بوم اخذ شود (ناصرالدين شاه) از نوم غفلت
بیدار شوند واز سکر هوي به هوش آیند مگر از رضوان احديه نسيمي ديگربر عالميان بوزد که خلق لايق
انتباه گردند وبه صراط الهي پي برند قد اشتعل الغافلون ناراً ولكن الله اطفأها بقدرته وسلطانه کذلک
قضي لامر من قبل " انتهى . وديگر قوله جلّ بهاءه : " از يد قدرت در این سنه (سنه 1300 هج.ق.)
آثار عجيبی ظاهر بعضي ملتفت وبعضي غافل از حق بطلب کلّ را آگاه فرمايد تا بعد از آگاهی گواهي
دهند بر اینکه اهل حق به جهت اصلاح عالم وتربيت امم مابين خلق ظاهر شده اند ولکن احدي براین
مقام علي ما هو عليه آگاه نه لذا بعضي از علمای جاهل فتوي دادند بر آنچه سگان جنت عليا وفردوس

اعلی به نوحه وندبه مشغول لازال فساد وظلم از این تفوس غافله ظاهر بعضی که از بحر هدایت آشامیدند به منزله بصرند از برای هیکل عالم و برنجی به مثابه دخان از برای اهل امکان حائل شدند مابین ابصار و مشاهده انوار جمال، قاتلهم الله، انتهی طاغوت عربی به معنی پرطغیان و سرکش و پرشیطان و سرگمراهان اطلاق.

گردید. درلوحی است قوله ج ع: "وبعد نزلت هذه الآية، الم تر الي الذين يزعمون انهم آمنوا بما انزل اليك و ما انزل من قبلك يريدون ان يتحاكوا الي الطاغوت" الخ و مقصود از طاغوت در این مقام کعب بن اشرف بوده " الخ و در صحیفة العدل است قوله الاعلی: " مثل اعمال جماعت سنت که به اعتقاد خود لله حرکت میکنند و کافرند و خداوند بری است از عمل ایشان بل در واقع توجه به خداوند نیست بل به جبت و طاغوت است چنانچه نص قرآن است که میگویند والله ان اردنا الا الحسنی و خداوند تکذیب ایشان را در قرآن نازل فرموده " الخ و در ضمن نام جواد در توقیعی ثبت است: " اللهم العن صنبي القریش و جبتهم اللهم العن الجبت و الطاغوت " و در زیارت برای حاجی عبدالمجید شهید و پسرش آقا بزرگ بدیع شهید که در ضمن زیارت ثبت است قوله: " به تزلزلت ارکان الجبت و انکسر ظهر الاصلنام الذين یمشون باثواب العلماء بین ملاء الانشاء " الخ. و به نوعی که در ضمن نامهای یحیی و غصن و غیرهما ثبت است و در بسیاری از الواح نام جبت و طاغوت بر میرزا یحیی و مغوی او اطلاق گردید. و در ذیل نام غصن هم ذکر است. طاعی عربی اسم فاعل از طغیان به معنی ستمکار و گردنکش جبار. طاغین = جمع در لوح رئیس است: " هل الفرعون استطاع ان یمنع الناس من سلطانه اذ بغی فی الارض و كان من الطاغین " . طاع اسم فاعل عربی به معنی سرشار .

در خطابها بیان بدین سیاق بسیار است: " انی اخاطبک بقلب طاع بحبّة الله " و در خطاب و صیای عهد: " هذه الكأس الطّافة بصهباء الوفاء " و طّفح لبریز آب و کف آن است. طالقان در دوره ابی در چند قریه از بلوک طالقان قزوین جمعی از بهائیان میزیستند که در الواح مذکورند از آن جمله: ملاً محمد علی ولیانی مشهدی علی و غیرهما که تفصیل احوال در ظهور الحق ثبت است. طاووس نام مرغ نقش و نگارین پر معروف به تشبیه و تسمیه در بعضی آثار ذکر است از آن جمله در تفسیر سوره والشمس قوله: " وانتشرت اجنحة الطاووس فی الرضوان " و در لوحی عنوان " امة الله طاووس الاحدیة " ذیل نام بهنمیر ذکر است. و نیز ضمن نام آل ذکری میباشد. طائفین حول به معنی گردندگان گرد تخت شاهی. در اصطلاح اهل بهاء آنانی را میگفتند که به جوار ابی بسر میبردند. و در لوح رئیس است: " طوبی لکم بما هاجرتم من دیارکم و طفتم البلاد حباً لله مولاکم العزیز القدیم الورقات الطائفات حول الشجرة " و در لوح به شیخ سلیمان است قوله ج ع: " این بیوت و طائفین آن عندالله معززند مادامی که این نسبت منقطع نشده.... قسم به آفتاب افق معانی که لیلاً

و نه‌اراً طائف حولم بوده " الخ و در اثری از خادم خطاب به حاجی میرزا محمد تقی افغان است
 قوله : " و اینکه وقایع ارض اقدس و حالات طائفین حول عرش را استفسار فرموده بودند در ایامی
 که قشلهٔ عسکریه مقرّ عرش واقع بود لوحی از افق اراده مُشرق و در آن لوح طائفین را سه قسم فرمودند
 بعضی به افق اعلیٰ ناظر و از کوثر ابهی مرزوق و ایشان نفوسی هستند که فی الحقیقه لا یسبقونه بالقول
 و هم بامرہ یعملون طوبی لهم ولهم حسن المبدء و المآب و قسمی دون این مقام و برخی یعلوا مرّة و
 یسفل احری کذلک نزل بالحق تنزیلاً من لدی اللّٰه المنزل العلیم حال الحمد لله به نعمت باقیه دائمه که
 لقای محبوب عالمیان است کلّ مشرف و متنعمند . طبرسی شیخ رضی الدین ابوعلی فضل بن حسن
 طبرسی معروف از علماء و فقهاء قرن ششم اسلامی صاحب کتاب احتجاج در دفاع از امامیه و جامع
 البیان و مجمع البیان در تفسیر متوفی به سال 548 در قریهٔ شیخ کلی در دو فرسخی جنوب شرقی بابل
 که مقبره اش به نام بقعهٔ شیخ طبرسی مشهور گردید و برای قلعه ای که بایه در موقع استحسان به
 آن بقعه بنا کردند فیما بینشان به نام قلعهٔ طبرسی مشهور گشت و توضیح و تفصیل تمام در ظهور الحق
 مسطور است . و در توقیعی که ابلاغ عمومی مقام قائمیت فرمودند چنین مذکور: " انما الدین من بعد
 الدین ان تؤمنوا باللّٰه و آیاته و لتنصرنّ اللّٰه فی دین الحقّ بما انتم علیه مقتدرون و لتحضرنّ بین یدی اللّٰه و
 لتنصرنّ الدین قدرجعوا الی الحیوة الاولی و لتأخذنّ باذنه انه کان بکلشی علیما " الخ که مراد حضور و
 قیام در قلعهٔ طبرسی است و در لوحی بر آنجا نام طبریه اطلاق شد که در اسماء حبیب و رضا ثبت
 میباشد . طبریه شهری باستانی در فلسطین به کنار دریاچهٔ طبریه از توابع اردن واقع در بعد 43
 کیلومتری شرقی عکا . غصن اعظم عبدالبهاء بعد از صعود ابهی در ایامی که آغاز اعمال مخالفانهٔ سّری
 ناقضان شد تنها به آن شهر رفته متجاوز از یک ماه ماندند و در آن حال خبر واقعهٔ قتل ناصرالدین شاه
 در طهران به سال 1312 رسید و حکومت عکا خبرداد و بهائیان نیز اصرار و الحاح نمودند لذا آن
 حضرت عودت فرمودند ولی به عکا نرفتند و در مقام خضر النبی در دامنهٔ جبل کرمل ماندند که ذیل
 نام خضر ذکر است طَبَس شهری معروف از بلاد خراسان. از اهل آنجا ملا یوسفعلی نامی را
 گفتند بابی و از اصحاب قلعهٔ طبرسی شد و در ایام ابهی آقا زین العابدین نامی از ملاها دیگر آقا سید
 کاظم نام دوتن از مؤمنین این امر در آنجا میزیستند و محمدباقر خان عماد الملک طبسی حکمران بسیار
 مقتدر و فعّال مایشاء در آن حدود که ابنیه و آثار و عمران طبس از او برجا است به لقاء ابهی در عراق
 رسیده قلهتراش اعطاء ایشان را در قلمدان به یادگار داشته و پیوسته حکایت میکرد و با بهائیان ملاطفت
 مینمود و برادرش ابو القاسم خان نیز مخالفت نداشت و تفصیل احوال در تاریخ ظهور الحقّ مسطور است
 و بهائیان طبس در الواح و آثار مذکور آمدند و حاجی میرزا محمد تقی طبسی مشهور بدین نام از
 بهائیان و تجّار یزدی بود ولی سنینی در طبس تجارت کرد و طبسی شهرت یافت و در آثار بسیار نام برده

است وازغصن اعظم عبدالبهاء راجع به محفل شورخطاب مشهوری به اومیباشد. واز جمله آثار دورهٔ ابھی خطاب به او قوله ج ع : "جناب میرزا محمد طب ب بسم الله الاعز الاقدس الابهی لك الحمد یا الهی بما وفیت بما رقم من قلم امرک " ودرنام جذب ذکری از طبس است . طیب طیب یزدی میرزا محمد رضا مخاطب لوح معروف طب که درآن لوح اصول کلیهٔ حفظ الصحه رایان فرمودند و طب را اشرف العلوم خواندند ونیز میرزا محمد حسین طیب قزوینی به نام طیب درآثار والواح مذکور میباشد ازآن جمله قوله ج ع : " لجناب طیب اینکه درالواح نصایح مشفقه دراتحاد وغیره نازل مقصودجمع بریه بوده و خواهند بود من الذین فی حولی و فی الاقطار علم حق محیط آنچه از قلم قدم جاری بعداز مشاهده بوده ان ربک هو العلیم الخبیر " وقوله : " یا طیبی قد اجبناک و ذکرتناک فی الواح شتی عبد حاضر لدی الوجه دراین ایام به صداع مبتلا شده به قسمی که از تحریر فی الجملة بازمانده چنانچه دریوم گذشته لوحی دربارهٔ انجناب نازل بعد معروض داشت که اکثری از قلم افتاده وترک شده لذا گررناه و نزلنا هذالووح بالاختصار " وشمه ای ضمن رئیس ثبت است طبیعه عربی سرشت وجوهر هستی عالم ماده . در لوح حکما است : " قل ان الطبیعة بکینونتها مظهر اسمی المبتعث والمکون " ودر اسرار الآثار العمومیة تفصیلی است . طُنْجِیة خطبةٔ منسوبةٔ به علی امیرالمؤمنین برای اشتمال بر جملهٔ : " انا الواقف علی الطُنْجِین " معروف به نام خطبةٔ طتنجیه شد و طُنْجِیة بمعنی خلیج منشعب از دریا میباشد و در توفیقی در ضمن شرح دعای " یا من دلّ علی ذاته بذاته " از امیر المؤمنین است قوله : " علی فی الخطبة الطتنجیه حیث قال رأیت الله والفردوس رأی العین " ودر لوح خطاب به شیخ نجفی اصفهانی است قوله : " وحضرت امیر علی السلام در خطبةٔ طتنجیه میفرماید " الخ طراً عربی به معنی جمیعاً کثیر الاستعمال در لوحی به ابن الذبیح است : " هنیئاً لجنابک واهل الذبیح طراً طرد عربی دور افکندن ونفی وخراج کردن در لوح به نصیر است قوله الاعز : " ایرب لا نطردنی عن باب عزّ صمدانیتک " ودر مناجاتی : " اسألک ان لا تطردنی عن باب الذی فتحتہ " الخ ودر لوحی است : " در شقاوت نفوس غافلهٔ نظر نما سید محمد اصفهانی که لایق ذکر نبوده واز حضور وخدمت طردش نمودیم به سبب او از مشرق وحی الهی ومطلع نور صمدانی بعضی محبوب ومحروم مانده اند " طَرف - طَرف طرف چشم در کتاب ایقان است قوله ج ع : طَرف - اسطراف " لو اتم بطرف الله تنظرون " ودر لوح حکماء : " کونوا فی الطَرف عفیفا " ودر لوح به ناصرالدین شاه : " یا سلطان انظر بطرف العدل الی الغلام " طَرف ونیز طَرف به معنی منتهی . طَرف به معنی نجیب واصیل در لوحی است : " لوینظر احد بطَرف طَرفه علی اهل السموات والارض " که طرف اول به فتح طاء وسکون راء یا به فتحین به معنی منتهی وطرف دوم نیز به فتح اول وسکون ثانی به معنی چشم است یعنی هرگاه تنی به گوشهٔ چشمش

براهل آسمانها و زمین بنگرد . و جمله : " او یرکض طرف طرفه فی میدان المکاشفة والشهود " که در سورة الامین است نیز به همین نوع میباشد . یا آنکه اول به کسر طاء و سکون راء به معنی نجیب و اصیل است و این به قانون علم البیان استعارهً بالکایة و تشبیه چشم به سمند میباشد یعنی : یا آنکه سمند اصیل لحظش در میدان مکاشفة و شهود جولان نماید . اِسْتَطْرَفَ از چیز شگفت بهره برد . در لوح به ناصرالدین شاه است : "وَأَسْرَفَ وَاسْتَطْرَفَ فِي الدُّنْيَا" طَرِيح عرّبی به زمین افکنده و افتاده . در مناجاتی درخطابی است : " الهی الهی ترانی اسیراً.....طریحاً فی فراش الحزن والاسی " و در خطاب و صایای عهد : " طریحاً علی التراب " الخ طریقة- طَرَق طریقت به اصطلاح عرفاء و متصوّفه راهی مخصوص به خدا از طریق داخل و باطن روح میباشد و طرائق کثیره به واسطه اولیاء تصوّف پدید آمد و آنان و اتباعشان را اهل طریقت و باطن و دیگران را اهل شریعت و ظاهر میخوانند . در لوحی است : " از قبل بعضی از نفوس خود را اهل طریقت نامیده اند چنانچه آثار آن نفوس حال درارض موجود است طوائف مختلفه هریک طریقی اخذ کرده اند اسلام از ازان نفوس متفرّق شد و از بحر اعظم خلیجها خارج نمودند تا آنکه بالاخره بر دین الله وارد شد آنچه وارد شد اسلام با آن قوت عظیمه از اعمال و افعال منتسبین به او به کمال ضعف مبدّل شد چنانچه مشاهده مینمایند بعضی از نفوس که خود را در اویش مینامند جمیع احکام و اوامر الهی را تأویل نمودند اگر گفته شود صلوة از احکام محکمه الهی است میگویند صلوة به معنی دعا است و ما در حین تولّد به دعا آمده ایم و صلوة حقیقی را عمل نموده ایم این بیچاره از ظاهر محروم است تا چه رسد به باطن او همامت نفوس غافله زیاده از حدّ احصاء بوده و هست باری از تنبلی و کسالت جمیع اوامر الهی را که به مثابه سدّ محکم است از برای حفظ عالم و امنیت آن تأویل نمودند در تکایا انزوا جسته جز خورد و خواب شغلی اختیار نمودند و در معارف آنچه گفته شود تصدیق مینمایند و لکن اثر حرارت محبة الله تاحال از ایشان دیده نشده مگر معدود قلیلی که حلاوت بیان را یافتند و فی الجملة بر مقصود از ظهور آگاه گشتند" الخ و در ذیل نام عکا ذکر می

است

طَرَق نام معموره ای از توابع اصفهان و کاشان که جمعی از بایه در آنجا قرار داشتند . طعام- طعمه طعام عربی غذا و خوراک . در قرآن است : " کُلّ الطّعام کان حلالاً لبني اسرائیل الا ما حرّم اسرائیل علی نفسه " و لوحی در بغداد در تأویل این آیه از برای حاجی میرزا کمال الدین نراقی صدوریافت که با بیان و تفصیل ما وقع در بخش چهارم ظهور الحق مندرج میباشد . و نیز در لوح به شیخ نجفی است : " و در بعضی اوقات هم بعضی به طعام الله مرزوق یعنی جوع " و در لوح طبّ است : " ادخال الطّعام علی الطّعام خطر کن منه حذر " . و طعمه در لوحی است قوله الاعزّ : " طعمه یکی از اصحاب آن حضرت بود شی زرهی سرقت نمود علی الصّباح یهود جمع شدند و به اثر و علامت آن پی بردند و بعد از اطلاع بین

یدی حضرت حاضر معلوم است یهود عنود چه کردند حضرت توقف فرمودند وخواستند این ذنب بر اسلام ثابت شود چه که سبب تضحیح امرالله مابین عباد بود. بعتة جبرئیل نازل واین آیه تلاوت نمود: (انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما انزل الله ولا تکن للخائنین خصیما) وبعد طعمه اعراض نمود و مفتریاتی به حضرت نسبت داده مابین قوم که لا یحبّ القلم ان یجری علیها وبعد به ارتداد تمام رجوع به مکه نمود و نزد مشرکین ساکن " ودر لوحی دیگر است: " یکی از اجله انصار که موسوم به طعمه بود بعد از طلوع نیر حجاز از افق یثرب آنچه داشت با مهاجرین مساوات نمود و بعد مع کمال تقرب ظاهر شد از او آنچه که عین حقیقت گریست بعد از ظهور عمل مردود یهود اجتماع نمود و حضرت متفکر و متحیر چه که در اول امر چنین امور سبب اضطراب و انقلاب عباد است در آن حین جبرئیل نازل واین آیه را تلاوت نمود: " انا انزلنا الیک الکتاب ... الخ طَفَّ ارض الطّف زمین کربلا است. در لوحی است قوله الاعترّ: " ینادی الاسمی الحاء (حسین بن علی) فی ارض الطّف و یقول یا اسمی الحاء" الخ مراد میرزا محمد حسن سلطان الشهداء مذکور ضمن نامهای حسن سلطان اصفهان و غیرها است. طَفَّ در لوح حکماء: " لما بلغ الکلام هذا المقام طلع فجر المعانی وطفئ سراج البیان " خاموش شد. ودر لوح رئیس: " هل ظننت انک تقدر ان تطفئ النار الّتی اوقدها الله فی الآفاق " آیا گمان بردی میتوانی آتشی را که خداوند در کرانه ها برافروخت بیفکری. ایضاً: " لیطفئ بذلک نورالله بین ما سواه ". طَلان نام و شهرت خواهر جمال ابی که در بخش ششم ظهورالحق مسطور میباشد ودر زیارتنامه برایش از غصن اعظم عبدالبهاء چنین است: " تا کر زیارت حضرت عمّة عبدالبهاء طلان خانم حرم میرزا محمد علیهما بهاء الله الابهی علیک التحیة و الثناء یا نخر النساء المنتسبة الی الشجرة المبارکة النابتة الاصل و فرعها فی السماء اشهد انک زمن الحیاة ما تهنت بشربة ماء براحة و رخاء مبتلیة بالبأساء والضراء و واقعة تحت برائن السباع و مخالب الاعداء ولم تستریحی طرفة عین من اضطهاد الخصماء و سلطه الزنماء ولم تمدّی جسمک فی الفراش براحة و انتعاش لیلة من لیالی الهجران و یوماً من ایام الحرمان من مشاهدة جمال الرحمن و لا یزال یصوبون الاعداء الی صدرک سهام الملام و یطعنونک بسهام البغض و الهوان و انک حباً برّبک الاعلی صبرت علی البلاء و ماشکوت یوماً من تلک المصائب الدّھماء بل بقیت شکورة صبورة و قورة فی تلک القرية النوراء الی ان سمعت النداء یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فاحببت الدّعاء و طار روحک الی الملاء الاعلی طوبی لک من ربک بشری لک من مولاک مرچی مرچی بک ایها الامة الزکیة المبارکة لربّ السموت العلی انی لازال اذکر الایام الّتی کنت فی زمن الصّبی و ادخل علیک بکلّ حبّ و ولاء و وتأخذینی فی حضنک بحنوّ و وفاء و اتفکک بفاکهة طیبة من حدیقتک الغناء " الخ. طَلسم که به فارسی سره نیرنگ و سپهره بند

گفتند خطوط و رموزی که ساحران بهر دفع مؤذیان و غیرها بکار برند و اصل کلمه گفتند که یونانی است . در لوح حکماء در حق بلینوس حکیم است : " وهو الذي يقول انا بلينوس الحكيم صاحب العجائب والطلسمات " و نیز کلمه طلسم در آثار این امر به نوع تشبیه و استعاره به کثرت استعمال گردید فی المثل در خطابی است قوله : " نام او (حضرت بهاء الله) درمان هردردی است و حرارت بخش هر سردی و دریاق اعظم است و طلسم اکرم " طلعة عربی به معنی پدیدار و دیدار و دیدگاه به معنی روی زیبا و در آثار این امر به معنی جلوه الهی بسیار جاها ذکر شد . در لوحی است قوله الابهی : " و تطوفه طلعات الفردوس الاعلی " الخ و در ایقان است قوله : " بلی طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود " و قوله : " به این قسم با طلعات ذوالجلال سلوک مینمودند " و قوله : " مثلاً بیاناتی که طلعات جمال حق در علامات ظهور بعد فرموده اند " الخ . و در مناجات ایام صیام است : " النّقطه الاولي والطلعة الاعلی " و در ذیل نام صادق در توقیعی : " طلعة صبح العماء " مسطور میباشد . طلق عربی گشاده رو و بسام . در لوح به علیمحمد است : " کن فی النعمة منفقاً و فی فقدها شاکراً و فی الحقوق امیناً و فی الوجه طلقاً " . طلل عربی تپه و جای آثاری و نمودار هر چیزی طول اطلال = جمع در خطابی است : " و کشف السیول عن الطلول فی وادی القدس طری " . طمطام عربی به معنی وسط دریا . در آثار این امر کثرت استعمال یافت و غالباً با کلمه ققام یا یمام ذکر شد . در لوحی به هادی قزوینی است قوله الاعز : " و لکن رشخی از این طمطام بحرا عظم لانهایه ذکر میشود که شاید از طمطام یمام جود و فضل خود تشنگان را از سلسبیل بی زوال و تسنیم بی مثال خود محروم ننماید " و در سورة الذبح است قوله : " ان یا جمال الاولي رشخ علی الممکات من طمطام فیض فضلک لعلّ یا خذنهم روائح القدس " و در لوحی دیگر :

" و رشخی از طمطام و طفحی از ققام " الخ
 " و ایستغرق فی طمطام سلطان ربوبیتک و یمام قدس احدیتک " و ققام به
 معنی یم و موضع عظیم دریا است و در جمع آن یمام استعمال نشد ولی در اینجا به مناسبت وزن
 طمطام آوردند و در توقیع شرح هاء است :
 " قد ارشخت من ذلک الطمطام الدّائر رشخاً من طمطام یم الجلال "

و در خطابی است : " و تری تموج طمطام الحقایق الذی یتوجّج فی قلوب اولی المودّة والسّداد " الخ . طنین طنین الذباب وز وزمگس . در خطاب معروف به عمّه است قوله العزیز : " او ینفعک طنین الذباب عن هدیر الورقاء " . طهران شمه ای در ضمن حرف ط اشاره است و در خطاب و مناجات طلب مغفرت برای حاجی ذبیح در وصف طهران چنین بیان است : " ارض شدیدة

الكسوف والخسوف تتموج فيها راية الظلم وتهب فيها عواصف القهر وقواصف الطغيان ". ودر سفرنامه به اروپ خطابی چنین مسطور است : " یاد دارم که در قضیه شاه در طهران آخوندی درهرراه وگذری فریاد میزد میگفت ای مردم اگر خدا را دوست دارید پیغمبر را میپرستید حفظ جان و مال و ناموس خود را طالبید بایها را بکشید اینها دشمن دینند و مخالف آئین " ودر ابلاغیه از مقام ولی امرالله خطاب به محفل ملی بهائیان ایران راجع به مولد مرکز عهد ابهی است : " راجع به محلّ تولّد حضرت مولی الوری ارواحنا لرمسه الاطهر فدا فرمودند بنویس محلّ ولادت طهران است نه تاگر" انتهی واز اول این امر طهران محلّ رتق وفتق امور و مستقرّ بزرگان قوم بوده حوادث داخلیه و خارجیه که متوالیاً مفصلاً در ظهورالحق مسطوراست از آنجا غالباً آغاز گردید ودرالواح و آثارمذکور است تا بالاخره در فروردین سال 1306 هج.ش. مطابق مارس 1927 م از محفل مرکزی آنجا که به دستور مقام ولی امر درعین اینکه فقط منتخب بهائیان طهران بود امور امریه ایران را اداره میکرد امریه ای برای انتخاب نمایندگان نه مرکز وبعثشان به طهران صدوریافت ونخصتین انجمن شور عمومی و محفل ملی ایران انعقاد یافت و از آنگاه ارض طاء مستقرّ محفل ملی بهائیان ایران است. ودر نام عصف هم ذکر می است . طوبُ توب توبی توبی . در لوح خطاب به صدر دولت عثمانی است : " چند فوج از عساکر با طوبخانه مأمور نمود بعد از چند دقیقه از وراي خیمه استماع صداهای توب شد" الخ ودر رساله مدنیه است قوله : " آیا ممکن است که تفنگ وتوب عادی با تفنگ هنری مارتی و توب کروپ مقابلی نماید " . طوبی عربی به معنی خیر و نیکی و پاکیزگی و نیکبختی و سود و در اصطلاح مسلمانان بهشت ویا درختی در بهشت است . طوبی لک وگاهی توباک به معنی خوشا به تو . در لوحی است : " طوبی لنفس قام علی خدمه امری ونطق بثنائی الجمیل " ودر لوح به اشرف زنجانی : " طوبی لعینیک بما رأی جمال الله ربّ الخلائق اجمعین " ودر آثار نظائر: طوبی لکم ولک وطوبی للفائزین وطوبی لعلماء بسیار است . طود عربی کوه بزرگ. در صورت زیارت محمد تقیخان تا کرمی است: " سرع وآوی الی الطود الرفیع ". طور طور سیناء کوه معروف که در ذیل نام سینا ودر اسرار الآثار العمومیه ذکر نام طور به معنی خودش و به معانی تشبیهی بسیار استعمال گردید در لوحی است : " در این ایام که مکلم طور بر عرش ظهور مستوی" الخ ودر کلمات مکنونه است : " واشرقت علیک النور من افق الطور ونفخت روح السناء فی سیناء قلبک " ودر توقیعی درج ضمن نام صادق است قوله : " الم ذکر الله للورقة الصفراء عن یمین الطور " الخ و در کتاب اقدس است: " هذا هو الذي به صاحت الصخرة ونادت السدرة علي الطور المرتفع علي الارض المباركة الملك لله الملك العزيز الودود " و قوله : " ان الطور يطوف حول مطلع الظهور " ودر لوح به نصیر است : " بلکه طوریون منصعق شده اند ". طوفان در لوحی است : " در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه

آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره " اَلخ . طُوي به صورت نام ارضی در قرآن ذکر است قوله تعالی : " اَنْک بالواد المقدس طوي " و در خطاب مشهور به عمه است : " و کشف السیول عن الطلول فی واد المقدس طوي " . طیر عربی پرنده و مرغ . طيور اطيّار = جمع درلوحی به حاجی محمد اسمعیل ذبیح : " توئی آن طیری که از ظلم ظالمین بی محلّ مانده و و کر اخز نموده " اَلخ و قوله : " انه لا یعرف بدونه ولا یطیر الی سماء عرفانه طيور افتدة اهل الامکان یشهد بذلك کلّ الاشیاء " اَلخ و در لوح رئیس است : " یا اطيّار البقاء منعتم عن الاوکار " و در لوحی است : " طیر بروحک الی هواء مکرمی و عنایتی " که یاء زائده باشد یا آنکه طیر به جای طر محض افادۀ کثرت و مبالغه آمده . طیلسان عربی دستمالی بزرگ که به روی عمّامه می انداختند و تا روی شانه ها میرسید و گردن را میپوشاند . طیالسة = جمع در خطابی است قوله العزیز : " این شکایت از جور و طغیان و داد خواهی از ظلم و عدوان اهل طیالسة نظر به نصّ صریح است "

حرف - ظ

ظُبة عربی دم شمشیر نیزه و مانند آنها اَظي ظُبة ظُبُون ظُبي = جمع درلوحی و مناجاتی در ایام صیام است قوله ج ع : " وانطقني یا الهی بکلمة من عندک وجعلتها سیفاً ذا ظُبْتين بقدرتک و اقتدارک بظُبةٍ منهما فضلتَ و فرقتَ عبادک و خلقک الذینهم استکبروا علیک و توقّفوا فی امرک الذی ما اظهرت امرأ اعظم منه و بظُبةٍ اخري جمعتَ و وصلتَ و بلغتَ و ربطتَ و ألقتَ بین الذین اقبلوا الی وجهک " اَلخ و در خطاب و مناجاتی است : " الهی الهی ترانی خائضاً فی غمارالبلاء و غریقاً فی بحار البأساء و الضراء هدفاً للنّصال مطعوناً برماح الجور و الجفاء مجروحاً بظُباء الشّدة و البغضاء " اَلخ شاید عرفاً جمع ظُبة ظُباء هم استعمال میشود و یا اصل نسخه بظُباة و یا بظُبي بوده . و نیز در خطابی در وصف شهداء خراسان است قوله : " اسألوا دمها بضربةٍ مسؤمةٍ و ظُباةٍ مسمومة " . ظِلّ - ظِلّ الله استظلال به سایه و پناه در آمدن . در لوح به نصیر ظِلّ السلطان است ج ع : " فیا روحاً لمن یتوجه الیه بقلبه و يستظلّ فی ظلّه " و در خطاب و صیایای عهد است : " طوي لمن استظلّ فی ظلّه المدود علی العالمین " و در لوح به ناصرالدین شاه است : " ملک عادل ظلّ الله است در ارض باید کلّ در سایه عدلش مأوی گیرند و در ظلّ فضلش بیاسیند " و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء عبارت " ظلّ غیر ظلیل " یعنی سایه بی سایه و ناپایدار ناسودمند بسیار است قوله : " ظللاً غیر ظلیل او اوهاماً معتریهً للعلیل " و نیز در آثار و تاریخ ذکر ظلّ السلطان مسعود میرزا ابن ناصرالدین شاه که جمال ابهی " ظلّ زائل " فرمودند از جهت اعمال قسیه که در یزد و اصفهان نسبت به بهائیان موجب شد تکرّر یافت از آن جمله از غصن ابهی است قوله : " ظلّ السلطان

را ابدأً گمان نبود که در زمان مشروطه چنین گردد همان است که از قلم اعلي صادر شده الا ان يتنبه و يتضرع الي الله حضرات يحيايها از يحيي اورا بسيار امیدوار کرده بودند و وعده سلطنت داده بودند ضعف الطالب والمطلوب وبئس العشير " و او به سال 1338 هج. ق. در طهران به حال جنون وهوان و خسران در گذشت . و در خطابی دیگر در شرح مقاصد مشروطه و مجلس شوري طلبان قوله : " وظلّ زائل را يعني ظلّ السلطان را مدار و وکیل امور سلطنت نمایند و جميع امور تفويض به حضرت ظلّ السلطان شود " ظلم - ظالم در لوح رئيس است قوله : مظلوم " الي ان دخلتم ارض السّر في يوم فيه اشتعلت نار الظلم و نعب غراب البين " روزیکه محض نفي ایشان از ادرنه دور بیت را محاصره کرده بودند . و قوله : " ان الظالم قتل محبوب العالمين " مراد ناصر الدين شاه است که هيكل نقطه را به شهادت رساند . و در کثيري از الواح بر نفس ابهي اطلاق مظلوم کردند . در لوح رئيس است : " و اسمع نداء كل الذرات هذا لمحبوب العالم و يظلمه اهل العالم ولا يعرفون الذي يدعونه في كل حين " و در لوحی دیگر است قوله ج و ع : " هو الشاهد من افقه المنير يا اولياء الله في ارضه و اصفياته في بلاده اسمعوا نداء المظلوم انه يذکرکم بما يكون باقياً بدوام الملك و يبشّرکم بما قدر لكم من لدي الله المقتدر القدير لا تحزنوا من حوادث الدنيا و ما ورد عليكم في سبيل الله العزيز العظيم " و قوله : " اي اهل ارض ندائي اين مظلوم را به آذان جان استماع نمائيد " و در ابتدای بعضی الواح چنین است : " باسم مظلوم مسجون " ظمماً - ظمماً عطش شديد . ظمآن تشنه جگر . در لوح رئيس است : " اربّ قد اخذتنا رعدة الظماء " و در مناجاتی است : " قد اهلكني ظمماً العصيان اين بحر غفرانك " و در خطاب به عمّه : " واشوقني يا الهي الي باهي جمالک و ضاحي وجهک و شهي وصالک و ظمماً قلبي لعين عنایتک " و در لوحی است قوله : " كن في النعمة منفقاً وللظمان بحراً " ظهر الاسلام در لوح خطاب به حاجي محمد كريم خان " ظهر الاسلام و كعبة الانام الشيخ احمد الاحسائي " به معني پشنيان و حامي اسلام .

ظهور - من لفظ ظهور در اصطلاح این امر ظهور امر شارعين مقدّس يظهره الله است . و در آیه شهادت به حال قيام در صلوة يومية است : مظهر عيشاه " قد اظهر مشرق الظهور و مکلم الطور " ضمير مستتر در فعل اظهر راجع به الله سابق الذكر که مراد از آن احدیت ذاتيه میباشد و مراد از مشرق ظهور و مکلم طور جلوه اسماء و صفات که به اصطلاح عرفاني واحدیت است و جلوه در مقام ابهي نمود . در لوحی است : " طوبی لنفس تربي العباد بحدود الله التي نزلت في الزبر و الالواح قل يظهر في كلة يوم احد لا يستقر امر الله في المدن و البلاد هذا لظهور يظهر نفسه في كل خمسة الف سنة مرة واحدة كذلك كشفنا القناع و ارفعنا الاحجاب " محض مبالغه و تأکید در رفع فعل متعدی را به باب افعال برده ارفعنا فرمودند و احجاب جمع حجب به فتح و سکون است نه جمع حجاب که در ضمن نام

حجاب بیان است و شاید در اصل رفعنا الحجاب بود. و در ضمن احوال حاجی محمد اسمعیل ذبیح هم ثبت میباشد و نیز قوله: " لوح الظهور کتاب الظهور قد نزل من سماء الفضل لمن اقبل الي الله مرسل الآيات " خطاب به آقا سید مهدی افغان دریزد است. من يظهره الله به ضم یاء و کسر هاء فعل مضارع از باب افعال یا من يظهر به فتح هردو مضارع مجرد که مؤدای هردویکی است موعود در کتاب بیان و دیگر آثار بیان میباشد و مشهور و مصطلح نزد بایان گردید و عده ظهور من يظهره الله بسیار جلیلی بعد از خود دادند و از آن جمله در ضمن مناجاتی با من يظهره الله چنین خطاب کردند: " ولكن اليوم الذي تطهرن فيه نفسك علي قدر استحقاقك لمن يعبدك من احد اي علي عدد حرف احد ولو ان كل يومئذ يخاطبناك اياك نسجد و اياك نقنت و كائني اري ظهور من تطهرته ولا حزن عليه كل يتوجهون اليه بامرہ قبل ظهوره ولم يتوجه اليه كل بنفس ظهورك فيه يحزن فؤادي ان اذكر حزنه " الخ و در آثار اولیه ابھی نیز همان تکرار و تأکید و تجلیل گردید از آن جمله در اواخر کتاب ایقان تفصیلی از تعدیات و ستمهای بایان در حق من بیعته الله در یوم ظهورش نگاشتند. و در لوحی است قوله: " هو المحبوب السلطان هذا كتاب من جمال قدس منير الي الله العزيز المقدر القدير وهذا لوح من الله العزيز القدير الي جمال قدس منير الذي يظهر من الله كيف يشاء و اراد " الخ و در لوح حج بغداد است قوله: " و اشهد بان من يظهره الله حق لا ريب فيه و يأتي بانوار قدس منيع و به يجدد خلق السموات و الارض و خلق الاولين و الآخريين " الخ و در بیان ذکر است که در مجالس بزرگ محلی برای من یظهروه الله و اگذارند و آنکه لباس و بدن خود را نظیف و لطیف نگه دارند که چشم من یظهروه الله بر مکروه نیفتد و اساساً در آثار و توقیعات نقطه هر مظهر مشیت به عنوان من یظهر مجلاً مذکور و مصطلح است در توقیعی خطاب به ازل است: " و لتأمرن بمن يظهره الله فانه ليا تين ذلك الخلق في القيامة الاخري بسلطان عز رفيع " و در خطاب و بیانی از غصن اعظم عبدالبهاء برای بهائیان مجتمع از زائرین مسافرین و مجاورین در بیت معظم خود چنین است: " بعد از شهادت حضرت باب 25 نفر ادعا کردند که مظاهر حقند یعنی هر یک ادعا کردند که من یظهروه الله موعود میباشند و جمال مبارک به یکی از ایشان فرمود اگر دریاهاي سرور را مینوشیدی نباید کسی بر لبانت اثری ببیند اما بیچاره متنبه شد (باید نشد باشد) و زمین را با محاسن و مثر گانش جاروب کرد و سبب غفلتش این شد که در عالم رؤیا جنتی دید و از آن پرسید گفتند بهشت موسی است جنتی دیگر بزرگتر از آن دید و گفتند این جنت عیسی است و جنت سوم از آن محمد اکبر از دوم و چهارم برای حضرت باب اکبر از سوم بود و جنت پنجم دید که اکبر از کل بود و آن جنت حضرت خودش بود رؤیا را حقیقت پنداشت و خود را از اهل مراقبه و کشف انگاشت " انتہی و مظهر علیشاه شیخ بابا سعید لوحی به نام او است .

حرف - ع

ع در آثار این امر رمز از کشور عراق و اسماء بسیار دیگر مبدوء به حرف ع میباشد چنانچه ذیل نامهای حی و عبد و عشق آباد اشاره است و نیز ع ع رمز از عبدالبهاء عباس و امضاء غصن اعظم ابی بود و ضمن شرح نام آقا بیان و توضیحات درج است عاده عربی آنچه که در اثر استمرار و تکرار حالت ثابت گردد.

عادات عوائد = جمع در لوح طب است:

" وَأَتْرُكِ الْعَادَةَ الْمَضْرَّةَ " عارف در عرفان ذکر است . عاشوراء عربی دهم محرم و حدیثی مروی از ائمه اهل بیت نبوی : " کلّ یوم عاشوراء " متداول گردید که باب اعظم را شرحی بر آن است و در ذیل نام حسن حسین ذکری از آن است .

عالی پاشا در علی ذکر است . عامره قریه ای از توابع اراک دارای هزارسکنه وقتی در ایام غصن اعظم عبدالبهاء برای بهائی شدن شیخ مرکز (مقصود شی محمد عامره ای است) مرکز جمعیتی از این طائفه بود ولی بعد از فوت شیخ به علت اختلاف داخل و خصومت خارج تحلیل یافت و اکنون معدودی برقرارند عباب عربی آب زیاد روی هم برآمده . در خطابی در حق زین المقربین است : " لبيّ لخطابك عند تلجلج عباب طمطم موهبتك " . عبد چنانچه ذیل نام امة هم ذکر است در الواح و آثار ابی خطاب به ذکور و اناث اهل بهاء اطلاق عباد و اماء بسیار است که هریک در گفتار و نوشته های خود به آن سمت افتخار مینمودند و مصداق قول شاعر عرب بودند که گفته است : " وهان علي الكون في جنب حبا وقول الاعادي انه نخليع اصم اذا نوديت باسمي وائما اذا قيل لي يا عبدها السميع

و نیز انبیاء و مرسلین در لسان قرآن و عرف اسلام به مقام عبودیت درگاه خدا وصف شدند و اولیاء و ائمه در تعریف و تجلیل عبودیت سخنها بلیغ عمیق گفتند و در مثنوی شهر رومی است : " چون زخود رستی همه برهان شدی چون که گفתי بنده ام سلطان شدی "

و از نقطه بیان در شرح " یا من دلّ علی ذاته بذاته " قوله الاعلی : " قول الصادق فی المصباح العبودیه جوهره کنهها الربوبیه فما خفی فی الربوبیه اصیب فی العبودیه وما فقد فی العبودیه وجد فی الربوبیه و قول علی بن موسی الرضا ان الاستدلال علی ما هنالك لا یعلم الا بما هینا و قول الصادق ان العبد لم یكل فی مقام حتی لا یخاف من الناس و یری الكل فی جنب حکم الله کمثل سواد عین ثلمه میته و کان المدح عنده رضائه و الدم سخطه " الخ و در صحیفه العدل است قوله : " و در حکم منشی این الواح غیر حکم عبودیت محضه بر لسان سروجهر جاری نسازند تا آنکه از فیض ازلی و نفحات شمس ابدی درهیچ شأن محجوب نمائند..... امر که به اینجا ختم شد از سبیل فضل امام غائب عجل الله فرجه عبیدی از عبید

خود را از ببحوحهٔ اعجام و اشراف منتخب از برای حفظ دین فرموده " الخ ودر شرح صمد است : " فاستعد لانوار هذا العبد الذليل الخائف من ربه الجميل والرحمن من فضل الجليل " الخ ودر لوح به ناصرالدین شاه است قوله :

" اني عبد..... اسمع نداء هذا المملوك " ودر ضمن نامهاي غلام و علم نیز شطري مذکور است . و نیز لوح سورة العباد خطاب به سيد مهدي دهجي است که تفصيل سفر اسلامبول و ادرنه را در بردارد قوله : " شهد الله انه لا اله الا هو وانا كل له عابدون ان يا مهدي فاشهد كما شهد الله لنفسه قبل خلق السموات والارضين بانه لا اله الا هو وان هذا الغلام عبده و بهائه " الخ ودر کتاب امر وخلق موارد بسیار از الواح در ذکر عبودیت ثبت گردید . و نیز چنانچه در ذیل شرح کلمه آقا و طیب ذکر است مراد از لفظ " عبد حاضر " مسطور در الواح میرزا آقا جان کاشی خادم میباشد و او خود نامهٔ مفصلش را که محض اثبات امر ابهي و نفی میرزا یحیی ازل نوشت چنین آغاز نمود : " بسم الله الرحمن الرحيم این کتابي است از عبد خدا به سوي بنده اي از بندگان او الذي اتخذ الي الله سبيلا احبائي الهي در ديار ملاقات نموديد از قبل غلام ذکر و وسلام برسانيد " الخ و نیز در آن دور بسیاری از بهائیان ذکور موالید خود را به نام عبودیت ابهي عبدالحسين و برخي عبدالبهاء نام کردند . و غصن اعظم عبدالبهاء را به نوعي که در ذیل نام آقا ذکر است آقا و غصن اعظم میخواندند و بعد از صعود ابهي ثابتین بر عهد به نام " مولي الوري " و " سر الله " و سر کار آقا و به مراتب فوق ذلک در اشعار و آثار و گفتار خود شهرت دادند و موجب تعرض شديد ناقضین گردیدند لذا غصن اعظم خود را به نام " عبدالبهاء " تشهیر کرده آن را امضاء آثار خود قرار دادند و مکرراً مؤکداً نوشتند که جز بدین نام نخوانند و جز به عبودیت ابهي نستانند و از آنگاه نام " عبدالبهاء " اختصاص یافت و دیگری فرزند خود را به آن مسمی نکرد . و در خطابی است قوله : " يا ايها المؤمنون بل جعلوا ذكر دون العبودية نقياً لهذا الطير الطائر في الفضاء الروحاني (مراد آنکه ناقضین خود به وصف ربوبیت و مانند آن تشهیر میکردند و ثابتین را به طور غیر مستقیم به آن اذکار و امید داشتند آنگاه همان را وسیله و بهانهٔ اعتراض میساختند) وان عبدالبهاء متضرع الي ملكوت الابهي و ليس شيء يخفي اعلموا ان كينونتي عبدالبهاء و ذاتي عبدالبهاء و حقيقتي عبدالبهاء و ذروتي العليا عبدالبهاء و غايي القصوي عبدالبهاء و ليس لي شأن الا عبودية البهاء و ليس لي مقام الا الخضوع و خدمة الاحباء و لم يصدر من قلبي الا انني عبدالبهاء و ابن البهاء و رقيق البهاء و بهذا افتخر بين الملاء لان عبودية البهاء جوهرهٔ بديعهٔ نورهٔ توفد و تضیی علی اکلیل العزة الابدية البهاج هذا شأني و مقامي و انا عبدالبهاء و ابن البهاء " و قوله :

" شمس حقیقت درغیب امکان متصاعد و در نقاب خفی پنهان و الكل عباد له و كل من فضله سائلون مقام این عبد عبودیت است نه ولایت رقییت است نه خلافت سبحانهٔ عمّا یصفون عبودیت این عبد

عبودیت لغوی است نه عبودیت تأویلی یا تفسیری یا تلویحی یا تعبیری بل کعبودیه البلال الحبشی سیدالقرشی و مقام توجه بعد ظاهر خواهد گشت " و در خطاب و بیانی شفاهی برای جمعی از دوستان است قوله : " ان شرف مقام العبودیه هو اعلی من کل الشؤن وما احسن ما قیل : اصم اذا نودیت باسمی و انی اذا قیل لی یا عبده لسمیع ". و در ذیل نامها بغداد و جمال و عباس و عکا نیز شرحی است . و از جمله مسمیان به اسمائی مرگب از کلمه عب و مذکور مکرر در آثار: حاجی عبدالمجید نیشابوری از بقیه لسیف قلعه طبرسی بود که تمام احوال و شهادتش در تاریخ ظهورالحق مسطور گردید و در ضمن نامهای زیارت و بدیع ذکری از او است . دیگر :

حاجی عبدالمجید شیرازی که در لوح حکما است قوله الاعتر : " بیت من سمی بالمجید " مراد خانه او است در کاظمین که آقا محمد نبیل اکبرقائینی در آنجا به لقاء ابهی فائزگشته امواج بحر عرفان را مشاهده کرد و فاتهش در موصل حدود سال 1296 واقع که در لوحی صادر در آن سال در حق او است : " انا اردنا ان نذکر المجید الذي صعد الي الله رب العالمين لعمرک يا زين انه حضر تلقاء الوجه في ارض الكاف (کاظمین) و القينا عليه كلمة الله العليم الخبير اشهد انک ثم نذکر ابنه الوهاب هو الذي استشهد في سبيل الله " و در حق او و پسرش از غصن اعظم عبدالبهاء در حيفا به سال 1920 میلادی قوله : " پدر حاجی عبدالمجید لله باشی فرمانفرما پسر فتحعلیشاه بود بعد حاجی عبدالمجید همه کاره همان فرمانفرما شد چون خیلی مقدس بود قصد کرد بیاید در کاظمین مجاور شود و در آنجا حجره تجارت باز کرد بعد از آنکه مؤمن شد کسی دیگر با او معامله نمیکرد و او هم متصل در ب حجره آیات استنساخ میکرد میگذاشتند و فحش میدادند آب دهن میریختند اما او در نهایت صبر و استقامت اعتنا نمیکرد بسیار آدم منطعی بود تا ده سال ازته مانده دکان معاش خود را میگذراند در ظرف هفته یک نفر خارجی که او را نمیشناخت با او معامله میکرد تا آنکه صعود به ملکوت ابهی نمود " و قوله : " پسر عبدالوهاب در سفر اول حضرت مقصود به عراق به شرف لقاء فائز شد پسر استدعاء هدایت پدر نمود حضرت عبدالمجید به مجرد تشرف به حضور رب غفور مانند شمع برافروخت و به ایمان فائز و چون جمال قدیم مراجعت به طهران فرمودند به میرزا عبدالوهاب امر نمودند که چون پسر وحیدی باید در در نزد پدر بمانی و چون به طهران رجوع فرمودند صبر و قرار نماند پدر بزرگوار گفت عزم طهران کن به مجرد ورود دستگیر شد و در کمال سرور و حبور جان بباخت آن پیر ساخورد به شهادت پسر شادمانی نمود و عاقبت سرگون شد و در اسیری جان به جانان تسلیم نمود " الخ و دختر حاجی عبدالمجید مذکور را میرزا یحیی ازل به زنی گرفت . و دیگر: شیخ عبدالحسین طهرانی مجتهد معادی با این امر در بغداد مذکور در تاریخ است و در ذیل نام جمال تفصیلی از او است و در لوحی است قوله الاعتر : " نزل لشيخ عبدالحسين يا حسين تزور

الحسين وتقتل الحسين يا ايها الغافل المرتاب " وعبدالحميد داروغه شيرازدرهمه توارينخي كه ازدوره حضرت نقطه نوشتند مذکور است . ديگر : سلطان عبدالمجيد ديگر سلطان عبدالعزيز سلطان محمود دوم كه در ذيل نام اسلامبول نام برده است از سال 1277 هـ.ق. تا سال 1293 سلطنت داشت و در ايامش قره طاق در سال 1280 و همچنين بوسنه و نيز افلاق و بغداد تأسيس دولت واحده روماني كرد و عاقبت به سال مذکور 1293 حسب افتاء شيخ الاسلام خيرالله افندي خلع گرديد و انتحار نمود و سلطان مراد برجائش منصوب گرديد . و در شأن سلطان عبدالعزيز در لوح فؤاد است قوله : " ياخذ اميرهم " و در كتاب اقدس است قوله : " نري فيك الجاهل يحكم علي العاقل والظلام يفتخر علي النور " و بعد از سلطان مراد سلطان عبدالحميد معروف است كه بنده اي از اعمالش ذيل نام جمال و مصر ثبت ميباشد . ديگر : شيخ عبدالرحمن كركوكي از اهل طريقت اهل سنت مذکور در تاريخ كه در رساله فارسيه در مراتب سلوك از جمال ابهي در سنين اقامت در عراق و بعضي از الواح ديگر از آن جمله قوله : " اي ضياء الحق حسام الدين راد كه فلک واركان چوتو شاهي نژاد نميدانم چرا يکمرتبه رشته محبت گسيخته " الخ و قوله : " مهی برآمد از اين شهرسوي ديگر شد " الخ كه شهادت آقا ابو القاسم همداني را بيان فرمودند خطاب به او است . ديگر نام قصبه عبدالعظيم طهران در الواح و آثار ذکر است . وملا عبد الكريم قزويني شيرواني را در ذيل نام يحيي و قفقاز اشاره است و عبدالغفار اصفهاني از اصحاب ابهي در بغداد كه از همراهان تا عكا بود در تاريخ كثرت ذكر داشت و اقدامش به انتحار و غرق دريا براي دور كردنش از محضرا بهي بيشتري موجب آن گرديد و تمام تفصيل در تاريخ ظهور الحق ثبت است و در لوجي قوله ج ع : " ومنهم من اخذه حب الله علي شأن نبذ نفسه في البحر " و آقا سيد عبدالرحيم اصفهاني مذکور در ذيل نام فتحعلي و رحيم و موصوف در تاريخ و ذكر عبدالوهّاب كه در لوح مشهور به خطاب " يا عبدالوهّاب " مخاطب شده در لوح شهير به شيخ سلمان است قوله : " يك لوح مخصوص جناب عبدالوهّاب نازل شد برسانيد ولو نزل به لسان القوم وقواعدهم الظاهرة ولكن يكفي من علي الارض لوهم يشعرون " . ديگر حاجي ميرزا عبدالله خان نوري عضو محترم اداره وليعهدي مظفرالدين ميرزا در آذربايجان كه دختر خود را به ازدواج ميرزا عليمحمد و رقاء (شهيد) در آورده كفالت كرد تا به نشر و خدمت اين امر مشغول باشد . در الواح مذکور است از آن جمله قوله : " و نذكر العين والباء الذي شهد الله به اقباله وتوجهه و ذكره و ثنائه وانفاقه في هذا السبيل المستقيم اناسمنا ما ذكرته في حقه و ذكره الامين من قبل وما عمل في سبيل الله العلي العظيم " . ديگر ميرزا عبدالله اصفهاني در موصل ديگر عبدالكريم خراط اصفهاني كه بعد از صعود ابهي از معاريف ناقضين قرارداداشت تا به سال 1333 در عكا در گذشت و عبدالاحد ضمن ابتهال و ميرزا عبدالرحيم ابهري ذيل ابهر و عبدالرحيم توني در نام فاران و عبد حسين ذيل نام اورشليم وغيرهم مذکورند . و شيخ عبدالحسين تفتي آواره و اخيراً آيتي تمامت

احوالش در ظهور الحقّ ثبت می‌باشد. و عبدالحسین خان تمدّن الملک شیرازی موصوف در تاریخ از غصن اعظم عبدالبهاء در اسکندریه مصدر در ایام اخیره اقامتشان در آنجا تلگرافی برای طرد وی چنین رسید: "تمدّن توحش یوتی است" و از این مسمیان شیخ محمد عبده مصری مذکور در بعضی بیانات غصن اعظم عبدالبهاء و نامبرده ضمن نام جمال به تفصیل شرح احوالش در اسرار الآثار عمومی است. عباس صیغه مبالغه عربی به معنی پرشجاعت خشم آور خصم افکن و از مشهورترین عباس نامان عباس عمّ پیمبر و خاندانش به نام بنی العباس بودند و در بیانی از غصن اعظم عبدالبهاء چنین است: "عباس عمومی پیمبر همیشه خوف و هراس داشت که بنیان خاندان ما متزلزل گشت و حال آنکه منصب او در جاهلیت سقایة الحاج بود بعد در اسلام به مقامی رسید که سلاله او در پانصد سال خلافت چهار اقلیم کردند" انخ و نیز عباس نام یک پسر علی امیرالمؤمنین شهید نامی در واقعه کربلا بود. و نیز عباس نام جدّ اعلاهی ایهی که نام پدرشان هم قرار گرفت ولی به پاس احترام میرزا بزرگ خوانده میشد و او خود در مرقومات "عبّای تا کربّی غفرله" امضاء میکرد. و نیز نام غصن اعظم عبدالبهاء به عنوان "عباس افندی" که ترکان عثمانی محض تجلیل میگفتند معروف و مشهور میباشد و بسیار وقت به صریح نام "عباس" امضاء میکردند و شاید آخرین تلگرافشان از حیفا به طهران مورّخه 14 فوریه 1921 مطابق 5 جمادی الثانیة 1339 است: "طهران باقراف امین تحیات مرا به جمیع احبّاء ابلاغ دارید صحتم کامل است "عباس". و در ضمن حرف ع و نام آقا و غصن شرحی است.
عبرة - عبرة عبرة عربی اشک در چشم و غمگینی.
عبرات = جمع. در صلوة یومیة است: عبری-عبرانی "تری عبراتی" عبرة تنبه و پند گرفتن و از امور پی به بی اعتباری دنیا و امثاله بردن. از نصایح علی امیرالمؤمنین است: "الدّینا دارممرّ لا دارمقرّ فاعبروها و لا تعمروها وقد خلقتم للابد و لکنکم تتقلون من دار الی دار حتّی یستقرّ بکم القرار". و از جمال ایهی است: "کلّما تأخذک الاحزان مرّ علی القبور ثمّ تفکر فیهم لتجد نفسک علی انقطاع مبین هل تقدران تمیز بین الملوک و المملوک و هل تعرف الاغنیاء من الفقراء لا وربک الغفور الرحیم و منهم الذّی اذا یري ان ینظر احداً الی بینه یرید ان یقتل نفسه من الغیظ و الآن یرف ما فی بینه من اعدائه و انه علی خسران مبین و منهم الذّی اذا ینقضی منه دینار یسودّ و جوهه من الحرص و اذا اتاه الموت فرق ید التفریق کلّما اجتمع فی ایامه بعسر عظیم"

عبری - عبرانی نژاد و زبان یهود که از بابل عبور به کنعان نمودند و از مصر به خاک فلسطین گذشتند. در لوحی است قوله: "و چون در عبور خلیل الرحمن به آن تنطق فرمود لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیه بعد به لسان عبرانی نازل" انتهى عقب مصدر عربی به معنی وزیدن بوی خوش و بر جا شدن. در خطاب شهیر به بهائیان خراسان خطاب به نفحات و نسّمات است قوله

العزیز: " وَأَعْبَقِيْ اِمَامِ اِحْبَاءِ اللّٰهِ " جلوي احبّاء الله برجا شو و بوز .
عَبَقِرِيْ عربي به معني مرغوب خوش آيند تعجبي . در لوحی است قوله الاعزّ: " و اذق
من استبرق العبقريّة " نرمتر از استبرق زيباي عجب آور .

عَبَّةٌ عربي درگاه . عَبَّ عَتَبَات = جمع . در خطايي و مناجات طلب مغفرت براي زين
المقربين قوله العزیز:

" وسرع الي عتبتك العليا " ودر مناجاتي ديگر: " الهي الهي استغفرک عن کلّ شئون الا العبودية
لعتبتك السامية " . عتي مصدر عربي به بالا رسيدن سن . در خطايي در دعا و ذکر ملا
عبدالفتاح تاكري است : " وبلغ من العمر عتيا " .
عثر در لوح به ناصرالدين شاه است : " اذا عثر جوادهم " يعني چون بسر افتد توسن نفس و
هوايشان . عثمانی ساطنت عثمانی در سال 699 هج.ق. به واسطه سلطان عثمان
رئيس يك قبيلة ترك تأسيس شد واز نسل و دودمان عثمان مذکور 35 نفر نزديک به ششصد و
سي سال سلطنت امپراطوري کردند و در ايام باب اعظم سلطان عبدالمجيد خان سي و يکمين پادشاه
آل عثمان که به سال 1255 هج.ق. به سلطنت نشست پادشاهی داشت و برادر وي سلطان عبدالعزيز
خان به سال 1277 به سلطنت قرار گرفت که در ايام ابي پادشاهی مينمود و به نوعي که ذيل نام
رئيس عبد وغيرهما مسطور است بالاخره مخلوع شد و انتحار کرد آنگاه سلطان مرادخان بن سلطان
عبدالمجيد خان دوامي نکرد و بلا فاصله سلطان عبد الحميد خان ثاني در سال 1293 به سلطنت عثمانی
برقرار گردید که در ايام ابي و مرکز عهد و پیمان خلافت عثمانی نمود . و نام آن دولت و خصوصاً دو
تن اخير در آثار اين امر به نفرت و ذکر مذلت مکرر شد. تا آنکه عبدالحميد بالاخره به شورش و انقلاب
ملي معزول و منکوب گشت و سلطان احمدخان ايامي به نام سلطنت بود آنگاه جمهوری شد . عجاج
عربي غبار و دود . در لوح ليلة القدس است قوله الاعزّ: " ثمّ اسألک يا الهي ان تطهّر قلوبهم عن عجاج
الممکات و غبار الکائنات " الخ. عجائب جمع عجيبة شگفتيا . در لوح حکماء به وصف بلينوس
حکيم قوله ج و ع : " هوالذي يقول انا بلينوس الحکيم صاحب العجائب والطلسمات " . عجل
عربي گوساله . ودر قرآن در قصه سامري و گوساله است : " واتخذ قوم موسي من بعده من حلّيم؟
عجلاً جسداً له خوار " يعني قوم موسي بعد از او از زيورهاي خود گوساله اي با هيکل گرفتند که
آواز داشت . و در آثار باب اعظم در قضيه مخالفت و معارضت ميرزا جواد واعظ برغاني که به
تفصيل در ظهورالحق برسبيل تشبيه اطلاقات مکرره يافت و همچنين در آثار ابي در قضيه ميرزا يحيي
ازل تکرار گشت و ميرزا جواد و همهرانش و ميرزا يحيي و همرازانش به نامهاي عجل و خوار و سامري ياد
گرديدند چنانچه در ذيل نامي سامري و خوار و جواد و بيان ويحيي ذکر است و به نوع کلي در

حقّ مدعیان باطل و ناعقین اصطلاح گردید که در لوحی است قوله الاعرّ: " انا لنسمع نداء العجل من بعض البلاد قل يا قوم اتقوا الله ولا تكونن من المفسدين ". عجم عربان غیر خود خصوصاً ایرانیان را عجم و عجمی و بلادشان را بلادالعجم گفتند و اصل ریشه کلمه به معنی بی لسانی و بی بیانی است. در لوح رئیس است قوله ج ع: " واتحدت مع رئیس العجم في ضري " و در لوح به صدر دولت عثمانی است قوله: " چنانچه رسم عجم است " و در ذیل نام رئیس هم ذکر می‌باشد.

وقوله :
 " قل انّ ملك العجم قتل محبوب العالمين ". عدد به فارسی شمار. و راجع به بعضی نکات از موارد استعمال آن و نیز راجع به تطبیقات عددی ابجدی ذیل نامهای امر، جفر، حرف، تسع، سبع، و غیرها مسطور می‌باشد.

عدل (عدل) اعتدال عدل = داد و داد گستری . در لوحی است: معادلة " امر و زناله
 عدل بلند و حنین انصاف مرتفع دود تیره ستم عالم و امام را احاطه نموده " و در مناجاتی در توقیعی است: " عدلك للعاصين رحمة ليخلصهم من عذاب ما اكتسبت ايديهم و يوصلهم الي مقام قريب " و نیز در صحیفه عدلیه است قوله: " و تا بحال آنچه در کتاب عدل مشاهده شد چهارده هزار آیه متقنه است اگر جمیع علماء بخواهند که در کتاب عدل و صحیفه حرمین یک حرف و دو حرف بدون ربط پیدا کنند بر قواعد کتاب الله و قوم هرآینه قادر نخواهند بود " الخ و مراد از کتاب عدل شرح سوره یوسف می‌باشد و اطلاق نام کتاب العدل بر کتاب الروح ضمن نام روح ثبت است. و لوح عدل خطاب به آقا سید محمد رضا شهمیرزادی صادر گردید قوله الابهی: " بسم الله العادل الحكيم هذا لوح قد بعث الله اسمه العادل و نفخ منه روح العدل في هياكل الخلائق اجمعين " عدل = همتای . در کتاب عهدی است قوله: " میراث مرغوب لا عدل له " الخ که به کسر عین و سکون دال است و به فتح عین به همین معنی نیز میتوان خواند. اعتدال توسط بین دو حال و استقامت و تساوی روز و شب. در لوح طب است: " تنقية الفضول هي العمدة ولكن في الفصول المعتدلة " معادلة = موازنه و مقابله با کفه دیگری در دعاء " يدعو محبي الانام في الايام " است قوله: " بعد الذي نزلت في البيان بان لا يعادل بكلمة من عنده كتب العالمين " و در کتاب اقدس است: " يدركون منه ما لا يعادله ملكوت ملك السموات والارضين " العُدوة القُصوي ناحية بعيد وآخرين . در خطاب و زیارت ملا زین العابدین تا کبری است: " ربّ انه اشتهر بالزهد والتقوي في تلك العُدوة القُصوي " عذاب-عذب عذاب به معنی عقاب عذب به معنی خوش و گوارا. در لوح به شیخ نجفی قوله الاعرّ: " سم مهلك در سبیلش شهیدی است فائق و عذابش عذبی است لائق ". عراء عربی بیابان لوت بی درخت و بی سابقه. در لوح سلطان است: " وحوش العراء " و در لوح خطاب به حاجی محمد کریم خان: " و تنوح

في العراء " ودر لوحی ثبت ذیل نام عید: " النار التي اشتعلت في هذا العراء " عرار عربی نرگس
 صحرائی گلی خوشبوی . در خطاب مشهور به بهائیان خراسان قوله العزیز: " وشمیم عرار الوفاء "
 عراق در کتاب اقدس است قوله: " هذا ما اخبرناكم به اذ كنا في العراق " ودر لوح حکما
 است: " انا بينا لك اذ كنا في العراق في بيت من سمي بالمجيد اسرار الخليقة و مبدئها و منتهاها و علتها "
 که مراد خانۀ حاجی عبدالمجید شیرازی است ودر ذیل نام عبد ودر ظهورالحق تفصیل میباشد . ودر لوح
 به شیخ سلیمان است: " اي سلیمان درحین خروج از عراق لسان الله جميع را اخبار فرمود " ودر لوح به
 ناصرالدین شاه است قوله " تا آنکه یکی از مأمورین وارد عراق شد (میرزا بزرگ خان قزوینی
 قونسول ایران در بغداد) لابداً حفظاً لعباد الله معدودي به والي عراق توجه نمودند " انخ
 وذکری از کلمۀ "لابدأ" جداگانه در ردیف لام ثبت است و اشاره و اعتذار از قبول تبعیت دولت
 عثمانی است و محض حفظ از تعرض و خطر قونسول مذکور در سنین اواخر اقامت در بغداد صورت
 گرفت . وقوله: " قد نزل حين الخروج من شطر العراق لوح فيه اخبرنا العباد ما يظهر من بعد ان
 ربك لهو العليم الخبير " وقوله: " جعلوا اهلي واحبتي اساري من العراق " مراد واقعة اسارت حرم کاشی
 و عده ای از بهائیان از بغداد به موصل است . ولوحی دیگر قوله: " هو الممتنع السلطان الفرد الغالب
 المقتدر القدير سبحان الذي خلق الخلق بامرہ و ابدع خلق كلشي اقرب من ان يحصي ان اتم
 تعلمون وانك انت يا شطر العراق انت فابك بقلبك ثم بقلبك بما خرج عنك جمال الله ثم
 استقر في مقر السجن خلف قتل من جبال صخر مرفوع " انخ که بیان و تفصیل خروج از عراق و استقرار در
 ادرنه میباشد . و به فارسی آن را عراق عربی میخواندند و در مقابل آن عراق ایران یا عراق عجم
 قسمت معین و معروف آن مملکت بود و در ذیل نام آل هم ذکر کرده است . عرش عرش
 عربی به معنی تخت و اورنگ شاهی در قرآن به مواضع کثیره ذکر و وصف عرش برای خدا شد که
 از آن جمله آیات: " هو رب العرش العظيم " و " يحمل عرش ربك يومئذ ثمانية " و " كان عرشه علي
 الماء " است و مفسرین و علماء اسلام طبق مکتب حزبی و عرفانی خویش یا محمول بر ظاهر وی
 مؤول به معانی متنوعه کردند . و از مقام نقطه طبق آیات قرآنیه در دعائی است: " لولا انت لم ادر
 ما انت الذي اقم العرش علي الماء و السموات بلا عمد مرئي في الهواء " ولی در توقیعی صادر
 در اصفهان به جواب سؤال میرزا حسن وقایع نگار طبق آثار شیخ احسائی قوله: " وان ما سألت من
 معني قوله عرّ وجلّ الرحمن علي العرش استوي فاعرف ان للعرش اطلاقات كثيرة فمنها عرش في مقام
 المشية وان المستوي عليها هو محمد رسول الله ومنها عرش في مقام الارادة ان المستوي عليها هو علي
 ومنها عرش في مقام القدر وان المستوي عليها هو الحسن و منها عرش في مقام القضاء وان المستوي
 عليها هو الحسين و منها عرش في مقام الاذن وان المستوي عليها هي الفاطمة و منها عرش في مقام

الاجل وانّ المستوي هو جعفر بن محمد ومنها عرش في مقام الكتاب وانّ المستوي عليها هو موسي بن جعفر وانّ ما ورد في الاخبار بانّ الذين يحملون العرش كانوا اربعة من الاولين واربعة من الآخرين فهو الحقّ لانّ المقامات الشيعة اذا اجتمعت تدوّنت صورة جامعة ولذا اشار الله اليه في كتابه ويحمل عرش ربك يومئذ ثمانية وانّ الله قد جعل الكلّ ركن من العرش لوناً منه الركن الاول حامل اسم الله الفاض و هو لونه البياض و منه ايضاً كلشي في الامكان و منه الركن الثاني حامل اسم الله الحي و هو لونه الاصفر و منه اصفر كلشي في الاكوان و منه الركن الثالث حامل اسم الله المحيي و هو لونه الاخضر و منه اخضر كلشي في الاعيان و منه الركن الرابع حامل اسم الله المعيت؟ و منه احمر كلشي في مراتب الانفس والآفاق " الخ و در عرفان و عرف بهائي ظهورات و مقامات و حكروائي و نوع تجلّي مظاهر مقدسه و نيز هياكلشان و نيز محلّ جلوس و قرار ابهي را درخانه عكا و قصر وغيره كه از جاينگاه ديگران مرتفعت بود عرش الهي ميخواندند چنانچه درلوحى راجع به ميلاد ابهي در دوم محرم است قوله الاعزّ: " فيا حبذا هذا الفجر الذي فيه استوي جمال القدم علي عرش اسمه الاعظم " وقوله: " قد جاء عيد المولود واستقرّ علي العرش جمال الله " و در كتاب اقدس است: " و ارفعنّ البيتين في المقامين و المقامات التي فيها استقرّ عرش ربكم الرحمن " وقوله: " قد كتب الله علي كلّ نفس ان يحضر لدي العرش بما عنده بما لا عدل له " و قوله: " بسم الله المقتدر العلي الابهي ان يا عبد ان استمع نداء ربك العلي الاعلي من شطرا الذي فيه استقرّ عرش ربك العلي العظيم " و در لوح به نصير است قوله: " اگر ملاحظه ضعف عباد و فساد من في البلاد نميشد اذن داده ميشد كه كلّ بين يدي عرش اعظم حاضر شوند و نعمات روح القدس اكرم را به بصر ظاهر مشاهده نمايند " و قوله: " به نام دوست يكتا نامه آن جناب به لسان پارسي تلقاء عرش الهي صادر " و قوله: " ان يا نبيل قبل علي اسمع ما يوحى اليك عن جهة العرش مقام الذي جعله الله عن عرفان العالمين مرفوعاً " و قوله: " ان يا ايها المذكور لدي العرش " الخ و در لوح حوريه كه در ذيل آن نام ثبت است قوله: " انا تكّماً مستويّاً علي العرش " و قوله: " قد ذكر اسمه في الحين تلقاء العرش " و در لوحى: " هو الاقدم الاعظم انا دخلنا البستان و استويانا علي العرش الواقع علي الماء و كانت الشمس تلعب في خلال اشجار و تتحرّك انوارها كأنها تتحرّك من اهتزاز الروح الطائف حول عرش عظيم " الخ كه مراد از عرش واقع علي الماء كرسي و نشيمن ني و چوبي بسته تقريباً بر روي رود جاري در باغ رضوان بيرون عكا است كه اصحاب به اطراف حاضر و جالس ميشدند و اشاره به آيه قرآنيه مذكوره: " و كان عرشه علي الماء " ميباشد و در ذيل نامهاي آل آقا بها امين يحيي رؤيا زيارت قبه سجن شيطان عبد لقاء قبريس نيز ذكرى از عرش است. و از عقايد مسلمانان راجع به عرش عقيدة موضوع معروف " ديك العرش " و خروس عرشي ميباشد و ميرزا محمد حسين مشكين قلم شهير اصفهاني از نام بها صورت زيباي خروس با سينه

درخشانش نقش نمود ولوحی را به ...؟... گذاشت که گوئی ذکر میخواند و نسخ آن صورت در منازل اکثر بهائیان زینت دیوار بود. و در ذیل نام دیک نیز ثبت است. عَرَض عربی امر بی دوام و غیر قائم به ذات و نیز حطام دنیا در کتاب ایقان است. قوله: "نفوس خود را از شوونات عرضیه پاک نماید" که مراد شوون دنیویه میباشد. عَرَف عربی رانحه و بوی خوش. و در آثار ابی کثیر الاستعمال میباشد از آن جمله در لوح حکما است: "قل یا احباء الله لا تعملوا ما یتکدر به صافی سلسبیل المحبة وینقطع به عرف المودّة". و در لوح رئیس است: "یا ذیحجی الروح لک ولن آنس بک ووجد منک عَرَفی" و در لوحی دیگر: "ای دوستان تفکر نمائید در آنچه ظاهر شد و وارد گشته مطلوب ظاهر و جمیع عباد طالب معذک محبوب مانده اند عَرَف بیان رحمن به شأنی در هبوب که من علی الارض از احصای آن عاجز". عَرَفان - عَارِف عرفان و معرفت که به معنی شناختن و علم و اطلاع عَرَفَاء است در عرف ادبی به کثرت استعمال اطلاق بر شناسائی و دید و بینش باطنی و ضمیر روحانی میگردد به همین رو عرف و عرفاء و عرفان متبادر در صوفیه و عقیدتشان گردید. در لوح به شیخ سلمان است: "ای سلمان عرفاء را در امثال این مقامات پیا پیای بسیار است"

عَرَفَة نام کوهی به قُرب مکه یوم العرْفَة بهم ذیحجّه که در عرفه اعمالی به حجّ مسلمان انجام میشود. از باب اعظم در شرح "یا من دلّ ذاته بذاته" است قوله الاعلی: "قول الحسین فی یوم العرْفَة لِغَیْرک من الظهور ما لیس لک حتّی یكون هوالمظهر لک متی غِبتَ حتّی تحتاج الی دلیل یدلّ علیک و متی یعدتَ حتّی یكون الآثار هی الّتی توصل الیک عمیت عین لا تراک و خسرت سَفَقَةَ عبدٍ لم یجعل لک من حبّک نصیباً". عِرْق عربی رگ و ریشه. عُرُوق أَعْرَاق = جمع در لوحی است: "کن عِرْقاً نابضاً فی جسد العالم وریحاً سائرأ علی الامم" و در مناجاتی است: "من ظاهری و باطنی و قلبی و لسانی و عروقی و جوارحی".

عَرَمَرَم عربی به معنی سپاه بسیار و به معنی شدید. در خطاب مشهور به عمّه است: "او یحییک محتظرا هشیم من جنود عرمرم عظیم". عُرُوء عربی تب لرز. در لوحی از سجن عکا خطاب به طیب:

"بحیث بدل مرح الغلواء بترح العُرُوء" که در نامهای ترح، غلواء، مرح، ذکر است. عُرُوء الوُثقی محکمترین دستگیره. در قرآن ایمان توحیدی به خدا را به عرُوء و ثقی وصف کرد. قوله: "فن ینکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها" و قوله: "ومن یسلم وجهه الی الله و هو محسن فقد استمسک بالعروة الوثقی" و در کتاب اقدس است: "تمسکوا بالعروة الوثقی و حبل امری المحکم المتین" و در الواح و آثار به این طریق کثیراً ورود یافت. در لوحی است: "یا احبائی الذین

تمسکوا بالعروة الوثقی " ودر لوحی دیگر: " هذا کتاب من لدنا الی الذی سلک سبیل الله الواضح المستقیم و تمسک بالعروة الوثقی واجاب نداء ربّ العلی العظیم " ودر خطابی است: " هو الابهی یا من تمسک بالعروة الوثقی بدان عروه وثقی که از اول ابداع در زیر و الواح و صحف اولی نازل عهد و میثاق است وایمان و پیمان مختار علی الاطلاق این عهد و پیمان است که زلزله بر ارکان آفاق انداخته و رجفه بر بنیان ناقضین میثاق پس خوشا به حال تو که متمسک به ذیل کبریائی ع ع " و عروه الوثقی نیز نام جریده عربیه شهیره منطبعه در پاریس به واسطه سید جمال الدین افغانی و شیخ محمد عبده مصری که در ذیل نام جمال ذکر است . در لوح دنیا است قوله الاعترّ: " جریده ای به اسم عروه الوثقی طبع نمود " الخ و مقصود از نام شخص مذکور در لوح همان سید میباشد . عری در لوح به سلمان است قوله الاعترّ: " فیا حبذا لمن عری (برهنه و آزاد ساخت) نفسه عن کلّ الاشارات والدلالات و عری از کلّ ما سواه (برهنه و عریان و آزاد از هر چه غیر خدا) به شطر الله فائز شوند " عری - عزیز در لوح به اشرف است: عزیز الله " فاشکر الله بما شرفک بلقائه و ادخلک تلقاء العرش مقعد عزّ عظیم " (کرسی جلال بزرگ) . و در دعاء " یدعوه محیی الانام فی الایام " است: " عزیز علی بان اکون باقیاً و اری الذین هتکوا حرمتک " یعنی بر من سخت و گران است . عزیز الله به معنی ارجمند و دردانه نزد خدا و به این نام عده ای از بهائیان مشهور بودند از آن جمله میرزا عزیز الله خان ابن اکبر میرزا علی محمد و رقاء شهید که در خطابه‌های مرکز عهد و پیمان کثرت ذکر یافت و به خطاب: " یابن الرجل الرشید " و " عزیز عبدالبهاء " مخاطب بود . و دکتر عزیز الله رودسری گیلانی که بالاخره در شهر اشرف (بهشهر) مازندران اقامت کرده مطب گرفت و در سال 1329 به دست حاکم آنجا مقتول شد . و عزیز الله جذّاب ضمن نام تولستوی و عزیز الله تا کرمی ضمن نام تا کرمذ کور میباید . عزّزنا بثالث در قرآن است: " واضرب لهم مثلاً اصحاب القرية اذ جاءها المرسلون اذ ارسلنا الیهم اثین فکذبوهما فعزّزنا بثالث " که قصه روایات مسیحیه راجع به ورود رسل عیسی به انطاکیه است که نخست دوتن برای تبلیغ رفتند و گرفتار شدند آنگاه سومی رفته آنها را رهائی و عزّت و قوت داد و در تشخیص آن سه روایات مختلف است و در آثار و تأویلات این امر به کثرت ذکر رسید و دوتن اول را به مقام نقطه و قدوس تأویل نمودند و ثالث را بابیان میرزا یحیی ازل بیان کردند و اهل بها در شأن ابهی گفتند و بعد از صعود ابهی بسیاری از ثابتین در میثاق به مرکز عهد ابهی ارتباط دادند . عزّم - عزائم عزومه در متداول عربی به معنی دعوت و به معنی ولیمه عزّم یعنی دعوت کرد و عزّم عزیمه به معنی دعوت و مهمان کردن است .

در لوحی به آقا محمد جواد فرهادی است قوله الاعترّ: " یا جواد هذایوم فیه عزمی فی البستان احد احبّائی الذی هاجر معی من الزوراء الی ارض السّر " ودر کتاب اقدس است: " اذا دُعیتُ الولائم

والعزائم اجبوا بالفرح والانبساط " که مراد همان ولائم است و محض تأکید و تعمیم انواع تکرار فرمودند . عَسِر - عَسِير در لوح طب است : " وما عَسِرَ قَضْمُهُ مِنْهُ غِنَةٌ عِنْدَ اُولِي النُّهْيِ " آنچه جاویدنش سخت باشد نزد خردمندان منهی میباشد . عَسِيرِ سَخْتِ وَدَشْوَارِهِ . در خطابی در مناجات طلب مغفرت برای حاجی صحیح فروش است :

" وَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَتَشَبَّثَ بِعَهْدِكَ الْقَدِيمِ وَمِيثَاقِكَ الشَّدِيدِ فِي هَذَا الْيَوْمِ الْعَسِيرِ " . عَسَكَرَ عَرَبِي سِپَاه . در لوح به صدر دولت عثمانی است : " سان عسکر دیده و چند فوج از عساکر " الخ و علی عسکر از بهائیان معروف در الواح و آثار به همین نام ذکر است . قوله : " يا علي قبل عسکر ذکرناک بذکری الجمیل " عَشْرِينَ در سورة الذِّحِّ است . " ان يا ذبيح قد ذُبِحْتُ فِي كُلِّ حِينٍ فِي عَشْرِينَ مِنَ السَّنِينَ وَهَمَّجِينَ دَرْلُوحِ سُلْطَانٍ وَغَيْرِهِ ذَكَرَ عَشْرِينَ وَبَيْسَتْ سَالٌ مِيْبَاشِدٌ وَمَبْدَأُ آن از سنه 1264 هج . ق . گرفته میشود که مبدء بلیات بایان بود و در نام سلطان ذکر است و ذکر می از "عشرین نفس" در نام سخن میباشد . عشق-عشق آباد ذکر حبّ و عشق در آثار این امر به غایت کثرت شد که

عَواشِقِ در نام حبّ ثبت میباشد و بیانات دروادی عشق از هفت وادی و ایات منقول مشهور در آثار : " ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی و اندر همه عالم مشهور به شیدائی در نامه مجنونان از نام من آغازند

زین پیش اگر بودم سردقتر دانائی " در آن میان شهرت بسزا دارد . و شهر عشق آباد در الواح و آثار به همین نام و به نام مدینه عشق مذکور و مشهور است از آن جمله در لوحی قوله ج ع : " درارض عین و شین از ظالمین وارد شد آنچه که عالم فرح به هم تبدیل شد " و در لوحی دیگر نیز در وصف حاجی محمد رضا اصفهانی شهید خطاب به آقا میرزا ابو الفضل گلپایگانی است : " واشتعل بنار العشق فی مدینه العشق " و قوله : " یا ملأ العشاق فی عشق آباد ینطق نیر الآفاق فی یوم الميثاق و یذکرکم بما یقرّبکم الی الله مجری الانهار " و اوضاع و احوال آنجا و تمامت واقعات مرتبط به این امر در ظهور الحق ثبت میباشد و بناء آن شهر به امر دولت امپراطوری روس پس از استیلاء بر ماوراء بحر خزر در حدود سال 1297 هج . ق . آغاز شد که بلاد دیگر نیز از قبیل تازه شهر و قزل ارواد و دیوانه باغ هم بنا گردید و شروع ورود بهائیان به عشق آباد در سال 1300 شد و اما واقعات اخیر بر بهائیان چنین بود که در 5 فورال 1938 میلادی اخذ و حبس شروع گشت و تمام عدّه محبوسین شصت و اندی شدند و حبس به طول انجامید و هنگام بیرون آوردن از محبس دو بیست و چهل و اندی بودند و بیست و دوتن در محبس از میان رفتند و اسامی برخی که معین است چنین میباشد : آقا علی عکاس - آقا مهدی رجبعلی اف - منوچهرین آقا اسد الله احمداف میلانی - آقا میرعلی اکبر اسکویی - آقا میرعلی اکبر صلاح اف - آقا حسین مهدی اف - آقا محمد آقا علی محمد اف - بدیع الله بن آقا محسن میلانی - عبدالحالق

یزدی - حاجی علی برادر ارباب - آقا نصرالله پسر ارباب و بقیهٔ محبوسین مذکور را در 29 اکتبر 1939 به سمت سیبری حرکت دادند که در جاهای مختلف گذاشتند و عدهٔ ای از آنان در مواضع دور از یکدیگر فوت شدند از آن جمله آقا رضابن آقا کربلائی اکبر میلانی و آقا مهدی همدانی آقا علی عسکرملک محمد اف اسکویی آقا علی اکبر کفشدوز نهاوندی آقا نادر اهل تربت حیدریه علیخان اهل تربت غلامحسین میلانی و آقا عبدالحسین قصاب یزدی بودند. و نیز عواشق معموره ای در عراق که از ایام اولیهٔ این امر مرکز مؤمنین قرار گرفت. عصبه عربی گروه و دسته. در خطاب وصیای عهد است: "من هجوم عصبه ناقضة" انخ عصبه در لوح نصیر است قوله ج ع: عصماء-عاصم "ثم فرغهم الي ظل عصمة ربك" از آنان به زیر سایهٔ حفظ پرورد گارت گریز. در خطاب وصیای عهد است: "ابدء جوهره فريدة عصماء" و در خطاب معروف به عمه است: "وتلألأ الفريدة الغراء اليتيمة العصماء" که به معنی محفوظ و دست نخورده و ناسفته و مراد آغاز کار و دستیابی به آن است. و در لوح "اتی امرالله" است: "قل اليوم لا عاصم لاحد من امرالله ولا مهرب لنفس الا الله" بگو امروز پناه دهنده از حکم خداوندی برای احدی نیست. عاصم نیز نام شخصی است. در لوحی است قوله الاعز: "بعد از غزوه احد اعراب اطراف به تهنیت قریش رفتند سلاقه شوهر و پسرانش در محاربه کشته شده بودند به سفیان گفته اگر کسی قاتل شوهر و اولاد مرا بکشد صد نفر شتر به او میدهم از این کلمه نارطمع و حرص در سفیان مشتعل از مکه هفت تن از اعراب را فرستاد در مدینه خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر کسب اسلام نمودند و عرض کردند یا رسول الله جمعی از ما به ایمان فائز شدند و وحدانیت حق و رسالت تومقر و معترفند استدعا آنکه بعضی اصحاب را امر نمائی با ما بیایند و احکام الهی را از حلال و حرام تلقین نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر طلب نمودند حضرت هم از میان اصحاب ده تن اختیار کرده فرمان داد که با آن جماعت به میان قبائل شده تعلیم قرآن و شرایع کنند عاصم و من معه حسب الامر عازم آن حدود شدند و بعد از توجه و ورود وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر شد از برای اهل یترب و بعضی از منافقین به شماتت قیام نمودند که خدای محمد چرا اورا خبر نداد که این جمع به نفاق مسلمانی گرفتند و در آنچه واقع شد حکم بر جهل و عدم علم آن حضرت نمودند. عضد-اعتضاد عضد عربی بازو است و در جمل ادبیه عامل قدرت و نشان توان آورده میشود. در لوح به نصیر است: "حجبات وهمیه و سبحات غلیظه که ما بین ناس سدی بود محکم و ایشان را از سلطان عزّ قدم ممنوع میداشت جمیع را به عضد قدرتم وید قوتم خرق فرمودم تا با یکدیگر معاونت کنند". اعتضاد قوت یافتن و اعتضاد السلطنة لقب علیقی میرزا ابن فتحعلیشاه بود که در اسرار الآثار العمومیه شرح

احوال آورده است و در ظهورالحق ذکرې از او میباشد واورساله اي به قلم شاعرانه وظاهر تنقید در شرح دورهٔ بایه نوشت و ذکر اعتضادالوزارة از بهائیان درذیل نام علي میباشد . عطار عربي عطر فروش و عطر ساز و پرعطر و درایران ادویه و اشیاء خوشبو فروش را گویند و در آثار این امر نام خانوادگی آقا محمد کریم عطار موصوف در ظهورالحق به نام صریح یا به حروف مقطّع کثیرالذکر میباشد .

عظیم - اعظم عظیم عربي بزرگ و مجلّ و مهمّ در لوح رئیس است " انّ لک عنده مقاماً عظيماً " و در آثار نقطة البيان ذکر شيخ عظیم به کثرت موجود است که ملاً شيخ علي ترشيزي موصوف در ظهورالحق باشد ووي را به تطبيق عدد حروف ابجدي شيخ عظیم نامیدند . اعظم بزرگتر و مهمتر و " الله اعظم " تحیتی از تحیات این امر و در صورت صلوة کبیر " الله اعظم من کلّ عظیم " میباشد و در کتاب اقدس این امر را به نام " نبأ اعظم " ذکر فرمودند . قوله : " اياکم ان يمنعکم ذکر النبی عن هذا النبأ الاعظم " که تلویح به آیه " عمّ يتساءلون عن النبأ العظيم " از قرآن است . و نیز در کتاب اقدس است قوله : " قد انتهت الاعیاد الي العیدین الاعظمین " که مراد عید رضوان و عید مبعث باب اعظم است . وقوله : " الأوّل وهو الاسّ الاعظم نزلناه في الواح اخري " که راجع به علامت اولي از دو علامت بلوغ عالم است و در ضمن نام امر شرحي ذکر میباشد . و در ضمن نامهاي بهاء و اقا و بقعه و سجن و غيرها ذکرې از سجن اعظم و اسم اعظم است و در ضمن نامهاي اسم و یحیی و صف اسم اعظم و نیز ذکر و توقیعی در شأن شيخ عظیم ثبت میباشد . و نگین اسم اعظم که مرکز عهد ابهي براي انگشت دست بهائیان به نوع رمزي وضع کردند و بهائیان به انگشت میگیرند معروف میباشد . و نام غصن اعظم در دورهٔ جمال ابهي شهرت مقام عبدا البهاء شد که ثابتین در اخلاص میخواستند تحیت بهائی را همان " الله اعظم " قرار دهند و موجب اختلافی گردید که در تاریخ ثبت است و بالاخره تحیت به همان " الله ابهي " قرار گرفت . عَفَج (عَفَج) عربي روده اَعفاج = جمع . در لوجي است : " نَقّ الاعفاج من الامشاج " روده ها را از اخلاط پاک کن . عَفْر تعفر مصدر عربي به معنی خاک مالي و به خاک کردن . در خطابی در حق یکی از بهائیان است : " وَعَفَّرَ جبينه بتراب عتبتک النوراء " عقاب عربي کيفر و جزاء به شرّ . در کلمات مکنونه است : " اي اهل ارض به راستي بدانيد که بلایي ناگهانی شمارا در پی است و عقاب عظیمي از عقب " . عَقَبَة عربي گردنه بالا رو و سخت و بلند کوه و به تشبیه بر امر مهم و پر مسئولیت گفته میشود . در لوح به نصیر است : " بعضي در عقبهٔ سؤال واقفند و برخی در عقبهٔ حیرت متوقف و بعضي در بعضي اسماء محتجب " . عقد عربي گردن بند آسوده لعل و مروارید و غيره به رشته کشیده . عَقُود = جمع . در خطابی است : " وانّ السّلاسل والاغلال قلائد العقیان و عقود الیاقوت والمرجان " . عقر در لوجي در ذکر مصیبت سلطان الشهداء

است قوله الاعرّ: " انّ الذّئب افترس غنماً وعقرَ " گرگ گوسفندي را شکار و نحر کرد . و قوله :
 وَعُقِرَتِ النَّاقَةُ " عقیان " عربی زر سره طلائی خالص ناب . در کتاب اقدس است قوله ج ع :
 حق له ان يقعد علي سریر العقیان " ودر لوح به شیخ نجفی اصفهانی است: " بر کرسی عقیان درصدر
 مجلس عرفان مستوی " و در خطابی است : " انّ السّلاسل والاغلال قلائد العقیان " عکاء در
 خطاب و بیانی از مرکز عهد و پیمان ابهی عبدالبهاء در حیفاه سال 1919 است قوله
 العزیز : " عاکور همین عکا است که فرنگیها عاکر میگویند . عکاء اسامی مختلفه پیدا نمود اول عوک
 بود بعد عاکو بعد عکه بعد عکاء این شهر به واسطه فنیقیها بنا شد وآنان را دأب این بود که هرشهر را
 به موجب نقشه جغرافیائی نام میگذاشتند و چون این شهر مثلث منحنی الضلع بود عوک عکه نامیدند
 که همین معنی را دارد و حیفاهم حیفو بوده یعنی شهر دامنه کوه و کوه های لبنان هم یعنی به
 زبان فنیقیین کوه سفید , چون به برف پوشیده است . این شهر یکهزارو پانصد سال قبل ازحضرت
 موسی نباشده است " انتهى ودر شأن عکا واستدلال به بشارات قبلیه راجع به آن شمه ای از احادیث
 عامه مرویه در ضمیمه لوح خطاب به شیخ نجفی معروف مطبوع گردید و غصن اعظم عبدالبهاء در
 شرح بسملة پس از بسط بیان ازقرآن وآیه " سبحان الذی اسری بعبده لیلأ من المسجدالحرام الی
 المسجدالاقصی الذی بارکنا حوله " الخ نقل فرمودند که در کتاب محیی الدین ثبت شد که آن ارض
 مقدسه همان زمین میعاد است ورستخیز اکبر درآنجا به پا میگردد و بقعه بیضاء همان است و ملحمة
 کبری در چمن عکا میشود و هر وجی از زمینش به دیناری ارزش مییابد ودر حفرا بن مجله است که :
 " در چمن عکا محل گسترده سفره و میهمانی از جانب خدا میگردد " و فی لاحقیة کوکب اقبال
 وسعادت عکا روی به اوج عزّت وسعادت گذاشت به امر سلطان عبد العزیز عثمانی جمال ابهی را
 با هفتاد نفر از اصحاب و همهران چنانچه در لوح رضا ثبت است از مرد وزن و پچه اسراً وحبساً درآنجا
 برقرار کردند که شمس ابهی تا یوم غروب درآن افق میدرخشید وتمامت واقعات آن دوره ودوره بعد
 یعنی ایام غصن اعظم عبدالبهاء در بخشهایی از تاریخ ظهورالحق تفصیل داده شد . درحق عکا در لوح
 معروف به صدر دولت عثمانی چنین مسطوراست قوله الاعرّ: " و حال امر از این مقامات گذشته و تو به
 قول خود مأموری که مارا به اخرب بلاد حبس نمائی " ودر لوحی دیگر : " وعند ذلک ارتفع النداء
 من شطر الحجاز ونادت وقالت طوبی لک یاعکاء بما جعلک الله مطلع ندائه الاعلی ومشرق آیاته الکبری
 ونعیماً لک بما استقرّ علیک العدل واشرق من افقک نیر العنایة والالطاف " و در مناجاتی
 چنین مذکور " یا الهی تری بانی حبستُ فی هذه المدينة الّتی لم یسکن فیها احدٌ الا اهلها و انّها اقبج
 مدن الدنیا واخریها ومنعنا الغافلون عن الخروج منها وسدوا علی وجوهنا کلّ الابواب فوعزّتک لست
 اجزع من ذلک لانی قبلت فی حبک البلیایا " ودر کتاب اقدس آنجارا به عنوان " المنظر المنیر " و

شطري الاقدس المقام المقدس الذي جعله الله مطاف الملاء الاعلي ومقبل اهل مدائن البقاء " وامثالها ستودند ونبذه هاي بسياري ازان ذيل نامهاي متكثره خصوصاً نام سجن ثبت ميباشد . ودروحي در وصف همجسان ابهي در عكا است قوله ج ع : " ارض ياء بسم الله المهيمن علي الاشياء قد كان عند ربكم الرحمن في سجن آذربايجان نفسان امسك الحسين واطرد الحسن يد العدل مع ان له عند محبوبي و مبشري شأن من الشؤون وانا نكون في الحبس مع سبعين نفس من الذين هاجروا مع الله ومنهم انفس معدودات من الذين نبذوا ما عندهم من زخارف الدنيا ومارضوا بالفراق وطاروا في هواء الاشتياق الي مقام ما منعهم الدنيا عن لقاء ربهم العزيز المختار نسأل الله بان يوفقهم علي ما يحب ويرضي ويحفظ الكل عن النفس والهوي ليطوفون في حوله ويحركون بامرهم " الخ . ودروحي ديگر در بيان واقعه سيد محمد اصفهاني وغيره است قوله : " فانظر ثم اذكر انا نهينا الكل عن سفك الدماء وبذلك يشهد كل اللواح وكنت من العالمين قد بلغت الشقوة الي مقام نطق بغتة قلم الاعلي باعلي النداء بين الارض والسماء بعد الذي سدت علي كل واحد ابواب اللقاء قد طالت الاعناق بالنفاق اين اسياف انتقامك يا مليك العالمين فلما نزلت الآيات اضطربت الاشياء لذا اخذنا زمام القهر بسلطان من عندنا ولكن رشخ ما رشخ وظهر ما ظهر قل لك الحمد يا من في قبضة قدرتك زمام العالمين يا اسمي جميع ناس را از اينگونه امورات نهي نموديم به قسيمي نار شقوت مشتعل كه وارد شد آنچه وارد شد در سنين معدودات متصلآ آن نفوس خبيثه را تحت رداء حفظ محفوظ داشتيم و معذلك آرام نگرفتند در هر يوم فسادي ظاهر امر به مقامي رسيد كه از كل عزلت گرفته و ابواب معاشرت را سد نموديم قد اخذهم زبانية القهر بغتة و جعلهم عبرة للعالمين " واز بيانات غصن اعظم عبدالبهاء براي جمعي از بهائيان در حيفا است قوله العزيز : " از عادت حكومت تركيه است كه حكم فرمان را به حضور مقصر ميخوانند تا تكليف خود را بدانند وقوانين را پيروي كندوازين رو در روز سوم بعد از وصول ما به عكا متصرف مرا طلبيدونص فرمان سلطاني را بر من خواند مضمونش آنكه ما محبوس ابدي شديم من به او گفتم اين فرمان دروغ وبي معني است و اساسي ندارد . متصرف سخت خشمگين شد گفت مگر نميداني كه فرمان سلطان است گفتم بلي اين فرمان سلطان است ولكن اوهام ميباشد پس غضبش بيشر شد گفت بينم چطور بي معني و بي اساس است گفتم بين اين فرمان ميگويد ما محبوس ابدي هستيم يعني الي الابد و بينهايت و كلمه ابدي معنائي ندارد چه ما همه در اين عالم موقت هستيم ولابد بايد از در زندان يا زنده يا مرده بيرون رويم پس متصرف و دائره اش همه خنديدند و بعد از مرور ايام به اين فرمان و اوراق رسميه شامل اوامردولت و حكم بر ما به سجن دست يافتيم و اين به واسطه مدير تحريات شد كه سراً پيش من آورد وسوزاندم و چون مسأله سجن به طول انجاميد يك باردوبار سه بار به حضور جمال مبارك عرض كردم كه از سجن بيرون قدم بگذارند و به قصر مزرعه

تشریف بیاورند قبول نکردند و نتوانستم باز هم تکرار کنم ولی به مفتی گفتم و به حضور مبارک فرستادم رفت و راکع شد و اقدام مبارک را بوسید و گفت مولای من چرا به بر بیرون نمی آید هوای باغ لطیف و منظر جمیل است جواب دادند که مسجونیم و حکومت راضی نیست به تمام خضوع و التماس اصرار و الحاح کرد تا بالاخره جمال مبارک رضایت دادند" و قوله: در بدایت در عکا اجتماعات میشد ولی بسیار خفی نفسی از مسافرتین جرأت دخول در عکا نمی کرد دم دروازه سرگون می کردند اذیت می کردند . جناب نبیل آمد دم دروازه گرفتندش باری حبس می کردند بعد از حبس سرگون می کردند جناب ملا علی قائینی بیچاره به چه زحمتی آمد او را گرفتند و سرگون به ناصره کردند ملا محمد علی دهجی آمد هر چه خواست به هروسیله باشد مشرف شود نشد رفت توی صحرا از دور اطاق مبارک را زیارت کرد هی به سرش میزد و گریه می کرد و و رفت و همچنین خیلی از احبای دیگر بعضی ها را من تدبیر می کردم این ضابط ها را اکرام می کردم خدا رحمتش کند یک بیک باشی بود بسیار اکرامش کردیم ضبطیه ها را هم انعام کردیم و بنا کردیم اینها را خفياً آوردن شبها اینها را می آوردند از جمله استاد اسمعیل معمارین پیرمرد از موصل پیاده آمد هشتاد سال عمرش بود این را به هرنوع بود آوردیم ده پانزده روز نگاه داشتیم بعد دیدیم که منافقین پیدا شدند اینها به آقا جان وسید محمد خفا خبر میدادند مجبور شدیم او را بیرون فرستادیم اینجا در کوه کرمل در یک مغاره منزل کرد " و قوله: "نبیل به طور ناشناس به لباس اهل بخارا به عکا آمد و حکومت شناخت و فوراً حکم به تبعید داد و مردی دیگر به عکا رسید و پولیس از عیایش شناخت که از بهائیان ایران است و از دخول به شهر منع کرد و او به صحرا رفت و به سرش میزد و ناله و گریه می کرد و جمال مبارک در پنجره زندان توقف کرد و او را از دور در صحرا دید "

انتہی و در ابتداء ایام در سجن سر باز خانه حکم و مقرر دولتی چنین بود که محبوسین با هم سخن نگویند و از آن میان چهار کس را برای خروج و خرید مایلزم روزی یکبار به اتفاق سر باز معین می کردند و بعد از خروج از سر باز خانه و اقامت در خانه که فتنه معروفه سید محمد اصفهانی و کج کلاه شدت داشت چنانچه در ذیل نام نبیل ذکر می و در ظهور الحق شرح است لوحی خطاب به حاجی سید علی اکبر دهجی صدور یافت قوله الاعز: " قد احترق المخلصون من نار الفراق قدر ترفع نباح الکلاب من کل الجهات این غضنفر سطوتک یا قہار العالمین قد طالت الاعناق بالنفاق این اسیاف انتقامک یا ملیک العالمین ان یا علی قبل اکبر "

و نیز در بیانات غضن اعظم عبدالہاء برای جمعی از بہائیان در حیفاً است قوله الاعز: " جمال مبارک ملاقات هیچ متصرفی را نپذیرفتند و سلطان به اندیشه شد و به متصرف تلگراف کرد که حتماً به ملاقات ایشان بیاید پس او با جمعی از دولتیان به حضور آمد و جمال مبارک نہ به پا خاست و نہ با آنان حرف زد و ایشان به زمین نشستند و جمال مبارک با اشاره صندلی را نمادند ولی آنان همان

نشست روی زمین را پذیرفتند به امر جمال مبارک قلیان حاضر شد ولی محض رعایت پاس احترام نکشیدند و جرأت هیچ حرفی نکردند و پس از ده دقیقه با کمال نجلت اذن خواستند مرخص شدند " و قوله : " میرزا محسن خان سفیر ایران در اسلامبول از اعداء این امر بود نوبتی به حضور چهل نفر از وزراء و وکلاء یکی از عثمانیان حکومتی را از حال جمال مبارک پرسید و او جواب داد که عنقریب از او اثری نمیماند من خود عکا را دیدم و شبی در آن ماندم ولی نتوانستم بخوابم و از هواء به غایت ناسالمش اندیشه داشتم چنانکه مرغ در طیران بالای هوای آنجا بی شک از غایت عفونت آن می افتد و سفیر هم تدارک بزرگ کرد که شجره امر را از جای بکند و خواست نزد سلطان تقرّب یابد و با محرّین و مخبرین جرائد محلیه خصوصاً جرائد اجنبیه مصاحبت کرد و به مانند جریده تیس لندن و جریده پاریس همی رشوه داد که مقالاتی در مدح و ثناء سلطان بنگارند مثلاً نوشتند که سلطان برخلاف آنچه جرائد اروپا نوشتند عادل و عاقل و با رحم است و مسیحیان در محیط دولت او از مسلمانان راحت ترند چه از هجومهای لشکری خلاص میباشند و عمده مقصود سفیر جذب سلطان به سوی خود بود و سلطان از او خوشحال شد و نشانها به اوداد و او را دعوت کرده برای غذا به طرف راست خودش در محلّ مخصوص صدر اعظم جای داد و دوگونه اش را بوسید و به دست خود نشان به محلّ مخصوص نهاد و من همه اینها را خبر داشتم و این تدابیر را با سکوت تحت نظر گرفتم و چون سفیر در جذب سلطان به سوی خود موفق شد و به قونسول ایران در شام نوشت که لائحه به سلطان بنگارد و خبر دهد که بهاء الله با متعهّدی در ترابلس غرب و سودان و سوریه در تحریک برای خلع سلطان متفق است و چون چنین کرد گفتم نه دیگر الان محض تعدّیش باید توقیف و قبض کرد ولذا از علی عیران قونسول ایران درصیدا مکتوب مذکور سفیر را که به قونسول شام نوشت خواستم و لائحه مفصل از احوال سیاسیّه حاضره نوشته به واسطه نوری بیک منشی سلطان نزد او فرستادم و او خیلی خوشحال شد و کاتبش حسب الامر به من خبر داد و وعده بود که آنچه میخواهم به تمام مسرت انجام دهد. و در همان ایام امر از دولت ایران به عزل سفیر و جمیع مأمورینشان رسید و سفیر برجان خود رسید که چون به ایران برگردد کشته شود چه دولت او را معزول کرد و فوراً خواست و با همه عداوتهایش به جمال مبارک نوشته در کارش مشورت کرد که چون در کارش متحیر است تبعیت عثمانی گیرد و شغلی نزد اتراک پیدا کند و این مطالب را به حضور جمال مبارک معروض داشت و فرمودند بهتر این است که به ایران برگردد که آنجا موفق خواهد شد اطاعت امر نمود و چون به ایران رسید به او شغلی عالی دادند و وزیر امور خارجه شد و لطف بهاء الله به اعداء چنین بود " انتهى و در سفرنامه اروپا بدایع الآثار کیفیت نشر و با چهاربار در سوریه و داخل نشدن در عکا ولی دخول آن بعد از غروب ابهی و محفوظ ماندن بهائیان به اقدامات مرکز میثاق ثبت میباشند و در آن دوره عکا

کرسی نقض عهد و مخالفت مرکز قرار گرفت و نخست تقریباً در سال 1314 در ایام اقامت منفردانه مصممانه در مقام خضر النبی آقا جواد قزوینی را طرد کردند آنگاه میرزا مجد الدین بن کلیم را برای سعی و کوشش در ضرر و ستم رد فرمودند و چون اوراق ناریه ردیه میرزا محمد علی غصن اکبر از ایران پس فرستاده گشت فرمودند کسی نزد او نرود و همینکه در عکا فتنه معروف از ناقضین برپا گردید مجاورین را دستور دادند که بروند و خود درحیفا سه محلّ اجاره کردند یکی برای اقامت عائله شان دیگر مسافرخانه برای اقامت زائرین از بهائیان امریکا دیگری برای اقامت زائرین از بهائیان ایرانی و آقا سید تقی منشادی را برای سرپرستی همان مسافرخانه ایرانی اقامت دادند و در همان مسافرخانه یک اطاق بود که خود اقامت مینمودند وعلیقلی خان کلانتر را مترجم خود معین داشتند و در چنان ایامی بود که ابراهیم خیرالله مذکور درذیل نام امریک و غیره از ایالات متّحده امریکای شمالی رسیده ایامی تشرف حضور مییافت و نیز مستر هور به همین طریق آمد آنگاه ناقضین در سال 1317 موجب تجدید قلعه بندی شدند و هشت سال طول کشید و در یکی از آثار راجع به فتنه مذکوره ناقضین چنین نگاشتند قوله: " ای دوستان حقیقی بعضی از نفوس از اهالی اینجا با برادر مرپرور میرزا محمد علی بالاتفاق بر مضراتی چند قیام نمودند لهذا کیسیونی تشکیل فرموده به جهت تفتیش به اینجا فرستادند و مشغول هستند از جمله مفتریات اینکه جمعی کثیراً در این صفحات ما بهائی نموده ایم ولی این قضیه واضح و آشکار است که صرف مفتریات است و کیسیون تحقیقات و تدقیقات عمیق در این فرموده و واضح و آشکار گشته هر چند اعضاء کیسیون بی غرضند ولی به حسب روایات بعضی اعداء از اهالی و مأمورین این بلد در این تحقیق و تدقیق ذمّداخند دیگر تا کار به جکّا انجامد شما میدانید که جمال مبارک به او امر قطعی ما را از نشر طریقت در ممالک علیه منع نموده اند... ای دوستان حقیقی امروز شهرت یافته و از نفوس موثّق شنیده شد که اخوی میرزا محمد علی غیر از اینکه محرک لائحه مفتریات بوده بلکه تقریری داده که حضرت بهاء الله طریقتی موافق شرع انور داشتند ولی عباس افندی تغییری تبدیل داده و مخالف شریعت کرده و ما به هیچ وجه با او نیستیم و از او بیزاریم و همچنین شنیده شد اخوی مذکور بعضی نوشته ها اختراع نموده و نسبت به من داده و سرّاً به این و آن نشان میدهد " و قوله: " ای یاران عزیز عبدالهء در این طوفان بلا که موجش به اوج اعلی رسیده مرکز نقض چنان فرض مینمود که به مجرد استکار بنیان عهد و میثاق ناپایدار گردد و اوراق شبهات منتشر شود شریعه الله منسوخ گشت ما اسیر و گرفتاریم و گرسنه و تشنه در لیل و نهار وحدانیت الهیه محو شد ظهوری پیش از الف سنة بروز نمود ترویج ندید به تدریج به فکر فساد افتاد بنای سعایت نزد حکومت گذاشت و با بعضی از بیگانگان آشنا شد و همراز گردید بالاتفاق لائحه ترتیب دادند تقدیم مرکز سلطنت کردند اولیای امور را به تشویش انداختند این مظلوم علم

استقلال برافراخت و بر علم یا بهاء الابهی بنگاشت حتی در میان قبائل صحرا بگرداند. جمیع را دعوت به اجتماع در زیر علم نمود مقام کرم را قلعه قرار داد و تربت مقدسه را مکه مکرمه نمود و حال آنکه آن عمارت عبارت از شش اطاق است و از جمله مفتریات تأسیس سلطنت جدیده کرد و جمیع یاران را دعوت نمود مرکز نقض سنی است و جمال مبارک از علمای امت و اهل طریقت جمیع این امور را این مظلوم تأسیس نموده باری هیئت تفتیشیه از مرکز سلطنت عظمی دامت شوکتها تعیین شدند به این ارض آمدند و رأساً در خانه یکی از مدعیان وارد و جمعی که در تنظیم لائحه شریک و سهیم اخوی بودند آنان را احضار و از حقیقت لائحه استفسار نمودند و مضامین لائحه را تشریح کردند تصدیق نمودند حال آن هیئت به مرکز خلافت راجع و هر روز خبر موحش و مدهش میرسد و اما عبدالهء الحمد لله در نهایت سکون و وقار" و قوله: "پورتسعید احمد یزدی قونسول دولت ایران ملاحظه فرمایند ای دوستان الهی تلغرافی امروز ارسال شد ولی مختصر، مفصل اینکه الحمد لله درصون حفظ و حمایت الهیه ایامی میگذرانیم و اعتماد به عدالت حضرت تاجداري داریم شما مطمئن باشید ولی گروهی مکروه از قرار مسموع فراری در دیار مصریه هستند این حزب طاغی یاغی بدخواه حکومتند و به انواع وسائل فتنه و فساد جویند شاید اراجیفی در حق ما در آن صفحات شیوع یابد و این مفسدین فراری در نزد شما آیند و اظهار تأسف و مهربانی کنند زنهار زنهاریه این نفوس مفسده ملاقات و معاشرت ننماید زیرا مقصودی جز نفس و هوی ندارند و مرادی جز فتنه و فساد نخواهند هر هریک به غرض و مرضی مبتلی و غافل از خدا و اسیر نفس اماره بر بغي و فحشاء هستند البتّه صد البتّه از چنین گروه مکروه بیزار باشید و مشغول به تجارت و کسب و کار و همواره به درگاه احدیت تضرع نمائید و در حق ما دعای خیر کنید و علیکم التّحیه و التّناء عبّاس شهرجمادی الاوّلی سنه 1323" و صورت تلغراف این بود: "پورتسعید یزدی اذا شاع ما قال المرجفون فی المدینه لعلّ رهط من المفسدین یأتونکم متأسفین فاحذروهم لا تفعدوا معهم بل ولّوا منهم فراراً لانهم لا یریدون الا فساداً نحن متکون علی الله بالبوسه کفایه عبّاس" و در ضمن خطابي دیگر نیز به احمد یزدی مذکور قوله: "ولی کار در خطر است تا خدا چه خواهد لهذا مسئله مکاتیب بسیار مشکل شده است و بینهایت سخت و حکومت مواظبت دارد و مکاتیب چندی گرفته است ولی الحمد لله غیر ما نحن فیه در آن مذکور نه مگر آنکه به واسطه اخوی چیزی علاوه کرده باشند یا آنکه تحریف نمایند زیرا اخوی در تحریف ید طولی دارد اعاذنا الله من شرّه باری مقصود این است باید به موجبات تعلیمات مکاتیب ارسال شود یعنی اوراق را به اسم ارسال دارید زیرا آقا سید تقی چون شهرت و ساطت مکاتیب داشت موقتاً از حیفا به مصر ارسال گردید اگر امور سکون یابد دوباره برقرار اصلی رجوع نماید و الا الله اعلم بحجاری الامور سی و شش سال است که ما در این زندان در گوشه ای خزیده به حال خود مشغولیم" الخ و بنده ای نیز ضمن نام مصر

ثبت است . و در ضمن نام صفا هم ذکر است و در خطاب و بیان برای جمعی از بهائیان در حيفا است قوله مفاداً : " خلیل پاشا والی بیروت عبدالرحمن الحوت را به وکالت از خود به عکا فرستاد که از من تحقیقات نماید و همینکه مرا خواستند احباً قصد آمدن با من به دارالحکومه و سرایه کردند پسندیدم و گفتم از آمدن شما چه فایده است ناچار آنچه بخواهند میکنند و بهترین است که تنها بروم و چون نزد حاکم رسیدم تلگراف رسمی به نام عباس بدون القاب به من نشان داد و گفت به ما خبر رسید که دوتن از فرنگیان اوراق سیاسیّه مضرّه به شما فرستادند بکاینکه و اوراق بجا است جواب گفتم نه فرنگی پیش من آمد و نه اوراق مضرّه نزد من است گفتم ما باید آن اوراق را بدست بیاوریم و ما میخواهیم گفتم جوابم همان است که به شما گفتم اوراق مضرّه پیش من نیست والسلام ولی اگر شما میخواهید پس کاغذی بدهید تا آنچه دل شما میخواهد برای شما بنویسم ولو اقرار بر ضرر خودم که مجرمم ثبت کنم و امضاء نمایم و به دست شما بدهم گفتم نزد ما گواهانی هستند که گواهی میدهند که نزد شما آن اوراقی که ما میگوئیم هست به آنها گفتم احتیاجی به شهود نیست شما مختارید آنچه میخواهید بکنید و لکن به یقین بدانید که خدا برای من ذلت و خواری نیافرید و احدی نمیتواند مرا ذلیل سازد و این تلگراف مستحقّ شکر جزیلی از طرف من هست چه آن کسانی که ارسال داشتند مرا درصفت کسانی قراردادند که من آرزودارم مانند قطره ای در دریایشان باشم چه مرا عباس بدون ذکر افندی خطاب کردند مانند خطابی که پیغمبران از محمد و عیسی و موسی مینمایند هیچکس محمد افندی و عیسی بیک و موشی پاشا نمیگویند و بدانید که خوشترین امور نزد من آن است که مرا حبس کنند یا به داریاویزند که آنوقت مثل مرشدم حضرت باب بشوم و از بالای دار خطبه ای مانند خطبه او ادا کنم و لذا حاکم و دائره اش و وکیل والی بیروت عبدالرحمن حوت که گمان برده بودند من به تهدید آنها رشوه و برطیلی خواهم داد و چون جواب من که احبّ الاشیاء نزد من مصلوب شدن است شنیدند چنانکه آب سرد بر آتش ریخته شود سرد شدند و بعد از آن همینکه هیئت تفتیشیه به عکا آمده از من ملاقات خواستند پذیرفتم و با آنکه حکمت بیک آمد و التماس کرد و حتی از روی تزویر و حیلّه گریست و میگفت ولو مدت کمی باشد به ملاقات خود مشرف ساز گفتم اینها محض تفتیش آمدند و احسن آنکه با آنها هیچ روبرو نشوم و آنان لائحه در باره من فرستادند و من هم لائحه نوشته به واسطه شیخ بدر الدین به سلطان عبدالحمید فرستادم و در آن ذکر کردم که مفتشین به عکا آمدند و من با آنها ملاقات نکردم و از آنها متشکر و ممنونم چه شنیدم لائحه به باب عالی فرستادند و شکایات بسیار کردند که اهمّ آنها چهار است اولاً آنکه من نفوذ دولت را شکستم و حکم من جریان دارد دوم آنکه قلعه محکمی ساختم سوم آنکه علم یا بهاء الاهی با میرزا ذکر الله به پا کردم و دوسال است که به بالای سرهای عشایر می افرازد چهارم آنکه دو ثلث عکا از املاک و اراضی من قرار

گرفت و سبب شکر و امتنان من از هیئت محترمه این است که آنها در شکایت اول مرا مسحّ هرگونه مدح و ثنا و افتخار قرار دادند و برای من اعجاز عظیمی نسبت دادند چه برای یک اسیر غریب حقیر فرید چگونه ممکن است چنین قوهّ ای که نفوذ دولت عظیمه را بشکند فراهم شود و بتواند حکومت تازه تأسیس نماید و هر که چنین امری انجام دهد باید به او تبریک و لله درک گفت و باز هم برای شکایت دوم متشکرم که دلالت بر نیرومندی و اقتدارم دارد بلکه اعجازی بزرگ است چه من محبوسم و در عین حال قدرت بر بناء قلعه محکمی که در آن به مقابل کشتیهای بزرگ دریایی بایستم ساختم و هر محبوس که چنین قوهّ ای از او ظاهر شود باید به او احسنت و لله درک گفت و اما شکایت سوم عجایب آید دولت با همه جاسوسها که شمارشان مانند ریگ است در این مدت دو سال به خواب بودند یا فرشته آسمانی دیدگانشان را کور کرد که غفلت کردند آن علم مبین را که بر رؤوس عشائر موج میزند ندیدند و اما شکایت چهارم من برای فروش جمیع املاکم به هزارلیره فقط حاضریم و چون این لائحه را فرستادم آنگاه جمیع احباء را به مشورت دستور دادم و گفتند اولی آنکه کشتی ایتالیایی سوار شده به اروپا سفر نمائید و آن کشتی سه روز در بندر عکاء منتظر ماندولی من مشورت آنها را نپذیرفتم بلکه هفتاد نفر آنها را به مصر فرستادم و مخارج به آنها دادم و اما مفتشین تلگراف به سلطان کردند و برای اسلامبول رفتند و همان هنگام که در دریا میرفتند و سلطان بر در مسجد با شیخ الاسلام تکلم میکرد نارنجک به قصد عربانه سلطان منفجر شد و دو لیست نفریه هلاکت رسیدند و سلطان غش کرد و چون عارف بیک رئیس هیئت تفتیشیه به پل اسلامبول میگذاشت سه بار پولیس او را امر نگهداشت داد و لکن به علت تکبر و غرور ملتفت نشد و نایستاد که پولیس او را با گلوله زد و کشت و اما مفتش دوم ادهم بیک در مصر از جهت فقر و احتیاجش به احباء رجوع کرد و من هزار غروش طلا فرستادم و لکن او بعداً به اسکندریه رفت و دیگر معلوم نگشت که چه شد " و نیز غصن اعظم عبدالبهاء در ایام هیئت تفتیشیه مذکور قصیده ای به ترکی به نظم آورد و فرمود آن قصیده با دو لیست و پنجاه از مکاتیب بهائیان امریکا مشتمل بر اعتراف و شهادت به مقام مظهریت اب سماوی برای جمال اهبی و به مقام نبوت و حیده غصن اعظم عبدالبهاء نسبت به پدر آسمانی برای سلطان عبدالحمید فرستادند که پشت او شکست و گفت ما در عکا حبس کردیم و مردم را از نزدیک شدن به او منع کردیم و حالا چه کنیم که امریکا با او است و شخص واسطه به او جواب گفت که من به حضور شما معروض داشتم که مسئله آنها روحانی و دینی است و سیاسی نیست و در آخر قصیده گفته بودند که من یک بار به عراق تبعید شدم و یک بار به رومیلی و الآن در قلعه عکا و عاشق باید سیرش تا فیزان تکمیل شود . و در ضمن نام امریکا نیز شرحی از عکا است . عکس فارسی عرفی معاصر صورت اشیاء و اشخاص که با دستگاه فتو گرافی بردارند و عکاس صاحب آن عمل

و هنر و پیشه و ذکری از عکسهای ابی در خطابی ضمن نام محمد میباشد . علّة - علیل در لوح طبّ
 است : تعلیل علاج العلّة اولاً بالاغذیة " بیماری را نخست به خوراکها
 علاج کن . و در لوح به نصیر است : " شاید به این وساوس و حیل ناس را از علّة العلل محروم سازد "

به معنی سبب و موجب همه اسباب که خدا است . و نیز در آن لوح است : "علیلان (بیماران)
 صحرائی جهل و نادانی را اقرب من لمح البصر به منظر اکبر که مقام عرفان منزل بیان است برساند "

در لوح رئیس است : " وعلل (پی هم و جرعه جرعه آشامانده شد) من زلال هذا لانحر " که در
 ضمن حمیا ذکر است . علم - عالم - معلّم علم در کتاب ایقان است قوله الاعترّ :
 علم - عالم - عوالم " علم به دو قسم منقسم است علم الهی و علم شیطانی آن
 علامّة از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفس ظلمانی باهر معلّم آن
 حضرت باری و معلّم این وساوس نفسانی بیان آن اتّقوا الله یعلمکم الله و بیان این " العلم حجاب
 الاکبر " اثمار آن شجرة صبر و شوق و عرفان و محبت و اثمار این شجرة کبر و غرور و نخوت " الخ . و در
 موضعی این عبارت است : " برای وصول به مراتب علم یقین و حقّ یقین و نور یقین " الخ که
 مراد به اصطلاح مراتب علم و معرفت میباشد و تبیین تمثیل چنین میشود: هرگاه در بیابان دخانی از بعید
 دیده شود یقین به آتش حاصل میگردد و این مرتبه علم یقین است و همینکه به رفتن سوی آتش به جایی
 رسد که آن را مشاهده نماید این مرتبه عین یقین است و چون به حدّی تقرّب جوید که لمس و
 احساس حرارت نماید این مقام حقّ یقین است و چون وارد آتش شود و آثار آتشین یابد نور یقین .
 و در اصطلاح عرفاء غالباً ذکر سه رتبه و نامهای اول میباشد و در توقیعی است . قوله الاعلی:
 " وانّ کلّ الاصول والفقّه والریاضی والبیان یخرج من احدي حرف من کلماتی وانّ الیوم لیس عند احد
 علم الخالص الا فی صدري فان استقررت مکانک فسوف نعلک کلّ الامضاء والقوانین وانّ
 ذلک الکتابین عندک شیء وانّ لدي لیس بقدر سواد عین بعوضة میتة وانّی لا قدر ان ابین ما خلف فی
 ذلک الکتابین ما لا یختر بقلب احد فافّ علی الحیوان حیث لا یمیز بین العلم والبیان " و از آثار دوره
 ابی است قوله الاطهر: " بسم الله الرحمن الرحیم بشارت ده کلّ ممکات را وندا کن بین ارضین
 وسموات که هر نفس اراده سؤال نماید بمظهرتّ قدم معروض دارد از سماء فضل نازل خواهد شد
 وهرذیعلمی که سؤال از علم بخوهد البتّه به ساحت اقدس معروض دارد که محروم نخواهد ماند " و در
 لوحی است : " انتطقون بما عندکم من العلوم بعد ما ظهر من کان واقفاً علی نقطة العلم الّتی منها ظهرت
 الاشیاء والیها رجعت وعادت ومنها ظهر حکم الله والعلوم الّتی لم تزل کانت مکتونة فی خزائن عصمة ربکم
 العلی العظیم " و در توقیعی صادر در قرب جدّه برای والی شوشتر که سؤال از حدیث مروی از
 علی امیر المؤمنین قوله: " علّنی اخی رسول الله علم ما کان وعلّته علم ما یكون " نمود قوله الاعلی: " وعلی

ذلك الشَّان يجب في الحكمة ان يكون علي معلّم رتبة المشية علم ما يكون لانّ من قبل ذكره لم يك ما
 يكون حتّي انه علم به فلمّا ثبت ذكر الارادة تحقّق ذكرا مكان كلّ الموجودات ولذا يعلم رسول الله بعلم
 ما يكون بعلي في رتبة الاشياء بحسب مراتبهم التي قدر الله لهم في علم الغيب لانّ العلم في الحقيقة كما هو
 مذهب الحقّ نفس المعلوم كما اشار الصادق في حديث المفصل انّ العلم تمام المعلوم والقوة والعزة تمام
 الفعل وانّ ما نزل في الكتاب لو علم الغيب لا ستكثر من الخير او ما نزل في الاخبار من مراتب
 الاختلافات الانظار في مقامات الاسرار فهو لم يك الا لظهور عبوديتهم وعجزهم لكلّ الموجودات او
 يكون لذكركم جلالهم عن النفي في مقام الاقتران وان في الحقيقة انّ العلم بالكثرات ليس هو الشرف
 في مقام الذات بل انه شرك عند اهل السبحات لانّ في مقام عرفان الذات كلّ ذكر من كلّ شي باطل
 وربما ارادوا في بعض المقامات من نفي العلم اظهار فضلها للعاصين ان لا ينجلوا عنهم اذا
 حضروا بين ايديهم " الخ ودر ايام اقامت باب اعظم در اصفهان براي دفع لهث معارضين كه
 عبارت مصطلح در توقيعات ميباشد توقيعي در جواب ميرزا حسن وقايع نگار صدور يافت قوله
 الاعلي : " بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ابدع ما في السموات والارض بحكمه وبعد قد
 نزل كتابك واطلعت بخطابك وانّ ما ذكرت في كتابك من اختلافات الناس في ذكري فلا
 شكّ ان اكثر الناس قد جعلوا المههم هواهم بما يقولون با فواهم ما اتبعت اهوائهم فسوف
 يؤاخذهم بما كسبت ايديهم ولكن ليس العجب من الناس لانّ في كلّ الاعصار كان بعض الناس في
 مقام الكذبوا والافتراء انظر الي النصاري كيف افتروا علي الله وقالوا ثالث ثلاثة فاعوذ بالله
 من افتراهم في حقّي فبعض افتروا حكم الرياسة ثمّ بعض حكم الولاية ثمّ بعض حكم بطلان
 الاجتهاد انّ الله يعدّ بهم بما افتروا انّي انا عبد مؤمن بالله وآياتها كرمي الله علم المعرفة وانا حدثت الناس
 بحكم القرآن حيث قال عزّ ذكره واما بنعمة ربّك فحدث بل عظموا في عيونهم ذلك العلم من الذي لم
 يتعلّم عند الخلق كبر عليهم و لذا وقع الفتن بين الناس فاجمل القول انّي مصدّق بهذا الدين حرفاً
 بحرف ونيز در توقيع به محمد شاه است قوله : " خداوند شاهد است كه مرا علي نبود زيرا
 كه در تجارت پرورش نموده بودم و در سنه ستين قلب مرا مملوّ از آيات محكمه و علوم متقنه حضرت
 حجت عليه السلام فرمود عجزی نداشته و ندارم بفضل الله از امري وعالم هستم بما اعطاني
 الله من جوده واگر خواهم ذكر نمايم كلّ امور حضرتت را در هر مقام " ودر كتاب الاسماء است
 قوله : " فلتعلمن ذرياتكم علم النحو والصرف ثمّ حكمة البيان ثمّ الحروف ثمّ الطلسمات ان تجبون عن العلم
 تدركون " ودر آثار بيان حاجي سيد كاظم رشتي به عنوان " معلّي " در مواضع بسيار مذکور
 گرديد چنانچه در ذيل نامهاي بقره فتح, وبيان شرح سورة بقره قرآن ثبت ميباشد . ودر توقيع " في
 السلوك الي الله " است قوله : " وعلي التفصيل كتبها سيدي ومعتمدي ومعلّي الحاج سيد كاظم

رشتي اطال لله بقائه " ومفهوم است که این رساله را در ایام حیات سید رشتی نوشتند. و در تویحی دیگر: " واما ما رأیت فی آیات معلّی من حکم جنان الثمّانیة " و در عده ای از تویحات ذکر از معلّم دیگر نیز فرمودند. در مناجاتی است قوله: " اللهم وانک لتعلم ما قد ارسلت الی من کان اول مؤمن بحکمک بعضاً من الکتب لیجیب الناس علی حکم القرآن و سوف نرسل تلک الآیات الی من کان معلّی فی بعض الاحیان والیه لیجیبان العباد عمّا هم کانوا سائلون" نامه های سوالات اسلامیة بعضی مآها را نزد جناب مآ حسین بشرویه و معلّم فرستادند تا شرح و بیان کنند. و قوله: " بعد ما فوّضت الامر الی من کان معلّی فی بعض الاحیان و الی من کان اولی الناس بالکتاب" نیز کار را در آن موقع به آن دو وا گذاشتند. و قوله: " وسلم منی علی اول مؤمن بالکتاب و اخبره بما جری القضاء بالامضاء و انی فی حزن من سکون معلّی و قدرته علی الاصلاح وحده و انی لو کنت علی حالت الاول من تلامذته لکنت متوقّعا بنصرته ولكنّ الآن فرض علیه بمثل الصلوة ویکفیه ذلک الفخر فی الدنیا و یوم یقوم الاشهاد" که شاید همان مآ محمد معلّم در مکتب قهوه اولیاء باشد ولی بعضی چنانچه در ظهور الحق اشاره است مراد مآ صادق مقدّس خراسانی را میدانستند که در ایام اقامت در کربلا چندی در نزد وی بعضی از کتب ادبیة عربیة متداوله آن ایام را خواندند ولی حاجی سید علی خال به خواست والده مکرمه آمده ایشان را به شیراز برگرداندند. و شمه ای ذیل نام امة ذکر است. و در تاریخ فاضل قائینی نیز از قول وی در ضمن بیان کیفیت ایمان جدیدش چنین مسطور است: " هنگام طفولیت آن حضرت را نزد من آورده بودند که درس بدهم و به خواندن درس بیش از یک روز نیامدند " و علماء جمع علیم به معنی دانا مانند فقهاء جمع فقیه است که در اصل به معنی فهم مستنبط فروع اسلام میباشد و کلمة علماء در آن ایام غالباً بر این گروه اطلاق میشد و در ضمن روایات مأثوره در حق مهدی موعود اخباری در شأن مآهای ملت اسلام آن روز و کیفیت سوء سلوکشان با موعود منتظر مذکور در کتب ثبت است از آن جمله حدیث مروی به طریق عامه و خاصه عن النبی: " سیأتی زمان علی امتی لا یبقی من القرآن الا اسمه ولا من الاسلام الا رسمه یسمون به وهم ابعده الناس منه مساجدهم عامرة وهي خراب من الهدی فقهاء ذلک الزمان اشرّ الفقهاء تحت ظلّ السماء منهم خرجت الفتنة والیهم تعود" و در کتاب بخار الانوار نقل از امام جعفر صادق است: " ان قائمنا اذا قام استقبل من جهلة الناس اشدّ ممّا استقبل رسول الله من جهال الجاهلیة ان رسول الله اتی الناس وهم یعبدون الحجارة والصخور والعیدان والخبشب المنحوتة وان قائمنا اذا قام اتی الناس و کلّهم یتأولّ علیه کتاب الله و یحتجّ به علیه اما والله لیدخلنّ علیهم عدله جوف بیوتهم کما یدخل الحرّ والقرّ" و در شرح اربعین شیخ بهائی نقل از باب 66 فتوحات مکیه است: " انّ الله تعالی خلیفة ینخرج من عترة رسول الله من ولد فاطمة یواطی اسمه اسم رسول الله جدّه حسین بن علی ینایع بین الرکن والمقام

يشبه رسول الله في الخلق وينزل عليه في الخلق اسعد الناس به اهل كوفه يعيش نحساً او سبعاً او تسعاً ويضع الجزية ويدعوا الي الله بالسيف ويرفع المذاهب عن الارض فلا يبقى الا الدين الخالص اعدائه مقلدة اهل الاجتهاد لما يرونه يحكم بخلاف ما ذهب اليه ائمتهم فيدخلون كرهاً تحت حكومته خوفاً من سيفه يفرح به عامة المسلمين اكثر من خواصهم يبایعه العارفون من اهل الحقائق عن شهود وكشف بتعريف الهي له رجال الهيون يقيمون دعوته وينصرونه فبعض المخالفين يعتقدون فيه اذا حكم فيهم بغير مذهب ائمتهم انه علي ضلال في ذلك واما من يدعي التعريف الالهي بالاحكام الشرعية فهو عندهم مجنون فاسد الخيال " انتهي . ودرتوقيعات والواح واثار اين امر در شأنان اسماء والقباب كلمات نفي و سبحات جلال وخطابهاي شديد و تهديد ووعيد بسيار ميباشد . ازان جمله در لوح به نصير قزويني است قوله الاعتر : " باري به هيچ رئيسي تمسک مجو وبه هيچ عمّامه وعصائي از فيوضات سبح ابهي ممنوع مشو چه كه فضل انساني به لباس واسماء نبوده ونخواهد بود اگر از اهل عمّام به ظهورات شمس مستشرق ومستضئي گشتند يذکر اسمائهم عند ربك والا ابدأ مذکور نبوده و نخواهند بود پس بشنو لحن ابداع امنعم را اگر فضل انسان به عمّامه ميبود بايد آن شتري كه معادل الف عمّامه براوحمل ميشود از اعلم ناس محسوب شود و حال آنكه مشاهده مينمائي كه حيوان است و نگاه ميطلبد

و در لوح ديگر به آقا ميرزا ابوالفضل گلپايگاني است قوله : " بگو اي عباد به راستي گفته ميشود حقّ جلّ جلاله ناظر به قلوب عباد بوده وهست ودون آن از بر و بحر وزخارف والوان كلّ را به ملوك وسلاطين وامراء واگذارد چه لازال علم يفعل ما يشاء امام ظهور بازغ وساطع و متثلاً آنچه امروز لازم است اطاعت حكومت و تمسک به حكمت في الحقيقة زمام حفظ و راحت و اطمينان در ظاهر در قبضه اقتدار حكومت است حقّ چنين خواست و چنين مقدر فرموده قسم به آفتاب راستي كه از افق سماء سجن اعظم مشرق ولائح است يك نفس از مأمورين دولت از يك فوج ارباب عمّام عندالله اقدام وافضل و ارحم است چه كه اين نفس در ليالي وايام به حكومتي مأمور است كه مهما امكن راحت عباد در او است ولكن آن فوج در ليالي وايام در فساد وردّ و سبّ و قتل وتاراج مشغولند مدّتي است كه در ايران حضرت سلطان (ناصر الدين شاه) ايده الله تبارك و تعالي اين مظلومهاي عالم را از شرّان نفوس حفظ نموده و مينمايد معذلك آرام نگرفته اند هر يوم شورشي برپا وغوغائي ظاهر اميد است كه يكي از ملوك لوجه الله بر نصرت اين حزب مظلوم قيام نمايد وبه ذكر ابدي وثناء سرمدي فائز شود قد كتب الله علي هذا الحزب نصرة من نصرهم وخدمته والوفاء بعهده بايد اين حزب در جميع احوال بر خدمت ناصر قيام نمايند لازال به حبل وفاء متمسك باشند " و در لوح ديگر به آقا محمود سرچاه قوله : " در جميع قرون واعصار سبب اعراض و اغماض علماء وفقهاء ارض بوده اند

چه که مشارق ظهور و مطالع او در اول جمیع من علی الارض را در یک مقام و شأن مشاهده مینمایند و کل را از ما عندهم به ما عندالله میخوانند این قدرت مخالف است با عزت و ریاست علمای ظاهر " و در کتاب ایقان است قوله : " در همه اوقات سبب صد عباد و منع ایشان از شاطیئ بحر احدیه علمای عصر بوده اند که زمام آن مردم در کف کفایت ایشان بود و ایشان هم بعضی نظر به حب ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناس را منع نمودند " و در لوحی است قوله : " ای دوستان از شوکت علمای جاهل خائف مشوید این ارض و آنچه در او موجود است قابل ذکر نبوده و نیست در آباء و اجداد خود تفکر نمائید و در عظام قبور نظر کنید جمیع به ایادی صفر راجع شدند " و در تفسیر سوره الشمس قوله : " یا ایها السائل فاعلم بانّ الناس یفتخرون بالعلم و یمدحونه ولكنّ العبد اشکو منه لولاه ما حبس البهائم فی سجن عکاء بالذلة الکبری و ما شرب كأس البلاء من ید الاعداء انّ البیان ابعثنی و علم المعانی انزلنی و بذکر الوصل انفصلت ارکانی و الایجاز صار سبب الاطباب فی ضری و بلائی و الصّرف صرفنی عن الرّاحة و النوحا عن القلب سروری و بهجتی و علمی باسرار الله صار سلاسل عنفی قد قرّض جناحی بمقراض الحسد و البغضاء " و در اول کتاب ایقان انقطاع از علماء را شرط تحصیل معرفت تفصیل دادند قوله : " یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنون متعلّقه به سبحات جلال و روح را از تعلّق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه " انخ و قوله : " کلّ در ارض نسیان ساکن و به اهل بغی و طغیان متبع و لكن الله یفعل بهم کما هم یعلون و یساهم کما نسوا لقاءه فی ایامه و كذلك قضی علی الذین کفروا و یقضی علی الذین هم کانوا بآیاته یجحدون " و در لوح برهان به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی است قوله : " انصف بالله بای برهان استدلال علماء الیهود و افتوا به علی الروح اذاتی بالحقّ و بای حجّة انکر الفریسیون و علماء الاصنام اذ اتی محمد رسول الله بکتاب حکم بین الحقّ و الباطل بعدل اضاء بنوره ظلمات الارض و انجذبت قلوب العارفين و انک استدلتّ الیوم بما استدلتّ به علماء الجهل فی ذاک العصر اعلم انّ العالم من اعترف بظهوری و شرب من بحر علمی " . و قوله : " یا معشر العلماء بکم انحط شأن الملة و نکس علم الاسلام و ثلّ عرشه العظیم کلّها اراد میزان یتسک بما یرتفع به شأن الاسلام ارتفعت ضوابطکم بذلک منع عما اراد و بقي الملك فی خسران کبیر " . و در کتاب اقدس است : " قل یا معشر العلماء لا تنزوا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحقّ بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون یا معشر العلماء هل یقدر احد منکم ان یستنّ معی فی میدان المکاشفة و العرفان او یجول فی مضمار الحکمة و التّبیان لا و ربّی الرحمن کلّ من علیها فان و هذا وجه ربکم العزیز المحبوب یا قوم انا قدرنا العلوم لعرفان المعلوم و انتم احتجبتم بها عن مشرقها الذی به ظهر کلّ امر مکنون " و در ضمن نامهای زین ذبح کرمان و حرف ط و غیرها نیز نبذه ای ثبت است . و نام علماء

در امر بهائی به نام علماء فی البهاء در کتاب اقدس وغیره به کثرت مذکور میباشد . و علم (رایت) در لوح رئیس قوله : " و یجعلک علم الهدایة فی بلاده " و در لوح اتحاد قوله : " از اتحاد شما علم توحید مرتفع شود " انخ به معنی رایت و درفش است . و عالم = جهان , عالمین = عوالم = جمع . در شرح هاء است قوله : " و انّ کلیات العوالم هی منحصرة بتلك الثمانية لانّ اولّ تعین کاف الاول اسمه مقام المحمدیة هو جنّة الازلیة الّتی داخلها بالتّجلی لم یخرج و خارجها لم یدخل ثمّ انّ تلك نصیب آل الله الذّین هم ائمة العدل و لا نصیب لاحد من الخلق فیها والثّانیة مقام توحید الانبیاء والثّالثة مقام توحید الانس والرّابعة مقام توحید الجنّ والخامسة مقام توحید الملک والسادسة مقام توحید الحیوان وانّ فی ذلك المقام انّ التّملة تزعم انّ لله زبائیتین کما انّ الانسان تزعم انّ لله علماً و قدرةً و كذلك کلّ الصّفات والاسماء و کما انّ النّاس یبطل توحید التّملة فمن کان واقفاً فی رتبة فوقه یبطل توحیده والسّابعة مقام توحید النّبات والثامنة مقام توحید الجماد وانّ ما خلق الله من جنان الثّمانیة للمحبّین هی تلك المراتب " و در لوحی است قوله الاعرّ: " ای یوسف حجّم بر کلّ من فی السّموات و الارض قبل ان اعرف نفسي تمام بوده و بالغ شده اگر چه کلّ عوالم الهی حول این عالم بوده و خواهد بود " . و علامة نشانه . در کتاب اقدس است :

" انا جعلنا الامرین علامتین لبلوغ العالم " که مراد عالم بشر در روی زمین میباشد و بیان آن ضمن نام امر ثبت است . علی - اعلی در توقیعی است قوله الاعالی: علیا - عالی قل انّ اسمی محمد بعد کلمة علی (علیمحمد) و انّ اسم ابی محمد تعالی ذکر کلمة محمد رضا (محمد رضا) قد کان فی کتاب الله مسطوراً و انّ اسم جدّی فی کتاب الله ابراهیم و انّ اسم اباه بعد کلمة نصر الله فی القرآن (اذا جاء نصر الله والفتح) قد کان مکتوباً . که اسامی آن حضرت و آباء چنین میشود : سید علیمحمد بن سید محمد رضا بن سید ابراهیم بن سید فتح الله . و نوعی که در ذیل نام ربّ ذکر است شهرت در افواه مؤمنین " حضرت اعلی " و " ربّ اعلی " قرار گرفت و عناوین علی و اعلی و علی حمید و مانند آنها که در آثارشان به غایت کثرت میباشد مراد خودشان است . و در لوحی است قوله الاعرّ: " هو العزیز القیوم شهد الله بذاته لذاته فی عزّ سلطانه بانّه لا اله الا هو و انّ علیاً لظهوره و بطونه وغیبه و شهوده و عزّه و جلاله و سلطنته و بهاؤه لمن فی السّموات و الارضین قل انا آمنّا بالله و بما نزل علی من قبل " انخ و قوله : " هو العلی الاعلی فاخلع ثوب الفنا ثمّ اصعد الی رفرف البقاء فقل سبحان ربّی الاعلی " و قوله : " شکر شوند همه طوطیان هند - زین قند پارسی که به بنگاله می رود هو العلی الاعلی مکتوب آن جناب بر ممکن فنا و اصل " انخ و در ذیل نام نبیل ذکر است . و مقام اعلی نام و شهرت مستقرّ رسم هیکل نقطه بردامن کوه کرمل که در حیفای فلسطین میباشد که مشهور و معروف است و شرح آن در ظهور الحقّ ثبت میباشد و اجمالی آنکه غصن اعظم عبدالبهاء اندکی پس

از صعود ابي تقريباً در سال 1892 م زميني را در دامنه کوه کرمل خريدند و چندي بعد از آن تقريباً در 1898 برادران و منتسبان مخالف بي استجازه از ایشان اطاق مخصوصشان در بهجي به جنب روضه مبارکه را که به مصرف اجتماع و استراحت زائرین روضه مبارکه صرف ميکردند مدفن ميرزا ضياء الله غصن نمودند و از این هنگام عزم تام بر بناء دامنه کرمل تعلق گرفت و شايد اولين ممانعت دولت بيشتر براي اندیشه از جهت استحکام مباني بناء پيش آمد ولي مانع رفع شد و مجدداً بناء را بالا بردند و گان قصد مقرر دادن رمس ابي بود ولي ممانعت ناقضين و منتسبين البته سدي ميشد هنوز بناء اكمال نشده ممانعت دوم از دولت برخاست که لاجرم امين عبدالنور نصراني را به بيروت نزد والي فرستادند پس عمل تجديد و اكمال گرديد مصارف را دو هزار ليره گفتند و باز هم استحکام بناء و شهرت آن رفت و آمد بهائيان امريکا موجب اندیشه سلطان عبدالحميد گشت و تلگراف قلعه بندي غصن اعظم و برادران در سال 1901 صادر گرديد تا بالاخره آن مقام اعلي محل استقرار رمس هيکل نقطه و مقر هيکل خود آن حضرت شد . و اين نسخه ذيل سواد مرقومه و خطابي ميباشد: " هو الله سواد اين ورقه به هريک از آن شخص داده شود و اصلش در حظيرة القدس محفوظ ماند: " هو الله ربّي و محبوبي لک الحمد علي ما اوليت تؤتي من تشاء و تؤيد من تشاء و توفّق من تشاء علي ما تشاء بيدک الامور کلّها و في قبضتک زمام الاشياء تشرف من تشاء ترزق من تشاء و تحرم من تشاء بيدک الخيرو و شأنک الجود انک انت الواهب المعطي الکریم الرحيم در حظيرة القدس نفوسي به خدمت قيام نمودند و زحمت و مشقت کشيدند در کمال روح وريحان کوشيدند و نفوسي نيز تعلق روحاني داشتند و به جان و دل آرزوي خاک کشي و گل در آن مقام مقدس داشتند لهذا آب انبار و ابواب حظيرة القدس را به نام مبارک ایشان تسميه نمودم و آب

انبار به اسم حضرت افنان سدره مبارکه جناب آقاميرزا باقر باب اول در طرف شرقي باب بالا باب ثاني در طرف شرقي باب کریم يعني به اسم جناب استاد عبدالکریم باب شمالي باب اشرف و باب اول غربي باب فضل باب ثاني غربي باب امين و مقصود از اين اسماء آقا علي اشرف و آقا استاد عبدالکریم آقا بالا و حضرت ابي الفضائل و جناب امين است اين اسماء بايد تا ابدالآباد ياد گردد و ذلک ما الهمني به تراب مطاف الملاء الاعلي ع ع " و در ذيل نام کرمل نيز ذکر مي است . و ميرزا يحيي ازل نسبت به آنجا بي اعتقادي و بي اعتنائی اظهار داشت و در نامه اي در سنين اوليه چنين نوشت قوله : " جسد مطهر استقرار عزت آن نزديکی ارض طاء ابن امام معصوم (مراد امامزاده معصوم است) در آن ارض محل قرار بوده و سالها به همین طريق تا اينکه مدعيان ظهور و ايمان تغيير داده و خيال آنها معدوم ساختن آن وجود است لکن محل طواف و توجه همان مکان است روايات آنها در امري مقبول نبوده و هرآنچه گویند کذب است استماع به اينگونه اقوال ندارند " . و در اثري از خ ا د م 66 مورخ

1294 چنین مسطور است: " واما در فقره امانت مقصود آن بود که از کلّ مستور ماند و حکمت آن اینکه اگر مخلفین مطلع شوند از برای آن نفوسی که حمل نموده اند و همچنین آن بیتی که مقرر عرش واقع شده ضرر عظیم داشته و دارد باری قضي ما قضي عسي الله ان يحدث بذلک خيراً باید محلی معین شود من غیر اطلاع احدي و در آن محلّ آن وديعه ربّانيه را مسکن و مقرر دهید الي ان يشاء الله " الخ . و اراضي مقام اعلي را غصن اعظم عبدالبهاء در ابتداء به ذراعي 26 غروش و بقيه را 20 غروش خریدند و اکنون قیمت آن اراضي به نیم میلیون لیره فلسطين تخمین زده شد و بناء مقام را ساختند و رمس هيكل نقطه قبل از بنای مقام به حيفا رسید و بکلی مکتوم و مستور بود حتی پس از ساختن مقام کس نمیدانست برای چه کار است و بعد از نقل و تحویلهای 50 سال بعد از شهادت در ایران و مکتومیت دو سال در عکا در بیت مرکز میثاق بالاخره در سال 1909 میلادی در آن مقام اعلي استقرار یافت و میرزا محمد خان اصفهانی آخرین کسی بود که صندوق رمس اعلي را در طهران در منزل خود نگهداری میکرد و از برادر خود میرزا اسدالله تحویل گرفته بود و در هیزم خانه زیر هیزم نهان داشت تا تقریباً در سال 1311 هج ق. از جانب مرکز میثاق ابي میرزا اسدالله مذکور مأمور شد که صندوق را ببرد و او برداشته به اصفهان برد و میرزا اسدالله وزیر همراهی کرد تخت روان گرفته سوار همراه کرد توصیه به حکام نوشت و آن جسد مطهر بعد از آوردن از تبریز مدتی در امامزاده حسن بود و بعد به امامزاده معصوم بردند باز اغلی فهمیدند و به چشمه علي نقل دادند بعد جمال ابي به آقا جمال بروجردی مرقوم داشتند که تغییر بدهد و او معاون خواست معاونی تعیین فرمودند و مانکچی صاحب عرض کرد که در طهران برقرار دارند فرمودند حال وقت نیست و چون باز معروف شد این دفعه به تدبیر غصن اعظم ابي امر شد که میرزا اسدالله ضبط نماید و هیچکس نداند و هر کس بگوید من میدانم بجا است دروغگو است تا بعد از صعود ابي میرزا اسدالله را به طریق مذکور فرستادند آورد و او به برادرش میرزا محمد خان مذکور مهور موم کرده سپرده بود که اوراق است در محلی ضبط و محکم کنید و او چنان کرده بود و مواقع استقرار عرش اعلي در طهران چنین است اول امامزاده حسن دوم منزل سلیمان خان سوم امامزاده معصوم چهارم مسجد ماشاء الله پنجم خانه مجدالاشراف ششم امامزاده زید بعداً خانه مسکونه دو برادر يعني میرزا علي اکبر خان مستوفي و حفاظت برادرش میرزا محمد خان سرهنگ و خانه حاجي محمد حسين پدرزن میرزا محمد خان سرهنگ و خانه آقا محمد کریم در انتها و شمه اي مربوط به این موضوع ذیل نام کرمل ثبت است . ورقه علیا لقب والده غصن اعظم عبدالبهاء و خواهرشان ذیل نام ورق ثبت میباشد . و در لوحی است : " انا نذکر الورقة العلیا من هذا المقام " که مراد حرم باب اعظم است . و مهد علیا لقب فاطمه بي بي زوجه دوم ابي است . و لفظ ملأ اعلي در اصطلاح آثار اسلامیه وهم در این امر به کثرت مذکور است . و در کتاب مجمع البحرين

است : " الملائكة هم الملائكة وقيل نوع منهم وهم اعظم قدراً " . واز مشاهیر علی نامان مذکور در آثار وافواه این امر : ملا علی بسطامی ثانی من آمن دوم حرف حی است که در شأنش در توقیعی و مناجاتی ضمن جواب اسئله یکی از مؤمنین چنین فرمودند قوله : " لقد سأل هذا العبد من اصحاب الكهف و انک قد بینت حکمه فی کلمة الاول ائمة العدل اصحاب رسولک محمد خاتم النبیین صلواتک علیهم اجمعین (مراد آنکه اصحاب کهف ائمة خاندان پیغمبرند) و من کلمة الثانية عبدک الذی حبس بحکم الظلم فی بغداد فاخلصه اللهم بحق محمد و آل محمد من ید الظلم کیف شئت و انی شئت و انک علی کل شیء قدير " الخ مراد آنکه ثانی من آمن ملا علی مذکور است و برای استخلاصش از حبس حکومت عثمانی دعا فرمودند . و در لوحی خطاب به ملا علی بجزستانی است قوله ج ع : " یا علی یک نغمه از نغمات مبشر را ذکر مینمایم شاید بعضی عارف شوند و به آنچه مقصود است پی برند و ببند حضرت نقطه روح ما سواه فداه لوحی به شیخ محمد حسن نجفی ارسال فرمودند و حامل لوح ملا علی بسطامی و این شیخ قطب علمای شیعه بود لوح را رد نمود استکبر و استکف و نطق بما کان لائقاً لنفسه و بعد حضرت مبشر روح ما سواه فداه لوح آخر مرقوم فرمودند میفرمایند مخاطباً لشیخ مذکور " انا بعثنا علیاً من مرقدہ و ارسلناه الیک بکتاب " الی آخر بیانہ جلّ و عزّ . مضمون لوح مبارک آنکه : ما علی را از مرقدش مبعوث نمودیم و به کتابی به سوی تو فرستادیم اگر او را شناخته بودی و بین یدی او ساجد میشدی هرآینه از حرف اول اسم تو حرف اول را مبعوث مینمودیم و از حرف ثانی حرف ثالث را و چون عارف نشدی جمیع اعمال حبط شد داخل نارشدی و شاعر نگشتی . انتہی و در توقیعات راجع به حاجی مرزا سید علی خال اعظم شهید رمز سید 110 و نیز 1111 است و در لوح آقا سید عبدالرحیم اصفهانی است : " وان رأیت الکمال کبر علی وجهه من قبل الله ربک و کذلک الذی سُمی بعلي قبل اکبر ثم ذکرهما بما ورد علینا من عبادنا المعتدین " که مراد حاجی میرزا کمال و حاجی میرزا علی اکبر اهل نراق کاشان است . و در لوحی دیگر : " ان یا قلم القدم اذ کر علیاً الذی کان معک فی العراق " الخ که مراد حاجی میرزا علی اکبر مذکور میباشد . و نیز در لوحی است : " هوالمجیب نامه آن جناب بین یدی العرش حاضر ای علی ... " الخ که مخاطب علی محمد سراج از بی اصفهانی است . و نیز در الواح ذکر بسیار از ملا علیجان مازندرانی ساکن قریه ماهفروزک و شهید به سال 1300 هج. ق. در طهران و نیز ذکر زوجه اش میباشد که علویه شهرت یافت . در لوحی به سید علی اهل ماهفروزک است : " هوالله تعالی شأنه الحکمة والبیان انظر ما انزله الرحمن فی الفرقان در جناب شهید الذی سُمی بعلي فی ملکوت الاسماء تفکر نمائید " الخ و به امضاء خ ا د م 28 رمضان 1288 مسطور است : " حسب الامر دائرة مبارکه معروفه را لاجل حفظ ایشان نوشته ارسال داشت الخ . و در ذیل نام زیارت و غیرها نیز ذکر است . و در سفرنامه امریکا بیان غصن اعظم عبدالبهاء است

قوله العزيز: "مرقد حضرت شهید ملاً علیجان روحی له الفداء به درجه ای مبارک است که اگر من در طهران بودم به دست خویش میساختم لهذا باید چند نفر از یاران مصمم این خدمت شوند وزمینی ابتیاع نمایند ولو درجای تنها باشد وآن جسد مبارک را به آنجا نقل نمایند وپنجاه تومان جناب امین به جهت مصارفات تقدیم نمایند "

دیگری حاجی ملاً علی اکبر شه میرزادی معروف به عنوان "علی اکبر" و "علی قبل اکبر" و خطاب "ای علی" درالواح بسیار است. درلوح دنیا قوله الاعتر: "حمد وثناء سلطان مبین را لایق و سزاوار است که سجن متین را (زندان طهران) به حضور علی قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود " ودر لوحی دیگر: "هوالمبین الصادق الامین کما ماشياً فی البیت و سامعاً حدیث الارض اذا ارتفع النداء من الفردوس الاعلی یا ملاً الارض والسماة البشارة بما اقبل علی قبل اکبر الی السجن فی سبیل الله مالک القدر ثم ارتفع النداء مرّة اخري من الجنة العلیا یا اهل السفینة الحمراء افرحوا بما ورد الامین فی حصن متین وسجن مبین فی سبیل الله رب العلمین " الخ راجع به حبس آن دو در زندان طهران حسب اقدام کامران میرزا نائب السلطنة در قضیه جمهوری خواهان پیروان سید جمال الدین افغانی به سال 1308 میباشد و قوله: " وهمچنین بر اولیای الهی جناب علی قبل اکبر مع آنکه به کمال صدق تکلم نمود معذک مفید نیفتاد به دلیل وبرهان اقامه حجت نمودند انا کما معهم اذ نطقوا بالحق " الخ که راجع به حبس او در طهران به سال 1300 است ودر حرف ط ذکر میباشد. ایضاً به امضاء خادم 66 فی 6 شهر جمیدی الاول سنة 1304 است قوله: " بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی یا حبذا نامه رسید یا علی این سدره در هر حین به کلمه ای ناطق " الخ دیگر: ملاً علی بجستانی نامبرده مذکور درالواح بسیا از آن جمله قوله: " ای علی الحمد لله به انوار فجر ظهور فائز شدی " دیگر: استاد علی اکبر نجار در موصل دیگر استاد علی اکبر معمار یزدی شهید قوله: " یا علی اکبر ید کرک المظلوم من شطر منظره الاکبر انا نجینا ک بالحق وانقذناک من غمرات الاوهام وعرفناک ما احتجب عنه اکثر العباد " الخ وقوله: " نزل للملا علی کندي الذي يحکم فی الطاء هوالبطاش ذو البأس الشدید ان یا علی قد بکی محمد رسول الله من ظلمک قد افتیت علی من آمن بالله فی هذا الیوم الذي فيه اسود وجهک ووجوه الذين نقضوا الميثاق قد جائکم البشر وبشرکم بهذا الظهور الذي منه اضئت الآفاق انتم اعرضتم عنه کما اعرض الذين قبلکم بامرک سفک دماء الذين بامرهم مرّت الرياح و جرت الانهار " ودر لوحی دیگر: " معذک به کلمه علی کندي ابن ذئب وامثالهما از مشرق وحی الهی و مطلع نور صمدانی محروم گشتند " الخ که مراد حاجی ملاً علی کنی مجتهد معاند ساکن طهران است ودر حرف ط ذکر میباشد. وعلی قبل محمد میرزا علی محمد بن ملاً صادق مقدس خراسانی از مشاهیر بهائیان فعال و معروف به شهرت ابن اصدق و شهید بن شهید و ایادی در الواح و آثار ایهی و مرکز

عهد و میثاق عبدالبهاء کثیر الذکر است . ومیرزا علیرضاخان اعتضاد الوزارة رئیس پست و تلگراف در بسیاری از بلاد ایران که سفری در حدود سال 1317 هج. ق. برای زیارت به عکافت و در سنّ قریب به هفتاد سالگی در سال 1324 در طهران وفات یافت در آثار ذکر میباید : ومیرزا علی اکبر نخجوانی نام وسفرش به امریکا در سفرنامه ذکر است . وعلیقلی خان کلانتر در ذیل نام امریکا . وعلیمحمد ضمن نام آسیه ذکر میباید . ومیرزا علی اکبر میلانی که سالها منشی ومحرف محفل روحانی طهران وکاتب و طابع آثار به خط زیبایش بود. ومیرزا علی اکبر رفسنجانی مبلغ در آثار غصن اعظم عبدالبهاء مذکور است که بعد از حصول ایمان بهائی وبهم زدن کسب قنّادی به طهران چندی تحصیلات گرد و در فنّ تبلیغ برومند شده به تبلیغ پرداخت وسفری با میرزا طراز الله سمندری در ایران و مأموریه تبلیغ در آلمان شد و در لندن چندی به خدمت پرداخت و بعد از مراجعت از حیفا بیماری عصبی شدت گرفت وعاقبت به رفسنجان در گذشت . و نفوس کثیره دیگر به این نامها و به این طریق بودند و در آثار مذکورند که در در بخشهای ظهور الحقّ شرحی از بسیاری از آنها است . ونیز در لوحی است قوله الاعزّ: " در محاربه بین دولت علیه وروس ملاحظه نمائید " انخ علیه مؤنث علی در اصطلاح ایرانیان وصف تجلیلی و شهرت دولت عثمانی بود . ونیز لوح مشهور رئیس مصدر به قوله : " قلم اعلی میفرماید ای نفسی که خود را " انخ چنانچه ذیل نام رئیس است خطاب به عالی پاشا وزیر امور خارجه و گاهی صدر اعظم دولت عثمانی است . ودر لوح دیگر : " سوف نعل الذی مثله " انخ مراد او است ودر ذیل نام فؤاد ذکر میباید . وکلمه متعالی وتعالی در توصیف و ستودن به بلند مرتبگی کثرت استعمال دارد. در لوح رئیس است : " یا حبّذا هذا الفضل المتعالی العزیز المنیع " وقوله : " چه مقدار عالی ومتعالی خواهد بود " واز آداب اسلامیه است که بعد از ذکر خدا به سبیل ادب وتجلیل کلمه "تعالی" یا "تبارک وتعالی" گویند که در قرآن است : " سبحانه وتعالی عمّا یشرکون " ودر لوحی است قوله : " خود را از فیوضات بحر تعالی محروم نمائید " انخ جمله تعالی که غالباً بعد از ذکر نام الوهیت به عنوان تجلیل و تقدیس ذکر میشود از غلبه استعمال به منزله وصف بلکه نام حقّ گردید و در اینجا بدون ذکر نام موصوف مذکور گشت. عماء (عماء) در توفیق به جواب آقا سید یحیی وحید اکبر است قوله الاعلی: " اما معنی الحدیث الآخر الذی سئل فی الکتاب انّ الله کان فی عماء فوقه هواء وتحتّه هواء " انخ وانّ ذلک لهوالحقّ اذ انظر العبد بعین التّوحد ولم یلاحظ فی ذکر العماء دون الله سبحانه لانّ الله سبحانه لم یزل لم یکن معه غیره حتّی کان فوق کلّ شیء او فی شیء او من شیء او علی شیء بل الازل هو نفسه والعماء هو ذاته والقدم هو کینونیه تلک اسماء قد خلق الله سبحانه المکنسه القلوب و ضعف النفوس کلّها مدلّه بانّ الله خلّو عن غیره ولم یکن معه دونه والآن کان الله ربّنا کما کان لم یکن معه خلقه ولا یدکر شیء فی رتبته وهوالمتفرد فی الذّات والمتقدّس فی الصّفات ما کان

المراد من العماء ولا الهواء الا نفسه لان لو كان غيره ليطل بدليل لامتناع العزل واثبات الوحدة
 ولا يمكن ان يوصف الله باستعلائه علي شئ ولا باستوائه علي شئ وعلي ذلك المنهج اللطيف يمكن
 ان يؤول ذلك الحديث بان يجعل الناظر الي الله عماء الذي ورد في مقام ظهور ذكر الاول و جعل
 النسبة نسبة التّشريف لان في كتاب الله سبحانه اطلاق ذكر الرحمن علي العرش استوي مثل ما كان
 الله في عماء وان للغة العماء هو المعروف من الهمي لان هنالك لم يكن غير الله وعمي البصر عن وجهه
 والانظار عن طلعتة و هو عماء مطلق صرف بحت بات لم يرفي غيبته ولا ظهوره ولا في علانته ولا يطونه
 الا الله الفرد الاحد الصمد الوتر الذي لا اله الا هو ولم يكن معه غيره وان العماء وكل الاسماء خلق
 في مملكته وسمه السلطان قدرته وصفة المليك عزته لان لهذا الحديث معني لطيف وهو ان
 ذات الازل غيب ممتنع وان ما ظهر في ملكوت السماء هو امر الذي خلق لا من شئ " الخ ونيز
 در توقيع زيارت علي اميرالمؤمنين درج ضمن نام زيارت قوله : " الحمد لله الذي قد تجلّي بنفسه علي اهل
 العماء " الخ ودر توقيع به محمد شاه قوله : " وشيئي در عالم عماء بحت با او نيست " ودر مناجاتي
 در لوحی است : " سبحانك اللهم يا الهي احب بكل لسان ادعوك وبكل بيان ارجوك لا
 ذكرتك علي عرش العماء بلحنات المقدسين " ودر مصيبت حروفات عالين قوله : " حتى سمع نعمة
 الورقاء في مركز العماء " وقوله : " با يكديگر در كمال رحمت ورافت سلوك نمائيد واگر خلافي از نفسي
 صادر شود عفو فرمائيد وبا كمال حبّ اورا متذكّر داريد سخت نگيريد وبريكديگر تكبر و عجب نكنيد كه
 قسم به خدا از لوازم نفس غفلت است ومنتهاي غفلت برهلاكت پناه ميبريم به خدا از شر او واز مكر او
 كه شما هم پناه ببريد كه شايد اسكندر عماء سدي از زير سناء مابين حائل گرداند تا از يا جوج هوي و
 مأجوج عماء آسودگي حاصل شود هذه ورقة تحكي سرّاً وتجذب ان انتم قليلاً ما تفقهون " الخ و شايد
 عماء در اينجا به معني كوري و ضلالت باشد ودر خطابي مربوط به قاهرة مصر است قوله : " هو الله
 ايها المحبوب قد وصل تحريركم واطلعتنا بمضمونه ونختصر في الجواب لقلة الاوقات و كثرت الا
 شغال العماء في اللغة السحاب الخفيف اللطيف جداً ويرى ولا يرى فاذا امعنت النظر بكل دقة
 تجد شيئاً ولكن بمجرد النظر لا يري لأجل ذلك في عرف المحققين يقصدون بالعماء الحقيقة الكلية بلا
 تعينات فالتعينات موجودة بنحو البساطة والوحدة ليست ممتازة عن الذات اذا تعين وهذا المقام الكنز
 الخفي المذكور في الحديث اذ الصفات تعينات موجودة في الذات وليست ممتازة عنها تري ولا تري
 وهذا معني العماء مختصراً " الخ و اشعار وجدية ابي معروف به رشح عماء در سال 1267 صدور يافت
 ودر ضمن نامهاي حمد و ذر و زيارت وعمي هم ذكر ي است . عمارة خصوصاً در جمل فارسيه اطلاق
 بر بناء وساختمان ميشود . عمارات = جمع در لوح به صدر دولت عثمانی است : " اين غلام در يكي
 از غرف عمارت نشسته تا آنكه در صحن خيمه برپا نمودند " عمامة عربي همان كه دور سر پيچند كه

درفارسی متعارف دستار گویند . عمائم = جمع درلوحی است : " فراعنه ویا جبابرة که درالواح نازل شده ویا بشود مقصود ارباب عمائمند یعنی علمائی که ناس را از شریعة الهی و فرات رحمانی منع نموده اند " انخ ودر نام علم شمه ای ثبت است . عمّة خطابی از غصن اعظم عبدالبهاء برای عمه شان معروف است که اجمالی از او ضمن نام اخت میباشد واز جمله آن قوله : " لانّ تلك الورقة البديعة تعرّضت لنغماتك واهتزت من جذباتك و خضلت و نضرت وراقت من فيض بيانك و آمنت بك و بآياتك واشتعلت بنار محبتك وقامت علي خدمتك و صدقت بكلمتك واختصت بعنايتك يوم خروج جمالک من سجن الطاء ثم بعد ذلك ابتلت بفراقك وافتنت في هجرانك و احاطتها الاغصير من كل الجهات واشتدت عليها الزوابع من سائر الانحاء وهبت عليها ارياح الامتحان فذبلت والتوت واصفرت من شدائد الامتحان ايرب ارجعها الي سدره رحمانيتك ودوحة فردانيتك واجعلها ريانة بمياه الجود وخضلة و يحضرة بحقيقة السجود انك انت الرحيم " ودر ردّي که به نام عمه در خطاب مذکور است از انواع استهزاء و شتم و سختگویی و اظهار بغض شدید چیزی فرو گذاشته نشد . عناء عربي رنج و مشقت . در مناجات طلب مغفرت غصن اعظم عبدالبهاء در حق حاجي ذبيح کاشي است قوله : " وتحمل كل مشقة وعناء " عناية عربي حفظ و اهتمام . عنایات الهیه توجهات یزدانی . در کلمات مکنونه است : " بلائي عنایتي " ودر آثار و عرف این امر کلمه عنایت و عنایات مبارکه متداول میباشد و عنایت نامان بسیار در جمع بهائی بودند که شهر از کل میرزا عنایت الله علي آبادي مازندراني در تاریخ مشهور الاحوال میباشد . عندليب تخلّص علي اشرف لاهیجانی شاعر و مبلغ بهائی که درالواح و آثار بسیار ذکر است . قوله : " هوالمنادي امام وجوه الخلق الحمد لله الذي سخر شمس البیان یا عندليب عليك بهائي وعنايتي " انخ وراجع به حبشش در سجن حکومتي رشت به سال 1300 هج.ق. با امضاء خادم 66 است قوله : " دستخط حضرت محبوبي جناب عندليب عليه بهاء الله الابهي که در سجن مرقوم فرموده بودند رسید زیارت شد في الحقيقة عرف استقامت ورضا وحمد و ثنای مالک وری از او در مرور بود روجی لسجنه الفداء لبلائه الفدا وفدا للذين كانوا معه " وراجع به اشعار و قصیده اش : " ونبشرك في هذا الحين بحضور ما ولد من ابكار افكارك و اشرق من افق خلوصك و خضوعك و خشوعك و قرء امام الوجه نسأل الله ان يعطيك اجرا " عنقاء عربي سیمرغ افسانه ایرانی را گویند که بر جبال البرز وقاف مقرر گفتند . در کلمات مکنونه است : " و اي عنقاي بقا جز درقاف وفا محلّ مپذير " عنقريب متبدل از عن قریب به کثرت استعمال درفارسی متداول است . درلوح به صدر دولت عثمانی است : " وعنقريب جميع من علي الارض به قبور راجع " عهد در آثار و عرف این امر به معنی پیمان و مقام عظیم عبدالبهاء به نام مرکز عهد و پیمان شهرت داشت و مراد مورد وصیت و تعیین ابهي

بود و به همین مناسبت اسامی عهد و عهدیه و پیمان و میثاق و میثاقیه و غیرها در مابین بهائیان برای شرکتها و اشخاص بسیار علم شد. و کتاب عهدی لوح و صیای ایهی است که مرکز عهد را معین کرد و نه یوم بعد از صعود به دست غصن اعظم برگروهی از مؤمنین و مؤمنات قرائت گردید و نسخ انتشار یافت و هر چند در نسخ منتشره قید تاریخ نیست ولی حسب قرائن و مفاد آن معلوم است که در اواخر سنین حیات نگاشتند و معروف چنین است که چهل روز قبل از عروض تب مرقوم نمودند و نزد حضرت عبدالبهاء سپردند و محارم میدانستند و قبل از عروض تب به بعضی از اغصان گفتند که اگر امری اتفاق افتد بدانید که تکلیف مرقوم و نزد غصن اعظم سپرده ام "عواصف جمع عاصفة بادهای سخت وزان. در خطاب و مناجات طلب مغفرت در حق حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشی است: " و انتقل الی ارض شدیدة الکسوف و الخسوف تتموج فیها رایة الظلم و تهب فیها عواصف القهر و قواصف الطغیان " که مراد ارض طهران است. عوام جمع عامّة به معنی توده و غیر خواصّ و کتاب ارشاد العوام از حاجی محمد کریم خان میباشد و در کتاب ایقان ذکر است و چون شیخیه مخالفین خود را در ردیف سنّیان میشمردند چه رکن رابع دین را که به منزله علّت اخیره و قوام است نپذیرفتند پس این کتاب را بهر هدایت آنان و بدین نام خواند. عوی در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی: " ام اخذہ الرعب بما عوت شرذمة من الذئاب " یا او را بیم گرفت به آن رو که جوقه ای از گرگان زوزه کشیدند. و در صورت زیارت ذبیح کاشی است: " انت الذی ما خوفک عوی الذئاب " . عویل عربی صدای گریه و شیون. در کلمات مکنونه است: " ای رفیق عرشیی بد مشنو و بد مبین و خود را ذلیل مکن و عویل برمیآرد " و در لوح رئیس است: " و یرتفع العویل " . عید از اعیاد این امر دوازده روز و اوائل اردیبهشت مشهور به نام عید روان و عید اعظم و عید گل که ضمن نام رضوان بیان است و در لوح سورة القلم در شأن آن صدور یافت: " عیدوا فی انفسکم فی هذا العید الاکبر الذی فیہ یسقی الله بنفسه رحیق الاکبر الذینهم قاموا لدی الوجه بخضوع محبوب " و قوله: " هذا عید فیہ رفع القلم عن کلّ الاشیاء بما ظهر سلطان القدم عن خلف حجاب الاستار اذا یا اهل الانشاء سروا فی انفسکم بما مرّت نسائم الغفران علی هیاکل الاکوان و فتح روح الحیوان علی العالمین فیا مرحبا هذا عید الله " الخ و ظاهر این بیان اجازه و اباحه و غفران ارتکاب امور محدودۀ در سائر ایام بهر نشاط و انبساط میباشد و غصن اعظم عبدالبهاء بیان فرمودند که مراد ارتکاب امور محرّمه نیست و آنها مطلقاً ممنوع و محرّم میباشد و نیز قوله: " هو المستوی علی هذا لعرش المستقر المنیر ان یا قلم الابهی بشر اهل ملاء الاعلی بما شقّ حجاب السّتر و ظهر جمال الله عن هذا المنظر الاکبر " الخ و نیز قوله: " شمس الکلمات عن افق بیان تلک الاسماء و الصّفات قد کانت فی احسن السّاعات بانوار الله علی الحقّ مشهودا قد ظهر یوم الله الموعود بخروج نیر الآفاق عن شطر الزّوراء بما اکتسبت ایدي اهل النّفاق

قل هذا يوم ما رقم مثله من القلم الاعلي " الخ وقوله : " ابواب الفردوس وطلع غلام الخلد بثعبان مبين
 فيا بشري هذا غلام الخلد قد جاء بماء معين " الخ وقوله : " ان يارهبان الاحدية فاضرب علي الناقوس
 بما ظهر يوم الله سبحانك يا هوييا من هو هوييا من ليس احد الا هو " الخ وقوله : " بسم الله
 المقتدر المختار لك الحمد يا الهي بما جمعت احبائك في عيدك الاعظم الذي فيه تجليت اسمائك الحسيني
 علي من في الارض والسما يا الهي هذا يوم التاسع من ايام الرضوان واستدعي فيه احد من
 احبائك مظهر ذاتك و مشرق انوارك من محله في السجن الي محل آخر من السجن حباً لجمالك
 و شغفاً في حبك واحضرت لقاء وجهك ما كان مستطيعاً عليه من نعماتك بعد الذي غار القوم ما عنده
 وعند غيره من احبائك احضروا بانخر الحمراء في الكوب البيضاء التي طبخت من ورق
 الصين ثم ايدهم علي امساك السنم لثلاً يتكلموا بما يضيع به مقاماتهم و تحبط عملهم انك علي كل
 شئي قدير و منهم الهاء الذي ما توقف في هذا الامر (عبدالهادي شيرازي) و منهم من سمّيته
 بالمنصور (منصور يزدي ميرزا جعفر) و منهم من تسمع حينهم من خارج المدينة الذين منعوا من لقاءك في
 هذه الايام التي كلشئي فاز بالطافك و منهم النبيل الذي احضر لدي العرش ما انشد في ذكرك (ملا
 محمد زرندي از ناصره قصيده فرستاد) و منهم النبيل قبل علي (آقا محمد علي اهل قائن) الذي تسمع
 ندائه من شطر الذي شرفته باسم الروح (ناصره وطن مسيح عيسي) و منهم الذي سمّي بابي الحسن
 (حاجي عبدالحسن اردكاني) و منهم الرسول لو ينظر احد من اهل النظر هذا اللوح
 الاظهر ليجري منه الدم الذي ذاب من كبدي ثم اسالك يا الهي بان تؤيد احبائي لضيفوك
 باخلاقهم و آدابهم ليبسط بهماخوان مكرمتك بين بريتك و تجمع حوله من علي الارض كلها هذا حق
 الضيافة بين البرية انك علي كلشئي لمقتدر قدير . و در باره عيد رضوان وهم عيد پنجم جمادي الاولي يوم
 بعثت باب اعظم در كتاب اقدس " عيدين اعظمين " تعبير فرمودند قوله :
 " قد انتهت الاعياد الي العيدين الاعظمين قل ان العيد الاعظم لسلطان الاعياد " الي آخر
 قوله . ديگر اول و دوم محرم ميلاد اعلي و ابهي درلوحی است : " بسم المولود الذي جعله مبشراً "
 وقوله : " بسمه المغرد علي الافنان ان يا اسمي ان استمع ندائي من حول عرشي ليبلغك الي بحر ما له
 من ساحل وما بلغ قعره ساح ان ربك هو العليم الحكيم قد اردنا ان نمن عليك بذكر ما رأينا
 دخلت ورقة نورا قد تصادف هذا الذكر يوماً فيه ولد مبشري وعززناه بيوم آخر الذي
 فيه ظهر الغيب المكنون " وقوله : " فيا حبذا هذا الفجر الذي فيه استوي جمال القدم علي عرش اسمه
 الاعظم وفيه ولد من لم يلد ولم يولد " وقوله : " الاقدس الامنع الاعظم قد جاء عيد المولود واستقر علي
 العرش جمال الله المقتدر العزيز الودود " وقوله : " بسم الله البهي الاعلي الابهي هذا كتاب نطق بالحق
 ويذكر فيه ما يسر به افئدة العارفين قل انا قدرنا في هذا الليلة بهجة لاصفيائنا ثم سروراً لعبادنا

المقربین عیدوا فی هذه الليلة وصباحها ثم هللوا ومجدوا ربکم الرحمن الرحیم قل تالله فی هذه الليلة فیها استوی هیکل الله علی عرش قدس عظیم انتم یا ملأ الارض لا تحرموا عن جماله ان اغتموا الفضل من عنده ولا تكونن من الخاسرین ان یا ملأ البیان فاقتبسوا من هذه النار التي اشتعلت فی هذا العراء وظهرت علی هیکل التریع فی هیئة التثلیث " الخ . ودر حق آن دو در کتاب اقدس قوله : " والآخرین فی یومین " الخ ودر حق عید نوروز : " طوبی لمن فاز بالیوم الاول من شهر البهاء " الخ ودر خطابی وبیانی مکالمه بعد از بیان عید فصح یهود و مسیحی است : " والمقصود من الاعیاد هو التذکر ولكن الشئی المهم هو التخلق بالاخلاق الحسنة " عین عربی به معنی چشم . در لوح به اشرف زجانی است : " فطوبی لعینک بما رأأت جمال الله ربک ورب الخلائق اجمعین " ودر لوح رئیس است : " به قرّت عیون المقربین " ونیز به معنی چشمه واز آن جمله در قرآن در قصه ذو القرنین است فوجدها تغرب فی عین حمئة " که به ظاهر دلالت بر تسطیح و سکون ارض و حرکت شمس دور ارض وغروبش در عین حمئة دارد و شرحی مشهور بر آن صادر از غضن اعظم عبدالبهاء حسب خواهش قاضی عکا است . عین البقر چشمه چاهی واقع در قرب عکا که حدیث منسوب نبوی " طوبی لمن شرب من عین البقر " در حق آن میباشد ونیز به معنی نفس و خود وذات شیء . و اصطلاح اعیان ثابتة عرفا برای حقایق و ماهیات اشیاء در عالم علم ازلی الهی از همین است . در لوح به شیخ سلمان است قوله : " وهمچنین به کون اعیان ثابتة در ذات قائل شدند " . ودر لوحی است : " انشاء الله باید از نار رحمت ربانی که عین نور است " الخ

حرف (غ)

غادیه در لوح به ناصرالدین شاه : " قد جعل الله البلاء غادیه لهذه الدسكرة الخضراء " باران صبحگاهی . غار - یغیر در لوح حج است : " هذه بیتک التي عروها بعدک عبادک وغاروا ما فیها " شاید اصل جمله اغاروا بود ویا مراد از " غاروا ما فیها " " طلبوا ما فیها " و مراد از عروا خارج و ظواهر و مراد از غارت , داخل و باطن و کتب و آثار باشد وعلت تأنیث التي و ضمیر راجع , به اعتبار آنکه مراد از بیت دار ویا سکنه آن میباشد . ودر لوح به ناصرالدین شاه است قوله : " الی متی یغیرون وینجدون یهبطون و یصعدون " الخ یغیرون فعل مضارع از اغارة یجدون از انجاد به معنی مقابل آن و جمله دوم عطف تفسیری جمله اولی میباشد . غاشیه در خطاب معروف به عمه است قوله : " وشق غاشیه اللیل الالیل " پرده به جلو آویزان . غاض - غیض آب فرورفت ته کشید . در قرآن است : " و غیض الماء وقضی الامر " ودر کتاب اقدس است : " اذا غیض بحر الوصال وقضی کتاب المبدء فی المال که مراد از این کلام بلیغ مرموز غروب هیکل ابهی از این جهان میباشد . ودر لوح حکما است : "

وغازت الرّاحة والوفاء " غائط " در لوحی است قوله: " مشاهده در رسول الله نما مع قدرت ظاهره در عزوة خندق بعضی از اصحاب آن حضرت که بر حسب ظاهر کمال خدمت وجانفشانی اظهار مینمودند في الخلاء اسرّوا بهذا القول انّ محمداً يعدنا ان نأكل خزينة كسري وقيصر ولن يأمن احدٌ منا ان يذهب الي الغائط " غبطة عربي رشك , مغبوط رشك برده . در رساله مدنيه حضرت عبدالبهاء است : " آيا غيرت و حميت انسان غائل برآن ميشود که چنين خطه مبارکه که منشأ تمدن عالم ومبدأ عزّت وسعدت بني آدم بوده ومغوط آفاق و محسود کلّ ملل شرق وغرب امکان , حال محلّ أسف کلّ قبائل وشعوب گردد . " غثّ عربي لاغر . در خطابی است : " ولا يكاد يتم امر في الوجود من غثّه و ثمينه وركيكه وخطيره الا بالامتحان " . غدّ عربي روز فردا . در لوح حکما است :

" واجعلوا اشراقكم افضل من عشيكم وغدكم احسن من امسكم " غدق عربي بسيار . در خطابی در صورت زیارت براي آقا سيد احمدافان: " وميض بالديم المدرار والدّ موع الغدق المنهمر : غذاء عربي خوردني و آشاميدني که قوت ومایه قوام ونمو بدن است . اغذيه = جمع در لوح طبّ است : " لا تبأشر الغداء الا بعدالهضم عاج العلة اولاً بالاغذية " غراب البين عربي به معني کلاغ فراق که صدای کلاغ را فال بد براي موت وفراق میگفتند . در لوح رئیس است : " في يوم فيه اشتعلت نار الظلم ونعب غراب البين " غرار عربي دم شمشير و تير و نیزه . در خطابی در صورت زیارت آقا زمان شهيد ابرقو است : " و قطعوا اذنك بعرارٍ بتار " . غرام عربي دلباختگی . در خطابی است : " وملاً منك عشقاً و غراماً " غرة عربي سفیدی ودرخشندگی وزیبايي پيشاني . غراء مؤنث اغرّ به معني سفید ودرخشنده وزیبا و شريف . در کتاب اقدس است : " والغرة الغراء لجبين الانشاء " و وصف غرة بغراء محض تأکید در سفیدی و زیبايي است . ونیز در خطاب معروف به عمه است : " وتلاً لأ الفريدة الغراء " غرغرة در خطاب صورت زیارت ملاً علي باباي تاكري : " غرغرت منه النفس . نفس از آن به خرخر افتاد . غرقاب فارسي متعارف به معني آب غرق کننده . در لوح اتحاد است: " نفسي را از غرقاب فناء به شریعه بقاء هدايت نمائيد " غرة عربي حجره اطاق و بالاخانه . غرف = جمع در کتاب اقدس است : " في الغرف المينت في مشارق الازكار " ودر لوح به صدر دولت عثمانی است : " ودر یکی از غرفات مخروبه این بجن اعظم ساکن در یکی از غرف عمارت نشسته " . غرور عربي خود پسندی و فریفتگی و خود آرائی . در کلمات مکنونه در نصیحت و موعظت مغرورین به شؤون ظاهره است قوله : " اي ابناء غرور به سلطنت فانية ايامي از جبروت باقي من گذشته و خود را به اسباب زرد وسرخ مي آرائيد و بدین سبب افتخار مینمائيد قسم به جالم که جمیع را در خيمه يک رنگ تراب

درآورم و همه این رنگهای مختلفه را از میان بردارم مگر کسانی که به رنگ من درآیند و آن تقدیس از همه رنگها است " در اوح رئیس است : " و غرّتک الدّنيا بحيث اعرضت عن الوجه الذی بنوره استضاء الملاء الاعلی: دنیا ترا فریفت و مغرور ساخت . غرّوی عربی سریش و چسب . در مقاله سیاح است : " به این طائفه غرویات (بسته و چسبانده ها) و اسنادات عجیبه داد " غثّی در لوحی است : قوله الاعرّ :

" انه ظهر علي شأن لا ينكره الا من غشّته احجاب الاوهام وكان من المدحضين " غشّة فعل ماضی از تغشیه به معنی پرده بر روی شیئی انداختن میباشد . غصن عربی شاخه ای از تنه درخت . اغصان = جمع و در آثار مقدّسه بر رجال نورسته برومند اطلاق گردید . در فصل چهارم کتاب اشعیا است : " ودر آن روز شاخه خداوند زیبا و ذیجلال و میوه زمین از برای فراغت یافتگان اسرائیل ممتاز و مستحسن خواهد شد " ودر مجمع البحرین است : " عن الباقر الشّجرة الطیبه رسول الله و فرعها علي و عنصر الشّجرة فاطمة و ثمرتها اولادها و اغصانها و اوراقها شیعتنا " و در ضمن شرح نام جواد از مقام نقطه ثبت است : " اللهم العن شجرة الكفرواصلها و فرعها و اغصانها و اوراقها " ودر اصطلاح آثار بدیعه پسران جمال ابهی به آن ملقب بودند : مولي الوري عباس غصن اعظم میرزا محمد علی غصن اکبر میرزا مهدی غصن اطهر میرزا بدیع غصن ابدع میرزا ضاء الله غصن انور ودر کتاب اقدس به کلمه جمع ذکر شدند قوله : " و من بعده يرجع الحكم الي الاغصان " ودر لوحی است قوله : " انشاء الله به نار سدره مشتعل باشند و به نورش منیر و به اغصانش متمسک به شأنی که عالم را معدوم و مفقود و شمرد " الخ

و در کتاب اقدس است : " ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الي الفرع المنشعب من هذا الاصل القديم " ودر کتاب عهدی به تصریح فرمودند که مراد از آیه کتاب اقدس " اذا غیض بحر الوصال و قضي کتاب المبدء في المال توجهوا الي من اراده الله الذي انشعب من هذا الاصل القديم " غصن اعظم بوده که مقام اول و اسبق و ارشد را داشت . ودر لوحی راجع به غصن اعظم چنین است قوله : " انشاء الله در جمیع احیان از انوار وجه رحمن به گل الماس از ربّ الناس اعراض نمود و از مطلع کمال و جمال دوری جسته به میمون پیوست و از لقای او ممنون و مسرور و اگر جمیع اهل عالم را به نفسی از اهل بصر دهند که شیئی با مثل او در فراش بسر برد البتّه اقبال نکند معذک به زخارف دنیا و اسباب آن از غصن ابهی محروم ماند و به اقبیح صور عالم مأنوس شد بلی بلبل به گل مؤانس و خراطین بر گل و طین ساکن و جالس جعل به مقرر اطهر معطر اقبال نکند و به منظر اکبر توجه نماید به مثل خودی انس گیرد این است شأن دنیا و اولیای او و لکن ان ربک لب المرصاد البتّه جزای هر نفسی را داده و میدهد " الخ . وصف حال شهربانو بنت میرزا محمد حسن برادر مهتر است که نامزد

غصن اعظم بود و به گل الماس از جواهر و به مال و غیرهما فریفته گردید و راضی به ازدواج با پسر کویه
 المنظر میرزا آقا خان صدر اعظم نوری گشت . و در نام اخت ذکر می است . و نیز لوحی
 خطاب به غصن اعظم است قوله الاعزّ: " هوناطق علی ما یشاء یا غصنی الاعظم قد حضر لدی
 المظلوم کتابک و سمعنا ما ناجیت به الله رب العالمین انا جعلناک حزناً للعالمین و حصناً لمن آمن بالله
 الفرد الخبیر نسأل الله بان یحفظهم بک و یغنیهم بک و یرزقهم بک و یلهمک ما یکون مطلع الغناء لاهل
 الانشاء و بحر الکرم لمن فی العالم و مشرق الفضل علی الامم انه هوالمقتدر العلیم الحکیم و نسأله بان
 یسقی بک الارض و ما علیها لتنبت منها کلاً الحکمة و البیان و سنبلات العلم و العرفان انه ولی من و الاله
 و معین من ناجاه لا اله الا هو العزیز الحمید " و قوله : " هو الشافی العزیز الحکیم یا غصنی الاعظم عمرالله
 نوازک کدرتني ولكن یشفیک و یحفظک و هو خیر کریم و احسن معین البهاء علیک و علی من
 یخدمک و الویل و العذاب لمن یخالفک و یؤذیک طوبی لمن و الاک و اسقر لمن عاداک " و قوله : "
 حمداً لمن تشرف ارض الباء بقدم من طاف حوله الاسماء بذک بشرت الذرات کلّ الممکات بما
 طلع و لاح و ظهر و اشرق و خرج من باب السّجن و افقه شمس جمال غصن الله الاعظم العظیم و سرّ الله
 لا قوم القویم متوجّهاً الی مقام اخري بذک تکدرت ارض السّجن و فرحت اخري تعالی تعالی ربنا فاطر
 السّماء و خالق الاشیاء الذی بسلطانه فتح باب السّجن لیظهر ما انزله الرحمن من قبل انه هوالمقتدر علی ما
 یشاء و فی قبضته ملکوت الانشاء و هوالمقتدر العلیم الحکیم طوبی ثمّ طوبی لارض فازت بقدمه و لعین
 قرّت بجماله و لسمع تشرف باصغاء نغماته و لقلب ذاق حلاوت حبه و لصدر رحب بذکره و لقلب تحرک
 علی ثنائه و للوح حمل آثاره نسأل الله تبارک و تعالی ان یشرفنا بلقائه قریباً انه هو السّامع المقتدر الحکیم
 که در ایام بیماری و سرما خوردگی و سفر به بیروت غصن اعظم صادر گردید . و قوله : " الاعظم
 الابهی یا الهی هذا غصن انشعب من دوحت فردانیتک و سدرة وحدانیتک تراه یا الهی ناظراً الیک و
 متمسکاً بجمیل الطافک فاحفظه فی جوار رحمتک انت تعلم یا الهی انی ما ارید الا بما اردته ما اخترته
 الا بما اصطفیته فانصره بجنود ارضک و سمائک و انصریا الهی من نصره ثمّ اختر من اختاره و اید من اقبل
 الیه ثمّ اخذل من انکره و لم یرده ایربّ تري حین الوحي یتحرك قلبي و یرتعش ارکاني اسألك بولهی
 فی حبک و شوقی لاطهار امرک بان تقدرله و لمحبه بما قدرته لسفرائک و امانه و حیک انک انت الله
 المقتدر القدير " انتهى و در اثری از خادم خطاب به ناظر چنین مسطور است : " در فقره لوح حضرت
 غصن الله الاعظم روحی لثراب قدومه الاعزّ فدا مرقوم داشتید که محبوب است فارسی شود بعد
 از آن لوح مخصوص رساله ای مرقوم فرمودند به لسان پارسی از برای اهل ایران که هنوز به
 کوثر عرفان فائز نشده اند بسیار نافع است و مقصودشان از آن رساله آنکه ناس را از متابعت جهلاء منع
 نمایند و به چشم و گوش خود در امور ملاحظه کنند و فی الحقیقه اگر درست ملاحظه شود از برای

بشرآن رساله مبارکه نافع بوده وهست مع آنکه ظاهراً از امور مشرقه بدیعه لامعه درآن ذکر شده ولكن هرذی شمی از باطن آن عرف ایام الهی را استنشاق نماید وهرذی بصری انوار شمس معنوی را ملاحظه کند وآن رساله نزد مهاجرین موجود است انشاء الله به نظر آن جناب میرسد منظور آن بود که یک نسخه آن اول خدمت آن جناب ارسال شود ولكن از کثرت اشتغال و عدم حضور کتاب تعویق افتاد" انتهى ودر ذیل نام نبیل شمه ای در ذکر غصن اعظم میباشد ودر ذیل نام محمد نبذه ای در ذکر غصن اکبر است وضمن نام عکا تفصیل میباشد . و نیز در لوجی است: "الاعظم الاقدس هذا يوم فيه طار طائرٌ من اطيّار العرش... يا ايها المذكور لدي العرش قد قصصنا لك ما ورد اليوم علي غصن الله الخ 24 شهرع 1288" در شرح فاجعه سقوط غصن اطهر است و همچنین قوله: "انا فدينا احد الاغصان لارتفاع امر ربكم الرحمن وحين الذي يغسلونه كان لساني ناطقاً بين الارض والسماء بذكر ربكم العلي الاعلي و قلبي جارياً علي ما فاحت به نسمة الرحمن بين ملاء الامكان" وقوله: "بسم الله الباقي سبحانك اللهم يا الهی تراني بين ايادي الاعداء والابن محمراً بدمه امام وجهك يا من بيده ملكوت السماء ايرب فديت ما اعطيني ليحاة العباد واتحاد من في البلاد" الخ ودر لوجی است قوله: "ان الاغصان المنشعبة من السدرة انهم ادلاء بين بريتي ونفحاتي بين السموات والارضين هل ترون شريكاً او شبيهاً لله ربكم ورب العالمين لا تكلموا الا بما اذن الله لكم اتقوا الرحمن وكونوا من المتبصرين" الخ . راجع به فتنه غصنين قزوینی است که به غصن اکبر معتقد شده بودند و تمام تفصیل این امور در بخشهای ظهور الحق ثبت میباشد . ولوح معروف غصن خطاب به میرزا علیرضا اهل مشهد خراسان است و در این لوح ثمر ظهور را به نام غصن خواندند. ودر لوح "اتي امر الله علي ظلل من البيان والمشركون يومئذ في عذاب عظيم قد نزلت جنود الوحي وقد انشعب من سدره المنتهي هذا الهيكل المقدس الابهي غصن القدس فهنيئاً لمن استظل في ظله يا قوم اتخذون الجبت لانفسكم معيناً من دون الله و تتبعون الطاغوت رباً من دون ربكم المقتدر القدير" الخ مفهوم است که غصن مذکور نفس ابهي است و جبت و طاغوت میرزا یحیی و سید محمد اصفهانی است که در ذیل شرح آن دو نام ذکر میباشند و ذکر ای از غصن ذیل نام جمال و تفصیلی ذیل نامهای سدره شجرة ورق و غیرها است . ودر وصایای مرکز عهد و پیمان مقام شاخ شوقی ربانی به نام غصن ممتاز ذکر شدند وقوله: " والتحية والثناء والصلوة والبهاء علي اول غصن مبارك " الخ . غَضُّ در لوح به شیخ نجفی اصفهانی قوله ج ع: "هل السلطان اطّلع و غَضَّ الطرف عن فعلك" آیا پادشاه آگاه شد و چشم از کارتو پوشید و صرف نظر کرد . غَضَبٌ عربی خشم و در متعارف فارسی میر غضب به معنی امیر غضب , درخیم و مجری امر خونریزی و کیفر حکومتی را میگفتند . در لوح به صدر دولت عثمانی است قوله ج ع: "وهمچنین جمعی از فرّاشان و میر غضبان با چوب و فلک" الخ غُضْفُ در لوح

سورة الله است قوله ج ع : " وكذلك كنت معذباً بين هؤلاء وعن ورائهم غُضِف الغلّ عن ورائي " جمع اَغْضَف = تیرهایی بزرگ سخت پر. یعنی تیرهایی سخت ودرشت کین از پشت سرم بود . غطاء عربی پرده . در مناجاتی در خطابی است : " اللهم يا واهب العطاء ويا كاشف الغطاء " ای براندازنده ستر و پرده و آشکار سازنده . غُفِر در مقاله سیاح است : " جمهور غفیر علماء به تکفیر پرداختند " به معنی کثیر بسیار زیاد. غلّ عربی کینه و خیانت و ناموافقتی . در کلمات مکتونه است : " دل را از غلّ پاک کن و بی حسد به بساط قدس احد بخرام " غلاله فارسی به معنی کلاله یعنی زُلف. در سورة القلم خطاب به حوریه البهاء : " ایاک ان تستری ترائب المقصور عن ملاء الظهور و غلالة القدس عن لحظات الانس " الخ که شاید به ضمّ و به معنی مذکور باشد و به کسر عین غلالة عربی به معنی شعار و پیراهن زمین هم توان خواند . غلام عربی به معنی پسر تازه خط گرد لب رسته که به جوان و در سنّ کهولت هم اطلاق میشود. و نیز به معنی بنده و چاکر و خادم و اجیر. غلمان = جمع و در قرآن خطاب به ابراهیم است : " لا توجل انا نبشرك بغلام علم یا سلیم؟ " که مراد فرزند او است . و نیز قوله : " وجاءت سیارة فارسلوا واردهم فادلي دلوه قال یا بشري هذا غلام " که مراد یوسف بن یعقوب است . و قوله : " اني يكون لي غلام وقد بلغني الكبر وامرأتي عاقر " که مراد یحیی بن زکریا است . و بر بهشتیان اطلاق مکرر شد قوله : " ويطوف عليهم غلمان كأنهم لؤلؤ مکنون " و از همینجا به نوع تشبیه و استعاره بر اولیاء و مظاهر الهی و مطالب و معانی ذهنیه شان اصطلاح گردید. در لوحی است : " فسوف يبعث الله عبداً في الارض يسقيهم بايادي الغلمان باسم ربك الرحمن كوثر الحيوان " و در لوح قناع است قوله : " وستر فيها غلام المعاني والتبيان " و در کلمات مکتونه است " اگرساغر معانی از ید غلام الهی بیاشامی " و در لوح نصیر قوله : " ای نصیر ای عبد من تالله الحق غلام روحی با رحیق ابهی در فوق کل رؤوس " الخ و در لوح به صدر دولت عثمانی است قوله : " قلم اعلي میفرماید ای نفسی که خود را اعلي الناس دیده و غلام الهی را که چشم ملاء اعلي به او روشن و منیر است ادنی العباد شمرده ای غلام توقّعی از تو و امثال تو نداشته و نخواهد داشت " بناءً علی هذا جمال ابهی خود را به نام غلام الهی و غلام روحانی و مطلق غلام به تشبیه و استعاره مذکور خواندند و سوق اطلاق غلام در مواقع مخصوص و خصوصاً در الواح سنین اولیة دوره ابهی چنان است که تخضّعاً یا حکمتاً ایماء به معنی دیگر غلام هم دارد بدین طریق در آثار و الواحشان بسیار میباشد . در لوحی به سید مهدی دهجی است که شرح سفر به اسلامبول وادرنه را دادند قوله : " شهد الله انه لا اله الا هو وان هذا الغلام عبده و بهائه " و در لوح به شیخ سلمان است قوله : " ملاحظه کن که این غلام مع آنکه از جمیع جهات بر حسب ظاهر امور بر او سخت شد " الخ و در لوح به ناصر الدین شاه است قوله : " انظر بطرف العدل الي الغلام " الخ و عدّه ای از

بهائیان که به نام غلامعلی و غلامحسین و غیرهما مسمی بودند و یا در خانواده های این امر متولد شدند و ابوینشان محض اظهار ایمان و عبودیت خود نسبت به صاحبان این امر اولاد را به نام غلامعلی و غلامحسین و بعضی اعلام الله نام کردند که از آن جمله: غلامعلی بن حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی مذکور به عنایات در آثار بسیار و حاجی غلامعلی کاشی مذکور به فضل و الطاف در الواح و آثار کثیره و درویش غلامحسین همدانی معروف به حاجی قلندرند غالباً در الواح به خطاب "یاغلام" مخاطب گردیدند. قوله: "یا غلام یدکرک العلام فی هذا الحین الذی احاطته الاحزان من الذین انکروا الحجّة والبرهان" الخ و میرزا غلامعلی دواچی که مرکزعهد و پیمان وی را درجای ابوالزوجه اش حاجی میرزا عبدالله صحیح فروش مقام واسطه و پیک مراسلات قرار داد در آثار کثیر الذکر است. و ذکر وی از غلامرضا ضمن شرح نام امین میباشد. و ذکر میرزا غلام احمد مؤسس فرقه و طریقت احمدیه در نام قادیان میباشد. و استاد غلامرضا شیشه گر عارف معروف متنفذ مذکور در بعضی مواقع تاریخ امر که ساکن طهران بود و نظرحمایت به این طائفه داشت اصلاً مازندرانی و متولد در شیراز بود و فاش در طهران به سال 1301 و مدفنش در مشهد میباشد. و در کتاب اقدس است قوله: "انا نستحیی ان نذکر حکم الغلمان" برای اقصی در جهء استقباح و تنفیر از آن صدور یافت. و قوله: "قد حرّم علیکم بیع الغلمان" در تحریم بیع و شراء عبید و اماء میباشد. غلباء در مناجات و طلب مغفرت برای یکی از بهائین است: "وَعَفَّرَ جَبینَهُ بِتَرابِ بَقْعَتِکَ التَّوراءِ وَ حَدِیْقَتِکَ العُلباءِ" یعنی. و باغ پر اشجار غلواء عربی. در لوحی صادر از سجن عکاء است قوله ج ع: "بِحیثُ بَدَلُ مَرَحِ العُلُواءِ بِتَرَحِ العُرُواءِ". به حدی که شادی عطر آلائی به رنج تب لرز مبدل گشت. غلیظ عربی درشت وزیر و سخت به مقابل دقیق: رقیق, لین. در لوح نصیر است قوله ج ع: "جمیع خود را به حجاب غلیظه اوهام از عرفان ملیک اعلام منع نموده اند" و در لوح طب است: "بادر اولاً بالرقیق قبل الغلیظ" و در لوحی است: "ولکن الناس فی حجاب غلیظ". غمار- غمرات در مناجاتی در خطابی است: "الهی الھی ترانی خائضاً فی غمار البلاء" الخ غمار جمع غمر = جاهای پر آب دریا. و در لوح به سلمان است: "وسبح فی هذا البحر و غمراته". غمرات جمع غمره = شدائد و پریها و ازدحامها و کثرت ها. غمد عربی غلاف شمشیر. در لوح مصیبت حروف عالیات است قوله ج ع: "وخرج سیف البلاء من غمد البداء" غن در کتاب اقدس است: "اسمعوا ما تغنّ به الوراق" الخ. ظاهر آنکه تغنّ مضارع غائبه از غنّ به معنی در بینی حرف زدن و مستعمل به جای تغنّ باشد که در آثار بسیار به همین طریق استعمال گردید از آن جمله در تفسیر والشمس است: "قل یا قوم قد غنت الوراق علی الافنان" و در لوحی دیگر: "لو تسمع نغمات الوراق الّتی تغنّ علی افنان سدره البیان" و قوله: "غنّ علی لغات الوراق" و در سورة الصبر: "وغنّوا"

و در سورة القلم: " وَغَنَّتِ الرَّقَاءَ " مسطور در ذیل توضیح نام آل و امثال ذلک. و اما "تغنوا" در سورة القلم امر از تغنی مشتق غناء میباشد که در دعاء یدعوه محیی الانام فی الایام است قوله: " نغیات الّتی تتغنی بها ورقاء امرک " و ممکن نیز هست که "تغنن" در آیه مذکور کتاب اقدس به ضمّ تاء و کسر غین مضارع غائبه از اغنان باشد. و غناء در خطابی است قوله: " وَاِنَّ السَّجْنَ فَرْدَوْسِي الْعَالِي وَ حَدِيقَتِي الْغَنَاءَ " مؤنث اغنّ به معنی معمور و پردرخت و گیاه . غناء غناء به فتح غین توانگری و بی نیازی . در کلمات مکنونه است: " ای پسر کنیز من در فقر اضطراب نشاید و در غناء اطمینان نباید هر فقیری را غناء در پی و هر غناء را فنا در عقب و لکن فقر از ماسوی الله نعمتی است بزرگ حقیر شمارید زیرا که در غایت آن غنای بالله رخ بگشاید و در این مقام انتم الفقراء مسطور و آیه مبارکه والله هو الغنی چون صبح صادق از افق قلب عاشق ظاهر و باهر و هویدا و آشکار شود و بر عرش غناء متمکن گردد و مقریابد" غناء به کسر غین آواز خوانی . و توقیع رساله غناء در اصفهان صدور یافت قوله: " و بعد ذکر مینماید عبد مفتقرالی الله و معتصم به جبل آل الله علیهم السلام که در سبیل سفر به سوی ملیک فضل و عدل ادام الله ظلّه علی کلّ من سکن فی ظلال مکفهرات رحمته (سفر از شیراز به سوی طهران و محمد شاه) که در ارض اصفهان توقّف نموده جناب مستطاب ذاکر ذکر نقطه وجود و مذکر ظهورات آیت محمود سلطان الذاکرین (سلطان الذاکرین روضه خوان) ... سؤال از حکم غنای ... اصل حرمت صوت آنچه از احادیث ظاهر میشود به علت شؤونات آن است که اهل فجور و غی استعمال میکنند و الا هر گاه علت معاصی نگردد و از جهت شجره انیت خارج نگردد منعی در شریعت وارد نشده " الخ . و در کتاب اقدس استحسان و تشویق و امر به قرائت آیات به احسن الالحن است و در و در آن جمله قوله الاعترّ: " انا حللنا لكم اصغاء الاصوات والنغمات ایاکم ان یخرجکم عن حدّ الاداب افرحوا بفرح اسمی الاعظم ". و در ذیل شرح نام باب ذکری از رساله غناء است . غنیة عربی کفایت و بی نیازی و توانگری . در لوح طبّ است: " لسان القدم ینطق بما یكون غنیة الالباء عند غیبة الاطباء ". غوامض در لوح دنیا قوله: " شاید اهل اعراض به اقبال فائز گردند و به غوامض مسائل الهیه پی برند و آگاه شوند " الخ غوامض جمع غامضة به معنی مبهم و خفی و مغلق ها . غوث- مستغاث غوث عربی کمک و یاری . و شیخ عبدالقادر گیلانی شهیر که ضمن شرح نام قادر ذکر است نزد قادریه به لقب غوث مشهور میباشد و مراد از غوث در دیباچه رساله هفت وادی خطاب به شیخ عبدالرحمن کرکوکي همان او است و جواهر الاسرار نام کتاب او بود. و مستغاث به معنی فریاد رس کمک خواسته , از اسماء الله است و در الواح و آثار این امر مکرر ذکر یافت از آن جمله در لوحی ثبت ضمن نام جمال است قوله: " به عدد مستغاث از آلاء " الخ و در لوح حجّ بیت شیراز است قوله: " اذا أسألک یا الهی باسمک الاعظم المکنون و کلمتک الاتمّ المخزون

الَّذِي وَعَدَّتْ الْعِبَادَ بِظُهُورِهِ فِي الْمَسْتَعَاثِ بَانَ تَدَخُّلِي عَلِي شَاطِئِي بِحَرِّ غَفْرَانِكِ " الخ ودر آثار ابی در ایام بغداد وادرنه چنانکه در کتاب ایقان مفصل و متکرر میباشد و حتی در مناجاتها خبر و انتظار و وعده و دعای من یبعثه الله فی یوم القیامة و زمن مستعاث تکرار شد چه که در کتاب بیان ظهور من ینظهره الله را امید فرمودند که دورتر از زمن مستعاث به حساب عدد ابجدی حروف نشود و از کتاب قیوم الاسماء در مقام مناجاتی نقل است قوله :

" خداوندا عمر قرآن 1260 قرار دادی و عمر بیان را هفت یانه سال قرار دادی و اگر بخواهی عمر میدهی به عدد مستعاث " ولی همه امثال این بیانات قبل از تأسیس و استقرار دعوت علنی عمومیشان بود . و در لوحی است : " امروز غیث رحمت از سماء جود مستعاث نازل و هاطل هر نفسی به آن اقبال نمود از مقربین محسوب و الا از معرضین در کتاب الهی مسطور " . غوغاء درویش بای شاعر غوغاء تخلص مقیم کرمانشاه بود و از مقام ابی خطاب به او است قوله : " هو الله نامه دوستی بر مخزن نیستی وارد شد " الخ و از مدعیان بابیه بعد از هیکل نقطه بیان میباشد و بالاخره کور و منفور شد و از میان رفت چنانکه در رساله ردیه عمه مسطور میباشد . غیب-غیبة غیب عربی نهان غیوب = جمع در لوحی است : " سبحان الذي اظهر امره و انطق الاشجار علي انه لا اله الا هو الحق علام الغيوب " و در اصطلاح الواح و آثار غیب مکنون مراد نهان ذات پروردگار است که در لوحی ذیل نام حور ثبت میباشد قوله : " الذي ظهر الغيب المكنون والرمز المصون " غیبت به معنی بد گوئی در پشت سر . در کتاب اقدس است : " حرم علیکم القتل والزنا ثم الغيبة والافتراء " و در کلمات مکنونه است : " ای مهاجران لسان مخصوص ذکر من است به غیبت میلائید و اگر نفس ناری غلبه نماید به ذکر عیوب خود مشغول شوید نه به غیبت خلق من زیرا که هر کدام از شما به نفس خود ابصر و اعرفید از نفوس عباد من " و غیبت در عرف اثنی عشریه و اخبارشان عبارت از غیاب امام محمد بن الحسن العسکری شد و در ضمن نام سبحة لوحی در بیان آن اوضاع ثبت میباشد . غیث عربی باران . در لوحی است : " امروز غیث رحمت از سماء جود مستعاث نازل " و در خطاب به عمه است : " فهطل الغیوث علی التلول " . غیث عربی ظلمت و تاریکی . غیاب = جمع در لوح حکما است : " لتعرف ما اردناه فی غیاب الآیات " و در خطاب به عمه است : " والقی فی غیاب الحیم " و در توفیق تفسیر هاء است : " لما ذكرت من قبل من غیاب الاشارات " .

حرف (ف)

فاء در آثار بدیعه در کتاب بیان و غیره فاء اطلاق بفرقان گردید و نقطه فاء به معنی نقطه فرقان و رسول عربی میباشد . و نیز در کثیری از آثار سرزمین فارس به نام فاء و ارض الفاء ذکر یافت چنانچه

درذیل نام یحیی نبذه ای ثبت میباشد به درجه ای که نام و شهرت آن قسمت گشت و قره العین در آثارش خویش را به نام فاء و نقطه فاء همی یاد کرد که رمز از فاطمه اسم او و نیز مقام او یعنی رجعت فاطمه بنت الرسول بود که در ظهورالحق به تفصیل ذکر است و در آثار ابراهیمی نیز فارس به رمز فاء و اشخاص و اماکن بسیاری که آغازاسامیشان حرف فاء است به رمز فاء مذکور گردیدند . فاح دریکی از مناجاتهای ابراهیمی : " احبّواک الذین قصدوا لقاءک و فازوا بانوار وجهک و دخلوا المدينة التي فيها فاحت نفحات وحیک (دمیدنهای وحیت بوی عطر داد) و سطعت فوحات الهامک (و عطرهای الهامات وزید) فاران نام کوه مقدّس مذکور در تورات که در اسرار الآثار العمومیة مشروح است و در آثار این امر به نوع استعاره و رمز عرفانی به عبارات : فاران ظهور یا فاران قرب و امثالها کثرت استعمال یافت و از آن جمله در کلمات مکنونه است : " ای دوستان من یاد آورید آن عهدهی را که در جبل فاران که در بقعه مبارکه زمان واقع شده با من نمودید " و در ایقان است : " و آن حضرت به عصای امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثوبان قدرت و شوکت صمدانیه از سینای نور به عرصه ظهور ظاهر شد " و در ضمن نام زمان نقل از آثار نقطه البیان ذکر می از فاران موجود است و نیز در ذیل تین ذکر می است . و جمال ابراهیمی قصبه تون واقع در بعد 280 کیلومتری جنوب غربی مشهد را که در ایام قدیم معمور و بزرگ و موطن علماء و شعراء بود و در آن دور موطن حاجی ابراهیم بیک و برادر و خانواده شان و اجتماع جمعیتی از اهل ایمان قرار داشت به نام فاران نامیدند و در این دور رضا شاه پهلوی فردوس خواندند و در الواح بسیاری به آن نام مسمی و مؤمنین آنجا مذکورند . قوله : " یا حزب الله فی فاران انا ذکرنا کم من قبل بما لا تعادله الاشارة کلّها یشهد بذلک مولي الوري فی هذا المقام الرفیع یا محمد النداء المرتفع من هذا المقام (خطاب به میر محمد بیک است) یا درویش خدا قدارسلنا الیک من قبل و فی هذه السنة لوحاً لاح من افقه شمس عنایة ربک الکریم احمدی الله بما ایدک " انخ خطاب به زوجه محمد بیک است که درویش لقب و تخلّص شعری داشت . و قوله : " یا اهل فاران اسمعوا ندائی الاحلی و صریر قلبي الاعلی انه لا اله الا انا الله العزيز المحبوب قد جئت لنجاة العالم و تهذیب الامم " و از اهل فاران عبدالرحیم با اسم الله الاصدق به سفراض عکا رفت و در مرا جعت پس از فوت وی در همدان به وطن برگشت . فارس و پارس به تفصیل در اسرار الآثار العمومیة ذکر است و در لوحی به عبدالوهاب قوله : " به لسان پارسی بشنو " و در خطابیه به زردشتیان بهائی : " ای پارسیان کشور پارس مشرق زمین است و اهل فارس عزیز و نازنین ملک ایران اقلیم خاوران است و مملکت یزدانیان " انخ و زردشتیان غالباً در آثار خطابیه غصن اعظم عبدالبهاء به نام پارسیان ذکرند . قوله : " ای یزدان پاک این فارسیان یاران دیرینند و دوستان قدیم " و در توفیق خطبة القهریه خطاب به حاجی میرزا آقاسی است قوله : " حیث قال صلی الله علیه و آله فی شأن من کان فیہ لو

كان العلم في الثريا لناولته ايدي رجال من فارس ". وفارس عربي اسم فاعل وبه معني اسب سوار
 وسواركار ماهر و عرفاً به معني شجاع فارس = جمع . دركتاب اقدس : " لا يجوز فيه الا
 فارس الرحمن " فارس نیز نام شخصي مسيحي مصري وشايد اولين مؤمن از مسيحيان به اين امر. در
 لوحی است : " وانچه درباره فارس نوشته بوديد كتاب او در منظر اكبر حاضر " الخ ودرلوحی
 ديگر خطاب به او است : " نسأل الله بان يجعلك فارس الحقائق في هذا المضمار..... ان اذكر اذ
 حضر كتابك مرة الاولي اذ استوي بحر الاعظم علي الفلك بما اكتسبت ايدي المشركين وهذامرة
 اخري حضر لدي الوجه قرأناه واجبناك " الخ همان كسي است كه عريضة مقبوله اش در كشتي
 به ساحل اسكندريه هنگام مهيا بودن براي سفر به عكا رشيد . فاروق عربي مبالغه به معني فصل
 دهنده مابين امور و لقب خليفه دوم اسلام ودر لوحی است : " مابين يكي از يهود وصحابه نزاع واقع
 شد يهودي به محاکمه حضرت اقبال نمود و مسلم به كعب بن اشرف مايل به اصرار يهودي خدمت
 حضرت حاضر شدند و صدر الحكم لليهودي و بعد نزلت هذه الآية : " ألم تر الي الذين يزعمون انهم آمنوا بما
 انزل اليك وما انزل من قبلك يريدون ان يتحاكوا الي الطاغوت و قد امروا ان يكفروا به ويريد
 الشيطان ان يضلهم ضلالاً بعيداً و مقصود از طاغوت در اين مقام كعب بن اشرف بود و بعد مسلم اعراض
 نموده مذكور نمود كه ميرويم نزد عمر بن الخطاب بعد از حضور تفصيل را ذكر نمودند فقال عمر ان اصبر
 الي آتيك دخل البيت و اخذ السيف و رجع و ضرب عنقه و قال هذا جزاء من لم يرض بما حكم به رسول
 الله فلما بلغ الرسول سماه بالفاروق و من ذلك اليوم لقب بهذا الاسم " . فاز در لوحی است : " انما
 البهاء علي من فاز بانوار الهدى و اعترف اليوم بالله الفرد الواحد العليم الحكيم " يعني كامياب شد و نائل
 گرديد . فاطمه از فاطمه نامان دختر پيغمبر كه در آثا خصوصاً در كلمات و توقيعات بسيار مذكور
 است از آن جمله در صحيفة العدل قوله : " فرض است بر معتقد كه يقين نمايد به اينكه حقايق
 افتدة انبياء و اوصياء از نور شمس جسم شريف حضرت فاطمه عليها السلام مخلوق گشته و يدل علي الله
 هستند بها و بنورها " الخ . و از مشاهير فاطمه نامان در اين امر مادر باب اعظم و نیز زوجه
 اصفهانیه شان ديگر زوجه دوم جمال ابي كه اورا بي بي و مهد عليا ميخواندند و نیز فاطمه
 ملقب به منيره زوجه غصن اعظم عبدالبهاء در اواخر ايام ادرنه وقتي جمال ابي صريح فرمودند كه
 خواب دیدم شهربانو رویش سیاه و تاریک چون قرص ماه منخسف شد آنگاه دیدم دختری كه
 وجهش منیراست و قلبش نیز منیر پیش آمد اورا براي خدمت آقا قبول كردیم " الخ و بدین رونام
 منيره بر او باقي ماند و چون والدش ميرزا محمد علي نهری را فرزندی نمیشد و باب اعظم در ايام اقامت
 اصفهان تبرک و دعا نموده فرمودند اگر دختر متولد شود فاطمه نامند لذا وي را فاطمه نام کرده
 بودند . ودر ذیل نام غصن ذكر شهربانو است . فاعلان - و در لوح طب است : منفعلان

" ویسلم الفاعلان و منفعلان " مراد حرارت و برودت و رطوبت و بیوست میباشند. فاخوره عربی کوره سفال پزی، درخطابی برای جمعی از دوستان است " بیست فاخوره ما این خانه را محض غرفه جمال مبارک خریدیم وراه را از دوطرف اشجار کاشتیم همسایه ها بریدند " . فائز عربی به معنی ناجح و طافر . در لوح رئیس است : "والذی سمع ندائها انه من الفائزين . فائزه در ضمن نام جمال ذکر است. فائق عربی خوب و ممتاز . در لوح به شیخ نجفی است : " سم مهلك در سبیلش شهیدی است فائق " الخ به معنی انگین خوب و ممتاز . فتاً در خطابی در مناجات طلب مغفرت برای حاجی میرزا عبد الله صحیح فروش است : " وما فتأ یجول فی میدان الامتحان " یعنی در میدان امتحان جولان میکند . فَتَحَ عَلِي فَتَحَ لِشَاهِ خَاقَانِ مَشْهُورِ كِه وَلاَدَتِ اَبِهِي وَ اَعْلِي دَر اِيَامِ سُلْطَنَتِ او وَاقِعِ كَرْدِيدِ وَفَتْحِ عَلِي اَرْدِسْتَانِي كِه جَمَالِ اَبِهِي فَتَحِ اعْظَمِ خَوَانَدَنَدِ وَبِهِ هَمِينِ نَامِ مَشْهُورِ وَ دَر الْوَا حِ مَذْكَورِ اسْتِ اَز جَمَلِه دَر لُوحِي بِه اَقَا سَيِّدِ عَبْدِ الرَّحِيمِ اَصْفَهَانِي اسْتِ : " هُوَ الْعَلِي الْارْفَعُ الْاَمْنَعُ الْاَعْلِي اَنْ يَا رَحِيمُ مَرُّ عَلِي الْبَلَادِ وَ اِذَا وَرَدَتْ اَرْضُ الْاَلْفِ فَاحْضَرِ بَيْنَ يَدَيِ اسْمِنَا الَّذِي سَمَّيْنَاهُ بِفَتْحِ الْاَعْظَمِ وَ بَكَلَمَاتِ اللَّهِ الْمَهِيمِنِ الْمُقْتَدِرِ الْاَعْلِي الْعَظِيمِ قُلْ يَا اَيُّهَا الْعَبْدُ اَنْتَ كَيْفَ كُنْتَ قَائِمًا بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَيْنِ وَ اَنْتَ عَرَفْتَ جَمَالَ الْقَدَمِ حِينَ الَّذِي حَضَرْتَ تَلْقَاءَ الْعَرْشِ وَ اشْرَقْتَ عَلِي وَجْهَكَ شَمْسِ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّكَ مِنْ هَذَا الْمَنْظَرِ الْمَشْرِقِ الْمُقَدَّسِ الْمُنِيرِ اَيَّاكَ اَنْ لَا تَحْزَنَ فِي نَفْسِكَ وَلَا تَتَّبِعَ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ قُلْ اَنْ يَا فَتَحِ الْاَعْظَمِ فَاعْلَمْ بَانَ اَمْرَ اللَّهِ لَنْ يَشْتَبِهَ بَدُونَهُ فَسَوْفَ يَدْخُلُ عَلَيْكَ مِنْ تَجْدٍ عَنْهُ بَغْضُ اللَّهِ لِيَقْلَبَّ وَجْهَكَ عَنْ شَطْرِ الْقُدْسِ وَ اَنْتَ اِذَا قَمَّ بِاسْتِقَامَةِ اللَّهِ ثُمَّ افْتَحَ شَفْتَاكَ بِاَمْرِي " الخ ودر ذیل نام رحیم هم ذکر می است و قوله : " الاقدس الابهی الابهی لعمری یا فتح قبل اعظم قد سترت فیک نعمة لو نظرها بتمامها لتنجذب منه العالمین و لك اظهرناها علي قدر مقدور ناظراً الي الحكمة كذلك اراد مظهر الالوهية ولكن اناس في غفلة و حجاب " اگر به تمامها ظاهر میفرمودیم کل را جذب مینمود و لكن بعد از جذب به کلمه تفصیلیه که مابین بریه مشغول به رتق و فتق است از یک سمت ندای عشاق به تمام جذب و اشتیاق بلند میشد و از جهتی ضوضاء اهل عناد به کمال اعراض و طغیان مرتفع در این صورت حجابات حکمتیه خرق میشد لذا به قدر و اندازه ظاهر فرمودیم چنانچه الیوم اگر علمای من علی الارض فی الجملة شعور آیند کل به خلوص تمام آنجناب توجه نمایند مع آنکه به علم ظاهره معروف نبوده و نیستند لعمری سوف یعلمون و لكن القوم لا یفقهون " و قوله : " قد ارسلنا الیک بید السین (شیخ سلمان) کتَاباً کریماً اَنْ یَا حَبِیبِي طُوبِي لَكَ اَنْتَ الَّذِي وَفِيَتْ بَعْدَ اللَّهِ وَ مِيثَاقَهُ وَ مَا مَنَعَكَ عَنْ حَبِّهِ ضَرَّ الْمُعْتَدِينَ اَنْ لَكَ مَقَامٌ مَعِي لَا تَحْزَنُ مِنْ شَيْءٍ نَسَأَلُ اللَّهُ بَانَ لَا يَفْرَقُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ لَا فِي الدُّنْيَا وَ لَا فِي الْآخِرَةِ وَ يَسْكُنُكَ فِي كُلِّ الْعَوَالِمِ فِي ظِلِّ رَحْمَتِهِ اِنَّهُ عَلِي كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ " و شمه ای نیز ضمن نام وفا ثبت است . و نامه ای از میرزا یحیی

ازل خطاب به او وعدم رضایت از او ذیل نام یحیی مسطور میباشد . فتنه اصطلاح فتنه عمیاء صماء طخیاء در خطب منسوب به امیر المؤمنین است یعنی بلیه و اختلاف و ضلالتی که مردم را کور و کر میسازد و به قرائن اجلیه کثیره مفهوم است که مراد راجع به مقام خود ایشان است که مخفی ماند و استفاده از آن مرکز علم نکردند و به تدریج در ضلالت و فتن شدید خواهند افتاد . و عبارات مذکوره در آثار اعلی کثرت نقل و تکرار یافت از آن جمله در توقیعی به محمد شاه است قوله : " و از آن جمله است که حضرت میفرماید لا بد من فتنه لیسقط فیها کل بطانة و ولیجة حتی یخرج عنها من یشق الشعر بشعرتین حتی لا یبقی الا نحن و شیعتنا و در حدیث دیگر میفرماید که لا یكون هذا الامر الا وان یدهب ثلثا الناس و در حدیث دیگر عشر میفرماید فوالذی نفسی بیده صدقوا محال مشیة الله والسن وحیه و قد خرجوا من الدین عباد الذین لا یظنون ان یعصوا الله ربهم طرفة عین من حدیث یحسبون انهم مهتدین و از آنجائی که مشیة الله بر ظهور فتنه صماء دهماء عمیاء طخیاء قرار گرفته بود " الخ فتنه نیز لقب ایمانی و تخلص شعری بانوشهرزاده شمس جهان بنت محمد میرزا نوه فتحعلیشاه بود که در آثار اعلی ملقب به ورقة الرضوان شد . شرح احوال و اسفارش به تفصیل در تاریخ ظهور الحق ثبت است و لوح فتنه صادر از قلم ابهی در ادرنه به عنوان " شاهزاده خانم فی الطاء " برای او است قوله : " بسم الذی کل بامرہ یفتنون ان یا فتنه البقاء فانتظری فتنه ثم ارتقبوا یوم الذی فیہ یأتیکم الفتنه من کل شطر قریب " . و قوله : " هو الروح قد کان علی الاجساد منفوخا نامه از شما نرسید و لکن جواب ارسال میشود فی الحقیقة بی ذکر مذکور شدید " و قوله : " به نام یگا خداوند مهربان ای شمس به جان آواز عندلیب جانان بشنو شاید به تمام روان قدم از مکان نفس و هوی برداری " و قوله : " هو العزیز القیوم هذا کتاب ینطق بالحق ویلقی فی القلوب من اسرار المهیمن العزیز القدیر وفیه ینادی الروح بکلمة الّتی ما سمعها اذن احد قل تالله ان کتاب المکنون قد ظهر فی هذا الهیکل القدیم قل جائتکم الفتنه یا ملاء الارض من کل شطر قریب " الخ و مراد از این فتنه موجوده واقعه مخالفت میرزا یحیی ازل و پیروان او میباشد . فتور عربی به معنی سستی و در اصطلاح آثار غصن اعظم عبدالبهاء اهل نقض عهد و وصیت ابهی را اهل فتور خواندند که در شرائط ایمان سستی و ناتوانی و تقصیر کردند . فتی عربی جوان و کودک و نیز به معنی سخی و کریم و جوانمرد و جوانی از نظر نشاط روحانی و یا از نظر آغاز ربیعان امر الهی گرفت و گرنه در آن هنگام سنشان تقریباً متجاوز از پنجاه بود . فتح عربی دره . در لوحی است : " ان ربک مع من یدکره تالله من آنس بذکری یسمع ندائی من کل فج عمیق " فحل عربی نر . فحول = جمع . فحول علماء یا شعراء به معنی اعظم و افضل و غالب آنها . در خطابی است : " اعلمی حق القین ان کل حقیقة منجذبة بنفحات القدس فی ذا القرن المجید تفوق

فحول الرجال " . نَحَّ تله در خطابی ضمن نام عبد قوله: " ويذهب الفخّ تحت التراب ولا يحصل الثواب بل جعلوا ذكر دون العبودية نَحًّا لهذا الطير الطائر في الفضاء الروحاني " .
 نخر الشهداء در لوحی است : " ومنهم نخر الشهداء الذي احضرناه لدي الوجه " که مراد بدیع شهید بشرویه ای است . و نیز ذکر نخر النساء است و در نامه‌ای بدیع زیارت ، حیدر ، ذکری میباشد . نَحْفَخَة عربی به معنی افتخار بیوده و بادبروت . در لوح سوره الاسقلال است : " سبحان الذي رفع هذا السماء بغير عمد ورحي الارض علي الماء وسخر الاريح وصرّف الآيات واستقرّ البحار وجرى عليها السفن وانطق كلشي بما انطق الوقاء في جبروت البقاء وينزل لمن يشاء ما يحفظه عن رمي الشقاء و يحرسه عن نحفخات الزمن " الخ تلویح به این است که معانی رمزیه روحانیه جمل مذکور در قرآن تحقّق یافت .
 فرادی- فرید فرادی جمع فرد به معنی یکایک . در کتاب اقدس است : فریده- مفردات " کتب علیکم الصلوة فرادی" فرید- فریده به معنی تنها و یکتا وی مانند و دکتر امین فرید پسر میرزا اسد الله اصفهانی مذکور ذیل نام امریکا که در آثار غصن اعظم عبد البهاء و تاریخ و نوشته های آن دوره مسطور میباشد از آن جمله در ضمن بیانی از ایشان است : " دکتر فرید از مسس هرست پول میخواست " و فریده نیز گوهر بی مانند گرانبهاء . فرائد = جمع . در خطاب و صیای عهد است : " ابداع جوهرة فریده " و در خطاب معروف به عمّه : " و تلاً لأل الفريدة الغراء " و فرائد نام کتاب استدلالیه بهائی تألیف میرزا ابو الفضل گلپایگانی معروف است . و مفردات مقابل مرّجات در لوح طبّ است : " ان حصل لك ما اردت مفردات لا تعدل الي المرّجات " فراش عربی بستر . در اوح به حاجی محمد کریمخان است : " ارفع رأسك عن فراش الغفلة " . فراش جمع فراشة به معنی پروانه بغایت ریز که در عرف فارسی پشه کوره نامند در لوح به ناصرالدین شاه است : " ولا يشغلهم المعاش واسباب الفراش عن اليوم الذي فيه يجعل الجبال كالفراش " فراش اول به کسر فاء به معنی بستر و بالین و کتایه از راحت و غنودن در شهوات فراش ثانی به فتح فاء جمع فراشة به معنی پروانه های ریز مراد آن که امور زندگانی و آسایش و خوشگذرانی و کامرانی ایشان را از توجه به روز عظیمی که کوه هارا مانند پروانه ها ذره ذره میسازد باز ندارد و اشاره به آیه قرآنیّه : " يوم يكون الناس كالفراش المبثوث " است . فراش در عرف فرش گستر و خادم و مأمور حکومتی و شرطه است . در لوح به صدر دولت عثمانی : " و همچنین جمعی از فراشان و میرغضبان با چوب و فلک " فرائص جمع فریصه عضله سرسینه و تا پهلو که گاه بیم و بیتابی لرزد . در در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی است : " و اذكر الرقشاء التي بظلمها ناحت الاشياء و ارتعدت فرائص الاولياء " . فردوس باغ و بستان و بهشت . فرادس = جمع در توقع تفسیر هاء است قوله : " و اشار علي عليه السلام في خطبة الطنّنجيه حيث قال و قوله الحق رأيت الله و الفردوس رأيت العين " و قوله : " كأنه هو في ارض فردوس الجلال و في ظلال

مکفهرات افردوس الجمال " ودر لوحی است : " ان یا نسیم الفردوس هُبّ غلی الممکات بما هبت
علیک نسائم القدس من هذا الشطر المتعالی العزیز المنیع لا تخف من احد ذکر الذین آمنوا بما
اذکرناک عن وراء جبل الروح وان وجدت قلباً صافياً طاهراً منيراً فالقی علیه ما ألقى الله علی
فؤادک وتنبأ فی سرّ السرّ هذا النبا الاقوم العظیم ان ما وجدت لا تتعرض باحد لوأتکلم
الیوم بحرف من الحق لتنفطرعنه السموات والارضین" ودر کتاب اقدس است : " لئلا تقع العیون علی ما
تکرهه انفسکم واهل الفردوس " ودر سورة القلم : " وتبرکن بخدمته حوریات الفردوس ثم اهل غرفات
الافردوس" ودر لوح رئیس است : " شطر الفردوس مطلع آیات ربک العزیز الفرید " ودر لوح به
نصیر است " و بمقرع فردوس اعظم که یمین عرش ربانی است راجع گشته " انخ و به نام
جنت رجوع شود . فرج در مناجات آغاز خطاب به عمه است : " فرج کربی بسطوع انوار بشارات
عظمی " غم را به تابش انوار مژدگانیهایی بزرگ بگشا . فرع عربی شاخه و هرچیز منشعب و
مبتنی از اصلی در کتاب اقدس : " ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا
الاصل القدیم " ودر خطاب وصایای عهد : " ألا و هو فرع مقدس مبارک " انخ فرقان عربی به
معنی فرق ودر آثار بیان و توقیعات نام قرآن میباشد . در دلائل سبعة است قوله : " در ظهور محمد
رسول الله حجت را فرقان قرار داده واز نزول فرقان تا یوم ظهور نقطه بیان " انخ فرقان دو
ستاره از کواکب مرصوده نزدیک به هم در قرب قطب شمالی که آنها را به علت تقارب و تطابق
اخوان متلازمان تمثیل و مورد تشبیه قرار دادند . در کلمات مکنونه است : " بلی تجلی آفتاب در تراب
و مرآت هردو موجود ولکن از فرقان تا ارض فرقان بلکه فرق بی منتهی در میان " فروغ فارسی
فروز و تابش و روشنی و در آثار و عرف بهائیان نام قریه دوغ آباد از توابع شهر تربت حیدریه خراسان
موطن ملا میرزا محمد از بقیه السیف قلعه طبرسی مازندران گردید که او به نام فروغی مشهور و قریه
نامبرده به واسطه اوشهرت در افواه یافت و ذکری از او ذیل نام ازغند است و جمعی دیگر نیز از اهل بهاء
در آنجا میزیستند و بعد از او در مابین اولاد کثیره از زوجات عدیده اش فقط اصغر اولادش میرزا محمود
به جایی پدر فعالیت گرفت و مبلغ معروف کثیر السفر بهائی شد و با آنکه غالباً در وطن نبود بهائیان آنجا
و خویشان خود را سرپرستی نمود و به عنوان " فاضل فروغی " شهرت یافت و بعد از فوتش احوال
و اوضاع بهائیان آنجا روی با تناقص نهاد و اکنون در آنجا جمع قلیلی برقرارند و از خاندان فروغی تینی شهید
در قلعه طبرسی است . و دیگر شیخ عبدالمجید ملقب به صدیق العلماء دختر زاده ملا میرزا محمد مذکور
در ترشیز خراسان که حالیه به نام کاشمر است به شهادت رسید و مدفنش در همانجا میباشد و از
جمله الواح کثیره به نام فروغ قوله : " انا نذکر اولیائی فی فروغ و نبشهرهم به آیاتی ورحمتی الّتی احاطت
الغیب والشهود یا اولیائی هناک اسمعوا نداء المظلوم انه یدعوکم الی المقام المحمود " انخ . وشرح حال

ملا میرزا محمد فروغی و پسر مذکورش و خاندانش در آن قریه و بهائیان آنجا در بخشهای ظهورالحق مسطور میباشد. فریدن قسمتی شامل معمورات و قرای تابعه اصفهان که در ایام ابهی مرکزی از بهائیان گردید گفتند نخست محمد تقی بیک نامی در ایام اقامت باب اعظم به اصفهان به ملاقات و ایمان رسید ولی آثاری از او نیست و آقا سید مهدی امام جمعه که مجتهدی از نجف برگشته و حکیم مشرب بود به ملاقات میرزا اسدالله و حاجی میرزا حیدر علی ایمان بهائی حاصل کرد و معظم السلطان و الله و یردی خان و ملا محمد علی و غیرهم بهائی شدند و در ایام غصن اعظم عبدالبهاء مفتخ السلطان برادر معظم السلطان و نیز میرزا محمود صدر العلماء و صدر الاحرار و شیخ محمد علی و عدّه ای دیگر در جمع اهل بهاء درآمدند که به این اسامی در نامه ها و خطابها مذکورند: میرزا احمد خان آقا نصرالله و ملا اسمعیل و حسن و آقا رضا و آقا محمد علی و آقا میرزا آقاخان و استاد باقر بنا و ملا نصرالله شریعتمدار و آقا میرزا رضا واعظ و ملا رحیم تعزیه خان آقا باقر پیشخدمت و محمد اسمعیل کدخداباشی و حسین خان و ملا حسین گرجی و نوروز علی و آقا میرزا حسن و مسیب و آقا مصطفی قلی و آقا محمد رضا و آقا عبدالعلی و ابو الفتح و احمد و شیخ من الابرار و پدر صدر و پسرش معروف به نائب الصدر و اکنون نیز جمعی میباشد میرزا محمود صدر العلماء مذکور از طبقه اهل عمام و اهل منبر و تحصیلات مقدّماتی کرده در اصفهان و نزد شیخ محمد علی بن شیخ محمد باقر معروف تحصیلات علمی اسلامی نموده و در سال 1322 تقریباً به مطالعه کتب استدلالیه این طائفه ایمان آورد و حاجی شیخ محمد علی فریدنی هم در همان اوان ایمان آورد و به مصاحبه با بهائیان رفع هرگونه احتجاب شد و صدر فریدنی مذکور مورد سوء قصد معاندین خصوصاً طلاب اصفهان به تحریک شیخ محمد تقی نجفی واقع شد و به فریدن فرار کرد بالاخره به طهران رفته چندی در عدلیه در اوائل مشروطیت و کالت کرد و بالاخره به اصفهان برگشت و به همان شغل ماند و تبلیغ رشیدانه بسیار نمود و جمعی را مهتدی ساخت تا در سال 1346 در فریدن در گذشت. فریسیون گروهی از طبقه دینی یهود. در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی: " و بای حجة انکار فریسیون و علماء الاصنام از آتی محمد رسول الله " فزع عربی بیم و استغاثه از ترس. در لوجی است: " کبر احبائی من قبلی و شرهم بذکری الجمیل و نوصیهم بالاستقامة الکبری فی هذا الامر الذی به فزع من فی الانشاء الا من شاء التقدير ". فسا قصبه معروف در ایالت فارس که شرح اوضاع آنجا مرتبط به این امر در ایام آقا سید یحیی و حید اکبر و واقعات دیگر در ظهورالحق ثبت است. فسطاق (با هردو کسر و ضمه فاء) عربی خیمه و پرده کشیده بالای حیاط خانه. فسطاق در مناجاتی به ایام صیام است: " و استرفع فسطاق حکمک و خباء مجدک " به نوع تشبیه بر مقرّ عظمت و حکمرانی الهی اطلاق شده. فصیح (به کسر فاء) فصیح از لغت عبری است و نزد یهود عید فصیح یادگار - فصیحی خروجشان از مصر میباشد و نزد مسیحیان که نیز عید بزرگ به این نام

دارند یادگار قیام و خروج عیسی از قبر است. در خطابی بیان عبد البهاء است: "عید الفصح معناه عید القربان عند الیهود و المسیح . اخذه الی آخر ایامه و لکنّ النّصاری بدّله بعید القیامة " و أَفْصَح و فُصِّح اسم تفضیل از فصاحت . در لوح به عبدالوہاب است قوله : " یا قلبی الاعلی بدل اللّغة الفصحی باللّغة النّوراء " و این در آثار ابہی بسیار است کہ لغت عربی را " لغت فصحی " و فارسی را لغت " نوراء " خواندند و مقصودشان به میان آوردن و جلال دادن فارسی سره و متعارفی ہم بود چه در اثر نفوذ اسلام و تقدیس عربیت اعتبار فارسی از میان رفته بود حتی در اصطلاح نقطه البیان ہم مقامی نیافت . فَصِّلِ الْخِطَابِ اصطلاحی متداول و کثیر الاستعمال به معنی کلام فاصل و سند وینہ فیما بین . در لوح طَبَّ است : " و هذا القول في هذا الباب فصل الخطاب " و در کتاب اقدس است : " طوبى لمن اقبل و فاز بفصل الخطاب " و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله : " کلام بردو قسم است یکی جوامع الکلام و فصل الخطاب کہ بغایت موجز و مفید است دیگر اساطیر و حکایات کہ مسہب و طویل و مظنّب میباشد ولی معانی قلیل و کمیاب " الخ . فُصُول جمع فصل و فصول سنہ از منة چهار گانه سال یعنی بہار و تابستان و پاییز و زمستان کہ در لوح طَبَّ است : " تنقیة الفصول هي العمدة ولكن في الفصول المعتدلة . فَضَّيْنَا در لوحی است : " ثم اشرب من رحیق اسمی الابہی الذی فَضَّيْنَا ختمه " الخ کہ مبدل از اصل فَضَّيْنَا است یعنی از می نام ابہایم کہ مہرش را شکسته گشودیم بیاشام " و در لوحی دیگر است : " فلها فَضَّيْنَا ختامه " کہ ضمن نام ابن ثبّت میباشد . فِطْرَةٌ عربی خلقت و طینت و حالت طبیعیہ وبہ معنی سنّت . در قرآن است قوله تعالی : " فاقم وجهک للذین حنیفاً فطرة الله الّتی فطر النّاس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الذین القیم " و در دعائی از نقطه بیان است : " ولا تُبْتَنُّ الاثبات لک من دون علمی به بجوہر کینونتی اذ ذلک فطرة الله الّتی قد خلق بها الانفس والارواح وذوت بها الاذوات و يستعرج الیه الموجودات الی علو الامتناع اذ ذلک اعظم نعماتک یا الہی و اکبر الآئک یا محبوبی " و در لوح به عبدالوہاب : " به لسان فطرت بالآن قد حصحص الحق ناطق گردد " و در کلمات مکنونہ : " رأس الفطرة هو الاقرار بالافتقار والخضوع بالاختیار بین یدی الله العزیز المختار و در رسالہ سیاح است قوله : " صحائف الہامیہ و کلام فطری نامیدہ " الخ و فطرت به این طریق در آثار نقطه البیان سرشت و قریحہ نبویہ انزال آیات است کہ نشانی مظهر مشیت میباشد و بایان ہمین را اعتراض بر مقام ابہی قرار دادند و گفتند کہ آیات ایشان اکتسابی و تکلفی تفکری است و ایشان در لوح به حاجی محمد کریم خان چنین فرمودند : " اتق الله ولا تجادل بآياته بعد انزالها انّها نزلت بالفطرة و آنچه از فطرت نازل بر فطرت اصلیه الہیہ نازل شدہ و میشود " و در لوح به شیخ نجفی است : " انّ الفطرة في هذا الحین تنادي و تقول قد اتی الیوم و اظهرنی ربّی بنور کسفت عند اشراقه شمس البیان اتقوا الرحمن ولا تكونوا

من الغافلين " ودر کتاب اقدس : " قل ان الفطرة خلقت بامري " ودر ذیل نام حرف ذکری از کتاب هیکل در خصوص فطرة ثبت میباشد و فطرة نیز لقب و شهرت حاجی ملا حسین جهرمی ناقض بود . فقرة (فقرة) عربی . در لوح بشارات است قوله : " این فقره فرض است بر کل طوبی للعاملین " فقرة به معنی بند و جمله . فلبس مسترفلس امریکائی بودائی مشرب بود و با خانمی بودائی

که در مصر بود به استماع اخبار غصن اعظم عبدالبهاء به شوق آمد و با هم به عکا رفته منجذب شدند و در ایام توقفش در آنجا اجازت گرفت و راجع به تاریخ حیاتشان و غیره از خواهرشان ورقة علیا مسائلی که میخواست و لازم میدانست پرسیده کتاب به نام " حیات عباس افندی " نوشت و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله : " در سفر اخیر که به عکا آمد بیاناتی مفصل به او شد و مرقوم داشت باید آن را طبع و نشر کند . و اما ترجمه کتاب او حسین روحی معلم مکتب گفته است کار بسیار دارد و فرصت ترجمه ندارد انشاء الله هر وقت مترجمی پیدا شود میدهم ترجمه کند و تصحیح نموده آن را میفرستم که طبع و نشر نماید اما جمله ای که نوشته است که روح ترقی میکند به معاونت جسد مراد آنکه چون جسد به خدمت عالم انسانی پردازد یعنی مثلاً پرستاری مریضان کند و تقویت ضعیفان نماید و در سبیل الهی شهید شود و فدا گردد این سبب ترقی روح است و اما بعد از صعود از این جسد وسیله ترقی ارواح دعای یاران و تضرع دوستان است . ولی فلبس به جزیره سیلان و کلبو مرکز بودائیان نیز رفت و در هند در اوضاع مملکتی سخن گفته مداخله کرد " و خطاب به مسس گتسنگر لوا در ایام مسافرتش در هندوستان راجع به وی قوله : " اما قضیه مستر فلبس همه جا ذکر کنید که این شخص بودائی است " انخ و خطاب به مسیس جی استنارد است قوله : " و اما مسأله فلبس جواب نامه اوا بنویسید که چون تو در امور سیاسی مداخله مینمائی ما با تو آشنائی نداریم مسلک تو غیر از مسلک ما است ما بهائی هستیم و تو بودائی ... نوعی نمائید که جمیع ناس بدانند که او و آن دوزن دیگرهائی نبودند مستر فلبس بودائی است مادام تبلی و مس راجزین این دو دزد اموال ناس " انخ فلذة (به کسرفاء و فتح ذال) عربی قطعه . در خطابی در طلب مغفرت برای زین المقرین : " و وفق الذین کل واحد منهم قره لعینه و فلذة من کبده " فلس عربی پول مسی قدیم عرب . در لوح سلمان است : " نفوسی ظاهر شوند که عالم و ما فیهارا به فلسی نخرند " . فلسطین در خطابی برای جمعی از دوستان است : الارض المقدسة حرارتها لا تزيد عن 3 درجة و ابرد فصلها تقریباً 4 فوق الصفر و فی الارض المقدسة و السوریه من حوران الی بغداد کله سهل و فوق طرابلس جبل فم المیزاب علوه 3800 متر و البحر الابيض المتوسط شمالاً و جنوباً البحر الاحمر و بحیره طبریه حلوة و بحیره لوط البحرالمیت مالحة و الاشجار الّتی تنو فی الاراضي الباردة مثل

الجوز موجودة هنا و كذلك التي تنمو في المناطق الحارة كالنخل والرمان والموز تنموها هوائها معتدل جداً ومن الغريب ان المسافة بين نقطتها الحارة باطراف طبرية التي هوائها كهواء الحجاز والسودان تبعد عن نقطتها الباردة جبل الشيخ 18 ساعة فقط فالانسان يمكنه بليلة واحدة او يوم واحد يسافر من احرا الدرجات الي ابردها خط الثلج وهذه الارض كانت تحكم علي جميع العالم لمركزها الجغرافي لانها واقعة في آخر آسيا و اول افريقيا وقريبة من اوروبا و كل من ملكها ملك علي كل العالم و في القديم لما ملكها الفرس وكذلك الرومان واليونان والعرب فتحوا العالم ولما نفوا ابراهيم عن وطنه خاطبه الحق قائلاً لا تحزن اني اعطيك احسن اراضي الدنيا قسم منها ينبت الورد و قطعة فيها الزنبيق و في غيرها الرمان و في الآخري النرجس " انتهى و در ذيل نام اورشليم ذكر است . فكنا در لوجي است : " قل يا قوم اشربوا من رحيق الختم الذي فكنا ختمه بايدي الاقتدار " از اين مي ناب سر مهر کرده بياشاميد که مهرش را به دستهاي قدرت گشودم . فلک فلک به فتحين عربي مدار اختران و غيرها وآسمان . افلاک = جمع . در اثري به امضاء خادم مورخ سنه 93 عنوان : " ط سرور مکرم و معظم جناب حا قبل سين عليه بهاء الله الابهي ملاحظه فرمايند اينکه از قبل مرقوم فرموده بوديد که شخصي از علماي علم رياضي از افلاک و سيارات و حرکت آن از آن حضرت سؤال نموده در ساحت اقدس عرض شد قال عزّ ذکره يا حا قبل سين اگر ناس غافل به ذکر اين بيانات و فوق آن به مطلع علم الهي اقبال مينمودند هرآينه جميع علوم مکنونه به عرصه ظهور و شهود مشاهده ميشد عنايت حق به مقامي است که هيچ نفسي را مايوس نميفرمايد و لکن خود نفوس حجاب خود شده اند به پرهاي اوهام طائرنده چه مقدار از علماء که در ارض سرواين ارض و توقف در عراق از علوم متفرقه سؤال نمودند جواب کلّ به شأني که احدي قادر بر اعتراض نبود از سماء علم الهي نازل و لکن احدي از آن نفوس به بحر معاني فائز نشد جه مقدار از علماء که از اقوال حکماي قبل سؤال نمودند از اشراق شمس حکمت و اذعان به آن محتجب مشاهده شده اند لامر الله ان قلبي الاغلي لا يحب ان ينطق بما اخبر به نقطة البيان انه لا اله الا انا المهيمن القيوم . انتهى . " و لکن در ايام توقف در عراق ورقه اي از سماء مشيت در ذکر اين مقامات نازل آنچه در نظر اين عبد است عرض مينمايد از جمله در آن ورقه سياره عد دنورده نازل شده بود و فرمودند هنوز تمام ذکر نشده و آنچه از سماوات و افلاک در آن ذکر شده بود غير آن معاني بوده که ناس ذکر مينمودند باري به حضرت غصن الله الاعظم روجي و ذاتي لترات قدومه ا لا عزّ فدا فرمودند که در اين مقامات شرحي مرقوم فرمايند انشاء الله از بعد ارسال ميشود چون مشغولند تأخير افتاد در رساله اي که از قبل مرقوم فرموده بودند در سياست و آن نزد جناب ملا علي اکبر موجود است ملاحظه خواهيد فرمود " الي آخرها که مراد از اول رساله افلاکيه عربيّه معروف و از دوم رساله مدنيه فارسيه است که هر دو مطبوع و منتشر و مشهور ميباشند . و فلک و فلکة برپاي

بند مجرمان که پایشان در آن بند کرده میزنند و بر کند پای محبوبان اطلاق کنند " . و در لوح به صدر دولت عثمانی است : " جمیع فرّاشان و میرغضببان با چوب و فلک آمده " ایلخ و عربان معرب کرده
فلقه گفتند

و فلک (به ضمّ و سکون) کشتی و کشتیها . در لوح نصیر است : " ویر فلک ابھی که بر بحر کبریاء الیوم جاری است تمسک جسته از واردین او محسوب شوید " ایلخ و در ذیل نام زیارت " الفلک الحمراء " مذکور است . فناء فناء البیت به کسر فاء جای بازومیدانگاهی جلوی خانه و حریم و دور

خانه . و در توقیع به محمد شاه است : " انّ الله و احبائه اجلّ من ان یصل بفنائهم خیر احدٍ او شرّه " و در لوح نصیر است : " و تو توقّف نموده در فنای باب متحیراً قائم شده و هنوز فائز به ورود در مدینه قدس صمدانیه و مقرّ عرش رحمانیه نشده فیا روحا لمن یتوجه الیه بقلبه ویستظلّ فی ظلّه ویستقرّ الی فناء قدسه و از فنای باب رضوان به اصل مدینه وارد شود " . و در لوح حکما است : " فلها انفجرت ینابیع الحکمة والبیان من منبع بیانہ واخذ سکر نحرالعرفان من فی فناءه " ایلخ و در صلوة یومیة : " سبحانک من ان تصعد الی سماء قریک اذ کار المقربین او ان تصل الی فناء بابک طیور افئدة المخلصین " فناء به فتح فاء مصدر و ضدّ بقاء به معنی نیستی و هلاک و فوت و زوال . فانی اسم فاعل : فناء پذیر . در کلمات مکنونه راجع به فناء دنیا است : " ای ابناء غفلت به پادشاهی فانی دل مبندید و مسرور مشوید مثل شما مثل طیر غافلی است که بر شاخه باغی در کمال اطمینان بسراید و بغتة صیاد اجل او را به خاک هلاک اندازد دیگر از نغمه و هیکل و رنگ او اثری باقی نماند پس پند گیرید ای بندگان هوی " و فناء در عرف متصوفه و اهل سلوک گم شدن وجود فردی و شخصی در وجود کلیّ و الهی است و در رساله های سیر و سلوک تبیین گردید . فؤاد عربی قلب و عقل . افئده = جمع و شرحی از توقیعات راجع به فؤاد و مقام فؤاد ضمن بیان نامهای بیت و سبعة ذکر است و در کلمات مکنونه است قوله الاعترّ : " یابن الوجود فؤادک منزلی قدسه لنزولی و روحک منظری طهرها لظهوری " و در مناجاتی است : " بل فی کلّ حین نطق فؤادی " ایلخ و در لوح رئیس است : " و سمع منک ما یطهرّ به افئدة القاصدین " . و لوح فؤاد به شیخ کاظم سمندر قزوینی است و مراد از کبیر در جمله " قد اخذ الله کبیرهم " فؤاد پاشا وزیر اعظم سلطان عبدالعزیز عثمانی میباشد که در تبعید و سجن ابھی دخالت تامّه داشت و بالاخره پی معالجه مرض شدیدش به پاریس رفت و چندان گرفتار مقاسات شدائد مرض و معالجه بود تا هلاک شد . و در سورة الامین است قوله : " نبئی الامین نبأالمهتاض اذ اخذته سکرة الموت و احاطته ملائکة غلاظ ناداه ملک عن یمین العرش یا فؤاد هؤلاء ملائکة شداد هل تری لنفسک من مناص قل لا وربّ الایجاد الا النار الّتی یغلی الفؤاد انه هو الّذی

ظلم علينا في هذه الكربة ان ربك له العزيز الكريم قد اخذنا من قبله الاحزاب" ودر اثري است: " حبيب مكرم جناب ملاعلي ب ج عليه بهاء الله ملاحظه فرمايند هو الاقدس الاعظم الاكرم العلي الابهي الحمد لله الذي تجلي للكائنات بالنقطة التي كانت مقدسة عن الجهات سورة رئيس را تلاوت فرمائيد وهمچنين لوح ملك پارس را که از اجزاء سورة مبارکه هيكل است وهمچنين لوح فؤاد که مخصوص يکي از احباب نازل شده که فؤاد پاشا که وزير خارجهء دوم بود به مقرر خود راجع شده بود و سبب فتنهء اخيره و مهاجرت از ارض سر به عکا او شده بود. دو نفر بودند که بعد از سلطان رئيس کل بودند يکي فؤاد پاشا و يکي عالي پاشا گاهي اين صدر اعظم بود وان وزير دول خارجه و گاهي بالعکس در آن لوح مي فرمايند " سوف نعزل الذي كان مثله و نأخذ اميرهم الذي يحكم علي البلاد و انا العزيز الجبار" همچنين در کتاب اقدس در نقطهء واقعهء بين البحرين ملاحظه فرمايند" انخ و فؤاد پاشاي مذکور که ضمن نام رئيس و غيره نیز ذکر است در اسرار الآثار العموميه شرح داده شد و ذکري از لوح فؤاد ذيل نام عبد میباشد . فيثاغورث معروفترين فيلسوف اقدم يوناني که متجاوز از پنج قرن قبل از ميلاد مسيح (853 يا 582) يعني در عصر کوروش و داريوش مي زيست و در حق وي در لوح حکما است: " و فيثاغورث في زمن سليمان بن داود واخذ الحكمة من معدن النبوة و هو الذي ظن انه سمع حفيف الفلك و بلغ مقام الملك" انخ و دربارهء عدم انطباق اين بيان با تاريخ مذکور حيات فيثاغورث که معتمد عليه محققين عصر میباشد توان گفت که مانند بسياري از آثار مقدسهء ديگر از قديم و جديد صرفاً محض تأييد مقصود و توجه به جوهر مندرجات بدون تضمين امر ديگران نقل منقولاتي که در دسترس مردم بود فرمودند و اين به علاوه آن است که اعتماد مذکور هم پيش از ظن حاصل از قرائن نيست . فحياء- افيج عربي در مؤنث و مذکر به معني واسع و فراخ در لوح سلطان: "دمشق الفحياء" که فحياء لقب و صفت دمشق بود . فيروز موسوم به اين نام فارسي در عصر اخير هم بسيار بودند از شهرشان فيروز ميرزا نصرت الدوله والي فارس در ايام مقاتلات نيريز که ضمن آن واقعات در عصر اول مذکور است و فيروز ميرزا فرمانفرما و پسر ديگرش عبدالحسين ميرزا فرمانفرما والي کرمان و پسرش نصرت الدوله فيروز ميرزاي ثاني بود . فيضان مصدر عربي به معني جريان و سيلان . فياض مبالغه: پر آب و پر جود. در لوح حکما است: " طوبى لمن فاز بفيضان هذا البحر في ايام ربه الفياض الكريم"

حرف (ق)

ق در آثار اين امر غالباً رمز از قزوین رقم گرديد و در لوح حروفات مقطعات مذکور ضمن حيات رمز از حاجي محمد باقر نبيل مسافر همداني میباشد و در لوح به حاجي ذبيح: " واطلعت بالذي آمن بالله وآياته

في اسم القاف بعدالالف" که مراد اسم آقا است. قاب قوسین قاب عربی دستة کمان ودرقرآن است: " فکان قاب قوسین او ادنی " ودر لوحی است: " به مقام قاب قوسین که در آن جانب سدره منتهی است وارد شد " قادریه نام فرقه ای از فرق تصوف اسلامی تابعان شیخ عبدالقادر گیلانی شهیر که در سال 470 هج. ق. فوت شد و مقبره اش در بغداد میباشد و ذکر کبری از او ضمن نام غوث است. در لوحی است: " بعضی از ناس که ادعای شوق و جذب و شغف و انجذاب و امثال آن نموده و مینمایند کاش دارالسلام میفرتند در تکیه قادریه ملاحظه مینمودند و متنبه میشدند ای علی جمعی در آن محل موجود و مجتمع و نفسی الحقی مشاهده شد نفسی از آن نفوس زیاده از اربع ساعات متصل خود را به حجر و مدر و جدار میزد که بیم هلاک بود بعد منصعقاً بر ارض می افتاد و مقدار دو ساعت ابداً شعور نداشت و این امور را از کرامات میشمردند ان الله بری منہم و نحن برئاء ان ربک لهو العلیم الخبیر ". قادیانی قادیان قریه ای در ایالت پنجاب هند و قادیانی میرزا غلام احمد مؤسس شعبه مذهبی قادیانی معروف در اسلام به سال 1328 هج. ق. در گذشت و بعد از او مولوی حکیم نورالدین طبق وصیتش بجایش قرار گرفت و او کسی بود که سلیمان خان جمال الدین یا جمال افندی تنکابنی مبلغ شهیر بهائی و سیاح در هندوستان و کشورهای مجاور آن در آن سنین مسافرتش به شهرهای هندوستان در شهر جمون پنجاب چندی مهمان وی شد و تفصیل در اسرار الآثار عمومی است. در خطابی چنین مسطور میباشد قوله: " تفصیل قادیانی معلوم و واضح بود عنقریب خویش را اسپرخسراں مبین بیند" الخ. قاس- اقتصاس در کتاب اقدس: " لا تقیسوا کتاب الله باهوائکم " کتاب خدا را با هواهای نفسانی خود نسجید. در دعاء یدعوه محیی الانام فی الایام: " لئلا یقاسوا امرک بما عندهم " که ظاهرش لئلا یقیسوا میباشد. از حضرت عبدالبهاء است: " مقتاسین بالاصائل من الصافات الجیاد " اسم فاعل از اقتصاس است. قاسم آباد قریه ای از توابع یزد واقع به بعد نیم فرسنگ. در سال 1310 هج. ق. برادران شاه سیاوش و شاه کاوس بهائی شدند و در سال 1313 نوش شاعر پسر گشتاسب و جمشید خداداد حکیم بهائی از هند آمدند. دیگر از بهائیان زردشتی آنجا اردشیر ورشید و جمشید ابناء فرود و مهربان کیومرث و غیرهم بودند. قاف کوه موهوم و یا معلوم که در اسرار الآثار العمومیه و ذیل نامهای عنقا و قبریس و کثیب ذکر است. ودر لوحی: " و نادیناک فیکلّ حین فی سرادقات القرب خلف قاف الهویة " ودر خطابی است: " این ایام اقلیم قفقاز به مقدار کلی اهمیت پیدا نموده باید همّتی نمود تا به ثبوت رسد که ق و القرآن المجید است آشیان عنقای مشرق الهی صوت سیرغ امرالله از آن انحاء و نواحی بلند گردد " قاهرة- قائن در ضمن قهر و مصر ذکر است. قائن قصبه ای معروف از توابع بیرجند خود جمعیتی بسیار از مؤمنین این امر نداشت ولی به نام آقا محمد فاضل و نبیل اکبر و به نام آقا محمد علی نبیل اهل قائن که از حوالی آنجا بودند معروف گردید و مؤمنین

حوالی و جوانب به نام اهل قائن مخاطب گردیدند از آن جمله قوله : " قائن احبّاء الله الاقدس الاعظم یا معشر الاصفیاء لم یدر البهائم من ای مصائبه یدکر لکم " الی آخره . قُبَاع عربی صدای خوک به نفس از بینی . در لوح رئیس است : " ولا یمنعه قُبَاعک ولا نُبَاح من فی حولک " نه صدای خوکی ونه صدای سگی اطرافیان نتواند او را مانع شود. قُبَّة عربی هر دارای سقف مستدیر مقعّر . به فارسی گنبد و خرگاه قِبَاب = جمع و قُبَّة و قِبَاب به تشبیه و اعتبار خرگاه و سراپرده جلالت شاهانه محض افادۀ تجلیل و تعظیم در جملات ادبیه استعمال کنند . در کلمات مکنونه است : " یا بن الوجود استشهد فی سبیلی راضیاً عنی و ساکماً لقضائی لتستریح معی فی قِبَاب العظمة خلف سرادق العزّة " و در صلوة یومیة است : " ایربّ تری الغریب سرع الی وطنه الاعلی ظلّ قِبَاب عظمتک و جوار رحمتک " و در لوح حجّ است : " ثمّ یدخل البیت بوقار و سکون کانه یشهد الله فی جبروت امره و ملکوت بیته الی ان یدخل فی الصّحن و یحضر فی مقابلة قُبَّة الّتی کانت مخصوصة باستواء عرش العظمة علیها " و در لوحی دیگر :

" بسمه الباقی بلا زوال ان استمع النداء من مالک السّفینة الحمراء من شطر العکاء الّتی سمیت بالقبّة البیضاء انه لا اله الا هو العزیز الحکیم " . و در خطابی به حاجی آقا محمد علاقبند در تاریخ 1321 هج. ق. : " عاقبت این گنبدهای گرد سفید و سبز و نیلگون سرنگون گردد و فیض روحانی و پرتو نورانی از حضرت بیچون عالم را احاطه نماید " الی آخرها که عمّاً مه های مدور معظم مختلف الالوان را به تشبیه گنبد خواندند . قَبْر در خطابی برای جمعی از حاضرین : " المسيح ما کان عنده احبّائه کفاية یحافظون علی قبره قبره کان فی مزبلة الی ان ات هیلانة امّ قسطنطین ملک الرومان الی القدس هی الّتی سألت عن القبر و اخبروها عن محلّه و ذلك کان 300 سنة بعد صلیب المسيح موسی تحمل التعب و المشقّة مدّة 40 سنة و بعده عین یوشع و صیه و ذهب لیستریح و توفي و لا احد یعرف محلّ وفاته و لا الغارة الّتی آوی الیها ایلیا احبی دین موسی بعد ما اخریه یربعم و رجبعم هو ایضاً مثل موسی استراح فی مغارة فی جبل الکرم و توفي و لا احد یعلم بقبره " . قَبْرِس جزیره بزرگ و معروف دریای میترانه که تفصیل در اسرار الآثار العمومیة ذکر است . سلطان عبدالعزیز در سال 1286 هج. ق. میرزا یحیی ازل را با تینی چند ازلی و بهائی از ادرنه به آن جزیره تبعید نمود که در ماغوسه ماندند و آنجا مرکز مراودة و مراسله ازلیان گردید و در سال 1878 آن جزیره را دولت انگلیز از دولت عثمانی بدست گرفته به تصرف آورد که

کنون در تصرف آن باقی است و بالاخره میرزا یحیی در آنجا در گذشت و مدفنش در آنجا میباشد و بعضی از بهائیان همراهانش و غیرهم نیز در آنجا مدفون شدند و بعضی از اخلاف میرزا یحیی و امور متعلّقه به ایشان و نیز بعضی از ازلیان در آنجا باقی اند و در یکی از آثار به امضاء خادم چنین مسطور

است : "چندی قبل یکی از دوستان که از ملل مختلفه بود عریضه ای عرض نمود و درآن عریضه دو روایت معروض داشته که در کتب قدیمه از زبان یونانی به لسان عربی ترجمه شده فقره اولی سیظهر الشیطان فی جزیره قاف و یمنع الناس عن الرّحمان اذا حان ذلک توجّهوا الی الارض المقدّسه منها تمرّ نسمة الحیات و قاف قبرس است و این مشهور است چنانچه جمیع ترک قبریس را شیطان جزیره سی میگویند و ارض مقدّسه هم معین که حال محلّ عرش واقع شده و فقره ثانی یظهر الحباب فی جزیره منسوبه الیه أنّه قصیر القامة کثیر اللّحیه ضیق الجبته والصّدر اصفرالعین والبثر لظهوره وهو کان طوء الصّدر شعر کالمعز اذا اتی ذلک الوقت تقرّبوا الی الکرمل ولو بالکلکل ثمّ اقبلوا الی الوادی المقدّس ارض المحشر بقعة البیضاء. انتهی معلوم بوده که حباب اسم شیطان وحیه است میفرماید ظاهر میشود در جزیره ای که منسوب به او است که قبریس باشد چنانچه به جزیره شیطان معروف است و میفرماید اذا اتی ذلک الوقت تقرّبوا الی الکرمل و کرمل جلی است مقابل عکاء ولو بالکلکل اگرچه به سینه باشد ثمّ اقبلوا الی الوادی المقدّس ارض المحشر بقعة البیضاء این سه لقب عکاء است چنانچه بین کلّ مشهور و در کتب مذکور و کاش نفسی به قبریس میرفت و جمیع این صفات که مذکور است به عین ظاهر درآن شخص مشاهده مینمود "

و در ضمن نام یحیی ذکری است . قبل - قِبَلَة قِبَل درآثار اعلی و ابهی مابین دو جزء از اسم مرگب غالباً زیاد اقبال- تقبیل میشود مانند اینکه در کتاب اقدس است : " واذکر الشیخ الذی سمّی به محمد قبل حسن " که مراد شیخ محمد حسن نجفی صاحب الجواهر است . و در لوح به استاد علی اکبر یزدی (شهید) در عشق آباد : " بسمی المشرق من افق ملکوت البیان یا علی قبل اکبر علیک بهاء الله مالک القدر " و نیز در آثار کله " از قبل و بعد " به معنی از قدیم و جدید بسیار ذکر یافت از آنجمله در لوح به شیخ سلمان : " بلکه کلّ ذی علم و حکمت و عرفان از قبل و بعد محتاج این بحور متمو جه بدیعه بوده و خواهد بود " . قِبَل در آثار حضرت بهاء الله به این طریق بسیار است : " ذکر من قِبَلِ (از نزد و طرف من) و بشره بعنایتی و رحمتی " قِبَلَة مواجه و مورد توجه . در لوح حجّ بغداد است : " جعلک الله قِبَلَة الامم " . اقبال به سوئی آمدن . در لوحی است : " ثمّ اقبل بقلبک الی مقرّ الذی فیهِ ینطق کلّ شیء بانّه لا اله الا هو العزیز الکریم " تقبیل بوسیدن. در کتاب اقدس است : " حرّم علیکم تقبیل الایادی " و در خطابی در جمعی از دوستان نوبتی که شیخ قرآن رسید و دستشان را بوسید فرمودند : " دست بوسی و یا دامن بوسی و یا اقدام و درگاه بوسی هیچیک جائز نیست و بدعت سیئه است " شیخ گفت بر شما پوشیده نیست که علماء اجازه دادند فرمودند : " بلی بعضی گفتند که بدعت مستحسنه است ولی مگر ما مجبور به اطاعت علماء هستیم در قرآن است لکم فی رسول الله اسوة حسنة ندارد فی العلماء مگر نه پیغمبر با اصحاب مصافحه میکردند علاوه بر این در قرآن است کرّم الله

بني آدم در بغداد با یکی از علماء سوار بر اسب به ملاقات شخصی در قریه ای میرفتم و اسب مرکوب آن عالم حسب تعلیمش در بین راه همه جا برای رسیدن مردم و دستبوسی می ایستاد و من تأمل نکرده وداع گفته رفتم . شیخ حلّی بسیار تنومند بود و حسب دعوت سلطان عبدالحمید به جشن ختان پسرانش عبدالحمید و فؤاد و محمد رشاد رفت و وزیر تشریفات به همه تعلیم میداد که در حضور سلطان تمنّای زمین کنند و وقت امر سلطان به جلوس رکوع کنند و ساکت باشند وقت امر سلطان به تکلم به جواب مختصر اکتفا نمایند و همه به آن رسوم عمل کردند ولی حلّی هرچه وزیر فریاد زد که تمنّا کند نتوانست و ناچار نزد سلطان رفته مصافحه نمود و گفت پیغمبر چنین میکرد و رکوع هم نتوانست مرّی نشست و گفت پیغمبر چنین میکرد و جای آنکه وقت سلام دست بر سر گذارد بر شکم خود گذارد .
 مُقْبَلُ اِقبالِ گاه مُقْبَلُ بوسه گاه . در کتاب اقدس است : " الَّذِي جَعَلَهُ اللهُ مَطَافَ الْمَلَأِ الْاَعْلِي وَ مُقْبَلُ اهل مدائن البقاء " قُتارِ عربي دود و بوي طبخ سوخته . در لوحی و مناجاتی است : " ولو يطبخونني في قدر البغضاء قِطار الَّذي يفوح من لحمي يتوجه اليك و ينادي " الي آخرها .
 قتل در لوح رئیس است : " قل ان ملك العجم قتل محبوب العالمين " ناصرالدین شاه هیکل نقطه را به قتل آورد . قَهْفَرُخِ قریه ای واقعه در چهارده فرسنگی جنوب غربی اصفهان شامل تقریباً هشت هزار نفر سکنه که جمعیتی از بهائیان در آنجا هستند نخستین کسی که در آنجا مطلع و مؤمن به این امر گردید سیدی روضه خوان بود که ایمان خود را به علّت شدّت تعصّبات اهالی مکتوم میداشت و پس از او تقریباً در سال 1298 غلامحسین رضوان متّصف به ایمان بدیع گشت و به واسطه او عدّه ای مؤمن گردیدند و او بالاخره در سال 1322 هج. ق. به حالی که در مزرعه طاهرآباد متعلّق به خودش (که نیم فرسنگ تا قصبه مسافت دارد) بود سه نفرش در آن بیابان ریخته با تیشه و چوب گشتند و اکنون در آن قصبه جمع قلیلی بهائی هستند .
 قَدْر- تقدیر سورة القدر قرآن را از نقطه اولی شرحی است که در آن ضمن مقدار چنین مسطور میباشد قوله : " ولا يصعب علي نفسك بانّ في كلّ الف شهرٍ لابدّ بليالي قدرٍ معدودةٍ فكيف يمكن تصور تلك الشهور التي يعادلها الله لها بلي انّها كانت مدة ملك بني اميه لعنهم الله دهر الداهرين و سرمد الآخريين و ليس فيها ليلة القدر لانّ مناط التساوي هو الف شهر توضع عنها ليلة القدر و ليس المقام مقام التأمل و انّ المراد بالروح في قوله تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كلّ امر هو القائم والمراد بالملائكة هم الائمة " واز حضرت بهاء الله است : " واما ما سئل في ليلة القدر قل قد ظهر يوم الاعظم وطافت حوله ليلة القدر بعد الذي اظهرناها وزيناها بطراز اسمنا العزيز المنيع لما قضت لاينبغي ذكرها تمسك بيوم الاعظم الذي فيه تجلّي الله علي كلّ الاشياء (عيد رضوان) قد فسرها من بشر الناس بظهوري انها زينت بما نزلت فيها الهاء التي انشعبت منها بحور الاسماء ان اعرف وكن من

الشَّاكِرِينَ فِي ظَاهِرِ الظَّاهِرَاتِهَا لَيْلَةً فِيهَا وُلِدَ مَحْبُوبُ الْعَالَمِينَ وَنَزَلَ ذِكْرُهَا فِي لَوْحِ الَّذِي زَيَّنَاهُ بِهَذَا الذِّكْرِ الْعَزِيزِ
الْبَدِيعِ

ودرباب قدر از قلم اعلاي نقطه است : " قال الله تعالي والذي قدر فهدى قال الصادق لا جبرولا تفويض بل امرين بين المرين لانّ القدر نفس الامكان وهو اوسع عمّا بين السماء القابليات والارض المقبولات و كلّ الاشياء يمشون فيه ولا يشعرون فحين ما خلق خلقه بالاختيار والاختيار مساوق لوجوده لانّ السؤال الست بربكم لا يجري الا علي المختار وانّ السؤال نفس الجواب وخالقه مختار عادل فلا بدّ من خلقه بالاختيار وانّ الخلق حين ما انخلق خلقه خالقه علي ما هو عليه لانّ الله قبل وجودهم عالم باختياراتهم وخلقهم علي هيئته ما هم عليه جزاء وصفهم و ما هو بظلام للعبيد لانّ علمه بالاشياء قبل وجودهم كعلمه بعد وجودهم وهو المعطي كلّ ذي حقّ حقه في مقام امكاناتهم " الي آخرها . تقدير اندازه و تعيين کردن مقدار اندازه وآلت آن مقادير = جمع در لوح طبّ است : " قل بما قدرنا لا يتجاوز الاخلاط عن الاعتدال ولا مقاديرها عن الاحوال " به آنچه تعيين كرديم اخلاط چهارگانه مزاج از اعتدال خارج نشود و اندازه آنها از احوال و كفيات خود بيرون نشوند . قدس مصدر عربي به معني پاكي و منزهي از عيب و منقصت و به عناوين روح القدس - 1 حظيرة القدس - 2 ارض القدس - 3 قدس شريف - 4 يا حرم قدس شريف يا بيت المقدس يا بيت المقدس و نيز ناحية مقدسه - 5 و كتاب مقدس - 6 و احاديث قدسيه - 7 و ارض مقدسه - 8 و امثالها در آثار اين امر در ضمن نامهاي اورشليم و باب و امة و غيرها مذکور است که مراد از اول به فارسي سروش ايزدي يا شيداسپند و ضمن روح ذکر است و در قرآن است : " و آتينا عيسي بن مريم البينات وايدناه بروح القدس " و مراد از دوّم بهشت و ضمن نام حظيرة ثبت است و مراد از سوّم فلسطين و ضمن آن نام و نام بقعه مذکور در قرآن است : " يا قوم ادخلوا الارض المقدسة التي كتب الله لكم " و قوله : " فاخلع نعليك انك بالوادي المقدسة طوي " و مراد از چهارم اورشليم و مسجد الاقصي مذکور در كتاب اقدس : " اذ قصدت مسجد الاقصي " و در قرآن : " من المسجد الحرام الي المسجد الاقصي " که قدس به معني مکان مقدس و قدس الاقداس قسمت مرموز الهي از آن معبد يهود بود و فقط اعظم علماء ديني سالي يك بار حق ورود در آن را داشت . و مراد از پنجم امام غائب که تفصيل ضمن نامهاي باب و محمد و قضاء ذکر ميباشد و مراد از ششم كتاب الهي خصوصاً تورات و انجيل و مراد از هفتم احاديث نبويه نقل از لسان حق و مراد از هشتم که نيز غالباً همان ارض المقدس ميباشد در آثار جديده کربلا است چنانچه در صحيفه بين الحرمين قوله :

" انّ هذا كتاب قد نزلت علي الارض المقدسة " و در ضمن نامهاي بقره و ذکر و تا کر نيز ذکر است

و تحديد ارض قدس مذکور در اسرار الآثار العموميه به تفصيل است و در ضمن نام فلسطين هم ثبت ميباشد. ولي در آثار و افواه اين امر نام اراضي مقدسه بر محيطي اوسع از تحديد مذکور اطلاق ميشود . و در لوحی است قوله : " و نفس مطرود از ارض مقدسه به شيخ محمد يزدي پیوست " الخ مراد آنکه حاجي محمد علي اصفهاني از عكا طرد شد و به اسلامبول رفت . و در خطابي راجع به آن اراضي است : " انّ هذا القطر العظيم والاقليم الكريم منوعت بلسان الانبياء والمرسلين موصوف بانه ارض مقدسه و خطة طيبة طاهرة و انها مشرق ظهور الربّ بحجده العظيم وسلطانه القديم و انها مطلع آياته و مرکز راياته و مواقع تجلياته وسيظهر فيها بجنود حياته و كتائب اسراره و انها البقعة البيضاء و انّ فيها الجرعاء بوادي طوي و فيها طور سيناء و مواضع تجلي ربك الاعلي علي اولي العزم من الانبياء و فيها الوادي الايمن البقعة المباركة الوادي المقدس و فيها سمع موسي بن عمران نداء الرحمن من الشجرة المباركة التي اصلها ثابت و فرعها في السماء و فيها نادي يحيي بن ذكريا و فيها المسجد الاقصي الذي بارك الله حوله و اليها اسري الجمال المحمدي في ليلة الاسراء و وروده عليها هو العروج الي الملكوت الاعلي و الافق الابهي فشرّف بلقاء ربه و سمع النداء و اطّلع باسرار الكلمة العلياء بلغ سدرة المنتهي و دخل الجنة المأوي كلّ ذلك بوفوده علي ربه في هذه البقعة المباركة و هذا كلّ صريح الآية من غير تفسير و تأويل و اشارة لا ينكره الا كلّ معاند جهول جهود و في كتاب محيي الدين انّ هذه الارض المقدسه ارض ميعاد اي تقع فيها القيامة الكبرى و هي البقعة البيضاء و انّ الملحمة الكبرى بمرج عكا و تصبح كلّ شهر منها بدينار و في جفران مجله انّ مرج عكا مأدبة الله " الخ قدم عربي گام . در صلوة يوميه است : " اسألك بموطئي قدميك في هذا البيداء و بلييك لبّيك اصفياك في هذا الفضاء " که مراد اراضي مقدسه ميباشد . قدم جاويد مقابل حدوث . در لوح طبّ است : " لسان القدم ينطق " و در كلمات مكنونه : " قدم اول بردار و قدم ديگر بر عالم قدم گزار " قدوة نمونه و تأسي و پيروي شونده . در لوح حکماء است : " كونوا قدوة حسنة بين الناس " . قدس - مقدس قدوس عربي به معني تمام منزّه و مطهرّ و از اسماء الله ملاح القدس در قرآن است : ليلة القدس " هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس "

و قدّوس شهرت و نام حاجي ميرزا محمد علي بارفروشي مازندراني از سابقين و واحد اول نوزده تن بيان و شخص اول ما بين آنان بعد از مقام نقطه که تمام احوالش در تاريخ ظهور الحق ثبت ميباشد و از زماني که شروع به اظهار علني مقام مقدس خود در بارفروش و مشهد و بدشت بين با بيان نمود متدرّجاً به اين نام معروف و مشهور گرديد و در تاريخ چنين مسطور است که چون خبر وفات سيد رشتي در کربلا رسيد و نداهاي مدعيان بعد از او منتشر گشت جناب ملا محمد علي را انتظار ظهور موعود اعظم بي قرار داشت پس به عزم سفر رهسپار طريق فارس گرديد و وقتي به شيراز رسيد که جناب ملا حسين بشرويه و ملا

علي بسطامي و سائر اصحاب اوليه مجتمع شدند و روزي در اثناء عبور بازار با ایشان تصادف ملاقات یافت و از حال یکدیگر واقف شدند و تني از هم‌رهان شکایت از جناب ملا حسین نمود و گفت ایشان به شرف لقاء و عرفان صاحب امر رسیدند و از ذکر نام آن حضرت مضایقه می‌فرمایند ملا حسین امر به کتمان نام و احتیاط از رؤسا حال انام را طبق روایات مأثوره لا یعرف شخصه ولا سمی اسمه بیان نمود و در اثناء مقاولتشان اتفاقاً حضرت باب اعظم از آنجا گذشتند و نظر جناب ملا محمد علي بر آن جمال بی مثال افتاد و بی اختیار بر زبان راند که من امر جدید را از این سید جوان بر کار نمی بینم و ملا حسین رانیز این بیت بر زبان گذشت: " دیده میباید که باشد شه شناس تا شناسد شاهرا در هر لباس" و همه را شوق ورود به محضر آن بزرگوار عنان اختیار از کف ریود و به این طریق قانع شدند که ملا حسین تحصیل اجازه برای ورودشان نماید و آن جناب همینکه ما وقع را به حضرت معروض داشت اظهار اشتیاق به ملاقات جناب ملا محمد علي فرمودند و او حین حضور و مکالمه بدون محاجه و مناظره بلکه به صفاء قلب و نورانیت ضمیر عظمت و حقیقت آن بزرگوار را مشاهده کرده اعتراف و قبول نمود و آخر حروف حی و واحد اول مقرر گردید و به اتفاق حضرت سفر حجّ نموده در نشر انوار و بث آثار مبارکه معاون و مساعد شد و حضرت با وی عقد اخوت بست و تفصیل عودت از سفر و رسالتش از طرف باب اعظم از بوشهر به شیراز و وقوع بلیات در آن بلد و سفرش از شیراز به کرمان و یزد وارد کان و نائین واردستان و اصفهان و اصفهان و کاشان و قم و طهران را نوشتند و در ایام اقامت در طهران مهمان جمال اهبی بود آنگاه به بارفروش عودت نموده با مراعات احتیاط به ترویج امر بدیع پرداخت و در بلاد مذکور خصوصاً در مازندران جمعی کثیر به اوهدایت یافته از سنوحت الهامیه اش مستفیض گشتند و صیت عرفان و بیانش مشتهر گردید و متدرجاً ضدیت و خصمیت ملاها خصوصاً سعید العلماء با او به شدت رسید و مردم بلد به تعرض و توهینش برخاستند چنانکه قریب دو سال خانه نشین گشت و احباب و اصحاب از این روم تغیر و اندوهگین بودند و گاهی به حمایت و محافظت قیام مینمودند و خواهر وزن پدر به خدماتش پرداخته آرزو و اصرار داشتند که زن اختیار نماید و او به ایشان وهم به اصحاب رموز و اشاراتی میگفتند که دلیل بر قرب وقوع شهادتش در سبیل امر پروردگار بود تا آن هنگام که جناب ملا حسین باب الباب بعد از زیارت نقطه اولی در سجن ماکو حسب الامر به بارفروش رفت و با حضرت حاجی ملاقات کامل نموده به انوار و آثارش منجذب گردیده کمر بر حمایت و نصرتش بست و به هیجان ملاها خصوصاً سعید العلماء نیران فتنه مشتعل گشت و او با تني چند از اصحاب مازندرانی به مشهد خراسان رفته برای اعلاء امر اجتماع کردند و به قیام و قیادتش سطوع انوار و آثارش و شهرتش بنا بر اجتماع در بدشت و شدت بلا یایش در نیالا نیز در تاریخ ثبت است و قبل از ورود به بارفروش تویق معروف شهادة الازلیه را نگاشته خبر از قرب وقوع شهادت با جمعی از اصحاب داده امر به اجتماع و

نصرت فرموده برای باب الباب به خراسان فرستاد و به واسطه واقعات آن سفر پر خطر صیبتش
 مشتهر و مفتریاتی در حق او و جناب قره العین و سائر اصحاب منتشر شد و ملاًها به اشدّ عناد برخاستند
 و پس از ورودش به بارفروش طویلی نکشید که گردباد تعرضات و تعدّیات برخاست و به مقاومت و
 مرافتت وی همت گماشتند و به امر حکومت او را از بارفروش به ساری برده در خانه حاجی میرزا محمد
 تقی مجتهد که با وی خویشاوندی داشت توقیف نمودند و ملاًها با وی مناظره و اجتماع کردند و مجتهد
 مذکور بینه و برهان طلبید لذا تفسیر معروف را بر سوره اخلاص و شرح الله الصمد را که بس
 مفصل و معظم است شروع کرد و چون جواب مجتهد را به نوع مزاح و طبیعت میداد مجتهد پاس رضاء
 خاطرش را ملحوظ داشته اصحاب و احباب به ملاقاتش در آن خانه میرسیدند و مدت توقیف به سه
 ماه و پنج روز بالغ شد و ورود جناب باب الباب و اصحاب به بارفروش و حدوث فتنه و التجاشان به
 بقعه طبرسی در آن اثناء اتفاق افتاد و جمعی از اصحاب به دستور ابهی به خانه مجتهد در ساری رفته وی
 را مستخلص ساختند و او و اصحابش به قلعه نام برده وارد شدند و کیفیت واقعات آنجا و واقعه شهادتش
 در بارفروش در تاریخ مفصل است و آغار طلوع رایت قدوسی به شعبان 1264 در بدست شد و به وقوع
 شهادت در بیست و سوم جمادی الثانیه سال 1265 انجام و اختتام یافت و آن حضرت در آن هنگام
 بیست و هفت سال داشت و شمه ای از آثارش نیز در تاریخ ثبت گردید و یکی از آثارش در تأسّف و
 تلهّف و مناجات با پروردگار راجع به مصائب مؤمنین است قوله: " بسمه العلی الکبیر المتکبّر الحمد لله
 الذی قد قام العرش علی الهواء و اکفهر علی الماء سرّ البقاء و قد رشح علی النار سرّ الامضاء بانّه لا اله الا
 هو و هو الشجرة القدم الا یا اهل الملأ من سرائر سطر الاسرار ان استمعوا تغنی الشجرة
 الازلیة بالله مکفهر من جذب الظهور نفس البطون فی هذا الفتی الجالس علی عرش نقطه الاکوار
 بالجذب الجبار اذ لا اله الا هو و هو المحبوب لدینا قدیم الحمد لله الذی قد انعطف الاذن المستور
 و اکفهر الجذب المشکور فی البیت المعمور و استغنی عباده بجمال ورقائه عن کلّ ما فی الملک بالسطر
 المسطور و تغنی ورقائه فی کلّ وجه بانّی ان الله لا اله الا هو فی افق الظهور اللهم یا الهی و سیدی انا
 ادعوک بما قد اذنت لی بان تبارک لنا فی هذه السنّة بانزال نصرک و فتح ظهور امرک و نشر احکام
 ولیک و اعلاء حکمک و واتقان صنعک و اذهاب الخوف من احبتک بانزال آیتک فارعب اللهم
 اعدائک بسطوات قهرک و ظهورات عدلک و الهامات سرک فقد رأیتنی یا الهی انّ البلیا کلّما
 ازداد از دیاد ازدت فیک شوقاً و کلّما قد کرّ علی کراً قد اقبلت الیه انجذاباً فسبحانک سبحانک
 اقبم مثلک حاضر و یفعلون فی ملکک ما یریدون افانت ناظراً باحبّتک و یحکمون علیهم طغاة عبادک
 ما شأون اللهم ابعث عبدک بالسّیف القاطع و الصمصام الدافع الذی لیس لهم عنه مانع ولا لهم
 ذلک قالع " و قوله: " بسم الرّبّ المتکبّر العزیز القهار و انک یا الهی لتعلم انّی لا ادعو عبادک الا للخضوع

لدي باب رحمتك فيا الهي وسيدي كيف اذكر ما قد رشخته من ظهور جمالك في قلبي
حيث قد زلت كل الآيات لما قد اظهرته لديك فيا الهي وحببي فبعد ما اهتمني ذكرك وشرفتني
بيناتك وحدتني بكتابك وانجذبتني في كل وجه الي طلعتك قد ادعيت بك ما قد ادعيت وحتي قد
ناديت الكل بك ما قد ناديت اذ كذلك قد شرفتني اذ كذلك قد انجذبتني اذ كذلك قد ذكرتي
فبعد ذلك ان ادعي احد بما قد ادعيت او اراد ان يأتي بآياته مثل ما اعطيتني بجودك ومنت علي
بفضلك فلا اعتني بها الا ان يشاء الله فانك قد وسعت كلشي علماً اذ الحجة هو ما اعطيت احداً من
عبادك وهو نفسي ما ادعي وهو ذلك السر الذي في نفسه آوي وهو وقوله منك في نفسه نادي فلما
انك قد ربيتني كذلك فائماً نظري بك وائماً همي اليك وائماً ذكرني انت وانت تعلم ما ادعيت شيئاً
من دون ذاتيتك اذ انك انت انت لا اله الا انت فمن اشار يا الهي الي بالآيات اللاهوتيه فقد
اشرك ومن عرفني بالنورانية فقد اُخذ ومن زعم اني صاحب الملك والملكوت فقد اُجد ومن وصفني
باني نقطة الظهور فقد اضلّ ومن قد نعتني باني سرّك فهو كافر ومن قال باني انا الله فهو المشرك ومن
قال باني انا الظهور و كل ما في الملك نفس الغيور فهو الجاهل بل يا الهي قد جعلت الحروف والكلمات
شبه الذوات وان الذوات اللاهوتيه قد انتقت عن الذكر وان جوهريات الهويات قد عجزت ان تعرف
رشحاً من رشحات طلعتي بالفكر و كل الوجود قد كلت اذا اراد القرب و كل الوجود قد زلت لما زعمت
البعد و كل السرائر قد تزلزلت و كل الآيات قد تالأت و كل العلامات قد اطفئت و كل المشاعر قد
ضاعت و كل اللاهوتيون قد انصعقت و كل الجبروتيون قد تشهفت و كل الذاتيات قد انعدمت و كل
النفسانيات قد انحت و الكل في الكل و كا الكل في اماكنها وقعت وقد ابقيتني لنفسي في حقك ثم
انطقتني بسرّك ثم انجذبتني بحبك حتي قد ناديت باذنك لمن الملك اليوم فلم يقدر ذرة من الملك
ان يسمع ندائي فلم يجيني احد فاحببتني بطلعتك بانك انت حق لا اله الا انت منزّه عن وصف
الازليين منيعاً وانت انت الله لا اله الا انت الحق مبرء عن الصفات القديمة عن كلها رفيعاً فوحقك يا
حبيبي ماانا الا عبدك اقل من الذر من التراب فسبحانك سبحانك عن اشاراتي وانت ربي ورب
العالمين والحمد لك انه الحمد لله رب العالمين" و به سعيد العلماء مجتهد معروف در بارفروش

نوشتند قوله : " سورة البرائة فلقد كتبت ذلك اول يوم من شهر جمادي الاولي من سنة 1264 يوم
خروجي من بلدي (بارفروش) بحكم الرجل الذي يعلم شأنه وهو عند الله لمن الخاسرين (حاكم مازندران)
وذلك سنة الله قد دخلت من قبل وكذلك اليوم قد كان لدي لمشهود فيا ايها الرجل ان اشهد ما كتبت
اليك في ذلك الكتاب بالحق وانصف بالله ربك افليس انك قد خرجت عما كان دأب العلماء من
قبل وهم عند الله لمن الصادقين فانهم قد كانوا اذا ورد عليهم شيئاً يخالف ما هم عليه يطلبون دليله
من الكتاب والسنة فان اتى مدعيه بشيئ منها فصد قوه وان لم يأت فاظهروا له ما هو الحق فان صدق

فنعم ما وافق وان لم يصدق فاظهروا للناس كذبه ذلك شأنهم من قبل وذلك ما قد امر الله في كتابه والله عليهم حكيم اذ قد قال سبحانه ادعهم الي سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن ولم يكن من الادلة الاستعانة بالظالم فكفي لك بذلك ذلاً ولو انصفت لدي ما فعلت بما لم يفعل بمثله احد الا الذين قد ظلموا من قبل علي ائمة الدين واولئك عند الله لمن الظالمين واتي قد اتبعت اجدادي سلام الله عليهم (از جانب مادر نسب به خاندان نبوي داشتند) ولكن لي بذلك نغراً مبين فيا ايها الرجل افما قرأت قول الله في القرآن قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى فاعرف حكمها في نفسي ان كنت ذا علم خبير ولقد بعثت آخرتك بمتابعة ارباب الناس فما رحمت تجارتك والله علي ما اقول شهيد فافعل ما شئت بي وباحبائي فانك لن تعد واجلك ولن تجاوز عما قدر الله لك وان الله للظالمين لبا لمصايد ولقد خرجت من بلدي لزيارة جدي صلي الله عليه وآله (حضرت رضا) فلعنته علي من قتله ومن شايعه ومن تابعه من الاولين والآخرين ولعنة الله علي الظالمين " ونيز از قلعه طبرسي به شريعتمدار كبير معروف به همزه مجتهد ودانشمند مهم نوشتند قوله : " الي عالم البلد حاجي ملا محمد بسمه الذي لا اله الا هو العلي العظيم الحمد لله مطرزد يباحة الهويات بالآية البديعة ومكون العمائيات بطراز النقطة المنيعه ومخترع البهائيات بترشح الانوار من طراز الالف الجوهريه..... الحمد لله الذي يختص من عباده من يشاء كما يشاء بما يشاء كيف يشاء لامره يجعله حاكماً من عنده علي عباده ويفوض اليه امور بلاده ويلهمه جوامع حكمه وسرائر بيناته ويكشف عن عينه الغطاء لدي ملكوت السموات والارض ثم اعلم يا ايها العالم العليم والخبر الحكيم العارف المكين والبار السليم و من كان في كل وجه انشاء الله لله عبد مطيع كريم و متبعاً لارادته و امره مما يظهر من مصادر بيوت احديه ابوابه انه هو العلي الحميد فاذا امر الله عز ذكره احداً من اوليائه باظهار الامر فليس عليه الا البيان وحده وعلي الناس التسليم والعجز اذ سمعوا اظهار امره واعلاء حكمته واتقان صنعه ونصرتهم اياه باموالهم وانفسهم في السروالجهر في الليل والنهار فاذا ظهر امر بعد البيان الواضح والحجة القاطع والدليل اللائح فلم يتبعه احد او لا يعتني بشأنه او يعلم حقيقته فيمضي الامر من الامور فكان مأواه جهنم وبئس المصير قل للناس ان امحو الكتب الذين قد اخذوا من غير اهل العصمة سلام الله عليهم و اتركوا قواعد الذي قد استتم من غير الكتاب والسنة و اطلبوا الحق فيما تريدون من سبل العلم الحق الخالص مما يطابق الكتاب والسنة من حاملين ذلك اليوم بعد ما قد محوتم الكتب من اهل الخلاف ان اعلم يا ايها الخليل فوحقك وانه لقسم لو تعلم امري عظيم ان الذي قد ذكرت لك ما اردت الا الله ربك ان لا تتبع الهوي وان لا تغفل عن امر الله وان لا تقعد عن نصره الحق بملاحظة بعض الاشارات وخف من ان تكون عاقبة امرك خلاف ما كان في بدء امرك واتق من ان تكون عند الامام مجل الله فرجه مؤاخذاً بما تؤمر بخالفته فوحقك ليس اليوم مثل ما كان من

قبل وانّ لدي لبشارة عظيم لو اذن لي لا بشرنك بها ولكن تظهر في وقته انشاء الله فوحقك ما اردت فيما ذكرت الا النصيحة لك فان شئت فاقبل فالله ناصرک فيما تفعل وان شئت فأعرض فافعل ماشئت و لست انا الا منقطعاً الي ساداتي واجدادي سلام الله عليهم " الي آخرها . ودر لوحی خطاب به ملاً صادق مقدّی خراسانی است : " طوبی لك يا اسمی بما مرّت عليك نسّمات القمیص من یوسف العزیز الذی سمی به محمد قبل علی (ملاً صادق در قلعه طبرسی از اصحاب قدّوس بود) وانه یسمی باسمنا القدّوس فی ملاً الاعلی والسّبح فی مدائن البقاء و بكلّ الاسماء فی ملکوت الاسماء و به ظهر سلطنتی واقتماری ثمّ عظمتی وکبریائی لو انتم من العارفين " ودر لوحی دیگر خطاب به ملاً علی محمد سراج اصفهانی است قوله : " و دیگر جناب قدّوس جلّ ثنائه الواحی چند در ارض بدشت مرقوم فرموده و ارسال داشته وابدأ این عبد اظهار نموده واز جمله از این امر بدیع اخبار فرموده اند تصریحاً من غیر تأویل قوله جلّ ثناؤه و اذا ظهر الربّ سرّاً من افق البهاء فی ارض او ادنی فقد کان ذلک الطلعة المتلامعة من نقطة الباء طرزياً و اذا هبت السّموات الجذیبة بالسّطربالسّرّ السّطریة بذلک من امرنا لاهل العماء قد کان طلیعاً " ودر مناجاتی در ایام صیام است : " و علی آخر من نزل الیه (قدّوس آخر وارد بر حضرت نقطه در شیراز) الذی کان وفوده علیه کوفوده علیک و ظهوره فیہ کظهورک فیہ الا انه استضاء من انوار وجهه و سجد لذاته و اقر بعبودية نفسه " و مقدّس در الواح بسیار به ملاً صادق خراسانی معروف اطلاق گردید چنانچه در عرف اهل بها به این شهرت شناخته است و در ضمن نامهای صادق و معلّم و غیرهما ثبت میباشد . قدس نام الواحی چند که به عنوان لوح القدس نامدار است . قوله " هذا لوح القدس قد نزل بالحقّ من لدن عزیز حکیم " و قوله : " هذا لوح القدس قد فصلناه من امّ البیان " و قوله : " هذا لوح القدس قد جعل الله مقامه مقام النقطة " و قوله : " هو القدس الامنع الابهی هذا لوح القدس یذکر فیہ ما یشتعل به قلوب العباد ناراً لیحرق بها کلّ الحجیبات " . و لوح ملاح القدس که در الواح کثیر ذکری از آن است از آن جمله قوله : " برهیک از احباء لازم است لوح ملاح القدس را که قبل از مهاجرت از عراق مرقوم شده بخوانند و در او تفکر نمایند تا ما ظهر و ما یظهر من بعد را از ما رقم من قبل ادراک کنند طوبی للعارفين جمیع بلا یای وارد در آن لوح ثبت شده ان اقربوا و تفکروا " الخ و قوله : " لوح ملاح القدس که در عراق نازل شده اگر صحیح آن بدست آید ملاحظه نمائید قد ظهر ما نزل فیہ " ودر اثری است قوله : " آن جمال مقتدر علام پنج ماه قبل از مهاجرت از عراق در ارض وشاش در لوح که خطاب به ملاح القدس شده " الخ و ملاح القدس نفس ابهی است قوله : " بسم الله الباقي الدائم العزیز العلیم قد ماج بحر البلاء واحاطت الامواج فلك الله المهیمن القیوم ان یا ملاح لا تضطرب من الاریاح " الخ لیلۃ القدس - در لوحی صادر از سین اعظم است قوله : " فی لیلۃ القدس عند اشراق شمس البهی " باسم الله الاعلی الابهی هذا کتاب

ينطق بالحقّ وفيه يذكر ما بشر فيه افئدة العارفين قل انا قدّرنا في هذه اللّيلة بهجةً لاصفيائنا ثم سروراً
 لعبا دنا المقرّبين قل يا اهل الارض اسمعوا نداء الله عن سدرة القدس في هذا الوادي المقدّس المنير بانه
 لا اله الا هو وانّ عليا قبل نبيل لسلطان الوجود وكلّ عباد له وكلّ لمن الراجعين قل يا ملاء الارض
 لا تحزنوا في هذه اللّيلة الطيبة المباركة الاحدية السّرمدية ولا تكوننّ من المحزونين عيدوا في هذه اللّيلة
 وصباحها ثم تهلّوا وتكبّروا وتجدّوا ربكم الرّحمن الرّحيم قل تالله هذه ليلة فيها استوي هيكل الله علي
 عرش قدس عظيم وبه استضأت وجوه الممكّات ثمّ وجوه اهل سرادق الخلد ثمّ وجوه المقرّبين ثمّ يا
 ملاء الارض لا تحرموا انفسكم عن جماله ان اغتموا الفضل من عنده ولا تكوننّ من الخاسرين قل ان
 اسرعوا الي رضوان الله ولقائه تالله انه قد ظهر بشأن يخطف الابصار عن ملاحظة جماله ان انتم من
 الناظرين قل قد تموجت بحور الاعظم من هذا البحر الملتطم المكفكف الموج السّيال العظيم و قد رفعت
 السّماء من هذا السّماء الذي رفع في هذا البهاء انتم فاستظّلوا في ظلّه ان انتم من العارفين قل قد ظهر
 فضل ما سبقه فضل في الابداع ان انتم من السّامعين قل ان يا قوم لا تختلفوا فيه ولا تتبعوا هويكم ولا
 تكوننّ من المعرضين فاتبعوا سنن الله في هذه السنّة التي ظهرت بالحقّ علي هيكل الغلام ويسجد بين يديه
 اهل السّموات والارضين قل انه قد سمّي في الملاء الاعلي بمحمد ثمّ في رفرق البقاء بالروح ثمّ عن خلف
 سرادق القدس بالكليم ثمّ في جبروت الخلد باسم علي بالحقّ ان انتم من الموقنين اذا عبدوا في انفسكم ثمّ
 سرّوا في ذواتكم وقولوا بلحن فؤادكم هذا جمال الله قد ظهر بالحقّ فتبارك موجد الخلائق اجمعين ان يا ملاء
 البيان فاقتبسوا من هذه النّار التي اشتعلت في هذا العراء وظهرت علي هيكل التّربيع في هيئة التّثليث و تنطق
 بالحقّ في كلّ حين بانه لا اله الا انا المهيمن العزيز القدير تالله ليس المقرّ لاحد في تلك الايام الا بان
 يدخل في ظلّي انّ هذا ما رقم من اصبع الله العزيز العليم وانك انت يا صادق علي بان تنظرنا يا محبوبي
 بنظر عنايتك الذينهم كانوا ساهراً في هذه اللّيلة التي جعلتها عيداً لبريتك وفيها تجلّيت باسمك
 الرّحمن علي كلّ الامكان وفيه استوي جمال رحمانيتك علي عرش الغفران " الي آخرها . واين ليلة
 القدس كه عيد بافتخار درويش صادق علي قزويني مذکور میباشد شب دوم رجب است . ودر لوحی
 دیگر نیز خطاب به وی گُل موی در آن شب شادمانی مقرر و مقامی بزرگ در شأنش مستطر گشت
 ودر آنجمله است قوله : " از بیانین یأس حاصل شده شاید از درویش محبت حاصل شود واین
 لیل مبارک را لیلۃ القدس نامیدیم " الخ وشرح حال درویش صادق علی نامبرده در تاریخ ظهور الحقّ
 ثبت است . قدید عربی کهنه و خشکیده . درخطابی است " جسم قدید قدیم امکان را روحی
 جدید دمید " قرّاق در عرف فارسی دوره قاجاریه از لغت روسی متداول شد . در خطابی
 از غصن اعظم عبدالبهاء ذکر است . قرآن مصدر عربی به معنی خواندن و مطالعه کردن و نام
 کتاب مقدّس اسلامی شهیر گردید قوله : " اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشّیطان الرجیم " وقوله :

" قرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا " ونقطة اولي درسياري از آثار آيات خود را همان آيات قرآن نازل به وجه بديع گفتند قوله : " ذلك آيات القرآن قد نزلت من لدنا علي قسطاس مبين " ودر ذيل ذکر ذکر است . قرآن-قُرْبِي' قرآن مصدر عربي به معني قرب و نزديكي و شهرت در پيشكشي براي تقرب به خدا از كشتار حيواني وغيره يافت قرآن بين (به فتح قاف) = جمع درلوح است : " لم يكن لكم اعداء الا انفسكم فاعرفوها يا قوم اياكم ان تغفلون انما لا تسكن ابدًا اذا تطعم ازداد لهيبها واذا تمتع يشدد مرضها قد افلح من زكيتها باسم ربه المقتدر المهيم القيوم قل ان انحروها يا قوم في سبيلي هذا حق القربان في حب الرحمن ولا يعقبه الا المخلصون " ودر لوح ديگر : " يا بن ذبيح در قربانيهاي حق جل جلاله در اين ظهور اعظم تفكر نما كه هريك با كمال شوق و رضا قصد مقرر فدا نمودند و جان را نثار دوست يگما کردند معذلك احدي ملتفت نشد و اين اعمال عظيمه بر شقاوت معرضين افزود بر منابر به ذكر و ثنائي ذبيح قبل ناطق مع آنكه فدا نازل و به سلامت راجع گشت واز قربانيهاي اين ظهور كه را يگان جان نثار نمودند ذكر يي نبوده و نيست " ودر ذيل نامهاي اسمعيل و ذبيح نيز ذكر يي است . و قُرْبِي' به معني خوشي و پيوني و نزديكي . در قرآن خویشاوندان نبي را قربي و ذوي القربي خواند قوله : " قل لا اسألكم عليه اجراً الا المودة في القربي " ودر اين خصوص از مقام نقطة اولي سؤال شد كه آيا مراد منتسبين نسبي ويا روي هستند جواب فرمودند كه هر دو بايد با هم جمع شوند و از آن حضرت راجع به اقرباء خود نيز به همين لفظ و معني مذکور است . و در آثار ابهي خویشان خودشان به همين نهج به لفظ منتسبين و خویشان باب اعظم را به لفظ ذوي القربي ذكر فرمودند . واز قربان نامان مذکور و مشهور در افواه و آثار ميرزا قربانعلي يكي از شهداء سبعة معروف باني درسنة 1265 هـ.ق. در طهران كه ذكر يي از او ذيل اسم است مرشدي از دراویش معاصر با بزرگان كشوري زمان خود بود و شرح احوال و شهادت در ظهور الحق ثبت است قرّة العین عربي مصدر. اصلاً به معني ايستادن و خشک شدن اشک چشم شخص محزون است و به معني شادماني و كاميابي مستعمل ميشود . در لوح رئيس است : " بعد از جنتكم من مطلع الكبرياء بامر قرّة من عيون المقربين " و در لوح ديگر : " و برزقك ما يفرح به قلبك و يقر عينك " و در كتاب اقدس : " الاحكام التي بها تفرح القلوب و تقرّ العيون " ودر خطابات ادبي و مكاتبه به عزيزان و فرزندان در عربي يا قرّة عيني و به فارسي اي خنكي و نور و سرور ديده ام مستعمل ميشود . واز مواضع شهيرة خطابه يي يا قرّة العين در شرح سورة يوسف است كه به عنوان خطاب از حقيقت غائبه به نفس باب اعظم است . واز مولي الوري عبدالبهاء بياني مفصل به عربي در تفسير آيه اي از آن " يا قرّة العين فاضرب علي المدينة " الخ صادر گرديد كه در مقدمه آن چنين مکتوب بود : " هذا ما جري من قلم الغصن الاعظم بلسان القوم في تفسير الآية بما امر من الله مالك القدم هو الله تعالي شأنه العظمة الحمد لله الذي " الخ ودر سورة

الصبر خطاب به نفس ابهي است : " ان يا قرّة البقاء غير لحنك و غنّ علي نغمات الفردوس " الخ
وقرة العين لقب وشهرت جناب طاهرة شهيره میباشد که در ذیل حرف ط و نام فاطمه ذکری
است و در شرح کوثر درشأن او است : " وانّ امرأةً من الشّیخیه قد کتب فی بجدهم ثلاثة کتب بل
حیف لها لتعرض بجدهم " و در تویع به آقا سید یحیی وحید اکبر است : " انّ امرأةً منهم حقّق
الحقّ بآياتها وابطل عن المشرکین فی ثلاث کتّاب حسن " الی آخرها سه کتّاب درحلّ شبّهات ملّا
جواد برغانی و همرازانش مذکور ضمن نامهای جواد - سامری - عجل و غیرها نسبت به حضرت نقطه
نوشت در یکی است : " بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لم يجعل للخلق علي معرفته سبيلاً و علا
بعلوّ ذاتيته عن وصف اهل الانشاء اما بعد چنین میگوید این امه خاطیة جانیه تراب اقدام جواری
فاطمة غرض از تحریر این کلمات به حسب اقتضای وجوب تکلیف این منغمه در بحر خطیئات این
است که نوشته کدورت سرشته از بعض اصحاب رسیده " الی آخرها و نسخه این کتّاب مورخ سال
1262 هج. ق. بدست است و از مولی الوری عبدالهاء در حقّ وی در بیانی چنین صدور یافت : " قرّة
العين که معروف آفاق است وقتی که مؤمن به خدا شد منجذب نفحات الهی گشت از دو پسر بزرگ
خویش بیزار شد زیرا مؤمن نشدند و دیگر ابدأً به آنها ملاقات نکرد و حال آنکه دو اولاد رشید او بودند و
میگفت که احبّای الهی جمیع پسران من هستند ولی این دو پسر من نیستند و بیزارم " الی آخرها .
و در بیانی برای جمعی چنین فرمودند : " کیفیت شهادت قرّة العين هو أنّهم اخبروها انّ زوجة الصّدر
الاعظم تحبّ ان تلاقيا فی البستان ولما ذهبت معهم خنقها عبد اسود بالحرمة ورمها فی البئر " قرص
در تفسیر سورة الشمس والشمس " بني قریضة " قد قرص جناحي
بمقراض الحسد " دو بالم را با مقراض حسد برید. بني قریضة قومی در اطراف مدینه بودند که
تفصیل وقایع پیبر با آنان معروف میباشد . در لوحی است : " بعد از غزوه خندق جبرئیل نازل و عرض
نمود یا رسول الله یا امرک ذو امر عظیم بان تصلّی العصر واصحابک عند بني قریضة وامر النبي اصحابه بما
امر فخرج ومعه الاصحاب الی بني قریضة فلما بلغوا احاطتهم جندا لله واخذ قلوبهم الرعب عند ذلك
سأل الاوس رسول الله فی اطلاقهم کما اطلق بني قینقاع حلفاء الخرج مجملاً آنکه اوس و خزرج
دو طائفه بودند و مابین ایشان در تمام ایام قتال و حرب قائم الی ان قام الرسول وظهر بالحقّ وجمعها
الاسلام لذا به این دو طائفه در اکثر مواقع به یک منوال حکم میشد و بنی قریضه حلفاء اوس بود
و چون حضرت از قبل بنی قینقاع را که از حلفاء خزرج بودند به وساطت بعضی منافقین که در ظاهر
دعوی اسلام مینمودند و از صحابه محسوب عفو فرمودند بنی قریضه هم همان قسم رجا نمودند قال
الرسول روح ما سواه فداه الا ترضون بما یحکم فیهم سعد بن معاذ وانه کان سید الاوس فقالوا بلی
ولکن سعد مذکور علیه رشحات التوربه سبب جرحی که در غزوه خندق به ایشان رسیده بود

از حضور ممنوع بودند مخصوص حضرت فرستادند اورا به زحمت تمام حاضر ساختند فلها حضرا خبروه بما امر به رسول الله قال سعد انا احکم بان يقتل رجالهم ويقسم اموالهم وتسي ذرارهم ونسأوهم قال الرسول قد حکمت بما حکم به الله فوق سبعة اوقعة وبعد رجع النبي الي المدينة وعمل بهم الجند کما حکم به سعد ضربوا اعناقهم وقسموا اموالهم وسبوا نساءهم وذرارهم درده يوم هفتصد نفر را گردن زدند مع قدرت ظاهرة وباطنة و شوکت الهیه متصللاً بعضي مرتد و بعضي رجوع به اصنام وبعضي به انکار صرف راجع و مشغول " . قَرَف - اقتراف ذیل نام اقتراف ذکر است . قرمز در عرف فارسي و عربي متداول که از عصارة کرمي درنيزار ميگرفتند . در لوح به صدر دولت عثماني است : " وآب قرمزي که شبیه خون بود از او جاري گشت " . قَرَن عربي عصر . قُرُون = جمع درمقاله سياح است : " قرون وسطي بدايتش از سقوط امپراطوري رومان و نهايتش فتح قسطنطنيه به دست اسلام " الخ قَرِيح - قَارِحَة عربي مجروح . در مناجاتي و خطابي است : " ولم يبق موضع من كبدي الا وهو قريح الرماح " . قَارِحَة در صورت زيارت ملا علي باباي تاكري است : " والوعور القارحة " به معني سنگلاخهاي پاي خراش . قِسْطاس (قُسْطاس) در عربي ترازو . در قرآن است : " وزنوا بقسطاس المستقيم " ودر کتاب اقدس : " قد يوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم انه لقسطاس الحق بين الخلق انها لقسطاس المهدي قل هذا لقسطاس المهدي " . قِسِيَس كشييش مسيحي . در قرآن است : " ذلك بان منهم قسيسين ورهبانا وانهم لا يستكبرون " ودر سورة الهيكل خطاب به ناپلئون است : " يا ملك باريس نبئي القسيس " ودر لوح خطاب به فارس : " يا معشر القسيسين قد ظهر يوم الدين " قَشَلاق تركي الاصل متداول در عرف فارسي به معني زمستانگاه مقابل ييلاق . درمقاله سياح است : " در قشلاق نور آن عالم نحرير و جليل ملاقات نمود " . قَشَلَة تركي الاصل مستعمل در عرف عربي به معني بيمارخانه دولتي و سربازخانه که قشلاق تلفظ ودر عرف اهل بهاء سربازخانه محبس ابهي در عكارا ميگفتند . قَشِيَب عربي تازه وپاكيزه و جلا داه . در لوح به سلطان ناصر الدين شاه : " قشيبهم البالية " مراد آنکه امتعه واثاث تازه و ممتازشان كهنه و مندرس گشت . قِصاص عربي كيفر گاه . در لوح دنيا است : " در اصول و قوانين بابي در قصاص که سبب صيانت و حفظ عباد است مذکور " . قِصائِد جمع قصيدة شعر که به فارسي چکامه است . در لوح به صدر دولت عثماني است :

" چنانچه شعرا قصائد انشاء نمودند " قِصَبَات الثلاثة در توقيع به محمد شاه است : والعشر " قِصَبَات الثلاثة والعشر " که مراد علي وفاطمه و يازده امام اهل البيت ميباشد و تشبيه اولياء به ني ميان تهی خصوصاً نيلبک در دست ني زن به معني رمزي متداول بود که رومي در مثوي گوید : " بشنو از ني

چون حکایت میکند " و در ذیل نام امر ذکر قصبات سبع به اصطلاح شیخ احسائی و ذکر قصبات اربعة عشر میباشد . قُصْبَة (قِصْبَة) نام قریه ای در ساحل شعبه ای از شَطِّ العرب به نام بهرامشیر که اکنون کُسبه میخوانند و جمعیت متجاوز از هفتاد از صغیر و کبیر بهائی در آنجا سکونت دارند . قَصْر عربی کوشک کاخ . و نزد اهل بهاء متبادراز قصر عمارتی در بهجی واقع به خارج عکا که قصر میخواندند و مقرّ ابهی بود و در آنجا صعود واقع گردید و در لوحی است : " شهد الله لنفسه انه ظهر بالحقّ وينطق في هذا القصر الذي اقتصرت فيه الامور بذکر هذا الذکر الاعظم الذي به ظهر الفرح الاكبر في العالم و نوح كل غافل محبوب " الخ و از بیان غصن اعظم عبدالهء برای جمعی راجع به قصر بهجی است : " قصر مدّت سی سال اجاره اش را دادیم تا آنکه خریدیم و ناقضین از ما گرفتند و غرفه ای را به من نمیکذارند که پیراهن غرق عرقم را در تابستانها تغییر بدهم و ناچار زمینی خریدم و مسافر خانه برای مسافرین کردم آنوقت عبدالغنی بیضون را برضدّم برانگیختند که ادعاء حقّ شفعه کرد گفتم اهمیت ندارد و به او گفتم گمان میکنی از حضرات اندیشه دارم برو آنچه میخواهی بکن پس دیوار مسافر خانه را خراب کرد و ساختم و باز خراب کرد و ساختم بار سوم خراب کرد به او پیغام کردم که توهی خراب کن و ما میسازیم تا آنکه بیضون دچار مرض قند و بیماریهای دیگر شده به بیروت بردند و مردم از او خواستند که مسجدی بسازد تا شفا یابد و در همان اثنا که مسجد میساخت مرد ناقضین باغچه روضه را هم از ما گرفته بودند در صورتیکه من با دست خود واحباب خاک کشیدیم و گلکاری کردیم و من گفتم باکی نیست مقصود توجه به باغچه است و چون دیدند کار باغچه بسیار است و گذاشتند و حال به دست ما است . بیست فاختوره ما این خانه را محض غرفه جمال مبارک خریدیم و راه را از دو طرف اشجار کاشتیم همسایه ها بریدند پنجاه سال جمال مبارک با این مردم خوبی کردند از پنجره پا برهنه ای میدیدند امر میکردند برایش کفش خریده شود برهنه ای میدیدند لباس میدادند فقیری میدیدند بخشش میکردند ضعیفی میدیدند خوراک میدادند حتی به سلمانی امر کردند که موی شیخ محمود اعرابی بچیند با اینهمه اهالی درختان مارا از بیخ در آوردند و خاک از باغ رضوان دزدیدند که گفتند خاکش خوب است " انتهی و دیگر قصر مزرعه معروف است . قَضَم مصدر عربی به معنی خائیدن غذا زیر دندانها . در لوح طبّ است : " ولا تزرد الا بعد ان یکل القضم و ما عسر قضمه منہی عند اولی النہی " . قُضِي - قضاء در لوح رئیس : " کذلک قضی الامر ولا یقوم معہ حکم من فی السموات والارضین " وقوله : " کذلک اتی الحکم وقضی الامر من مدبر حکیم " فرمان داده و انجام شد . و قضاء اصلاً به معنی حکم و به معنی اداء است و در اصطلاح علم کلام متبادر در حکم و امضای اشیاء و امور در عالم علم الهی قبل از تحقق آنها گردید و در نام قدر ذکر است و در شرح هاء است : " و کفی فی ذکر فضلهم (ائمة اهل بیت) ما طلع من ناحية المقدسة الی عثمان بن السمري فی

زیارة آل الله محمد حيث قال بنفسه ذكره القضاء المثبت ما استأثرت بمشيتكم " ودر کتاب اقدس است : " هذا هو القضاء المثبت " قَضِيضٌ در لوح به سلطان ناصرالدين شاه است : " جا وروا القضيض " که قضيض به معنی سنگریزه مراد قبر است که خاک با خورده سنگ قرار دارد . ودر هامش بعضی نسخ خطی قدیم آن لوح نوشته دیدم : " قضيض حجر الكبير و مقصود حجر القبر " و این معنی نیز در قاموس است : " القَصُّ الحصي الصغار والقضيض الكبار " قُطِبَ در لوحی است : " فاسأل الله ربك ان يحفظك لو تكون في قطب البحراو في اودية النار او في فم التماسح او بين سيوف الظالمين " الخ که مراد از قطب البحر معظم و مرکز دریا است . قِطْران-قِطْران عربي . که به فارسی زفت گویند . در قرآن به وصف اوضاع و احوال اهل دوزخ است : " سرايلهم من قطران " ودر لوح به شیخ سلمان است : " وبعد از اعراض از قطران ناروحيم " الي آخرها . قُطْن عربي پنبه در لوح به شیخ سلمان : " اگر از قطن خَلِقَة عندالله از حريجنّت محسوب " قفقاز واقعات آن کشور راجع به دوره های این امر در ظهور الحق ثبت است و شرح حال میرزا عبدالکریم که گروهی از قفقازیان سخت به او گرویدند و بعداً به این امر مهتدی شدند و از افکار وی اموری در مؤمنین این امر برجای ماند که از آن جمله تناسخ بود نیز در آن تاریخ مفصل مییاشد و ذکر قفقاز و بلادش و مؤمنین آن دیار در کثیری از الواح و خطابها صدور یافت از آن جمله در لوحی است : " هوالله تعالی شأنه الحكمة والبيان يا اهل قفقاز قد سالت البطهاء يا اهل قفقاز قد اتاكم من سميّي بعبدالکریم و اخبركم بهذا السرّ الذي بذكره انجذبت القلوب وبهجره ذابت الابدان انه كان متمسكاً بجبل ولايتي و متشبثاً بذيل رحمة ربك مالک الانام جناب عبدالکریم نموداری بود از این ظهور اعظم و به مثابه نسیم صبحگاهی از شطر عنایت ربّانی مرور نمود او بنفسه به نارحبت این ظهور مشتعل بود و از دریای معرفت قسمتی به او عطا شد ذلک من فضل الله عليه ولكن از بعضی بیانات او مقصود معلوم نه یعنی بعضی از دوستان کما هي آگاهی حاصل نمودند کذلک نطق بحر البيان من لدي الرحمن في مدينة عكا التي سميت من قبل بالبقعة البيضاء وبالاسماء الحسني في ايام الله رب العالمين " وقوله: " يا قلم الاعلي قد رجع البيان في ذكر البهاء في التاء والفاء (تفليس) نذ كراالف والحاء (حاجي احمد ميلاني) ليفرح ويكون من الشاكرين في العشي والاشراق يا احمد نشهد انك فزت باياتي وسمعت ندائي واقبلت الي افقي اذ كان القوم في غفلة وضلال ونذ كر محمدا قبل علي ونذ كر من سميّي بمحمد قبل صادق يا قلم اذ كر من سميّي بمحمد قبل باقر ونذ كر عليا قبل اكبر " الي آخرها مراد پسران حاجي احمد است . وقوله : " انا اردنا ان نذ كر في هذا الحين اوليائي و احبائي في الباء والدال (باد كوبه) ونذ كرهم بما نزل من قبل ومن بعد " الي آخرها واز واقعات ناگوار آنجا نسبت به این امر تعرض جريده مصور تنقيديه ملا نصرالدين باد كوبه به سال 1332 هـ.ق. مطابق 1912 ميلادي

در شماره بیستم بود که صورت زشتی مندرج ساخت و تقریباً درشوال مطابق سپتامبر محفل روحانی بادکوبه عریضه به سردار اعظم حکمران قفقازیه امضاء تقریب یکصد نفر از بهائیان به واسطه آقا بالا کریم اف به تفلیس فرستاد که شفاهاً نیز آنچه لازم باشد بیان کند و از گنجه و شیروان هم بدین نوع شکایت کردند لذا دوازده روز بعد از رسیدن، اداره جریده را بستند و فقط شماره بیست و یکم هم بیرون آمده بود و آنها را از طرف دیوانخانه جمع کردند. قلائد جمع قلاده گردن بند. در خطابی است: " انّ السّلاسل والاغلال فلائد العقیان" قلم در قدیم نام شهری به جانب بحر احمر که از میان رفت و این نام بر دریای مذکور و عرفاً به معنی دریای عمیق اطلاق گردیده در لوح به ذیح است: " ذکرا لله من سدره الامر من وراء سراق العظمة خلف قلم الکبرياء " و در لوحی دیگر: " فالتق علی الناس ما القیناک من وراء قلم القضاء " الخ. قلعة عربی حصن و دژ و در عرف این امر در درجه اول قلعه طبرسی مازندران و در درجه دوم مأمنهای نیریز و زنجان متبادر میباشد. و قلعه کوه نام قریه ای از قراء تابعه بیرجند مسکن گروهی از بهائیان است. و قلعه بند به معنی حبس و توقیف در حصار و محفظه ای است و حبس و توقیف مولی الوری عبدالهاء در عکا به این نام شهرت گرفت. و از بیانانشان برای جمعی است: " سبب قلعه بند و سجن اخیر میرزا مجدالدین شد که ترکه میرزا و آقا جان را گرفت و به مشیر شام رشوه و تقدیمی داد و لکن پس از آن خود مشیر به علت کسر قندیل معزول و ناقضین خودشان هم محبوس شدند و در چاهی که حفر کردند افتادند" قلم در آثار این امر برای تجلیل قلم بیاناتی کثیر صادر و عنوان قلم اعلی و قلم ابهی به کثرت مذکور چنانچه در کتاب اقدس است: " انا امرناکم به کثر حدودات النفس و الهوی لا ما رقم من القلم الاعلی هل تعرفون من ای افق ینادیکم ربکم الابهی و هل علمتم من ای افق یأمرکم مالک الاسماء " الخ که من در اینجا به معنی باء و مراد بای قلم میباشد. و قوله خطاب به قلم: " یا بحر الاعظم رش علی الامم ما امرت به من لدن مالک القدم " الخ و قوله: " یا قلم الاعلی تحرک علی اللوح باذن ربک فاطر السماء و قوله: " توجهوا الی ما نزل من قلبي الاعلی ". و سورة القلم از الواح معروف صادر در ایام ادرنه در اظهار و ابلاغ امر و مقام خودشان است قوله: " بسم الله الابدع الابهی ان یا قلم الاعلی فاشهد فی نفسک بانه لا اله الا انا المهیمن القیوم قل من خطر فی قلبه التقابل بهذا القلم اوالمشاركة معه اوالتقرب الیه او عرفان ما یظهر منها یوقن بان الشیطان وسوس فی نفسه " و در صلوة یومیه است: " اشهد انه هوالمسطور من القلم الاعلی والمذکور فی کتاب الله رب العرش والثری " و در لوح اتحاد است: " قلم اعلی میفرماید " الی آخره و در کل آن مواقع کثیره کلمه اعلی صفت قلم میباشد و اگر هم در جمله عربیه بعد از قلم محلی به ال کلمه اعلی بی الف و لام قرار گرفته باشد باز همان وصف قلم باعلی منظور است.

قَرَّ عربي ماه . وآثار مقام ابهي و مولي الوري عبدالبهاء در احوال عموم كرات و اوضاع فلكي كه در كتاب امر و خلق درج است حقائق را مطابق علوم متداوله اين ايام روشن نمودند ولي از مقام نقطه در توقيعي در باب كلف قمر چنين است : " قد سألت من كلف القمر فاعرف ان اول من سأل هذه المسألة فكان خضر النبي عليه السلام لما ورد باب بيت رسول الله في المدينة بعد عروجه الي السماء قد رأي ان عليا كان قائماً لدي الباب وان في قص وجهه حزن عظيم لانقطاع الوحي و عروج النبي فقد سأل عن جنبه ما هذا المكلف في القمر اي التغيير في قص وجهك فاجابه روي فداه بالآية المشهورة من القرآن و ان الكلف في هذا القمر السماء لكان طبق قمر الولاية قد علم اولو الاباب ان ما هنالك لا يعلم الا بما هيينا وان هذا الكف الموضوعه لعلي مقام من الجواب وانه بما كتب الله بايدي قدرته في قص القرآن لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله " قُرُود قريه اي در شرقي قم و منزلي از منازل طريق بين قم و طهران و كاشان بود و باب اعظم را هنگام بردن از كاشان به طهران شايد شبي در آنجا توقف دادند و چون اهالي علي اللهي و ترك زبان مانند محمد بيك چا پارچي مأموران تبعيد بودند پذيرائي كردند و فرج نام رئيس سواران مأمورانيت آنجا باتفاق تا قريه كلين كه آخر منازل آن طريق تا طهران است رفت و لذا بابي شد و در قمرود مركزي بابي بر قرار گرديد كه بعداً مبدل به مركز بهائي شد كه معاريفشان مصطفي قلي بيك و پسران و دختران و تمام خانواده اش و هاشم خان و حوري زاد خانم و مصطفي قلي بيك و ابراهيم قارداش و امام ويردي بيك و برات قلي بيك و طاهره ويردي بيك و رئيس سبزي علي و نائب فرج الله و موسي رضا و ميرزا اسحق و مشهدي عبدالله و مشهدي اسد الله و مشهدي فتح الله بودند . مقام در لوح خطاب به احمد قوله : " وطمطام عنایت و مقام مكرتم را در خود به چشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهيه ظاهر و مشهود بيند " الخ به معني بزرگ و مهم و دريا . قَمَّام = جمع و در طماطم ذكر است . قُمُّم ظرف عطر قَمَّام = جمع . در ذيل نام رئيس ذكرى است قَمِيص عربي پيراهن . در قرآن در قصه يوسف و برادران است : " و جاؤوا علي قميصه بدم كذب " و قوله : " اذهبوا بقميصي هذا و القوه علي وجه ابي يأت بصيراً " و قصه مذكوره و اجزاء آن به نوع تشبيه و استعاره و تلويح ضرب المثل عرفاني شده در آثار ادبيه شهرت استعمال يافت و " قميص يوسف معاني كه مشاهده آن موجب نوربصر گرديد در آثار اين امر كثر و افره يافت از آن جمله در صورت زيارت صادرة از مقام نقطه براي فاطمه بنت النبي و امّ الائمه است قوله : " وجعلني من الواردين علي بساط قدسك و الناظرين الي قمر طلعتك " الخ و در توقيح خطبة القهره قوله : " فسبحانه و تعالي قد حرم عرفان قص طلعة حضرة فرداينته علي اهل الاشارات " الخ و از مقام ابهي در دعاء يدعوه محي الانام في الايام قوله : " انك يا الهي ما جعلت الاسماء الا قصصاً لاصفيائك فلها بدل القميص باسم آخر فزع من في السموات

والارض " ودر تفسیر سوره الشمس : " کم من معان لا تحویها قص الالفاظ " و قوله : " هذا کتاب من لدن ربک الرحمن لتجد منه عرف قیمه " و قوله : " ان اذ کر ربک بین العباد لعل یجدن نفحات القمیص " و در اول کلمات مکنونه عربیه : " وانا اخذنا جواهره واقمصناه قیص الاختصار فضلاً علی الاخيار " ودر لوح رئیس است : " لوتخرج من القمیص الذي لبسناه لضعفکم لیفدیننی من السموات والارض بانفسهم " ودر کتاب اقدس قوله : " قل من حدودی یمر عرف قیصی " الخ ودر لوحی : " لتکون حاکماً عن شمس جماله ومدلاً عن قر اجلاله وناظراً الی قیص ذاته وشاهداً نورغیبه " ودر لوحی دیگر: " قد انزلنا له لوحاً وارسلناه بالفضل لیجد عرف قیصی من بیانی العزیز البدیع " واز بیانات مولی الوری عبدالبهاء برای جمعی است : " ان الذي حمل قیص یوسف کان محروماً من راحته ولكن یعقوب استنشق من مسافة بعيدة. العباس عم الرسول کان من المعرضین لکنه یحضر الناس الی الرسول ویقول له یا بن اخي اخبرهم عن ربک " و سوره القمیص لوحی خطاب به ملا محمد نبیل زرندي صادر در ایام ادرنه میباشد که شرحی در ضمن نام ادرنه ذکر میباشد ودر این سوره مانند بعضی سور دیگر و الواح عربیه صادر در ایام بغداد وادرنه از قبیل سوره الصبر که طبق اسلوب نقطه البیان صدور مییافت کلمات و جمل و تراکیبی دور از متداول مابین انام ثبت است که در اینجا نبذه ای محض نمونه و تقریب اذهان ثبت میگردد قوله: " و علی باب هذا الرضوان ملائكة الامر لموقوفون " که برای تناسب وزن و آهنگ و سجع بدین صورت صادر گردید و بر جای " لواقفون " یا " لموقفون " همچنانکه در سوره الصبر است قوله : " وکان علی الحتم مأتیا کان بالحق مر سوخا من سماء الوحي منزولاً " و استعمال اسم مفعول متعدی به حرف جر با حذف جار و مجرور شد یعنی "الموقوف بهم یا علیهم" و بعد از حذف محض اختصار و تخفیف در کلام و نیز محض حصول توازن و اواخر آیات و او جمع درآمد چنانچه در قرآن از "اتیان" مصدر لازم به معنی آمدن که در نفس قرآن به مواضع کثیره به حال لازمی استعمال شد در جمله " وکان وعد ربک مأتیا " بر جای "آتیا" یا "مؤتیا" آوردند و بالعکس در آیه " فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق " محض رعایت وزن و توازن "دافق" را که کثرت استعمال در معنی متعدی دارد بر جای "مدفوق" استعمال فرمودند چنانچه در عرف "سرکاتم" بر جای "سر مکتوم" استعمال میشود . در مجمع البحرین است : " جاء فاعل في القرآن علي المفعول في موضعين الاول قوله تعالي : (لا عاصم اليوم من امر الله) اي لا معصوم . الثاني قوله تعالي : (ماء دافق) بمعني

وجاء اسم المفعول بمعني الفاعل في ثلاث مواضع الاول قوله تعالي : (حجابا مستورا) اي ساترا . الثاني قوله تعالي : (وکان وعده مأتیا) اي آتیا . الثالث قوله تعالي : (جزاء موفورا) اي

مدفوق .

وبه علاوه این سه موضع آیه "فی عیسه راضیه" را به معنی مرضیه گفتند . و در شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید در بیان اینکه در نثرهای مسجوع برای توازن سجع خرق قوانین لفظیه میشود چنین آورد قوله : "وعوذ (بنی) الحسن علیه السلام فقال أعیدُک من الهامة والسامة وكلّ عين لامة وإنما اراد "لملة" فقال "لامّة" لاجل السجع وكذلك قوله (ارجعن مازورات غیر ماجورات) واما هو (موزوات) بالواو . و در شرح جمله "ان اشق لها خرم" از خطبه شقشقیه است : " قال الرّضي ابوالحسن رحمة الله تعالی اما قال (اشق لها) ولم يقل (اشقها) لانه جعل ذلك في مقابلة قوله (اسلس لها) وهذا حسن فانهم اذا قصدوا الازدواج في الخطابة فعلوا مثل هذا قالوا (الغداياوالعشايا) والاصل الغدوات جمع غدوة و قال صلی الله علیه وآله (ارجعن غیر مازورات ماجورات) واصلهن (موزوات) بالواو لانه من الوزر" . واسم مفعولها به غیر قیاس در کتاب المنجد در لغت "ه ن ن" نوشت : " آهنّ الجملّ صیره قویاً فالجملّ مهنون علی غیر قیاس کاحمه فهو مهموم والقیاس مهنّ ومحمّ" و نیز در سورة القمیص است قوله : " وكلّ یعبدون الاوهام کما عبدوا عباد قبلهم" الخ و ظاهر کلام این است که وفق لغت "کلونی البراغیث" عباد فاعل عبدوا باشد نظیر آیه قرآنیة : واسرّوا النّجوي الذّین ظلّموا" وآیه " ثمّ همّوا و صمّوا کثیر منهم" و نظیر حدیث مأثور نبوی: "یتعاقبون فیکم ملائکة باللیل و ملائکة بالنّهار" و نظیر قول شاعر : "یلوموننی فی اشتراء النّخیل قومی و کلّهم الوم" و ممکن است "عباداً" منصوب و مفعول عبدوا و ضمیر جمع راجع به کلّ مذکور و الف علامت نصب از قلم کاتب سقوط یافته باشد . و ایضاً در سورة القمیص است قوله : " وانّک انت یا ذلک الحرف اولاً طهّر نفسک ثمّ طهّر النّاس عن دنس الاکبر من هذا الکوثر الاطهر الذّی اجریناه من عیون المعانی" الخ ضمیر مرفوع "انت" که تأکید لفظی کاف ضمیر انّک است به اعتبار محلّ بعید رفعی آن میباشد و عبارت "دنس الاکبر" که صفت معرفّ به ال تعریف و موصوف مجرد از آن است و نظائر آن در الواح و آثار بسیار میباشد از مصادیق موضوع کلیّ عدم انطباق ادبیات متداوله عصر حاضر با مقررات نحویة قدیمه باید گرفت چه مقررات مفصّله انطباق صفت با موصوف که در کتب نحویة عصریه هم مینویسند معمول و مجری در عصر حاضر نیست و در ادوار سابقه نیز مراعات کامله نمیشد و معذک ممکن است کلمه "دنس" مضاف به "اکبر" و الف و لام الاکبر عهدی و اشاره به "اکبر" معروف در حین خطاب مانند ابلیس اعظم متکبر موصوف در قرآن و مظاهرش ویا میرزا یحیای ازل مشهور در بیانات و آثار آن ایام باشد که امر به طهارت از آن دنسهای روحی فرمودند . و نیز در آن سوره است قوله : "هل یكون کتاب الذّی بینکم اعظم من هذا خافوا عن الله ولا تحرموا انفسکم من هذه النّفحات المرسل المحبوب" و بحث در "کتاب الذّی" از باب صفت یا اضافه نظیر همین است که ذکر شد و نظر به آنکه "نّفحات" در معنی و خلاصه همان وحی و الهام بدیع میباشد در صفت یعنی کلمه "مرسل" و "محبوب" اعتبار افراد و تذکیر

فرمودند چنانکه درقرآن قوله: "ولي فيها مآرب أخري" که "مآرب أخر" فرمودند وقوله: "وهذا ما نزل في الواح قدس حفيظاً ممكن است "حفيظاً" به معني محفوظاً حال از براي ضمير مستتر در"نزل" باشد نه صفت از براي "الواح قدس" و قوله: "بعدالذي نزلت بالحق عن مشرق اسم عليا" تاء تأنيث در نزلت به اعتبار مراد از الذي يعني "آيات" است و"عليا" مفعول "أعني" مقدر و بيان كلمه "اسم" است و نظير آن درقرآن قوله: "ان رحمة الله قريب من المحسنين" که قريب را مذکر غير مطابق با "رحمة" آوردند. در مجمع البحرين است: "لانه اراد بالرحمة الاحسان ولان ما يكون تأنيثه حقيقيا جاز تذكيره" و نیز درقرآن است: "وجعلنا الكلّ نبي عدواً شياطين الجنّ والانس" و در مجمع البحرين است: "قال المفسر نصب علي احد الوجهين اما ان يكون عدواً مفعول جعلنا و شياطين بدل منه ومفسرله وعدواً به معني اعداء واما ان يكون مفعولاً ثانياً علي تقدير جعلنا شياطين الانس والجنّ اعداء وغروراً نصب علي المصدر من معني الفعل المتقدّم لان في معني الزخرف من القول معني الغرور فكأنه قال يغرون غروراً و نیز در سورة القميص است قوله: "بعد الذي اتي علي سحاب الامر بآيات مبينا" استعمال عبارت "بعد الذي" که در اين آيه و آيه سابقه به جاي "بعدا" يا "بعدان" در عرف زمان به کثرت استعمال ميشد مانند آيه قرآنيه "بعد الذي جاءك من العلم" ميباشد که به جاي "بعد ما جاءك من العلم" است

والذي در غير عاقل استعمال گرديد وتوان گفت که محض تجليل علم ميباشد وقوله: "وعلمكم بدايع علم منيعاً و نیز به همان اسلوب "مبينا" ميباشد وقوله: "اذا جاءهم العلي بالواح منيعاً" در اينجا ممکن است "منيعاً" حال براي "علي" باشد که مراد نقطه البيان ميباشد. وقوله: "وما كان ذلك علي الله بعزيز" در اينجا "باء" در "بعزيزاً" که زائد و صرف براي افاده توكيد است عمل جر نکرد وقوله: "وبرزحكم مائدة التي كانت من سماء الامر منزولاً" "منزولاً" به اعتبار معني مائدة مذکر آورده شد. و از نقطه البيان در صحيفه بين الحرمين که ضمن نام ذکر ثبت است: "قد كان بالحق حول النار منزولاً" نیز "منزول" به معني "منزل" ميباشد و قوله: "ثم استقمي يا الهي علي امرک" الخ استقامة مانند كلمه استخراج به معني متعدي هم استعمال ميشود قوله: "بذلك غشت الاحزان كل الامكان بحيث منع القلم" الخ كلمه "غشت" ظاهر آن است از غشي وتضعيف براي مبالعه و تأكيد و يا آنکه كسر شين محض تخفيف به فتحه مبدل و "ياء" اسقاط گرديد و يا آنکه از "غش" مضاعف و اسناد مجازي باشد. و نوادري که در آثار ديگر نیز هست خصوصاً جمع الجمع مانند "علمايان" و تفضيل افعل التفضيل مان اعلمتر که در كلام سعدي و حافظ هم کافر به فتح فاء و اوليتر موجود ميباشد در مواقع ديگر مذکور است. قناديل جمع قنديل چراغدان با چراغ. در افلاكيه مولي الوري عبدالبهاء است: "بمصايح لا عداد لها و قناديل لا نفاذ لها". قناصل جمع قنصل معرب كنصول از لاتين نماينده

دولتی در کشور دیگر . در لوحی است : " ولكن الغلام قد خرج من مدينة الله واجتمع عنده حين الخروج قنصل تلك المدينة وارادوا ان ينصروا الغلام انا وجدناهم في حب مبین" قنص - مقنعة لوح قنص خطاب به حاجی محمد کریم خان در جواب رساله مقنعه تنفیذیه وی بر رساله آقا محمد رضا قنص شیرازی است . در این لوح تمام معانی لغویہ و عرفیہ و موارد استعمال کلمه قنص را بیان فرمودند قوله: " وتوقن بان علماء الادب استعملوا لفظ القنص في الرجال كما ذكرنا لك ببيان ظاهر مبین ثم اعلم ان القنص مخصوص بالنساء ويسترن به رؤوسهن ولكن استعمل في الرجال والوجه مجازاً ان كنت من المطلعين و اما القنص والمقنعه دو جامه اند که نساء رؤوس خود را به آن میپوشانند مخصوص است از برای رؤوس نساء لکن در رجال و وجه مجازاً استعمال شده و همچنین لثام آن است که نساء با آن دهان خود را میپوشانند چنانچه اهل فارس و ترک به یشماق تعبیر مینمایند و در رجال و وجه مجازاً استعمال شده" و در خطابی درج در ذیل نام مریم است قوله: " باوجود آنکه اهل مقنعه و از هکده بود " ومقنعه در لوح قنص چنین مسطور است : "وما سمعت ذكراً المقنعه وهو المعروف بالمقنعه الكندي وهو محمد بن ظفر بن عمير بن فرعان بن قيس بن اسود و كان من المعروفين وانه اجمل الناس وجهاً و اكملهم خلقاً واعدلهم قواماً و كان اذا اسفر اللثام عن وجهه اصابته فيمرض لذا لا يمشي الا مقنعا اي مغطياً وجهه كذلك ذكر في كتب العرب العرباء والادباء والفصحاء فانظر فيها لعل تكون من المطلعين وانه هو الذي يضرب به المثل في الجمال" الخ و در اسرار الآثار العمومیة تفصیل است . قن - قنص در کتاب اقدس قوله : "علي القن والاتلال علي الادغال والشواجن والقنان" الخ جمع قنعة یعنی قلعه و در سوره الاستقلال : " وتنسف عنها القن " یعنی جبال اوهام به آیات منحل و مضمحل گردد . قهر - قاهره قهر چیرگی و زمام کشی . در لوح رئیس در حق ابراهیم خلیل است : " انا نجیناه بالحق و اخذنا التمرود بقهر مبین" و در اصطلاح ادبی محض تجلیل دولت ایران و غیره را دولت قاهره به معنی قوی غالب میگفتند . در مقاله سیاح است قوله : " و به دعا گوئی دولت قاهره مشغول شوید " . قهوه چاپخانه به اصطلاح ایرانیان را که محل ملاقات با یکدیگر و صرف چای و قهوه و غیرها است ترکها قهوه خواندند . و به نام قهوه خانه نزد ایرانیان و عربان معروف و متداول گشت و صاحب قهوه خانه را ترکان و ایرانیان و عربان قهوه چي گفتند و در عربی معاصر هر محل اجتماع عمومی به نام قهوه معروف و متداول گردید و قهوه خانه غصن اعظم عبدالبهاء در حیف و نیز قهوه خانه ها که جمال ابی در ایام بغداد با محترمین ملاقات میفرمودند متداول الاستعمال بین بهائیان بود و قهوه اولیاء نام تکیه ای بود در شیراز حاوی مقابر بسیار و قبور بعضی اولیاء که حضرت باب در صغردر مکتب آنجا نزد معلی که شیخی و ادیب و ملقب به شیخنا بود تحصیل مقدمات کرد و اکنون آثاری از آن در تکیه

برقرار است. و از بیانات مولی الوری عبدالبهاء برای جمعی است قوله: " کلمة قهوه فی العربی یعنی نحر و لخنر فی العربی اسماء عدیده و لکنهم سمو البن قهوه ای انّ البن نحر الاسلام " انتهى . قوادم جمع قادمة پر بلند جلوی بال مرغات در لوح حکماء: " کیف یقدران یطیر الطیر الاهی بعدما انکسرت قوادمه باحجار الظنون و البغضاء " و در کتاب اقدس: " ثمّ طيروا بقوادم الانقطاع ". قواصف در خطاب و مناجات طلب غفران برای حاجی ذبیح کاشانی است قوله: " قواصف الطغیان " به معنی به شدت وزن درهم شکننده . در عواصف هم ذکر است . قوت عربی ماده غذا و خوراکي . اقوات = جمع در لوح رئیس است: " و ترک احبّاء الله وآله من غیر قوت " و در کتاب اقدس است: " قد کتب علیکم تزکیة الاقوات ". قوچان از بلاد خراسان معروف است . در لوحی خطاب به آن: " یا ارض القاف والوا انّ المظلوم یدکرک و یدکر اولیائه فیک " الخ . قیافا در لوحی است: " و همچنین قیافا که اقصی القضاة بود حکم بر کفر نمودند " الخ نام عبری قاضی یهود معاصر با عیسی که به فتوایش شهادت واقع شد . قیام - قائم قیام مصدر عبری سرپا بودن و قیام به ذاته وجود مستقلّ قیوم - قیامت و قیام به غیره وجود متّکی به دیگر . در لوح سلمان است: " قیام اشیاء را به حق قیام ظهوری دانست " قائم اسم فاعل برپا و کردار و لقب مشهور پیشوای حق قائم و برپا به امر الهی دوازدهمین امام از خاندان نبی نزد شیعه اثنی عشریه است و در آثار صادره از باب اعظم در سه سال اول امر خود که دوره بابت بود و به اقتضاء و مصالح ایام هنوز مقام امامت و قائمیت را فاش و آشکار ننموده بود در دعاء روز پنجشنبه است: " وانا ذا فی ذلک الیوم یوم حجتک القائم و بامرک و المنتظر بوصفک اشهد انّ علیا و الحسن و الحسین و الحجّة القائم صلواتک علیهم اوعیة علمک و اوصیاء رسولک ص " و در دعاء شعبان: " علی ولیک القائم بامرک و المنتظر ایامک " و قوله: " اللهم صلّ وسلّم علی حجتک القائم و المستور من خلقک باذنک و المنتظر حکمک فی ایامک و انزل علیه فی کلّ شأن ما انت علیه من الآلاء و الرّحمة و احفظه اللهم بعینک الذی لا ینام و احرسه بقدرتک الّتی لا تضام و قرب اللهم ایامک بظهوره بلطفک و طلوع شمس قهاریتک فانّ الاغنیاء قد استکبروا علی الفقراء و انّ الفقراء قد اضطروا الیهم و انّ العلماء قد شکوا فی قدرتک و لم یبق الیوم من فتنتک البدیعة مستقیم الحکم و الفطرة احد فادرک اللهم بحدک عبادک و الضعفاء الذین لا یقدرون بشئی من حکمک الواقع و اوف اللهم بوعدک ان تجعلهم مستقرّین فی ظلّک و عزّرتک انک انت الغنی الحمید " و قوله: " ثمّ علی آخرهم ق ائمه صلواتک علیهم افضل بریتک اللهم انک تعلم انّ الیوم یومه و انّ الامام الذی انتخبته لامرک و اصطفیته لولایتک و جعلت طاعته علی کلّ شیء واجباً و مودیة الی رفعته فله الحمد بما عرفنی نفسه و جعلنی من الموقنین لولاية حجّته و المتمسکین بحبّ بقیته قلت و قولک الحقّ

ومن اصدق من الله حديثاً بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين اللهم اني مؤمن بكتابك و مصدق بحكمك في وليك وانا ذا وارد اليه و متكل عليه ومعتصم به و منتظر لديه و مترقب ايامه قلت و قولك الحق و كان علينا نصر المؤمنين فانصره اللهم في غيبته وانجز له ما وعدت في دولته و اجمع اهل ولايته حول طلعتة و انك انت الجواد الحكيم " ودر تفسير سورة بقره در بيان آيه " قولوا آمنا بالله و ما انزل الينا وما انزل الي ابراهيم و اسمعيل " الخ قوله: " ابراهيم علي و اسمعيل القائم محمد بن الحسن و اسحق الحسن و يعقوب الحسين و الاسباط ذرية الحسين " الخ ودر بيان آيه " والله المشرق والمغرب " قوله: " فالمشرق محمد صلي الله عليه و آله و المغرب القائم محمد بن الحسن صاحب العصر " الخ ودر آيه ان الذين اسلموا وجههم لله " قوله: " بولاية القائم محمد بن الحسن فلهم اجرهم عند الله في رجعتة " ودر شرح سورة كوثر صادر به سال 3 قوله: " افسر تلك السورة في شأن القائم عليه السلام اما المسلمون المؤمنون من فرقة الاثني عشرية فقد ثبت عندهم يوم ولادته روجي ومن في ملكوت الامر و الخلق فداه و غيبته الصغري و معجزات ايامه و آيات سفرائه و الآيات النازلة في كتاب الله و الاحاديث المروية من رسول الله و الائمة الطاهرين و الاخبار المعمرين من الناس في حقه واني يوماً في المسجد الحرام لكنت قائماً في حول البيت شطرا ليماني ركن الوقت العصر رأيت شاباً مربوعاً المعياً شعشعانياً كان وجهه مثل شمس منير قاعداً علي ارض التي يطوفون الناس حول البيت في تحتها تلقاء ركن اليماني بشأن خضوع و خشوع ناظراً الي البيت غير ملتفت الي احد ولا اري في حوله احداً و كان علي رأسه عمامة بيض بمثل عمامة تجار الفارس و عليه عباء صوف مثل عباء الذين يستعملون الاعيان من التجار ولكن له هيبة ووقار و عظمة و انوار لما نظرت اليه كان بيني وبينه اقداماً لا اعلم عدتها و وقع في قلبي ما وقع ولكن استحيت عن التقرب الي ساحته و اشتغلت بالصلوة و حكيت نفسي بأنه لو كان هو مرادي ليطلبي بالحضور ولكن يروح فؤادي من الشوق و يدلل اركاني من الخوف و كبرت للصلوة فلها فرغت ما رأيت في مقامه ثم مشيت الي مسجد الحرام ما اطلعت بطلعة ثم وقع في قلبي ما وقع واني في ايام التي كنت في مكة كل يوم و ليلة مددت عيني الي كل شطر لنظر اليه مرة اخري ما اذن للهولا انا اقول اني رأيت لاني لا اعلم ما اراد الله بذلك وربما انه ما كان هو المقصود في علانية الظاهر بل لما رأيت خطر هنالك ببالي ذلك الشرف ذكرته في ذكر حبي لامره " الخ . ودر مناجاتي است قوله: " اللهم اني اسألك ان تصلي علي قائم آل محمد حجتك ولي الباطن اخزنته ليومك و ارتضيت له لسرك و انتجبت له امرك و اقمته مقام المقرين من اوليائك في الاداء و القضا و ما انت عليه من الامضاء و البداء بكل شئونك البديعة لا يحصيها احد سواك فجعّل اللهم آياته و اغفر لعبدك الذي نزل من عندك تلك المناجات " الخ . ودر توقيعي است: " بسم الله الرحمن الرحيم المراد ذلك الكتاب ذكر من الله في حكم عبده بديع و انه لكتاب قد نزل من لدن بقية الله امام حق قديم و انك لهو الحق في السموات

والارض لا يعزب من علمه شئ ولا يحيط بذكره خلق وانه لامام حي قديم..... قل انني انا عبد من بقية الله قد امنت بالله وآياته وما انزل في الفرقان واشهد ان اسمائهم في الكتاب الله علي والحسن والحسين وعلي ومحمد و جعفر و موسي وعلي ومحمد وعلي والحسن ومحمد امام العدل لمسطور واشهد لابواب كلمة الرحمن " ودر توقيعي ديگر: " واشهد لاوصياء حبيک محمد..... علي والحسن..... والحسن ومحمد " ودر توقيعي ديگر: " وانّ اليوم بالاجماع وصي رسول الله محمد الغائب المنتظر والقائم المقتدر المنتصر الذي لا بد له ان يظهره الله حتي يملأ الارض قسطاً بعد ما ملئت ظلماً وجوراً " الخ ودر زيارت حجت صادر در ايام ماكو ونيز در زيارت علي امير المؤمنين كه ضمن نام زيارت درج است و واضختر از همه در شرح حديث ابا لبید كه در ضمن نام يحيي ثبت ميباشد نبنده اي در اين خصوص ذكر است ودر ذيل نام كاظم نقل بياناتي واضختر مسطور ميباشد و اين همه به علاوه آنچه در ضمن تقيه مدلل گرديد كه طبق شئون حكيميه بود موافق كلام شيخ احسائي و موافق كلام مذکور خود باب اعظم " فلهم اجرهم عندالله في رجعته " در سنين اوليه از روح امام غائب كه متجلي در سر و باطن بود حكایت مي فرمود وبعداً در مقام جلوه حقيقت و روح امامت صريحاً اظهار مهدويت و قائميت كردند و بيان حكمت آن نوع بيانات را فرمودند و معذلك عدّه اي از بيان در بونه افتتان مذکور خود را از جمع خارج كردند ودر بيان در باب ثالث از واحد تاسع است: " و همچنين در ظهور نقطه بيان اگر كل اعتراف كنند كه همان مهدي موعود است كه رسول خدا خبر داده يك نفر از مؤمنين به قرآن منحرف نميشدند" الخ . و توقيع معروف قائميت صريحه عموميه در حومه تبريز به سال 1265 هـ. ق. خطاب به ملا شيخ علي ترشيزي (شيخ عظيم) صادر شد قوله: " الله اطهر ان يا خلق الله كل تقروون ثم لتؤمنن و توقنون هو الاعلي بسم الله الامنع الاقدس شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق والامر يحيي ويميت ثم يميت ويحيي وانه هو حي لا يموت في قبضته ملكوت كل شئ يخلق ما يشاء بامر الله كان علي كل شئ قديرا ان يا علي قد اصطفيناك بامر الله وجعلناك ملكاً تنادي بين يدي القائم انه قد ظهر باذن ربه ذلك من فضل الله عليك ذلك قائم الذي كل ينتظرون يومه و كل به يوعدون..... وان اول من بايع بي محمد رسول الله ثم علي ثم الذين هم شهداء من بعده ثم ابواب الهدي..... ومن ينتظر من بعد ما هذا ظهور مهدي او رجوع محمد..... فاولئك ما لهم من علم الي يوم يرجعني الله ومن آمن بي ذلك يوم القيامة..... قل انه محمد هاد قل انه مهدي موعود في ام الكتاب قل انه صاحب الحق كل به يوعدون قل انه قائم حق كل به يوقنون وانا قد نزلنا ذلك رحمة من لدنا للعالمين لئلا يقول احد لو علمني الله ظهور مهدي اورجع محمد والذينهم شهداء من بعده ثم المؤمنون لكنت من المحضرين " الخ واز مقام ابي در لوهي است قوله: " نفسي از اهل سنت وجماعت در جهتي از جهات ادعائي قائميت نموده والي حين قريب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و به

خدمتش قیام کردند قائم حقیقی به نورالهی در ایران قیام بر امر فرمود شهیدش نمودند " الخ و در ضمن بیان حرف س و نام سبع از دلائل سبعة و از بعضی آثار ذکر می‌کند و در آثار ابراهیمی غالباً اطلاق قائم بر مقام نقطه و قیوم برخوردار گردید و از مقام نقطه است قوله: "فلتراقب الفرق بین القائم والقیوم ثم فی سنة التسع کل خیر تدرکون" و از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به عبد الوهاب است قوله: "قل یا قوم خافوا الله قد اتی الیوم والقیوم ینادی باعلی النداء قوموا عن رقد الهوی مسرعین الی الله العلیم الحکیم" و در لوحی دیگر قوله: "هوالمین القائم القیوم ان یا زین المقرین فاعلم بان کل ما سمعت فی بدء الامر قد ظهر باسمی العزیز المقتدر القیوم" و قوله: "هو الاقدم الاعظم کتاب انزله الکریم انه ینشر العالم بظهور الاسم الاعظم انّ الذی قام من النداء انه من اصحاب القیوم فی لوح حفیظ" و قوله: "هو القائم باسمی القدیر" و قوله: "بسمه المقتدر علی الاشیاء قد فتح رحیق المختوم باسمی القیوم طوبی لقوم یعرفون" و قوله: "کتاب من لدی القیوم لقوم یفقهون" و در لوحی است: "و اما ما سألت فی فرق القائم والقیوم فاعلم بانّ الفرق بین الاسمین ما یری بین الاعظم والعظیم وهذا ما ینه محبوبي من قبل وانا ذکرناه فی کتاب بدیع فاعلم بانّ الفرق فی العدد اربعة عشر وهذا عددا لبهاء اذا تحسب الهمزة ستة لانّ شکلها ستة فی قاعدة الهندسیة ولو نقرء القائم اذا تجدد الفرق خمسة وهي الهاء فی البهاء و فی هذا المقام یتسوی القیوم علی عرش اسمه القائم کما استوی الهاء علی الواو و فی مقام لو تحسب همزة القائم ستة علی حساب الهندسة یتصیر الفرق تسعة و هو هذا الاسم ایضاً و بهذا التسعة اراد ذکره ظهور التسع فی مقام هذا ما تری الفرق فی ظاهر الاسمین" و در لوحی دیگر است قوله: "قوموا یا قوم علی نصرة الله قد جائکم القیوم الذی بشرکم به القائم و به ظهر الزلزال الاکبر والفرع الاعظم والمخلصون بظهوره یفرحون والمشرکون بنار الغلّ یحترقون" و در لوحی دیگر: "قال القائم انّ القیوم یأتی بالحقّ وانه اذا قام یقوم الناس لرّب العالمین انه لا یعرف بالبیان ولا یتکتب القبل" الخ . و قیوم الاسماء نام کتاب معروف نقطه است . و در لوح خطاب به نصیر است قوله: "احسن القصص که به قیوم اسماء مذکور و موسوم است" و نام مقام اعلی در نام اعلی و در وصف مستقرّ رمس نقطه که غصن اعظم عبد البهاء بعد از بناء و واستقرار شهرت دادند مسطور است . و یوم القیامة روز رستاخیز و حشر بشر مفصل در قرآن، در کتاب بیان فارسی باب 9 و احد 8 قوله: "یوم قیامت یومی است مثل امروز شمس طالع میگردد و غارب چه بسا وقتی که قیامت برپا میشود در آن ارضی که قیامت برپا میشود خود اهل آن مطلع نمیشوند و آن یومی است بسیار عظیم شجره ای که لم یزل نطق او انّی انا الله لا الا انا بوده ظاهر میشود و کلّ محتجبین گمان میکنند که آن نفسی است مثل خود از این جهت است که یوم قیامت اعظم از هر یومی گفته و الا یومی است مثل کلّ ایام الا آنکه ظهور الله در آن ظاهر است .

XXXXXXXXX XXXXX XX